

www.al-milani.com

# جواهر الکلام فی معرفۃ الإمامتہ و الإمام

دروس خارج امامت

جلد پنجم

«ادامہ آیات امامت»

(وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ \* وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ \* السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ... \* آیاتی از  
سورہ دھر \* كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ \* وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ... \* آیه نجوا \* وَالنَّجْمِ إِذَا  
هُوى \* فِى بُيُوتِ أَذْنِ اللّٰهِ... \* وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِى نَفْسَهُ...)

آیت اللہ سید علی حسینی میلانی

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

## فهرست مطالب

آیه: (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ)

بررسی متن آیه

ابوالحسن واحدی

راویان احادیث

نصوص برخی روایات

۱. روایت حبری

۲. روایت ابونعیم اصفهانی

۳. روایت حاکم حسکانی

نقل حدیث به صورت ارسال مسلم

۱. روایت حموی

۲. روایت نورالدین سمهودی

۳. روایت شهاب الدین خفاجی

نکاتی درباره حدیث

پرسش از ولایت امیرالمومنین در روایات دیگر

۱. حدیث ثقلین

۲. حدیث سؤال از چهار چیز در قیامت

نکاتی پیرامون روایت هیشمی

۳. حدیث ولایت امیرالمومنین، جواز عبور از صراط

۱. حدیث امیرالمومنین

۲. حدیث امام صادق

۳. حدیث انس بن مالک

۴. حدیث عبدالله بن مسعود

۵. حدیث عبدالله بن عباس

۶. حدیث ابوبکر بن ابی قحافه

شاهدی در تأیید حدیث عدم جواز

خلاصه و نتیجه

مناقشات پیرامون حدیث پرسش از ولایت امیرالمومنین

۱. مناقشات ابن تیمیه

پاسخ به مناقشات ابن تیمیه  
۲. مناقشه های ابن روزبهان  
پاسخ به مناقشه های ابن روزبهان  
۳. مناقشه آلوسی در تفسیر آیه  
پاسخ به ادعاهای آلوسی  
مناقشات صاحب «مختصر تحفه اثناعشریه»  
پاسخ به مناقشات صاحب «مختصر تحفه اثناعشریه»

آیه: (وَ اسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ)

مناقشه بر استدلال مرحوم سید شرف الدین  
ذکر برخی از محدثانی که حدیث را نقل کرده اند

۱. حاکم نیشابوری

۲. ثعلبی

۳. ابن عساکر

۴. أبو نعیم إصفهانی

۵. حافظ ابن حجر عسقلانی

۶. حافظ ابن عبدالبر قرطبی

۷. حاکم حسکانی

۸. موفق بن أحمد مکی

۹. حموی

۱۰. أبو عبدالله گنجی

خلاصه و نتیجه

آیه: (السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ)

راویان حدیث

برخی از اسانید حدیث در کتب معتبر اهل سنت

۱. تفسیر ابن کثیر

۲. «المعجم الكبير» طبرانی

۳. «شواهد التنزیل» حاکم حسکانی

۴. «لسان المیزان» ابن حجر عسقلانی

۵. «مناقب علی بن أبی طالب علیه السلام» ابن مغزلی

بررسی اسانید حدیث

۱. طریق ابن أبی حاتم رازی

محمد بن هارون فلاس

عبدالله بن اسماعیل

شعیب بن ضحاک

- سفيان بن عيينه  
 عبدالله بن أبي نجیح  
 ۲. طريق ابن حجر عسقلانی  
 ۳. طريق طبرانی  
 مناقشات مخالفان درباره دلالت آیه  
 ۱. مناقشات ابن تیمیه  
 نقد و بررسی  
 ۲. مناقشات ابن روزبهان  
 نقد و بررسی  
 ۳. مناقشات عبدالعزیز دهلوی  
 نقد و بررسی

### آیاتی از سوره دهر

شأن نزول این آیات  
 راویان حدیث

- راویان حدیث در قرون مختلف  
 ذکر برخی از نصوص حدیث و اسانید آنها  
 ۱. روایت أميرالمؤمنين عليه السلام  
 ۲. روایت زید بن أرقم  
 ۳. روایت ابن عباس  
 ۱ - ۳. روایت حبری از ابن عباس  
 ۲ - ۳. روایت واحدی از ابن عباس  
 ۳-۳. روایت ابن مردویه از ابن عباس  
 ۳-۴. روایت ابو نعیم اصفهانی از ابن عباس  
 ۵ - ۳. روایت حاکم حسکانی از ابن عباس  
 ۳-۶. روایت بغوی از ابن عباس  
 ۳-۷. روایت سبط ابن جوزی از ابن عباس  
 ۸ - ۳. روایت ابن مغزلی از ابن عباس  
 ۳-۹. روایت حموی از ابن عباس  
 ۳-۱۰. روایت گنجی شافعی از ابن عباس  
 نظر برخی عالمان حدیثی و تفسیری اهل سنت درباره حدیث  
 محتوای حدیث در اشعار  
 ۱. شعر سید حمیری  
 ۲. شعر ابن جوزی  
 ۳. شعر ابن طلحه فقیه شافعی  
 نکاتی پیرامون حدیث و بیان عالمان

۱. استناد مأمون به حدیث
  ۲. فضّه در زمره اصحاب رسول خدا
  ۳. نقد نظر ابن جوزی از سوی نوه دختری او
  ۴. امتحان اهل بیت
  ۵. احترام خداوند به حضرت فاطمه
- تصحیح سند حدیث نزول آیات سوره دهر در حقّ اهل بیت

ابومحمّد جوهری

ابوعبیدالله محمد بن عمران مرزبانی

ابوالحسن بزّاز

حسین بن حکم حبری

بررسی خدشه های سندی به حدیث

۱. خدشه در حدیث با استناد به سخن بی اساس حکیم ترمذی  
مختصری از شرح حال حکیم ترمذی
۲. خدشه در حدیث با استناد به سخن ابن جوزی  
شرح حال ابوعبدالله حمیدی  
شرح حال أصبغ بن نباته  
شرح حال محمد بن کثیر
- نظر برخی از اندیشمندان سنی درباره شخصیت و کتاب ابن جوزی
۳. مناقشه ابن جوزی در محتوای حدیث
  ۱. نادرستی نسبت اشعار سست به اهل بیت
  ۲. نادرستی تحمّل مشقت فراوان و طاقت فرسا
  ۴. مناقشات ابن تیمیه

آیه: (كُونُوا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ)

راویان حدیث نزول آیه در شأن پیامبر و اهل بیت  
برخی نصوص حدیث

۱. روایت حضرت امام صادق

بررسی راویان

ابوالحسن فارسی

أبوبکر بن جعابی

محمد بن صلت بن حجّاج کوفی

صلت بن حجّاج

۲. روایت ابن عباس

۳. روایت عبدالله بن عمر

اعتبار یعقوب بن سفیان فسوی

وجه دلالت آیه

استدلال علامه حلی و مناقشات ابن تیمیه

مناقشه ابن روزبهان

آیه (وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى)

أحمد بن محمد بن أحمد فقيه

أبو الشيخ إصفهانی

موسی بن هارون

إسماعیل بن موسی فزاری

عمر بن شاکر بصری

ثابت بن أسلم بنانی

نصر بن علی

علی بن جعفر

حضرت موسی بن جعفر و اجداد طاهرين ایشان

دلالت آیه

بررسی اشکال های مخالفان

آیه: نجوا

حدیث به نقل از امیرالمؤمنین

حدیث به نقل از ابن عباس

حدیث به نقل از مجاهد

حدیث به نقل از مقاتل

حدیث به نقل از سعد بن ابی وقاص

حدیث به نقل از سلمة بن كهیل

حدیث به نقل از ابن عباس

حدیث به نقل از ابویوب انصاری

حدیث به نقل از جابر بن عبدالله أنصاری

بررسی اعتبار حدیث

بررسی روایان حدیث

دلالت آیه نجوا بر امامت امیرالمؤمنین

مناقشات مخالفان و توجیه بخل ورزیدن صحابه

۱. مناقشه قاضی عبدالجبار

۲. مناقشات ابن تیمیه

۳. مناقشات فخر رازی

آیه (وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى)

مناقشات ابن تیمیه

بررسی اسناد حدیث فرود آمدن ستاره در منزل امیرالمؤمنین  
قابل قبول بودن روایت ابن عباس در کودکی  
تعیین جانشین پیامبر از سوی خداوند در آغاز بعثت  
فرود آمدن ستاره در منزل امیرالمؤمنین، معجزه ای الهی  
اتفاق مفسران بر عدم نزول ستاره در منزل امیرالمؤمنین!

آیه (فِي بُيُوتِ الَّذِينَ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعُوا)

مناقشات ابن تیمیه  
نقد و بررسی مناقشات  
اعتبار حدیث  
باطل بودن نظریه های معارض  
افضلیت امیرالمؤمنین از سایر صحابه  
دلالت آیه بر امامت امیرالمؤمنین

آیه (وَمِنَ النَّاسِ مَنُ يَشْرِي نَفْسَهُ...)

مناقشات ابن تیمیه  
عدم پایبندی به موازین علمی و فقدان مبنایی مشخص  
شهرت بیتوته امیرالمؤمنین و صحت احادیث آن  
از جان گذشتگی بی نظیر امیرالمؤمنین  
عدم امتناع برادری و ایثار در میان ملائکه  
اثبات پیوند برادری پیامبر با امیرالمؤمنین  
درستی هبوط فرشتگان برای حفاظت از امیرالمؤمنین  
عدم منافات شأن نزول آیه با مدنی بودن سوره بقره  
تخصیص مطلقات قرآن براساس سنت صحیح  
اختصاصی بودن فضائل امیرالمؤمنین  
دلالت آیه غار بر مذمت ابوبکر  
نتیجه بحث

کتاب نامه

آیہ: (وقضوہم انہم مسؤلون)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیه (وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ)<sup>۱</sup>

بحث پیرامون بررسی ادله امامت و خلافت بلافضل امیرالمومنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است. این بحث را با بررسی دلایل نقلی آغاز کردیم و تاکنون آیات ولایت، مباحثه، مودت، تبلیغ، اكمال و سأل سائل به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت. در ادامه، این بحث را با بررسی یکی دیگر از آیات دلالت کننده بر امامت امیرالمومنین علیه السلام پی می گیریم.

خدای متعال در آیه ۲۳ سوره صافات، سخنش درباره کافران است. آن گاه که در قیامت به سوی

آتش هدایت می شوند، خداوند می فرماید:

(وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ)؛

آنان را نگاه دارید، [چرا که باید] مورد پرسش قرار گیرند.

#### بررسی متن آیه

«و» در این آیه یا «واو» عاطفه است و یا مستأنفه و در هر صورت تفاوتی در معنا و بحث ایجاد نمی کند.

«قفوهم» امر است، یعنی خداوند در قیامت به مأمورانی که اهل جهنم را به سوی آتش می برند دستور می دهد که آنان را نگه دارند. علت این فرمان آن است که اهل دوزخ، به مانند دیگران مورد پرسش قرار می گیرند.

«سؤال» از مفاهیم ذات اضافه است و سه طرف لازم دارد: ۱. سؤال کننده (= سائل)، ۲. سؤال شونده (= مسؤل) و ۳. محتوای سؤال (= مسؤل عنه).

به یقین تنها «سؤال کننده» در روز قیامت خداوند سبحان است، چرا که او مالک یوم الدین است و اگر چنانچه کسی غیر از خدا (از ملائکه و اولیاء خدا) نیز در سؤال دخالتی داشته باشند، به اذن الهی خواهد بود.

---

۱. سوره صافات: آیه ۲۴.

«سؤال شونندگان» در این آیه با توجه به آیات پیشین، کافرانی هستند که به سوی آتش برده می شوند.

اما «مسئول عنه» و به عبارت دیگر محتوای سؤال در آیه بیان نشده است و برای مشخص شدن آن، ناگزیر از مراجعه به سنت صحیح نبوی هستیم، چرا که به اتفاق شیعه و اهل سنت، سنت صحیح مفسر قرآن است.

بر اساس احادیث متعددی که در کتب معتبر اهل سنت نقل شده و اسانید برخی از آنها بنا بر قواعد رجالی سنّیان صحیح و مورد اعتماد است، «مسئول عنه» در این آیه، ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ یعنی خداوند در قیامت درباره ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال می کند و انانی را که به این ولایت تن نداده باشند، به آتش جهنم معذب خواهد ساخت.

صاحب کتاب تحفه اثنا عشریه مدعی است که شیعیان برای اثبات امامت و خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام، در مجموع به هفت آیه از قرآن کریم و دوازده حدیث نبوی استناد و استدلال می کنند. یکی از آیاتی که دهلوی از ادله شیعیان می داند، آیه شریفه (وَقِفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ) است. وی سپس در احادیث مطرح شده ذیل این آیه و استدلال شیعیان به آن مناقشه کرده، می نویسد:

ومنها قوله تعالى: (وَقِفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ). گویند که از ابوسعید خدری مرفوعاً مروی شد أنه قال: (وَقِفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ) عن ولاية علي بن ابي طالب و در حقیقت این تمسکات به روایات اند نه به آیات و حالت این روایات معلوم است که نزد اهل سنت اعتبار ندارند، خصوصاً این روایت در مسند فردوس دیلمی واقع است و آن کتاب مخصوص برای جمع احادیث ضعیفه واهیه است و بالخصوص در سند این روایت ضعفا و مجاهیل بسیار در میان آمده اند قابل احتجاج نیست، لاسیما فی امثال هذه المطالب الأصولیه و مع هذا نظم قرآنی مکذب این روایت است، زیرا که این خطاب در حق مشرکین است بدلیل (وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ) و مشرکین را اول سؤال از شرک و عبادت غیر الله خواهد بود نه از ولایت علی بن ابي طالب و نیز نظم قرآنی دلالت می کند بر آن که سؤال از مضمون جمله استفهامیه (مَا لَكُمْ لَا تَنصُرُونَ) است برای توبیخ و تعبیر نه از چیز دیگر و لهذا قراء اجماع دارند بر ترک وقف بر مسئولون و بر تقدیر صحت روایت و فک نظم قرآنی مراد از ولایت است و درین صورت دلالت نمی کند بر زعامت کبری که محل نزاع است و اگر مراد زعامت کبری هم باشد نیز مفید مدعا نمی شود زیرا که مفاد آیه وجوب اعتقاد امامت جناب امیر رضی الله عنه است فی وقت من الاوقات وهو عين مذهب اهل السنة والجماعة و این روایت را واحدی در تفسیر خود آورده و در آن وارد است که عن ولاية علي وأهل البيت و ظاهر است که جمیع اهل بیت ائمه نبوده اند و شیعه

۱. سوره فرقان: آیه ۱۷.

هم معتقد امامت جمیع اهل بیت نیستند پس متیقن شد حمل ولایت بر محبت زیرا که ولایت لفظ مشترک است و بقراین خارجیّه احد المعنیین متعین می شود بالجمله سؤال از محبت امیر و امامت او اجماعی است. اهل سنت نیز قایل اند به آن بحث در آن می رود که حضرت امیر بلافصل امام بود و غیر او هیچ کس از صحابه مستحق امامت نبود و این آیه به هیچ وجه با این مدعا مساس ندارد.<sup>۱</sup>

مرحوم شرف الدین ابن آیه و احادیث مطرح شده در ذیل آن را در زمره دلائل امامت امیرالمومنین علیه السلام برشمرده است و در این میان، به احادیث نقل شده در کتاب مسند فردوس و تفسیر واحدی استناد کرده است. استدلال مرحوم شرف الدین نیز چنین مورد مناقشه قرار گرفته است که:

قوله: و سیسأل الناس عن ولایتهم یوم یبعثون، كما جاء فی تفسیر قوله تعالی: (وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) ویستند فی ذلک إلی ما رواه الدیلمی فی مسند الفردوس، وما ورد فی تفسیر الواحدی، ومجرد العزو إلی کلیهما ممّا لا تقوم به حجة عند أهل العلم، بل لابد من صحّة النقل، وهذا القول فی سبب نزول الآية، أو فی توجیه معناها، ممّا لم یقل به من یحتج برأیه، وما یفسر القرآن بمثل هذا إلاّ زندق ملحد، متلاعب بالدين، قاذح فی الإسلام، أو جاهل لا یدری ما یقول!

وسیاق الآیات فی قریش، وهی نصّ فی المشرکین المکذبین بیوم الدين، فهؤلاء یسألون عن التوحید والإیمان، ولامدخل لحبّ علیّ ولا لولایتیه فی سؤال هؤلاء؛<sup>۲</sup>

این سخن که گفته است: و از مردم به هنگام برانگیخته شدن [در قیامت]، درباره ولایتشان سؤال خواهند شد - چنان که در تفسیر آیه (وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) آمده است که مستند این سخن روایتی است که دیلمی در مسند فردوس نقل کرده و واحدی در تفسیرش آورده است - [صحیح نیست] و صرف نسبت روایت به این دو امری نیست که بر اساس آن بر اهل علم حجت اقامه شود، بلکه [برای استناد] ناگزیر باید روایت صحیح باشد، و این سخن که درباره سبب نزول آیه و یا در توجیه معنای آن مطرح شده از سخنانی است که هیچ یک از عالمانی که به قولشان اعتماد می شود قائل به آن نشده اند و احدی قرآن را این چنین تفسیر نمی کند مگر زندق ملحدی که با دین بازی و در اسلام قدح می کند و یا نادانی که نمی داند چه می گوید! و سیاق آیات [نشان می دهد که آیه] درباره قریش است و آیه نص است در [این که درباره] مشرکان منکر قیامت. پس آنان درباره توحید و ایمان مورد پرسش قرار می گیرند و سؤال از آنان درباره حبّ و ولایت علی [علیه السلام] هیچ گونه مدخلیتی ندارد.

۱. تحفه اثنا عشریة: ۲۰۷.

۲. تشبیه المراجعات: ۳۱۸/۲.

با توجه به مناقشاتی که درباره دلالت آیه و صحّت احادیث مطرح شده در ذیل آن صورت گرفته است، به بررسی نصوص و اسانید احادیث و ذکر روایان آن در اعصار مختلف می پردازیم. اما پیش از آن لازم است نکاتی را درباره سخن فوق یادآور شویم:

۱. نویسنده به کسانی که «مسئول عنه» را به ولایت امیرالمومنین علیه السلام تفسیر کرده اند، نسبت زندقه و الحاد می دهد و چنین تفسیری را بازی با دین و قدح اسلام و یا نشانه نادانی مفسّر می شمارد! اما باید دانست که چنین رویکردی در مباحث علمی هرگز توجیهی ندارد و چنین نسبت هایی را که به عالمان می دهد، خودش و اسلافش بدان ها سزاوارترند، چرا که آلوده ساختن فضای مباحث و مناظرات علمی موجب از بین رفتن زمینه روشن گری و نمایان شدن حقیقت می گردد و این گناهی عظیم و نابخشودنی است.

۲. نویسنده وجود روایاتی را که بیان گر پرسش از ولایت امیرالمومنین علیه السلام هستند انکار نمی کند و می پذیرد که این روایات در کتب اهل سنت و از سوی عالمان آنها مطرح شده اند؛ اما مدّعی است که به صرف نسبت دادن این روایات به آنها حجّت بر اهل علم اقامه نمی شود، بلکه باید صحّت و اعتبار روایات اثبات شود. اما پرسش اینجاست که چرا به صرف نسبت دادن روایتی به عالمان مورد اعتماد سنّیان، حجّت بر آنان اقامه نمی شود؟ در حالی که آن دو از محدّثان بزرگ و مورد اعتماد سنّیان به شمار می روند و رجالیان سنّی با عناوین و القاب فخیم از آن دو یاد می کنند. به عنوان نمونه ذهبی که خود از بزرگان جرح و تعدیل اهل سنت و دارای جایگاه والایی در میان آنان به ویژه سلفیه است، صاحب مسند فردوس را چنین توصیف می کند:

### الإمام العالم المحدث المفید؛<sup>۱</sup>

او پیشوایی عالم و محدّثی سودمند بوده است.

وی در عبر نیز می نویسد:

### كان حافظاً، عارفاً بالحديث، فهماً، عارفاً بالأدب، ظريفاً؛<sup>۲</sup>

وی حافظ، حدیث شناس، فهمیده، آشنا به ادبیات و باریک بین بود.

### ابوالحسن واحدی

ذهبی در شرح حال واحدی نیز می نویسد:

۱. سیر اعلام النبلاء: ۲۰ / ۳۷۵ / ش ۲۵۵.

۲. العبر فی خبر من غیر: ۴ / ۱۶۵. هم چنین ر.ک: سیر اعلام النبلاء: ۲۰ / ۳۷۶ / ش ۲۵۵؛ تاریخ الإسلام: ۳۸ / ۲۴۹؛ طبقات الشافعیة: ۷ / ۱۱۰

/ ش ۸۰۲؛ الوافی بالوفیات: ۱۶ / ۱۱۳؛ شذرات الذهب: ۴ / ۱۸۲.

الإمام، العلامة، الأستاذ، ... صاحب التفسير، وإمام علماء التأويل... لزم الأستاذ أبا اسحاق الثعلبي، وأكثر عنه... وكان طويل الباع في العربية واللغات... ، تصدّر للتدريس مدّة، وعظم شأنه؛<sup>۱</sup>

پیشوا، علامه، استاد... صاحب کتابی در تفسیر قرآن، پیشوای دانشمندان تأویل قرآن... وی ملازم و همراه استاد ابواسحاق ثعلبی بوده و از او فراوان نقل می‌کند... ، و در ادبیات عرب و علم لغات، مدتی دارای کرسی تدریس بوده و جایگاهش والا بود.

بنابر این با نقل حدیث از این دو، بدون تردید می‌توان بر اهل سنت احتجاج کرد و آنان را به محتوای حدیث ملتزم ساخت.

۳. نویسنده در صحت احادیث منقول از مصادر حدیثی و تفسیری مورد اعتماد اهل تسنن تردید می‌کند و این در حالی است که با این وجود، تمامی روایات و منابع روایی آنان زیر سؤال خواهد رفت. اما عدم پذیرش حق و خضوع در مقابل آن، فرد را به رفتاری غیرعالمانه وادار می‌کند که این رفتار بر طبق هیچ یک از مبانی مناظراتی نیست، مگر مبنای تعصب و عناد!

البته روشن است که عالمان شیعه نیز هرگز به احادیث منقول سنیان اعتماد ندارند و هدف از استناد به این روایات را، صرف احتجاج با سنیان بر مبنای روایات عالمان خود آنها می‌دانند، و الا آنچه سنیان صحیح می‌نامند، نزد ما غیرصحیح است. بنابر این آنان نمی‌توانند بر شیعه با استناد به احادیث خود - حتی با صحیح ترین اسانید - احتجاج کنند.

۴. نویسنده پنداشته است که راویان حدیث منحصر به دیلمی و واحدی است. اما بسیاری از عالمان سنی و در عصرهای مختلف به نقل این حدیث پرداخته اند و احادیث مربوط به تفسیر آیه، با اسانید متعدّد و در کتابهای مختلف اهل سنت وارد شده است و در این میان برخی از عالمان سنی، این روایات را به صورت ارسال مسلم نقل کرده اند و برخی دیگر نیز این احادیث را به عنوان شاهد، به احادیث دیگر ضمیمه ساخته اند که در جای خود به تفصیل به این بحث خواهیم پرداخت.

## راویان احادیث

---

۱. سیر أعلام النبلاء: ۱۸ / ۳۳۹ - ۳۴۱ / ش ۱۶۰. بسیاری از عالمان دیگر اهل سنت، او را با الفاظ بزرگی توصیف کرده اند. برای اطلاع بیشتر از شرح حال وی ر.ک: معجم الأدباء: ۱۲ / ۲۵۷ / ش ۶۳؛ طبقات الشافعیة: ۵ / ۲۴۰ / ش ۴۹۵؛ الوافی بالوفیات: ۲۰ / ۱۰۲ / ش ۱۵۹؛ النجوم الزاهرة: ۵ / ۱۰۴؛ طبقات المفسرین: ۶۶ / ش ۷۰؛ العبر فی خبر من غیر: ۳ / ۲۶۷ / ش ۴۶۸؛ تاریخ الإسلام: ۳۱ / ۲۵۹ / ش ۲۵۳؛ مرآة الجنان: ۳ / ۷۴ و منابع دیگر.

تعدادی از محدثان مشهور و حافظان بزرگ سنی، روایات مربوط به تفسیر آیه سؤال از ولایت امیرالمومنین علیه السلام را در کتب خود نقل کرده و یا در طرق اسانید این روایات واقع شده اند که از جمله می توان به افراد زیر اشاره نمود:

۱. محمد بن اسحاق؛
۲. سفیان أعمش؛
۳. شعبی؛
۴. ابواسحاق سبیعی؛
۵. محمد بن جریر طبری؛
۶. حسین بن حکم حبری؛
۷. ابونعیم اصفهانی؛
۸. حاکم حسکانی؛
۹. ابن شاهین بغدادی؛
۱۰. ابن مردویه اصفهانی؛
۱۱. خطیب خوارزمی مکی؛
۱۲. سبط ابن جوزی؛
۱۳. ابوعبدالله گنجی شافعی؛
۱۴. جمال الدین زرنندی؛
۱۵. جوینی حموئی؛
۱۶. نورالدین سمهودی؛
۱۷. شهاب الدین خفاجی؛
۱۸. شهاب الدین آلوسی.

## نصوص برخی روایات

### ۱. روایت حبری

حبری از عالمان قرن سوم هجری، در تفسیر خود چنین روایت می کند:

حدّثنی حسین بن نصر، قال: أخبرنا القاسم بن عبدالغفار العجلی، عن أبي الأحوص، عن مغيرة، عن الشعبي، عن ابن عباس، عن قوله: (وَقَفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ)، قال: عن

## ولایه علی بن

أبی طالب علیه السلام؛<sup>۱</sup>

حسین بن نصر، از قاسم بن عبدالغفار عجلی، از ابوالأحوص، از مغیره، از شعبی، از ابن عباس روایت کرد که درباره آیه (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ) گفت: درباره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام [مورد سؤال قرار می گیرند].

### ۲. روایت ابونعیم اصفهانی

حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب *ما نزل فی علی* علیه السلام، روایت نزول آیه در شأن امیرالمومنین علیه السلام را به دو سند از طریق خبری نقل کرده است. در سند نخست آمده است:

حدَّثنا محمد بن المظفر، قال: حدَّثنا أبو الطيب محمد بن القاسم البزاز، قال: حدَّثني الحسين بن الحكم... .

در سند دوم نیز می نویسد:

حدَّثنا محمد بن عبدالله بن سعيد، قال: حدَّثنا الحسين بن أبي صالح، قال: حدَّثنا أحمد بن هارون البردعي، قال: حدَّثنا الحسين بن الحكم مثله.<sup>۲</sup>

حسین بن حکم همان خبری است که ابونعیم اصفهانی به دو سند حدیث مورد بحث را از وی روایت کرده است و بقیه سند همان سند خبری است.

### ۳. روایت حاکم حسکانی

حاکم حسکانی نیز حدیث را به اسانید متعدّد روایت کرده است که به ذکر آنها می پردازیم. سند نخست:

حدَّثنا الحاكم الوالد أبو محمد رحمه الله، قال: أخبرنا عمر بن أحمد بن عثمان - ببغداد - ، قال: حدَّثنا الحسين بن محمد بن محمد بن عفير، حدَّثنا أحمد بن الفرات، حدَّثنا عبد الحميد الحماني، عن قيس، عن أبي هارون، عن أبي سعيد الخدري، عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ) قَالَ: «عَنْ وَلايَةِ عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام».

۱. تفسیر الخبری: ۳۱۳.

۲. خصائص الوحي المبين: ۱۴۲ / ح ۸۶ و ۸۷، به نقل از ابونعیم اصفهانی.

سند دوم:

حدثنا أبو عبدالرحمن السلمی إِملاءً، أخبرنا محمد بن محمد بن يعقوب الحافظ، حدثنا أبو عبدالله الحسين بن محمد بن عفير، حدثنا أحمد، حدثنا عبدالحميد، حدثنا قيس، عن عطية، عن أبي سعيد عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ)، قال: «عن ولاية علي بن أبي طالب عليه السلام».

سند سوم:

حدثني أبو الحسن الفارسي، حدثنا أبو الفوارس الفضل بن محمد الكاتب، حدثنا محمد بن بحر الرهني - بكرمان - حدثنا أبو كعب الأنصاري، حدثنا عبدالله بن عبدالرحمن، حدثنا إسماعيل بن موسى، حدثنا محمد بن فضيل، حدثنا عطاء بن السائب، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَوقِفْ أَنَا وَعَلِيٌّ عَلَى الصَّرَاطِ، فَمَا يَمْرَبْنَا أَحَدٌ إِلَّا سَأَلْنَا عَنْ وَلايَةِ عَلِيٍّ، فَمَنْ كَانَتْ مَعَهُ وَإِلَّا أَلْقَيْنَاهُ فِي النَّارِ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ: (وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ)»؛<sup>١</sup>

[حاکم حسکانی به سند خود از ابن عباس نقل می کند که] ابن عباس گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «چون روز قیامت فرا رسد، من و علی بر صراط قرار داده می شویم، پس احدی بر ما نمی گذرد مگر این که از او درباره ولایت علی علیه السلام می پرسیم. پس هر کس که همراه با ولایت بود [مشکلی نخواهد داشت] والا او را به آتش می افکنیم و این معنای آیه (وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) است».

سند چهارم:

أخبرنا أبو الحسن الأهوازي، أخبرنا أبو بكر البيضاوي، حدثنا علي بن العباس، حدثنا إسماعيل بن إسحاق، حدثنا محمد بن أبي مرة، عن عبدالله بن الزبير، عن سليمان بن داوود بن حسن بن حسن، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله: (وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) قال: «عن ولاية علي عليه السلام».

ومثله عن أبي إسحاق السبيعي، وعن جابر الجعفي في الشواذ.<sup>٢</sup>

نقل حدیث به صورت ارسال مسلم

چنان که بیشتر اشاره شد، برخی از عالمان حدیث، روایت مورد بحث را به صورت ارسال مسلم نقل کرده اند، یعنی آن را به گونه ای مطرح ساخته اند که نیازی به ذکر سند ندارد. از جمله این

١. شواهد التنزیل: ٢ / ١٦١ - ١٦٢ / ح ٧٨٧ - ٧٨٩.

٢. همان: ٢ / ١٦٤ / ح ٧٩٠.

عالمان می توان به شیخ الإسلام حموی، سمهودی و شهاب الدین خفاجی<sup>۱</sup> اشاره کرد که به ذکر روایت آنان می پردازیم.

### ۱. روایت حموی

أخبرني الشيخ الإمام العلامة نجم الدين عثمان بن الموفق الأذكاني - فيما أجاز لي أن أرويه - عن أبي الحسن المؤيد بن محمد الطوسي - إجازة - ، أنبأنا عبد الحميد بن محمد الخواري - إجازة - ، عن أبي الحسن علي بن أحمد الواحدی، إنه قال - بعد روايته حديث: من كنت مولاه فعلىّ مولاه - : هذا الولاية التي أثبتها النبي صلى الله عليه وآله وسلم لعليّ مسؤول عنها يوم القيامة.

قال الواحدی: وقد أخبرنا أبو إبراهيم بن أبي القاسم الصوفي، أنبأنا محمد بن محمد بن يعقوب الحافظ، أنبأنا أبو عبدالله الحسين بن عبدالله ابن محمد بن عفير، أنبأنا أحمد بن الفرات، حدثنا عبد الحميد الحماني، حدثنا قيس عن عطية، عن أبي هارون، عن أبي سعيد، عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في قوله عز وجل: (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ)، قال: عن ولاية علي بن أبي طالب.

قال الواحدی: والمعنى: إنهم يسألون هل والوه حق الموالاة كما أوصاهم به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟<sup>۲</sup>

عثمان بن موفق به سند خود از ابوالحسن علی بن أحمد واحدی روایت کرد که واحدی پس از نقل حدیث «من كنت مولاه فعلىّ مولاه» گفت: این ولایتی که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم برای علی علیه السلام اثبات کرده است، روز قیامت مورد سؤال قرار خواهد گرفت.

ابوایرهیم بن ابوالقاسم صوفی به سند خود از ابوسعید خدری و وی نیز از پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم درباره آیه (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) نقل می کند که فرمود: «از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام [سؤال خواهند شد].»

واحدی گفت: معنای آیه آن است که مردم سؤال می شوند که آیا حق موالات را - چنان که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم به آنها سفارش کرده بود - به جا آورده و تن به ولایت او داده اند یا خیر؟

### ۲. روایت نورالدین سمهودی

۱. شهاب الدین أحمد بن محمد خفاجی، صاحب حاشیه تفسیر البیضاوی، شرح الشفاء للقاضی عیاض، تفسیر آیه الموده... است. شرح حال وی در کتاب خلاصة الأثر فی أعلام القرن الحادی عشر آمده و وی را با اوصاف بلندی توصیف کرده اند. برای اطلاع بیشتر از شرح حال وی ر.ک: خلاصة الأثر فی أعیان القرن الحادی عشر: ۱ / ۲۰۸.

۲. فرائد السمطين: ۱ / ۷۸ - ۷۹ / ح ۴۶ و ۴۷.

سمهودی نیز به سند خود می نویسد:

قال الحافظ جمال الدين الزرندي عقب حديث: من كنت مولاة فعلى مولاة: قال الإمام الواحدی: هذه الولاية التي أثبتها النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم مسؤول عنها يوم القيامة. وروى في قوله تعالى: (وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ)، أى: عن ولاية على وأهل البيت [عليهم السلام] ... .

قلت: وقوله: (روى في قوله تعالى...) يشير إلى ما أخرجه الديلمي، عن أبي سعيد الخدري - رضى الله عنه - مرفوعاً (وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) عن ولاية على بن أبي طالب ... .

ويشهد لذلك قوله - في بعض الطرق المتقدمة - : «والله سائلكم: كيف خلفتموني في كتابه وأهل بيتي؟!»

وأخرج أبو الحسن المغازلي... . وسيأتي في الذكر العاشر حديث: «والذي نفسى بيده، لا يزول قدم عن قدم يوم القيامة حتى يسأل الله تعالى الرجل عن أربع...»<sup>۱</sup> حافظ جمال الدين زرندي - به دنبال حديث «من كنت مولاة فعلى مولاة» - به نقل از امام واحدی می گوید: این همان ولایتی است که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم اثبات کرد که مردم درباره آن در روز قیامت مورد سؤال قرار می گیرند. و روایت شده است در ذیل آیه که منظور، سؤال از ولایت علی و اهل بیت عليهم السلام است... .

می گویم: سخن او که گفت: «در ذیل آیه روایت شده...» اشاره است به حدیثی که دیلمی از ابوسعید خدری به صورت مرفوع آورده است [که معنای آیه] (وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ)، سؤال از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است... .

شاهد این مطلب سخن وی - در برخی طرق پیش گفته - است [که می گوید]: خداوند از شما می پرسد که کتاب خدا و اهل بیت مرا چگونه پس از من جانشینم ساختید؟

این حدیث را ابوالحسن مغازلی نقل کرده است... و در نکته دهم حدیث خواهد آمد که پیامبر فرمود: «قسم به آن که جانم به دست اوست، در روز قیامت قدم از قدم برداشته نمی شود تا این که مردم از چهار چیز سؤال شوند...».

### ۳. روایت شهاب الدین خفاجی

۱. جواهر العقدين: ۲۵۲ - ۲۵۳.

قال الحافظ جمال الدين الزرندي<sup>١</sup> - عقب [ذكر] حديث «من كنت مولاه فعلى مولاه»  
- قال الإمام الواحدى - رحمه الله تعالى - : هذا الولاية التي أثبتها النبي صلى الله عليه وآله وسلم  
[لعلى] مسؤولون عنها يوم القيامة.

وروى فى [تفسير] قوله تعالى: (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ)، أى: عن ولاية على وأهل  
البيت، لأن الله تعالى أمر نبيه صلى الله عليه [وآله] وسلم أن يعرف الخلق أنه لا يسألهم على  
تبليغ الرسالة أجراً إلا المودة فى القربى. والمعنى: إنهم يسألون هل والوهم حق  
الموالاة كما أوصاهم النبي، أم أضاعوها وأهملوها، فيكون عليهم المطالبة والتبعة  
إنتهى.

وأخرج أبو الحسن المغازلى، عن ثمامة بن عبدالله بن أنس، عن أبيه، قال: قال رسول  
الله صلى الله عليه وآله وسلم: إذا كان يوم القيامة ونصب الصراط على شفير جهنم، لم يجز  
عليه إلا من [كان] معه كتاب ولاية على بن أبى طالب عليه السلام.

وفى حديث: «والذى نفسى بيده، لا يزول قدم عن قدم يوم القيامة حتى يسأل الله  
تعالى الرجل عن أربع: [عن] عمره فيما أفناه، وعن جسده فيما أبلاه، وعن ماله مِمَّ  
كسبه وفيه أنفق، وعن حبنا أهل البيت». فقال له عمر: يا نبي الله! وما آية حبكم؟  
فوضع يده على رأس على وهو جالس إلى جانبه وقال: «آية حبي حب هذا من  
بعدي»<sup>٢</sup>؛

حافظ جمال الدين زرندي - در پی حدیث «من كنت مولاه فعلى مولاه» - می گوید: امام واحدی گفت: ولایتی  
که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم برای على [عليه السلام] اثبات کرده است، در روز قیامت مردم درباره آن مورد  
پرسش قرار می گیرند.

و در ذیل آیه (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) روایت کرده است که معنای آن، [پرسش] از ولایت على و اهل  
بیت عليهم السلام است؛ چرا که خدای تعالی به پیامبرش صلى الله عليه وآله وسلم دستور داد که به مردم بفهماند  
که او بر تبلیغ رسالت اجری نمی خواهد، جز مودت درباره نزدیکان ایشان و معنایش آن است که از مردم  
پرسیده می شود که آیا حق موالات را چنان که پیامبر بدان سفارش کرده بود به جا آورده و تن به ولایت اهل  
بیت عليهم السلام داده اند، یا این که آن را تزییع و درباره آن کوتاهی کرده اند؟ پس مطالبه این حق و تبعیت  
برای آنان است.

١. در شرح حال وی آمده است: «عنى بالفقه والحديث وبرع فى مذهب الإمام الأعظم. توفى بين مكة والمدينة»؛ شذرات الذهب: ٦ / ٣٦٧.

٢. تفسير آية المودة: ٨٢ - ٨٣.

هم چنین ابوالحسن مغزلی، از ثمامه بن عبدالله بن انس، از پدرش حدیثی آورده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «چون روز قیامت فرا رسد و بر گودال جهنم [پل] نصب شود، عبور از آن جایز نخواهد بود مگر برای کسی که نوشته ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را به همراه داشته باشد».

و در حدیثی دیگر آمده است: «سوگند به کسی که جانم به دست اوست، در روز قیامت قدم از قدم برداشته نمی شود تا این که خدای تعالی درباره چهار چیز از مردم سؤال کند: از عمرش که در چه راهی صرف کرده است، و از بدنش که در چه راهی آن را فرسوده ساخته، و از مالش که از چه راهی کسب و در چه راهی مصرف کرده است، و از حبّ ما اهل بیت». عمر به پیامبر گفت: ای پیامبر خدا! علامت و نشانه حبّ شما چیست؟ پس پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارکش را بر سر علی علیه السلام - که در کنارش نشسته بود - نهاد و فرمود: «علامت دوستی من، حبّ این شخص پس از من است».

#### نکاتی درباره حدیث:

۱. خفاجی یکی از مفسران بزرگ اهل سنت است که در تفسیر آیه مودّت، روایت مربوط به پرسش از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را به صورت ارسال مسلم در تفسیر آیه مطرح ساخته و چنین استنباط کرده است که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام که در غدیرخم و بر اساس حدیث شریف «من کنت مولاه فعلی مولاه» از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای آن حضرت ثابت شده است، اجر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است؛ از این رو در روز قیامت مردم از آن سؤال خواهند شد و پذیرش ولایت و موالات امیرالمؤمنین علیه السلام، جواز عبور از صراط و نجات از آتش خواهد بود.

۲. در تفسیر آیه مودّت حدیث دیگری نقل شده که بر اساس آن، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حبّ خویش و اهل بیئتش را یکی از سؤالات اساسی قیامت برشمرده است و در پاسخ عمر که از نشانه این حبّ می پرسد، حبّ امیرالمؤمنین علیه السلام پس از خود را علامت آن معرفی کردند؛ بنابر این اولاً میان حبّ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و حبّ امیرالمؤمنین علیه السلام ملازمه برقرار است، و ثانیاً این حبّی که پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علامت حبّ حضرت امیرالمؤمنین و اهل بیئتش علیهم السلام معرفی شده، صرف دوست داشتن نیست، بلکه حبّی است که ثمره آن پذیرش و تن دادن به ولایت آن حضرت است، چرا که این حبّ، در ذیل حدیث مربوط به سؤال از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح شده است. پس تن دادن به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، به جا آوردن حق موالات اهل بیت علیهم السلام است، آن چنان که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدان سفارش فرموده اند و عدم پذیرش این ولایت، تزییع آن و کوتاهی درباره وصیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و در نتیجه - بر اساس تفسیر

خفاجی - آیه شریفه (وَقِفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) به روشنی امامت و خلافت بلافضل امیرالمومنین علیه السلام را اثبات می کند.

### پرسش از ولایت امیرالمومنین در روایات دیگر

بخشی از روایات وارد شده در تفسیر آیه (وَقِفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) مطرح و بررسی گردید. افزون بر این روایات، شواهد فراوان دیگری در سایر روایات معتبر نزد شیعه و اهل سنت وجود دارد که مؤید حدیث تفسیر آیه به ولایت امیرالمومنین علیه السلام هستند که به ذکر برخی از مهم ترین آنها می پردازیم.

#### ۱. حدیث ثقلین

حدیث ثقلین از دیدگاه شیعه و اهل سنت متواتر است و بر اساس متن های مختلف در ضمن این حدیث شریف، به پرسش از کتاب و عترت تصریح شده است. برای نمونه یکی از نقل ها را به صورت کامل بیان می کنیم.

محمد بن علی حکیم ترمذی (م ۲۸۵) در کتاب *نوادر الأصول* می نویسد:

حدثنا نصر بن علی، قال: حدثنا زيد بن الحسن، قال: حدثنا معروف بن خربوذ المكي، عن أبي الطفيل عامر بن واثله، عن حذيفة بن أسيد الغفاري، قال: لما صدر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم من حجة الوداع خطب، فقال:

«أيها الناس! إنه قد نبأني اللطيف الخبير، أنه لن يعمر نبى إلا مثل نصف عمره الذى يليه من قبل، وإنى أظن موشك أن أدعى، فأجيب، وإنى فرطكم على الحوض، وإنى سائلكم حين تردون على عن الثقلين، فانظروا كيف تخلفونى فيهما: الثقل الأكبر كتاب الله تعالى، سبب طرفه بيد الله تعالى وطرف بأيديكم، فاستمسكوا، فلا تضلوا ولا تبدلوا، والثقل الأصغر عترتى أهل بيتى، فإنى قد نبأني اللطيف الخبير أنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»<sup>۱</sup>

نصر بن علی، از زید بن حسن، از معروف بن خربوذ مکی، از ابوظیفیل عامر بن واثله، از حذیفه بن اسید غفاری نقل کردند که گفت: چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از حجة الوداع بیرون آمد، خطبه خواند و فرمود: «ای مردم، همانا خدای لطیف و آگاه به من خبر داده که هیچ پیامبری عمر نمی کند مگر مثل نصف عمر پیامبر پیش از خود و من می دانم که زمان بازگشتم [به سوی پروردگار] نزدیک است و من نیز [ندای حق را]

۱. *نوادر الأصول*: ۱ / ۲۰۷، الأصل الخمسون فى الإعتصام بالكتاب والعتره وبيناه، ح ۲۹۷.

لیک خواهم گفت. آن گاه که در کنار حوض بر من عرضه می شوید، درباره ثقلین از شما خواهم پرسید، پس بنگرید که چگونه شأن مرا درباره آن دو حفظ می کنید. ثقل اکبر کتاب خداست - همان اتصالی است که یک طرف آن به دست خدا و طرف دیگرش به دست شماس، پس به آن تمسک جوید و گمراه نشوید و [آن را با چیزی] جایگزین نکنید - و عترتم اهل بیت، همانا که لطیف خبیر به من خبر داده که آن دو از هم جدا نمی شوند تا این که در حوض کوثر بر من وارد شوند.

حدیث ثقلین به همین صورت در مصادر فراوانی آمده است که به ذکر آدرس آنها اکتفا می شود.

برخی از این مصادر عبارتند از:

۱. الطبقات الكبرى؛<sup>۱</sup>
۲. السنن الكبرى؛<sup>۲</sup>
۳. فضائل الصحابة؛<sup>۳</sup>
۴. المستدرک علی الصحیحین؛<sup>۴</sup>
۵. المعجم الكبير؛<sup>۵</sup>
۶. کنز العمال؛<sup>۶</sup>
۷. تاریخ بغداد؛<sup>۷</sup>
۸. حلیة الأولیاء؛<sup>۸</sup>
۹. تاریخ مدینة دمشق؛<sup>۹</sup>
۱۰. تاریخ الیعقوبی؛<sup>۱۰</sup>
۱۱. مجمع الزوائد؛<sup>۱۱</sup>
۱۲. البداية والنهاية؛<sup>۱۲</sup>
۱۳. السيرة الحلیية؛<sup>۱</sup>

---

۱. الطبقات الكبرى: ۲ / ۱۹۴.

۲. السنن الكبرى (نسائی): ۵ / ۴۵ / ح ۸۱۴۸.

۳. فضائل الصحابه (نسائی): ۱۵.

۴. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۰۹.

۵. المعجم الكبير: ۳ / ۶۶ / ح ۲۶۸۱، ۶۸ / ح ۲۶۸۳ و ۱۸۰ / ح ۳۰۵۲.

۶. کنز العمال: ۱ / ۱۸۹ / ح ۹۵۸، ۵ / ۲۹۰ / ح ۱۲۹۱۱ و ۱۴ / ۴۳۵ / ح ۳۹۱۹۲.

۷. تاریخ بغداد: ۸ / ۴۴۳ / ح ۴۵۵۱.

۸. حلیة الأولیاء: ۱ / ۳۵۵ و ۹ / ۶۴.

۹. تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۲۱۹ - ۲۲۰.

۱۰. تاریخ الیعقوبی: ۲ / ۱۱۲.

۱۱. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۴ - ۱۶۵ و ۱۰ / ۳۶۳.

۱۲. البداية والنهاية: ۷ / ۳۸۶.

۱۴. الصواعق المحرقة؛<sup>۲</sup>

۱۵. فرائد السمطين؛<sup>۳</sup>

۱۶. نظم درر السمطين؛<sup>۴</sup>

۱۷. الفصول المهمة.<sup>۵</sup>

## ۲. حدیث سؤال از چهار چیز در قیامت

پیش از این در ضمن روایت شهاب الدین خفاجی، حدیث مورد نظر نیز مطرح شد. این حدیث از مهم ترین و صحیح ترین احادیث به شمار می رود که به نقل و بررسی آن خواهیم پرداخت.

حافظ هیثمی می نویسد:

عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لاتزول قدما عبد يوم القيامة حتى يُسأل عن أربع: عن عمره فيما أفناه، وعن جسده فيما أبلاه، وعن ماله فيما أنفقه و من أين اكتسبه، وعن حبنا أهل البيت».

رواه الطبرانی فی الكبير<sup>۶</sup> و الأوسط<sup>۷</sup> وفيه: حسين بن الحسن الأشقر، وهو ضعيف جداً، وقد وثقه ابن حبان مع أنه يشتم السلف.

وعن أبي برزة. قال: قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: لاتزول قدما عبد حتى يسأل عن أربعة: عن جسده فيما أبلاه، وعمره فيما أفناه، وماله من أين اكتسبه وفيما أنفقه، وعن حبنا أهل البيت. قيل: يا رسول الله! فما علامة حبكم؟ فضرب بيده على منكب علي رضي الله عنه.

رواه الطبرانی فی الأوسط<sup>۸</sup>؛

از ابن عباس نقل شده است که گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: «هیچ بنده ای در قیامت قدمی بر نمی دارد مگر این که درباره چهار چیز از او سؤال شود: از عمرش که در چه راهی گذرانده است، از بدنش که در چه راهی آن را فرسوده ساخته است، از مالش که در چه راهی صرف و از کجا آن را کسب کرده است و از محبت ما اهل بیت علیهم السلام».

۱. السيرة الحلبية: ۳ / ۳۳۶.

۲. الصواعق المحرقة: ۱ / ۱۰۹.

۳. فرائد السمطين: ۲ / ۲۷۴.

۴. نظم درر السمطين: ۲۳۱.

۵. الفصول المهمة: ۲۳.

۶. المعجم الكبير: ۱۱ / ۸۴.

۷. المعجم الأوسط: ۹ / ۱۵۵ - ۱۵۶.

۸. مجمع الزوائد: ۱۰ / ۳۴۶. هم چنین ر.ک: المعجم الأوسط: ۲ / ۳۴۸.

طبرانی این حدیث را در *معجم الکبیر و معجم الأوسط* روایت کرده و در سند آن حسین بن حسن أشقر قرار دارد که جداً ضعیف است؛ اما ابن حبان علی رغم این که وی گذشتگان را دشنام می داده، او را توثیق کرده است.

و از ابوبرزه نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: هیچ بنده ای در قیامت قدمی بر نمی دارد تا این که درباره چهار چیز از او پرسش شود: «از بدنش که در چه راهی فرسوده ساخته است، از عمرش که در چه راهی صرف کرده است، از مالش که از کجا کسب و در چه راهی مصرف کرده است و از حبّ ما اهل بیت».

گفته شد: ای رسول خدا! علامت حبّ شما چیست؟ آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارکش را بر شانه علی علیه السلام زد.

طبرانی این حدیث را در *معجم الأوسط* روایت کرده است.

#### نکاتی پیرامون روایت هیثمی

۱. هیثمی نزد متأخرین اهل سنت بسیار معتبر است و آنان سخن او را حجت می دانند. وی پس از نقل روایت ابن عباس از طریق طبرانی، در سند آن خدشه می کند، چرا که «حسین بن حسن أشقر» در سلسله سند این روایت قرار دارد. در بحث از «آیه تطهیر»، شرح حال حسین أشقر بررسی و ثابت شد که بر اساس مبانی رجالی اهل سنت، وی راستگو و مورد اعتماد است. تنها عاملی که سبب تضعیف وی از سوی هیثمی و برخی دیگر شده ناسزاگویی أشقر به پیشینیان است. اما روشن است که هر چند این کار از نظر برخی جرح باشد، باز هم به وثاقت راوی لطمه نمی زند و اگر شتم سلف به وثاقت راوی لطمه وارد کند، در این صورت لازم است بسیاری از روایات صحیحین و سایر منابع معتبر نزد سنّیان کنار گذاشته شوند. اما - چنان که در مباحث گذشته به تفصیل بیان شد - نه تنها ناسزاگویی به سلف، بلکه با توجه به مبانی رجالی اهل سنت، تشیع و رافضی بودن راوی مضر به وثاقت نیست، همان طور که ابن حجر عسقلانی تصریح می کند که تشیع هیچ ضرری به وثاقت راوی نمی زند.<sup>۱</sup>

بنابر این روایت ابن عباس از نظر سند مشکلی ندارد و بر اساس مبانی رجالی سنّیان صحیح است و آنان به پذیرفتن صحّت حدیث و محتوای حدیث ملزمند. افزون بر آن که همین حدیث با مضمون واحد از ابوبرزه نیز نقل شده و هیثمی آن را نقل کرده و در سند آن هیچ خدشه ای وارد نساخته است.

---

۱. ر.ک: مقدمه فتح الباری: ۳۹۸ و ۴۱۰.

۲. بر اساس برخی نقل ها، کسی که درباره علامت حبّ اهل بیت از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سؤال کرده است، عمر بن خطاب بوده است، اما هیشمی با حذف نام وی عبارت «قیل» را به کار برده است و این مصداق بارز تصرف در حدیث است.

۳. بر اساس برخی نقل ها، در ذیل حدیث آمده است که پیامبر اکرم با اشاره به امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: «و آیه حَبّی حَبّ هَذَا مِنْ بَعْدِی»<sup>۱</sup> که هیشمی این عبارت را نیز حذف کرده است! حدیث سؤال از چهار چیز در قیامت با اندکی تفاوت در مضمون، از جناب ابوذر رحمه الله نیز روایت شده است. ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، در ضمن ترجمه امیرالمومنین علیه السلام به نقل از مشایخ خود می نویسد:

أخبرنا أبو محمد إسماعيل بن أبي القاسم بن أبي بكر، أنا عمر بن أحمد بن عمر، أنا أبو الحسن أحمد بن محمد بن جعفر البحيري، نا أبو بكر محمد بن محمد بن سليمان الباغندي إملاء ببغداد، نا يعقوب بن اسحاق القلوسي، نا الحارث بن محمد المكفوف،<sup>۲</sup> نا أبو بكر بن عيَّاش، عن معروف بن خربوذ، عن أبي الطفيل، عن أبي ذرّ، قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: لا تزول قدما ابن آدم يوم القيامة حتى يسأل عن أربع، عن علمه ما عمل به، وعن ماله مما اكتسبه، وفيما أنفقه، وعن حبنا أهل البيت. فقيل يا رسول الله! ومن هم؟ فأوماً بيده إلى علي بن أبي طالب عليه السلام؛<sup>۳</sup>

ابو محمد اسماعیل بن ابی القاسم بن ابی بکر به سند خود از ابوذر نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «فرزندان آدم در روز قیامت قدمی بر نمی دارند تا این که از چهار چیز مورد سؤال قرار گیرند: از علمش که چگونه به آن عمل کرده است، از مالش که از کجا کسب کرده و در چه راهی مصرف کرده است، و از حب اهل بیت. سوال شد: ای رسول خدا، اهل بیت چه کسانی هستند؟ ایشان با دست خود به علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره کردند.

احدی از نظر سند به این حدیث اشکال نکرده است، با این حال سنّیان تحمّل پذیرش محتوای این حدیث را ندارند، از این رو بدون این که فردی از راویان حدیث را جرح کنند، آن را باطل شمرده و صرف نقلش را جرحی برای راوی آن قلمداد می کنند. ذهبی در شرح حال «حارث بن محمد معکوف»، بدون وارد ساختن هیچ جرح و طعنی بر وی می نویسد:

۱. المناقب (خوارزمی): ۷۷ / ح ۵۹.

۲. نام صحیح این راوی، «حارث بن محمد معکوف» است.

۳. تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۵۹ - ۲۶۰.

أتى بخبر باطل. حدثنا أبو بكر بن عياش، عن معروف بن خربوذ، عن أبي طفيل، عن أبي ذر مرفوعاً: «لا تزول قدما عبد حتى يسأل عن حبنا أهل البيت»؛ وأوماً إلى عليّ. رواه أبو بكر بن الباغندي، عن يعقوب بن إسحاق الطوسي، عنه؛<sup>۱</sup>

وی خبر باطلی را نقل کرده است، [به این صورت که] ابوبکر بن عیاش، از معروف بن خربوذ، از ابوظفیل، از ابوذر به صورت مرفوع نقل می کند که: «هیچ بنده ای قدمی بر نمی دارد تا این که از حب ما اهل بیت سؤال شود» و آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام اشاره فرمود. این حدیث را ابوبکر بن باغندی، از یعقوب بن اسحاق طوسی، از محمد معکوف روایت کرده است.

### ۳. حدیث ولایت امیرالمومنین، جواز عبور از صراط

چنان که پیشتر بیان شد، شهاب الدین خفاجی در تفسیر آیه مودت روایتی را از طریق ابن مغزلی، از انس، از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرد که بر اساس آن، در روز قیامت احدی مجوز عبور از صراط را نخواهد داشت مگر آن که نوشته ای درباره ولایت امیرالمومنین علیه السلام به همراه داشته باشد. این حدیث نیز از جمله شواهدی است که روایت مربوط به تفسیر آیه (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) را تأیید می کند. در این مقام به ذکر برخی از نصوص حدیث می پردازیم.

#### ۱. حدیث امیرالمومنین

حافظ ابوالخیر حاکمی طالقانی در کتاب *الأربعین المنتقى من مناقب علی المرتضى* - که مشتمل بر چهل حدیث در فضائل امیرالمومنین علیه السلام است - روایتی را از طریق حاکم نیشابوری و به سند او از امیرالمومنین علیه السلام نقل می کند. وی می نویسد:

عن علی قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «إذا جمع الله الأولين والآخرين يوم القيامة، ونصب الصراط على جسر جهنم ما جازها أحد إلا من كانت معه براءة بولاية علي بن أبي طالب عليه السلام»؛<sup>۲</sup>

از علی، از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است که فرمودند: «چون خداوند همه را از نخستین و آخرین در روز قیامت گرد هم آورده و بر روی جهنم پل صراط نصب گردد، احدی اجازه عبور از آن را ندارد مگر کسی که براتی از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام به همراه داشته باشد».

۱. میزان الاعتدال: ۱ / ۴۴۳ / ش ۱۶۴۵. هم چنین ر.ک: لسان المیزان: ۲ / ۱۵۹.

۲. ر.ک: کتاب پیش رو: ۲۲ - ۲۳.

۳. الأربعین المنتقى من مناقب علی المرتضى: باب ۳۳: ح ۴۰.

## ۲. حدیث امام صادق

مالک بن انس که به شرکت در حلقه درس امام صادق علیه السلام افتخار می کند، حدیث مورد نظر را از امام صادق و آن حضرت نیز، از پدران بزرگوارش، از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده است. حموی در *فرائد السمطين*، با سند خود به نقل از حافظ بیهقی و او نیز به نقل از حاکم نیشابوری، از ابراهیم بن عبدالله صاعدی، از ذوالنون مصری، از مالک بن انس روایت می کند که گفت:

**عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام قال: قال عن أبيه، عن عليّ عليه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: «إذا جمع الله الأولين والآخرين يوم القيامة، ونصب الصراط على جسر جهنم لم يجز أحد إلا من كانت معه براءة بولاية عليّ بن أبي طالب عليه السلام»؛<sup>۱</sup>**

مالک بن انس حدیث را از امام صادق علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام، از علی علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است که فرمودند: «آن گاه خداوند همه را از نخستین و آخرین در روز قیامت گرد هم آورد و بر روی جهنم پل صراط نصب گردد، احدی اجازه عبور از آن را نمی یابد مگر کسی که براتی از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را به همراه داشته باشد».

در سند این حدیث نیز جای هیچ خدشه ای نیست و تنها برخی متعصبان به سبب آن که محتوای حدیث برای آنان ناخوشایند است، آن را خبری معرفی کرده اند که از نظر متنی باطل است.<sup>۲</sup> برخی نیز «ابراهیم بن عبدالله صاعدی» را که در سلسله سند این روایت قرار دارد، «متروک الحدیث» معرفی کرده اند.<sup>۳</sup> اما هیچ دلیلی برای تضعیف صاعدی و متروک بودن حدیثش ذکر نشده است و تنها نقل چنین روایتی موجب شده تا متعصبان حدیث وی را ترک کنند. با این حال حدیث فوق با سند دیگری نیز روایت شده است که در این سند به جای صاعدی، راوی دیگری به نام «هیثم بن أحمد زیدانی» قرار دارد. حافظ ابونعیم اصفهانی می نویسد:

**حدّث سوار بن أحمد، ثنا علي بن أحمد بن بشر الكسائي، ثنا أبو العباس الهيثم بن أحمد الزيداني، ثنا ذوالنون بن إبراهيم المصري، ثنا مالك بن أنس، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جدّه، قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: «إذا كان يوم القيامة ونصب الصراط على ظهري جهنم، لا يجوزها ولا يقطعها إلا من كان معه جواز بولاية عليّ بن أبي طالب عليه السلام»؛<sup>۴</sup>**

۱. *فرائد السمطين*: ۲۸۹/۱ - ۲۹۰.

۲. ر.ک: *میزان الاعتدال*: ۱ / ۴۴۳ / ش ۱۶۴۵؛ *لسان المیزان*: ۲ / ۱۵۹.

۳. برای مثال ابن جوزی می نویسد: «هذا حدیث مقطوع موضوع... و ابراهیم بن عبدالله متروک»؛ *الموضوعات*: ۱ / ۳۹۹.

۴. *ذکر أخبار أصبهان*: ۱ / ۳۴۱ - ۳۴۲.

سوار بن أحمد، از علی بن أحمد بن بشر کسائی، از ابوالعباس هیشم بن أحمد زیدانی، از ذوالنون بن ابراهیم مصری، از مالک بن انس، از جعفر بن محمد علیه السلام، از پدرش علیه السلام و او از جدش علیه السلام نقل کرد که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «چون روز قیامت فرا رسد و پل صراط بر روی جهنم نصب گردد، کسی جواز عبور از آن نمی یابد و آن را طی نمی کند مگر کسی که به واسطه ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام جواز به همراه داشته باشد».

### ۳. حدیث انس بن مالک

ابن مغزلی به سند زیر، از انس چنین روایت می کند:

أخبرنا أحمد بن محمد بن عبد الوهاب - إذنا - عن القاضي أبي الفرج أحمد بن علي، قال: حدثنا أبو غانم سهل بن إسماعيل بن بلبل، حدثنا أبو القاسم الطائي، حدثنا محمد بن زكريا الغلابي، حدثني العباس بن بكار، عن عبد الله بن المثنى، عن عمه ثمامة بن عبد الله بن أنس، عن أبيه، عن جده، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «إذا كان يوم القيامة ونصب الصراط على سفير جهنم، لم يجر إلا من معه كتاب ولاية علي بن أبي طالب عليه السلام»؛<sup>۱</sup>

أحمد بن محمد بن عبد الوهاب با اذن از قاضی ابوالفرج أحمد بن علی خبر داد که گفت: ابوغانم سهل بن اسماعیل بن بلبل، از ابوالقاسم طائی، از محمد بن زکریای غلابی، از عباس بن بکار، از عبدالله بن مثنی، از عمویش ثمامه بن عبدالله بن انس، از پدرش، از جدش حدیث کردند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «چون روز قیامت فرا رسد و بر گودال جهنم صراط نصب شود، احدی اجازه عبور از آن را ندارد مگر کسی که نوشته ای درباره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام به همراه داشته باشد».

### ۴. حدیث عبدالله بن مسعود

موفق بن أحمد مکی خوارزمی، به سند خود از حسن بصری چنین روایت می کند:

عن عبدالله [بن مسعود]، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إذا كان يوم القيامة، يقعد علي بن أبي طالب على الفردوس - وهو جبل قد علا على الجنة، وفوقه عرش رب العالمين، ومن سفحه تتفجر أنهار الجنة وتتفرق في الجنان - وهو جالس على

۱. مناقب علی بن ابی طالب : ۱۹۷ / ح ۲۵۷.

كرسى من نور، يجرى بين يديه التسليم لايحوز أحد الصراط إلا ومعه براءة بولايته  
وولاية أهل بيته، يشرف على الجنة، فيدخل محببه الجنة ومبغضيه النار؛<sup>١</sup>

از عبدالله بن مسعود نقل شده است كه گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: «چون روز قيامت فرا  
رسد، على بن أبى طالب عليه السلام بر روى فردوس مى نشيند - و آن كوهى است كه بر بهشت اشراف دارد، و  
بالاى آن عرش پروردگار عالميان است و از دامنه آن رودهاى بهشت جارى شده و به باغ هاى بهشت منشعب  
مى شوند - در حالى كه آن حضرت بر صندلى اى از نور نشسته و نسيمى از مقابلش مى وزد و به احدى اجازه  
عبور از صراط داده نمى شود مگر براتى مبنى بر ولايت او و اهل بيتش به همراه داشته باشد. بر بهشت اشراف  
دارد، پس دوستانش را وارد بهشت و دشمنانش را وارد آتش مى كند».

#### ٥. حديث عبدالله بن عباس

حافظ حاكم حسانى اين حديث را از طريق سعيد بن جبير، از ابن عباس روايت مى كند كه  
پيش از اين مطرح شد. اين حديث هم چنين به دو طريق ديگر، يعنى از طريق مجاهد و طاووس از  
ابن عباس روايت شده است. ابن مغزلى مى نويسد:

أخبرنا أبو محمد الحسن بن أحمد بن موسى الغندجاني بسنده، حدثنا إسماعيل بن  
موسى السدي، حدثنا ابن فضيل، حدثنا يزيد بن أبي زياد، عن مجاهد، عن ابن  
عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «على يوم القيامة على الحوض، لا  
يدخل الجنة إلا من جاء بجواز من على بن أبي طالب»؛<sup>٢</sup>

ابومحمد حسن بن أحمد بن موسى غندجاني به سندش از اسماعيل بن موسى سدي، از ابن فضيل، از يزيد بن  
أبي زياد، از مجاهد، از ابن عباس نقل مى كند كه گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: «على  
عليه السلام در روز قيامت بر حوض ايستاده، احدى وارد بهشت نمى شود مگر كسى كه با جوازي از سوى على  
بن ابى طالب عليه السلام بيايد».

ابن عساکر نیز در تاريخ مدينه دمشق مى نويسد:

قال الخطيب: وأنا أبو نعيم الحافظ: نا أبو بكر محمد بن فارس المعبدي ببغداد، حدثنا  
أبي فارس بن حمدان بن عبدالرحمن، حدثني جدتي، عن شريك، عن ليث، عن  
مجاهد، عن طاووس، عن ابن عباس، قال: قلت للنبي: يا رسول الله! للنار جواز؟!  
قال: «نعم». قلت: و ما هن؟! قال: «حب على بن أبي طالب [عليه السلام]».

١. المناقب: ٧١ / ح ٤٨.

٢. مناقب على بن أبى طالب: ١٢٠ / ح ١٤٣.

قال الخطيب: سألت أبانعم عنه، فقال: كان رافضياً غالباً في الرفض، وكان أيضاً ضعيفاً في الحديث. قال الخطيب: محمد بن فارس بن حمدان... أبوبكر العطشى، ويعرف بالمعبدى؛<sup>١</sup>

خطيب گفت: ابونعم حافظ، از ابوبکر محمد بن فارس معبدی در بغداد خبر داد که گفت: پدرم فارس بن حمدان بن عبدالرحمن از جدّم، از شریک، از لیث، از مجاهد، از طاووس، از ابن عباس روایت نقل کرد که گفت: به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردم: ای رسول خدا، آیا برای [رهایی از] آتش جوازی هست؟ فرمودند: «آری». عرض کردم: آن جواز چیست؟ فرمود: «حبّ علیّ بن ابی طالب علیه السلام». خطیب گفت: از ابونعم درباره محمد بن فارس پرسیدم، وی گفت: او رافضی بود و در رفض غلوّ می کرد، هم چنین در نقل حدیث ضعیف بود. خطیب گفت: محمد بن فارس بن حمدان... ابوبکر عطشی و معروف به معبدی است.

## ٦. حدیث ابوبکر بن ابی قحافه

حافظ محب الدین طبری می نویسد:

عن قیس بن ابی حازم، قال: التقی أبوبکر وعلی بن ابی طالب علیه السلام، فتبسّم أبوبکر فی وجه علیّ. فقال له: مالک تبسّم؟ قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول: «لا یجوز أحد الصراط إلا من کتب له علیّ الجواز». أخرجه ابن السّمان فی کتاب الموافقة؛<sup>٢</sup>

از قیس بن ابی حازم نقل شده است که گفت: ابوبکر و علی بن ابی طالب علیه السلام به هم رسیدند. آن گاه ابوبکر به روی علی علیه السلام تبسم کرد. علی علیه السلام به وی فرمود: علت خنده تو چیست؟ گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: «احدی مجوز عبور از صراط را ندارد مگر کسی که علی علیه السلام برای او جواز نوشته باشد». ابن سمان در کتاب موافقه این حدیث را آورده است.

حافظ ابن حجر عسقلانی، قیس بن ابی حازم را توثیق کرده و وی را در زمره راویان صحاح سته قرار داده است.<sup>٣</sup> وی یادآور شده که می گویند او مکاشفه داشته است. وی درباره قیس بن ابی حازم می نویسد:

١. تاریخ مدینه دمشق: ٤٢ / ٢٤٤. هم چنین ر.ک: تاریخ بغداد: ٣ / ٣٧٩ - ٣٨٠ / ش ١٥١٩.

٢. ذخائر العقبی فی مناقب نوبی القری: ٧١؛ الرياض النضرة فی مناقب العشرة: ٣ / ١٣٧. هم چنین ر.ک: الصواعق المحرقة: ٢ / ٢٤٩؛ سمط النجوم العوالی: ١ / ٤٣١ و منابع دیگر.

٣. ر.ک: تقریب التهذیب: ٢ / ٣٢ / ش ٥٥٨٣؛ تهذیب التهذیب: ٨ / ٣٤٦ / ش ٦٩١.

قیس بن اَبی حازم البجلی اَبو عبدالله الکوفی، ثَقَّةٌ مِنَ الثَّانِيَةِ، مَخْضَرُمٌ وَيُقَالُ لَهُ رُؤْيَةٌ، وَهُوَ الَّذِي يُقَالُ: إِنَّهُ اجْتَمَعَ لَهُ أَنْ يَرُوى عَنِ الْعَشْرَةِ؛<sup>۱</sup>

أبو عبدالله قیس بن اَبی حازم، کوفی مورد اطمینان، و از طبقه تابعین است، و گفته شده رسول خدا را دیده است. او کسی است که گفته شده است که از تمامی عشره مبشره روایت کرده است.

### شاهدی در تأیید حدیث عدم جواز

شواهد فراوانی در سایر روایات، مؤید حدیث مورد بحث است که مشهورترین آنها، حدیث شریف «عَلَى قَسِيمِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ» است. این حدیث را بسیاری از عالمان مشهور سنّی با این لفظ و یا الفاظ مشابه روایت کرده اند که از جمله می توان به افراد زیر اشاره نمود:

۱. دارقطنی؛<sup>۲</sup>

۲. ابن عساکر؛<sup>۳</sup>

۳. ابن مغزلی؛<sup>۴</sup>

۴. ابن حجر مکی؛<sup>۵</sup>

۵. متقی هندی؛<sup>۶</sup>

۶. ابن کثیر<sup>۷</sup> و عالمان دیگر که در محلّ خود به بررسی تفصیلی این حدیث خواهیم پرداخت.

### خلاصه و نتیجه

یکی از آیات دلالت کننده بر ولایت و خلافت بلافضل امیرالمومنین علیه السلام، آیه شریفه (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) است. بر اساس احادیث صحیح و متعدّد موجود در کتب معتبر اهل سنّت، «مسئول عنه» و آن چیزی که در روز قیامت از آن پرسیده می شود، ولایت حضرت امیرالمومنین علیه السلام است. بیش از هجده تن از عالمان بزرگ اهل تسنن و در قرون متمادی، حدیث تفسیر آیه به ولایت امیرالمومنین علیه السلام را در کتب خود آورده و یا در طرق اسانید آن واقع شده اند. برخی حدیث

۱. تقریب التهذیب: ۲ / ۳۲ / ش ۵۵۸۳.

۲. وی روایت را با این متن آورده است: «عَلَى قَسِيمِ النَّارِ، يَدْخُلُ أَوْلِيَاءَهُ الْجَنَّةَ وَأَعْدَاؤُهُ النَّارَ»؛ *علل الدارقطنی*: ۶ / ۲۷۳ / ش ۱۱۳۲.

۳. تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۹۸ - ۳۰۱.

۴. مناقب علی بن اَبی طالب: ۸۱ / ح ۹۱.

۵. *لسان المیزان*: ۳ / ۲۴۷ و ۶ / ۱۱۳ و ۱۲۱، به نقل از ابن حجر مکی.

۶. *کنز العمال*: ۱۳ / ۱۵۲ / ش ۳۶۴۷۵.

۷. *البدایة والنهایة*: ۷ / ۳۹۲.

را با ذکر سند نقل کرده و از نظر سندی خدشه ای به آن وارد نکرده اند، و برخی نیز به صورت ارسال مسلّم حدیث را مطرح ساخته اند.

خفاجی از مفسران بزرگ اهل سنت، حدیث پرسش از ولایت امیرالمومنین علیه السلام را در تفسیر آیه مودت، به نحو ارسال مسلّم آورده و چنین استنباط می کند ولایتی که در غدیر برای امیرالمومنین علیه السلام ثابت شد، اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است و در روز قیامت مورد سؤال قرار خواهد گرفت و در نتیجه پذیرش این ولایت جواز عبور از صراط است.

محتوای حدیث پرسش از ولایت امیرالمومنین علیه السلام، با احادیث متعدّد دیگری تأیید می شود و آن احادیث را می توان به عنوان شاهد برای تأیید حدیث یاد شده ذکر کرد. از جمله این احادیث می توان به احادیثی هم چون حدیث «تقلین»، حدیث «سؤال از چهار چیز در قیامت» و حدیث «عدم جواز عبور از صراط مگر با ولایت امیرالمومنین علیه السلام» اشاره نمود.

هر یک از احادیث فوق با اسانید متعدّد روایت شده اند که اکثر آنها از نظر سندی صحیح و مورد اعتمادند و اگر خدشه برخی از اسانید نیز پذیرفته شود، باز احادیث صحیح السند دیگری که مضمون واحدی با حدیث مخدوش دارند حجت را تمام می کند و برای استدلال و استناد کافی است و مخالفان نیز ناگزیر از پذیرفتن حدیث و ملزم شدن به محتوای آن هستند.

در نتیجه بر اساس آیه شریفه (وَقِفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) و روایات مفسران، پذیرش امامت و ولایت امیرالمومنین علیه السلام جواز عبور از صراط و رهایی از عذاب الاهی است.

#### مناقشات پیرامون حدیث پرسش از ولایت امیرالمومنین

برخی از مخالفان، مناقشاتی پیرامون این حدیث و استدلال شیعه به آیه (وَقِفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) کرده اند که در اینجا به طرح و بررسی آنها می پردازیم.

#### ۱. مناقشات ابن تیمیه

ابن تیمیه، در جواب استدلال علامه حلّی رحمه الله به آیه مبارک (وَقِفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ)، در اثبات ولایت امیرالمومنین علیه السلام می نویسد:

قال الرافضی: «البرهان الرابع عشر: قوله تعالى (وَقِفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) من طریق  
أبی نعیم، عن الشعبي، عن ابن عباس، قال فی قوله تعالى: (وَقِفُّوهُمْ إِنَّهُمْ  
مَسْئُولُونَ) عن ولاية علی. وكذا فی كتاب الفردوس عن أبی سعید الخدری، عن النبی  
صلی الله علیه وآله وإذا سئلوا عن الولاية وجب أن تكون ثابتة له، ولم يثبت لغيره من  
الصحابه ذلك؛ فيكون هو الإمام».

والجواب من وجوه:

أحدها: المطالبة بصحة النقل، والعزو إلى الفردوس وإلى أبي نعيم لا تقوم به حجة باتفاق أهل العلم.

الثاني: إن هذا كذب موضوع بالاتفاق.

الثالث: إن الله تعالى قال: (بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ...) فهذا خطاب عن المشركين المكذبين بيوم الدين... وما يفسر القرآن بهذا ويقول النبي صلى الله عليه وآله وسلم فسره بمثل هذا إلا زنديق ملحد، متلاعب بالدين، قادح في دين الإسلام، أو مفرط في الجهل لا يدري ما يقول. وأى فرق بين حب علي وطلحة والزبير وسعد وأبي بكر وعمر وعثمان؟!

ولو قال: قائل إنهم مسؤولون عن حب أبي بكر لم يكن قوله أبعد من قول من قال عن حب علي، ولا في الآية ما يدل على أن ذلك القول أرجح، بل دلالتها على ثبوتها وانتفائها سواء، والأدلة الدالة على وجوب حب أبي بكر أقوى.

الرابع: إن قوله: (مَسْئُولُونَ) لفظ مطلق لم يوصل به ضمير يخصه بشيء، وليس في السياق ما يقتضى ذكر حب علي، فدعوى المدعى دلالة اللفظ على سؤالهم عن حب علي من أعظم الكذب والبهتان.

الخامس: إنه لو ادعى مدع أنهم مسؤولون عن حب أبي بكر وعمر لم يكن إبطال ذلك بوجه إلا وإبطال السؤال عن حب علي أقوى وأظهر؛<sup>٢</sup>

رافضى [علامة حلى] مى گوید: «برهان چهاردهم [بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام] آیه شریفه «وَقِفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» است... از طریق ابونعیم، از شعبی، از ابن عباس نقل شده است که در تفسیر آیه (وَقِفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) گفت: [منظور پرسش] از ولایت علی علیه السلام است. هم چنین در کتاب فردوس، این روایت از ابوسعید خدری، از پیامبر نقل شده است و اگر از ولایت [کسی] سؤال شود، لازمه اش آن است که ولایت برای او ثابت شده باشد، و این ولایت برای احدی از صحابه غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت نشده است؛ از این رو او امام است.»

به وجوه مختلف می توان به این سخن پاسخ داد:

وجه یکم: صحت این نقل از کجاست، و حال آن که به اتفاق اهل علم، با انتساب حدیث به کتاب فردوس و به کتاب ابونعیم حجت اقامه نمی شود.

١. سوره صافات: آیه ١٢ - ٣٧.

٢. منهاج السنه: ٧ / ١٠٣ - ١٠٤.

وجه دوم: دروغ و جعلی بودن این حدیث مورد اتفاق است.

وجه سوم: خدای تعالی می فرماید: (بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ...)، پس آیه خطاب به مشرکان و منکران معاد است... و کسی قرآن را به این [که منظور از سؤال در آیه، سؤال از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است] تفسیر نمی کند. او می گوید که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به مثل این تفسیر کرده، در صورتی که نزدیک ملحد، بازی کننده با دین و ضربه زننده به اسلام و یا کسی که به سبب زیادی چهل نمی داند چه می گوید، چنین تفسیری نمی کند!

و چه تفاوتی میان حب علی، طلحه، زبیر، سعد، ابوبکر، عمر و عثمان وجود دارد؟

اگر کسی بگوید که مردم در روز قیامت در مورد دوستی ابوبکر مورد پرسش قرار می گیرند این ادعا بعیدتر از قول کسی نیست که می گوید از حب علی علیه السلام سؤال می شود. و در آیه سؤال، نشانه ای که موجب ترجیح یکی از دو قول بر دیگری باشد وجود ندارد، بلکه دلالت آیه درباره هر دو یکسان است و ادله ای که واجب بودن دوستی به ابوبکر را ثابت می کند قوی تر است.

وجه چهارم: واژه «مسؤلون» در آیه به صورت مطلق است و ضمیری به آن متصل نیست تا مورد سؤال را به شیء معینی اختصاص دهد، و در سیاق نیز چیزی که مقتضی ذکر حب علی علیه السلام باشد وجود ندارد؛ پس این ادعای مدعی که می گوید روایت بر پرسش از مردم پیرامون حب علی علیه السلام دلالت می کند از بزرگترین دروغ ها و بهتان ها است.

وجه پنجم: اگر ادعا کننده ای مدعی شود که «مردم از حب ابوبکر و عمر مورد سؤال قرار می گیرند، باطل است»، ابطال این سخن به وجهی ممکن نیست مگر این که ابطال سؤال از حب علی علیه السلام به آن وجه قوی تر و آشکارتر است.

### پاسخ به مناقشات ابن تیمیه

**نخست** این که وی مدعی است که با انتساب حدیث به کتاب فردوس و کتاب ابونعیم حجت اقامه نمی شود. این ادعا سخن صحیحی نیست، زیرا - چنان که پیشتر بیان شد - صاحب کتاب فردوس و ابونعیم اصفهانی، از عالمان و محدثان مورد اعتماد اهل سنت هستند و با انتساب حدیث به آنان حجت اقامه می شود. افزون بر آن که راویان حدیث پرسش از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام منحصر در این دو فرد نیست و ما اسامی هجده تن از محدثان مشهور و حافظان بزرگ سنی را ذکر کردیم که این حدیث را در کتب خود نقل کرده اند و یا در طرق اسانید آن واقع شده اند. علاوه بر آن صحت اسانید این حدیث نیز بر اساس مبانی رجالی اهل سنت اثبات شد.

**دوم:** ادّعی اتّفاق سنّیان بر دروغ و جعلی بودن حدیث نیز بی اساس و کذب است و ما ثابت کردیم که اسانید این حدیث صحیح اند و عالمان مشهور و بزرگی آن را نقل کرده اند که بدون تردید این تیمیه و سایر متعصّبان نمی توانند همه این عالمان را کذّاب و جاعل بدانند.

**سوم:** ابن تیمیه تفسیر آیه پرسش از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را زندقه، الحاد، بازی با دین و قحح اسلام می شمارد و یا آن را از سر نادانی مفرط می داند. این سخن نیز از دو جهت قابل تأمل است: اولاً - چنان که پیشتر گفتیم - ناسزاگویی و تکفیر در مباحث علمی شایسته نبوده و هیچ توجیهی ندارد و کسانی که مرتکب چنین جرمی می شوند، به دلیل آلوده ساختن فضای مباحث و مناظرات علمی، نسبت به زندقه و الحاد سزاوارترند.

ثانیاً از سویی بسیاری از پیشوایان بزرگ و محدّثان مشهور سنّی، این حدیث را در ذیل آیه مطرح ساخته اند و از سویی دیگر مفسّران بزرگ، این آیه و حدیث ذیلش را در تفسیر آیه مودّت نیز آورده اند و اگر همه آنان ملحد، زندقی، بازی کننده با دین، قحح کننده در اسلام و یا دچار نادانی مفرط باشند، باز هم اشکالی متوجّه شیعه نیست و مرحوم علامه حلّی با استناد به کلام ابن عالمان که - مورد اعتماد اهل تسنن می باشند - بر آنان حجّت اقامه کرده است.

**چهارم:** با توجه به صحّت دست کم برخی از اسانید حدیث و وجود شواهد متعددی که مؤید حدیث است، وجود ضمیر یا عدم آن برای تعیین «مسئول عنه» ضرورتی ندارد و از سویی سیاق هرگز قدرت مقابله با حدیث صحیح را ندارد و اساساً در اینجا بحث از سیاق بی معنا است. همین طور وقتی ثابت شد که بر اساس سنّت صحیح، «مسئول عنه» در آیه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است، تفاوت میان حبّ و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام با حبّ سایر صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مانند آفتاب نیم روز روشن خواهد شد.

**پنجم:** از سویی ادّعی لزوم محبّت امیرالمؤمنین علیه السلام برای رهایی از جهنّم با احادیث متعدّد و صحیح ثابت شد و از سویی دیگر ادّعی لزوم محبّت دیگران نیز بی دلیل و واضح البطلان است. به بیانی دیگر این دو ادّعا هرگز قابل قیاس نیستند، چرا که یکی با ادّله محکم تأیید می شود و دیگری فاقد دلیل و بی اساس است. بنابر این با همین پاسخ مختصر روشن می شود که متعصّبانی هم چون ابن تیمیه، در برابر استدلال محکم و روشن شیعه هیچ برهان معقول و سخن قابل قبولی ندارند.

## ۲. مناقشه های ابن روزبهان

ابن روزبهان در جواب استدلال به آیه شریفه (وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) بر اثبات ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و درباره حدیث پرسش از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در قیامت می نویسد:

لیس هذا من رواية أهل السنة، ولو صح، دلّ علی أنّه من أولیاء الله تعالی، فالولیّ هو المحبّ المطیع، و لیس هو بنصّ فی الإمامة؛<sup>۱</sup>

این حدیث در زمره روایت‌های اهل سنت نیست و اگر صحیح باشد، دلالت می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام از اولیاء خدای تعالی است و ولیّ به معنای محبّ و مطیع است و این حدیث نصّ در امامت نیست.

### پاسخ به مناقشه‌های ابن روزبهان

پیش از این روشن شد که حدیث پرسش از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام توسط بسیاری از عالمان حدیثی مشهور اهل سنت روایت شده است؛ در نتیجه به یقین این حدیث در زمره روایات سنّیان به حساب می‌آید.

هم چنین صحّت برخی از اسانید آن بر اساس مبانی رجالی سنّیان اثبات شد. اما ابن روزبهان هیچ پاسخی به استدلال مرحوم علامه ارائه نکرده است. مرحوم علامه حلّی چنین استدلال فرمودند که اگر در قیامت از ولایت کسی سؤال شود، واجب است که این ولایت در دنیا برای او ثابت شده باشد، در حالی که به غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین ولایتی برای احدی ثابت نشده است و بر اساس این ولایت، این امیرالمؤمنین علیه السلام است که امام است نه شخص دیگری از صحابه.

ابن روزبهان به جای پاسخ به این استدلال، ادّعا می‌کند «ولیّ» به معنای محبّ و مطیع است و هم چون ابن تیمیه از پاسخ طفره می‌رود. اما باید دانست که این معنا برای ولیّ با محتوای آیه و حدیث مفسّر آن سازگاری ندارد. به عبارت دیگر معنا ندارد که خداوند در قیامت امر به نگاه داشتن مردم کند تا از آنان سؤال شود که آیا امیرالمؤمنین علیه السلام محبّ و مطیع خداوند بوده است یا نه؟ هم چنین این معنا با حدیث مشروط بودن جواز عبور از صراط به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز ناسازگار است.

### ۳. مناقشه آلوسی در تفسیر آیه

آلوسی در تفسیر آیه مبارک «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» می‌نویسد:

و روی بعض الإمامیة عن ابن جبیر، عن ابن عباس: یسألون عن ولایة علیّ کرّم الله تعالی وجهه، و روهه أيضاً عن أبی سعید الخدری. و أولى هذه الأقوال أن السؤال عن العقائد

۱. ر.ک: دلائل الصدق: ۵ / ۶؛ شرح إحقاق الحق: ۳ / ۱۰۷.

## والأعمال، و رأس ذلك لا إله إلا الله، ومن أجله ولاية عليّ كرم الله تعالى وجهه، وكذا ولاية إخوانه الخلفاء الراشدين؛<sup>۱</sup>

برخی از امامیه از ابن جبیر، از ابن عباس روایت کرده اند که مردم از ولایت علی علیه السلام سؤال می شوند. این روایت را از ابو سعید خدری نیز نقل کرده اند. شایسته ترین قول آن است که سؤال در قیامت از عقاید و اعمال باشد و رأس عقاید، اعتقاد به لا إله إلا الله است و از بارزترین عقاید، ولایت علی علیه السلام و برادران وی، یعنی خلفا راشدین است.

### پاسخ به ادعاهای آلوسی

**نخست** این که از عبارت آلوسی چنین برمی آید که حدیث پرسش از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تنها از سوی امامیه روایت شده است! باید دانست منحصر ساختن نقل این حدیث به امامیه به یقین ادعایی دروغین است، زیرا از سویی هرچند که امامیه این حدیث را روایت کرده اند، اما بسیاری از عالمان سنّی نیز از روات این حدیث هستند. و از سویی دیگر، حدیث یاد شده در بسیاری از منابع معتبر سنّیان نیز آمده است.

**دوم** این که ادعای آلوسی بر تقدّم و اولویّت پرسش از عقاید و اعمال بر سایر پرسش ها ادعایی بی دلیل است و بلکه بر اساس سنّت صحیح نبوی و روایات معتبر نزد شیعه و تسنّن، دلیل بر خلاف این گفته وجود دارد. به بیان دیگر - چنان که پیشتر روشن شد - بر اساس احادیث صریح و سنّت صحیح نبوی، «مسئول عنه» در آیه تنها ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. با این وجود معلوم نیست چرا سنّیان با سنّت نبوی مخالفت می کنند و در عین حال خود را اهل سنّت می پندارند؟!

**سوم** این که داخل کردن پرسش از ولایت دیگران در کنار پرسش از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز ادعایی باطل و بی اساس است و هیچ دلیلی برای آن وجود ندارد و بلکه در مقابل آن، با رجوع به کتاب و سنّت، دلیل بر اختصاص پرسش از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد.

### مناقشات صاحب «مختصر تحفه اثنا عشریه»

محمود شکری آلوسی صاحب مختصر تحفه اثنا عشریه، در ذکر ادله امامیه بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و ردّ آنها می نویسد:

۱. تفسیر آلوسی: ۳۳ / ۸۰ .

ومنها: قوله تعالى: (وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ)، قالت الشيعة في الاستدلال بها: روى عن أبي سعيد الخدرى مرفوعاً، أنه قال: (وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) عن ولاية علي بن أبي طالب عليه السلام.

و لا يخفى أن نحو هذا التمسك في الحقيقة بالروايات لا بالآيات، و هذه الرواية واقعة في فردوس الديلمي، الجامع للاحاديث الضعيفة الواهية، و مع هذا قد وقع في سندها، الضعفاء و المجاهيل الكثيرون، بحيث سقطت عن قابلية الاحتجاج بها، لاسيما في هذه المطالب الأصولية. و مع هذا فإن نظم الكتاب مكذب لها؛ لأن هذا الحكم في حق المشركين... و لئن سلمنا صحة الرواية و فكنا النظم القرآني يكون المراد بالولاية المحبة، و هي لا تدل على الزعامة الكبرى التي هي محل النزاع، و لو كانت الزعامة الكبرى مرادة أيضاً، لم تكن هذه الرواية مفيدة للمدعى، لأن مفاد الآية و جوب اعتقاد إمامة الأمير في وقت من الأوقات، و هو عين مذهب أهل السنة؛<sup>١</sup>

و از آن موارد سخن پروردگار است که می فرماید: (وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ). شیعیان در استدلال به این آیه می گویند: از ابوسعید خدری به صورت مرفوع چنین روایت شده است که گفت: آنها را متوقف کنید تا از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیده شوند.

مخفی نیست که از سویی این گونه استدلال در حقیقت تمسک به روایات است نه تمسک به آیات، و این روایت در فردوس دیلمی آمده که احادیث ضعیف و بیهوده در آن جمع شده است. از سویی دیگر، در سند این روایت نیز افراد ضعیف و مجهول فراوانی واقع شده است، به گونه ای که قابلیت احتجاج به آن از بین می رود، به ویژه در مطالبی ریشه ای هم چون این مطلب. به علاوه نظم قرآن محتوای حدیث را تکذیب می کند، چرا که این حکم [یعنی نگه داشتن برای پرسش] در حق مشرکان است... و چنانچه صحت روایت را بپذیریم و نظم قرآنی را نادیده بگیریم، باز هم مراد از ولایت در آیه محبت است و بر زعامت کبرا که محل نزاع می باشد دلالت نمی کند. و چنانچه مراد از ولایت در حدیث، زعامت کبرا نیز باشد، این روایت این ادعا را افاده نمی کند، چرا که مفاد آیه و جوب اعتقاد به امامت امیرالمؤمنین علیه السلام، در دوره ای از دوران می باشد که آن عین مذهب سنیان است.

پاسخ به مناقشات صاحب «مختصر تحفه إثناعشریه»

١. مختصر التحفة الإثنی عشریة: ١٧٧ - ١٧٨.

**نخستین** اشکال به وی این است که مرحوم علامه حلی، وجه استدلال به این آیه و حدیث ذیل آن را بیان کرده و محمود شکری هیچ اشاره ای به آن نکرده و پاسخی هم برای آن ارائه نداده است و هم چون دیگران از پاسخ به استدلال مرحوم علامه طفره رفته است!

**دوم:** هیچ یک از عالمان شیعه، فقط با استناد به آیه بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال نکرده و چنین ادعایی هم نداشته اند، چنان که مخالفان نیز هرگز ادعا نکرده اند که آیه ای به تنهایی و بدون روایات وارد در تفسیر آنها به امامت غیر امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد. بنابر این روشن است که سنت صحیح مفسر قرآن است و استدلال به آیات همواره باید به کمک تفسیر برگرفته از سنت صحیح باشد.

**سوم:** نقل حدیث پرسش از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام منحصر به آنچه در فردوس الأخبار آمده و از ابوسعید خدری نقل شده نیست و ما بارها بر این مطلب تأکید کرده ایم. بنابر این تا اینجا سخن آلوسی خدعه و تلبیس است.

**چهارم:** استدلال به نظم قرآنی و سیاق آیات - چنان که بارها تکرار شد - هرگز تاب مقاومت در برابر استدلال به سنت صحیح نبوی را ندارد، به ویژه که این احادیث نبوی به اسانید صحیح و معتبر از طریق شیعه و سنتی وارد شده است. به عبارت دیگر همه قبول دارند که وقتی برای تعیین معنای صحیح آیه، دلیلی از سنت اقامه شود، باید از مقتضای سیاق دست برداشت؛ اما دست برداشتن از روایت صحیح به بهانه مقتضای سیاق، به اجماع اهل علم جایز نیست.

**پنجم:** ادعای وی مبنی بر این که معنای ولایت در حدیث به معنای محبت است - چنان که پیش از این بیان شد - ناصحیح و بی معنا است و هرگز نمی توان آن را پاسخی بر استدلال علامه رحمه الله قلمداد کرد.

**ششم:** ادعای افاده آیه بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام، در برخی از اوقات مصادره به مطلوب است و با این پیش فرض مطرح شده که امامت تکیه زندگان بر مسند خلافت پیش از امیرالمؤمنین علیه السلام مسلم و ثابت شده است، در حالی که این خود محل نزاع و البته ادعایی بی اساس و واهی است و ظهور روایات نیز برخلاف این ادعا است.

آیہ: (وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ)

### آیه (وَ اسْتَلَّ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ)

یکی دیگر از آیاتی که بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد، آیه ۴۵ سوره زخرف است.  
خدای تعالی در این آیه می فرماید:

(وَ اسْتَلَّ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ)؛

از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس.

این آیه از سویی شاهدهی بر تأیید محتوای آیه (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) است، و از سویی دیگر خود به تنهایی دلیلی بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.

مرحوم شرف الدین پس از استدلال به آیه شریفه (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ)، در تحکیم و تأیید آن به آیه شریفه (وَ اسْتَلَّ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ) استدلال می کند و با استناد به روایات متعددی از اهل تسنن و شیعه، «مسئول عنه» در این آیه را نیز ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام معرفی می کند و آیه را از جمله دلایل امامت امیرالمؤمنین علیه السلام برمی شمارد.<sup>۱</sup>

### مناقشه بر استدلال مرحوم سید شرف الدین

بر استدلال مرحوم شرف الدین به این آیه چنین مناقشه شده است. اشکال کننده می نویسد:

قال الله تعالى: (وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ) \* وَ اسْتَلَّ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَوْ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ)... واضح من سياق الآية، أنها تتحدث عن الإيمان بالوحي والقرآن. أما موضوع السؤال، فهو مذكور في الآية و هو قوله تعالى: (أَوْ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ) فأى مدخل لعلی - رضی الله عنه - هنا؟! و هل يفسر القرآن الكريم بمثل هذا الهراء!؟

وقد رد الإمام ابن تيمية على هذا الاستدلال بما لا مزيد عليه... .

هذا، و يشير في حاشيته إلى رواية ضعيفة لا يحتج بها، وهي حديث ابن مسعود: قال لي رسول الله: «يا عبدالله! أتاني ملك»، فقال: «يا محمد! سل من أرسلنا قبلك من

۱. ر.ك: المراجعات: ۹۲.

رسلنا علی ماذا بعثوا؟»، قلت: «علی ما بعثوا؟»، قال: «علی ولایتک و ولایة علی بن  
أبی طالب علیه السلام».

و رمز له ابن عراق برمز الحاکم.

قلت (أی ابن عراق): لم یبین علته.

و قد آورده (أی ابن حجر) فی زهر الفردوس من جهة الحاکم، ثم قال: و رواه أبو نعیم  
وقال: تفرد به علی بن جابر، عن محمد بن فضیل و علی بن جابر ما عرفته؛<sup>۱</sup>

خدای تعالی می فرماید: «و آن قطعاً یادآوری کننده برای تو و قومت می باشد و در آینده سؤال خواهید شد\* و  
از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس که آیا به غیر از «الرحمن» آلهه دیگری قرار دادیم تا پرستش  
شوند...».

از سیاق آیه واضح است که مراد، آگاهی یافتن از ایمان به وحی و قرآن است. اما موضوع پرسش در آیه ذکر  
شده، فرموده خدای تعالی است که: «آیا به غیر از رحمان آلهه دیگری قرار دادیم که پرستش شوند؟». بنابر  
این، این آیه چه ارتباطی به علی علیه السلام دارد؟! و آیا می توان قرآن کریم را به مانند این سخن اشتباه تفسیر  
کرد؟ و پیشوای ما ابن تیمیه این استدلال را رد کرده است به گونه ای که نیازی به بیش از آن نیست ...

با این حال او (مرحوم شرف الدین) در حاشیه کتاب خود به روایت ضعیفی اشاره می کند که بدان احتجاج  
نمی شود و آن حدیث ابن مسعود است [که گفت]: رسول خدا به من فرمودند: «ای عبدالله! فرشته ای نزد من  
آمد و گفت: «ای محمد! از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس بر چه مبعوث شده اند» پرسیدم: «بر چه  
مبعوث شده اند؟»

گفت: «بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام».

ابن عراق بر این روایت رمز حاکم را نهاده است و می نویسد: علت ذکر این روایت بیان نشده است. ابن حجر  
نیز آن را از طریق حاکم در زهر الفردوس آورده و به نقل از ابو نعیم می نویسد: این روایت به تنهایی از علی  
بن جابر، از محمد بن فضیل نقل شده است و من علی بن جابر را نمی شناسم.

بنابر این در تفسیر این آیه و استدلال به آن بر اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام، مناقشاتی از  
سوی مخالفان شده است؛ از این رو لازم است به تفصیل درباره معنای آیه و تفاسیر مختلفی که برای  
آن ذکر شده، بحث و بررسی صورت گیرد.

بر اساس ظاهر آیه شریفه، خداوند سبحان به پیامبرش دستور می دهد که از پیامبران پیش از  
خود مطالبی را باز پرسد. بنابر این دستور از جانب خداوند است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مأمور به  
پرسش است. و کسانی که مورد سوال قرار می گیرند رسولانی هستند که پیش از پیامبر

۱. ر.ک: تشیید المراجعات: ۲/۳۱۸ - ۳۱۹.

خاتم صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده شده اند. اما - چنان که پیشتر بیان شد - «سؤال» از مفاهیم ذات اضافه است و سه طرف لازم دارد و تا اینجا دو طرف آن، یعنی سؤال کننده و سؤال شونده مشخص است. اما طرف دیگر یعنی «مسئول عنه» چیست؟

بر اساس مناقشه ای که بر کلام مرحوم شرف الدین شده است، «مسئول عنه» در خود آیه ذکر شده و آن پرسش درباره قراردادن خدایانی دیگر به غیر از خداوند برای پرستش است؛ یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از سوی خداوند متعال مأمور شده است که از پیامبران پیش از خود بپرسد که آیا به غیر از «الرَّحْمَن» (خداوند)، آلهه دیگری قرار داده است تا پرستش شوند یا خیر؟

اما به ظاهر امر به چنین سؤال و پرسشی از رسولان الهی چندان منطقی به نظر نمی رسد؛ از این رو مفسران سنّی - علی رغم وجود حدیث صحیح در تفسیر آیه، صرفاً بدان جهت که مضمون حدیث برای آنان ناخوشایند است - در تفسیر این آیه دچار اضطراب شدید شده و اقوال مختلفی را مطرح کرده اند و حتی گاهی جهت تسلیم نشدن در برابر حقیقت - چنان که در مباحث گذشته و در تفسیر آیه مطرح شد - دست از معنای ظاهری آیه کشیده و آن را مجاز شمرده اند!

اما برای روشن شدن معنای آیه، ابتدا لازم است به چند مسئله پاسخ داده شود:

نخست این که پرسش از پیامبران پیشینی که در گذشته اند چگونه ممکن است؟

دوم: آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حقیقتاً به سؤال از آنان امر شده است یا این دستور مجازی است؟ و آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به این دستور عمل کرده و از رسولان پیشین سؤال پرسیده است یا خیر؟

سوم: اگر سؤال حقیقی بوده و پیامبر به این دستور عمل کرده است، پرسش پیامبر از رسولان الهی چه بوده است؟

ابن جوزی در همین راستا و در تفسیر این آیه می نویسد:

إن قيل: كيف يسأل الرسل و قد ماتوا قبله؟ فعنه ثلاثة أجوبة:

أحدها: إنه لما أُسرى به، جمع له الأنبياء فصلی بهم، ثم قال له جبريل: (وَ اسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ...) الآية، فقال: «لا أسأل، قد اکتفیت».

رواه عطاء، عن ابن عباس وهذا قول سعيد بن جبیر، والزهری، و ابن زید، قالوا: جمع له الرسل ليلة أُسرى به فلقیهم، و أمر أن یسألهم، فما شكّ ولاسأل.

والثانی: إن المراد: إسأل مؤمنی أهل الكتاب من الذین أرسلت إلیهم الأنبياء....

روی عن ابن عباس، والحسن، و مجاهد، و قتاده، و الضحاک، و السدی، فی آخرین.

قال ابن الأنباری: والمعنی: سل أتباع من أرسلنا قبلك، كما تقول: السخاء حاتم، أی:

۱. سوره زخرف: آیه ۴۵.

سخاء حاتم... وعند المفسرين إنه لم يسأل على القولين. وقال الزجاج: هذا سؤال  
تقرير، فإذا سأل جميع الأمم لم يأتوا بأن في كتبهم: أن اعبدوا غيري.  
والثالث: إن المراد بـ«خطاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم»: خطاب أمته. فيكون المعنى: سلوا.  
قاله الزجاج؛<sup>١</sup>

اگر گفته شود چگونه از پیامبران پیشین سؤال می شود در حالی که آنان پیش از پیامبر  
اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در گذشته اند؟ به این سؤال سه پاسخ داده شده است:  
نخست این که: وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به معراج رفتند، انبیاء را دور آن حضرت گرد آوردند و  
حضرتش برایشان [به عنوان امام جماعت] نماز خواندند. سپس جبرئیل عرضه داشت: (وَ اسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا  
مِنْ قَبْلِكَ... و آن گاه پیامبر فرمودند: «نمی پرسم و اکتفا کردم».)  
این حدیث را عطاء از ابن عباس روایت می کند و این قول سعید بن جبیر، زهری و ابن زید است که گفتند:  
پیامبران در شب معراج پیرامون رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم گرد آورده شدند و پیامبر آنان را ملاقات  
فرمودند و امر به سؤال از آنان شدند. آنان نیز شک نکردند و سؤالی نپرسیدند.  
قول دوم این که: منظور آیه آن است که از مؤمنان اهل کتاب درباره انبیائی که به سوی آنان فرستاده شده  
است، بپرس... .

در نقل دیگری از ابن عباس، حسن، مجاهد، قتاده، ضحاک و سدی این قول روایت شده است. ابن انباری  
می گوید: معنای این روایت این است که: از پیروان رسولان پیش از خود سؤال کن، چنان که می گویی: سخاء  
حاتم است، یعنی سخاوت حاتم... و بر اساس هر دو قول، مفسران معتقدند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم  
سؤالی نپرسیدند. زجاج گفته است: این سؤال برای تثبیت [مطلب] است و چنانچه از همه امم درباره آن  
پرسیده شود، هیچ یک نمی توانند از کتابهایشان بیاورند که [خداوند فرموده باشد]: غیر مرا عبادت کنید.  
و قول سوم این که: منظور از مورد خطاب قرار دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، مخاطب ساختن امت  
ایشان است، از این رو معنا چنین می شود: [ای امت من] «بپرسید». این قول را زجاج گفته است.

این سه قول را که ابن جوزی در تفسیر آیه بیان کرده، در تفاسیر دیگر نیز آمده است. در قول  
نخست آیه به معنای ظاهری آن حمل شده و بر اساس آن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم حقیقتاً به  
سؤال از پیامبران پیشین امر شده است، اما علی رغم دستور خدا، از آن سرباز زده است!  
اما بر اساس دو قول دیگر، آیه بر خلاف معنای ظاهری آن حمل شده و امر خداوند به پیامبر  
مبنی بر پرسش از پیامبران پیشین مجاز شمرده شده است.

١. زاد المسیر فی علم التفسیر: ٧ / ١٠٠.

ابن جوزی به نقل این اقوال اکتفا کرده و قول مختار خویش را مشخص نکرده است. اما با توجه به تقدیم و تأخیر وی در بیان اقوال، به نظر می رسد قول مختار وی همان قول نخست باشد. البته به این سؤال که چگونه پیامبر از رسولان پیش از خود می پرسد پاسخ های دیگری نیز داده شده که بر اساس آنها نیز این امر مجاز تلقی شده است.

برخی گفته اند خطاب خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است و امر به پرسش، مجاز و به معنای نظر کردن در دین پیامبران پیشین است که آیا عبادت بت ها، در امتی از امت های انبیاء پیشین آمده است یا خیر؟!

زمخسری و به تبع او برخی دیگر از مفسران هم چون نسفی، به این قول قائلند. زمخسری پس از تصریح به این قول می نویسد:

وكفاه نظراً وفحصاً نظره في كتاب الله المعجز المصدق لما بين يديه، وإخبار الله فيه بأنهم يعبدون من دون الله ما لم ينزل به سلطاناً. وهذه الآية في نفسها كافية،  
لا حاجة إلى غيرها؛<sup>۱</sup>

اندیشه و نظر در کتاب معجز و مصدق خداوند که در دست پیامبر بود، برای بررسی امت رسولان پیشین او را کفایت کرد و خداوند در قرآن خبر داده است که آنان به جای خدا، چیزی را عبادت می کنند که هیچ حجتی بر آن نازل نشده است. و این آیه به خودی خود کافی است و به آیه ای دیگر نیازی نخواهد بود.

اما اگر چنین باشد که زمخسری می گوید، آیا امر به پرسش لغو نیست؟! به عبارت دیگر اگر مراد از آیه، دستور به جستجو و بررسی احوال امم پیامبران پیشین باشد، در حالی که احوال این امت ها در قرآن نیز بیان شده است، دستور خداوند به پیامبرش لغو خواهد بود.

برخی دیگر از مفسران سنی گفته اند که مخاطب خداوند در این آیه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نیست، بلکه خطاب به شنوندگان آیات الاهی است که می خواهند درباره ادیان تحقیق و تفحص کنند؛ از این رو خداوند در این آیه به آنها می گوید که از پیروان پیامبران پیشین درباره دینشان پرس که آیا پیامبرانشان برای تبلیغ، عبادت چیزی غیر از خدا را آورده اند؟! در این صورت پیروان پیامبران پیشین به تو خبر می دهند که چنین چیزی رخ نداده است و ممکن نیست پیامبری چنین چیزی آورده باشد.

ابوحیان اندلسی آیه را این گونه تفسیر کرده است؛<sup>۲</sup> اما چنان که آلوسی نیز تصریح کرده است، این قول کاملاً خلاف ظاهر آیه است.<sup>۳</sup>

۱. الكشاف عن حقائق التنزيل: ۳ / ۴۹۰. هم چنین ر.ک: تفسیر النسفی: ۴ / ۱۱۵.

۲. تفسیر البحر المحيط: ۸ / ۲۰.

۳. تفسیر آلوسی: ۲۵ / ۸۶.

و بالأخره گروهی دیگر از مفسران سنی گفته اند که مخاطب خداوند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و امر به پرسش نیز حقیقی است؛ لیکن «مسئول» خود خداوند است، یعنی خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم دستور می دهد که از او درباره پیامبرانی که پیشتر فرستاده بیرسد! این قول به قدری عجیب است که ابوحنیفان اندلسی پس از نقل آن، چنین معنایی را بعید شمرده است و آلوسی هم نتوانسته از اظهار تعجب خویش خودداری ورزد. وی پس از عجیب خواندن این قول می نویسد:

**وَأَسْأَلُ مَنْ قَرَأَ أَبَا جَادٍ أَيْرُضِي بِهِذَا الْكَلَامِ، وَيَسْتَحْسِنُ تَفْسِيرَ كَلَامِ اللَّهِ تَعَالَى الْمَجِيدِ  
بِذَلِكَ؟!'**

از کسی که تازه خواندن الف، باء را یاد گرفته بپرس که آیا به این کلام راضی می شود و تفسیر کلام الله مجید را به این معنا می پسندد؟!

بنابر این مشاهده می شود که سخن مفسران سنی در ذیل این آیه دچار اضطراب شدید است، چرا که اگر آیه را به معنای ظاهری آن حمل کنند و سؤال را حقیقی بدانند، نمی توانند جواب قانع کننده ای به این سؤال بدهند که «مسئول عنه» چیست؟ و خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، درباره چه چیزی دستور داده است تا از رسولان پیش از خود سؤال کند؟ از این رو برای رهایی از این مشکل، آیه را بر مجاز حمل کرده اند و چون احتمالات فراوانی در معنای مجازی محتمل است، اقوال در این زمینه مختلف شده و چون همه آنها دچار اشکال است، به همین جهت هر یک از مفسران، قول مختار مفسر دیگر را مردود دانسته است. جالب آن که ابن کثیر از اساس به پرسش یاد شده توجهی نکرده است. وی هم چنین به تفسیر آیه در این که مخاطب خداوند کیست و سؤال، مسئول و مسئول عنه چیست؟ هیچ اشاره ای نکرده است. او در ذیل آیه می نویسد:

**وقوله سبحانه وتعالى: (وَ اسْتَلُّ مَنْ أَرْسَلْنَا ...) أَي: جميع الرسل دعوا إلى ما دعوت  
الناس إليه من عبادة الله وحده لا شريك له، ونهوا عن عبادة الأصنام والأنداد؛ كقوله  
جلت عظمتة: (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ)؛<sup>۲</sup>  
آیه (وَ اسْتَلُّ مَنْ أَرْسَلْنَا ...) یعنی همه رسولان به آنچه تو (پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم) بدان دعوت  
می کنی - از عبادت خدای واحد لا شریک و نهی از عبادت بت ها و شریک قراردادن برای خداوند - رسولان  
نیز بدان دعوت می کنند؛ همانند این سخن خداوند جلّت عظمته که فرمود: (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ  
رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ).**

۱. همان.

۲. سوره نحل: آیه ۳۶.

۳. تفسیر ابن کثیر: ۴ / ۱۳۹.

روشن است که چنین بیاناتی در ذیل آیه، صرفاً به جهت فرار از مشکلاتی است که مفسّر سنی به جهت تن ندادن به حقیقت، فرا روی خود قرار می دهد. در میان اقوالی که گذشت تنها دو قول حائز اهمیت است.

قول نخست همان قول مفسران متقدم هم چون سعید بن جبیر، زهری و عبدالرحمن بن زید بن أسلم است. این قول مستند به روایت عطا از ابن عباس می باشد و بر اساس آن خدا در شب معراج به پیامبر دستور داد تا از رسولان پیش از خود سؤال کند، اما آن حضرت عرض کرد: «نمی پرسم و کفایت کردم».

قول دوم نیز همان قول به پرسش پیامبر از احوال امم پیشین و پرسش از مؤمنان اهل کتاب است. از کسانی که انبیا به سوی آنان فرستاده شده اند. این قول نیز از ابن عباس روایت شده و سپس از مفسران دوره بعد، یعنی مجاهد، قتاده، ضحاک و سدی نقل شده است و ابن جریر طبری و بسیاری از عالمان متأخر سنی هم چون آلوسی به آن قائل شده اند. واحدی نیز در *وسیط فی تفسیر القرآن*<sup>۱</sup> و بغوی در تفسیر خود<sup>۲</sup> این قول را به اکثر مفسران نسبت داده اند. بغوی درباره این قول می گوید:

**يدلّ عليه قراءة عبدالله و أبي: «واسأل الذين أرسلنا اليهم قبلك رسلنا»؛<sup>۳</sup>**

قرائت عبدالله [بن مسعود] و ابی [بن کعب] بر درستی این قول دلالت می کند. [آن دو نفر آیه را چنین

قرائت کرده اند]: «و پرس از کسانی که پیش از تو رسولانمان را به سوی آنان فرستادیم».

اما ابن کثیر معتقد است که قرائت عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب چنان نبوده، بلکه این تفسیر

آیه است که از آنان نقل شده است. وی می نویسد:

**وهذا كأنه تفسیر لاتلاوه، والله أعلم؛<sup>۴</sup>**

این به تفسیر می ماند نه قرائت و خداوند عالم تر است.

به هر روی بر اساس این دو قول - که قول نخست و قول دوم از سه قول منقول از ابن جوزی

است - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم علی رغم امر خداوند، از انجام آن خودداری ورزیده و سؤالی

نپرسیده است. ابن جوزی می گوید:

**وعند المفسرين أنه لم يسأل، على القولين؛<sup>۵</sup>**

از نظر مفسران بر اساس هر دو قول، پیامبر سؤال نپرسید.

۱. تفسیر الواحدی: ۴ / ۷۵.

۲. تفسیر بغوی: ۴ / ۱۴۱.

۳. همان.

۴. تفسیر ابن کثیر: ۴ / ۱۳۹.

۵. زاد المسیر فی علم التفسیر: ۷ / ۱۰۰.

بنابر این هیچ یک از مفسران به این پرسش مهم پاسخ نداده اند که «مسئول عنه» چیست و پاسخ پیامبران به آن چه بوده است؟ در حالی که برای این پرسش ها در حدیث نبوی پاسخ روشنی وجود دارد که کاملاً با ظهور آیه سازگار است و لازم نیست از معنای ظاهری آیه دست برداشته و آن را بر مجاز حمل کنیم. متأسفانه اهل سنت به جهت ناخوشایند بودن محتوای حدیث، در مقابل آن اقوال متعددی را مطرح ساخته اند تا لطمه ای به باورهای نادرستشان نخورد! متأسفانه عالمان متعصب سنی در موارد بسیاری برای پیش گیری از روشن شدن حقیقت، چنین موضعی را پیش می گیرند و با طرح اقوال مختلف، در مخفی نگه داشتن قول حق می کوشند. نمونه ای دیگر از اتخاذ چنین موضعی از سوی عالمان متعصب، موضع آنان در برابر حدیث «الْأئِمَّةُ مِنْ بَعْدِي إِثْنَا عَشَرَ، كُلُّهُمْ مِنْ قَرِيبٍ»<sup>۱</sup> است.

این حدیث در صحاح آمده و مورد قبول همه است؛ اما از آن جا که مضمون حدیث تنها با عقیده شیعه سازگاری دارد، در توجیه و تأویل آن بسیار کوشیده اند تا آن جا که بر اساس قولی، چهل وجه در معنای حدیث بیان شده است!

ابن جوزی درباره آن می گوید:

قد أطلت البحث عن معنى هذا الحديث و تطلبت مآثنه وسألت عنه، فلم أقع على المقصود به؛<sup>۱</sup>

بحث درباره معنای این حدیث طولانی شد و از هر جا که گمان دسترسی به معنا می رفت، معنای آن حدیث را مطالبه و سؤال نمودم و سرانجام به مراد و معنای آن دست نیافتم.

همین طور در تفسیر آیه (وَ اسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا...) اقوال متعددی مطرح شده و همه اینها صرفاً به انگیزه اعتراف نکردن به حقیقت است.

عجیب تر آن که در تفسیر آیه، حدیثی که در آن اختلاف قرائت ابن مسعود مطرح شده مورد استناد قرار گرفته است و مفسران سنی بر سر این موضوع بحث می کنند که آیا آنچه از ابن مسعود نقل شده، واقعاً اختلاف قرائت او با سایرین است و یا بیان وی در تفسیر آیه می باشد؟ اما وقتی ابن مسعود حدیث مسندی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در تفسیر آیه روایت می کند به آن اهمیت نمی دهند!

حدیث ابن مسعود مؤید قول نخست است و قائلان به آن در بیان معنای آیه و مستند ساختن و اثبات قول خود در تفسیر آیه شدیداً به ذکر آن حدیث نیازمندند؛ اما چون حدیث بیان گر امامت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است، آن را ترک می کنند!

۱. ر.ک: فتح الباری: ۱۳ / ۱۸۳.

ذکر برخی از محدثانی که حدیث را نقل کرده اند

برای روشن شدن حقیقت، به ذکر روایات مختلف - که بسیاری از محدثان بزرگ سنی نقل کرده اند - در این باره می پردازیم.

### ۱. حاکم نیشابوری

نخستین عالمی که به این حدیث پرداخته است، حاکم نیشابوری است. وی در کتاب *معرفة علوم الحدیث* می نویسد:

حدَّثنا أبو الحسن محمد بن المظفر الحافظ، قال: حدَّثنا عبدالله بن محمد بن غزوان، قال: ثنا علي بن جابر، قال: ثنا محمد بن خالد بن عبدالله، قال: ثنا محمد بن فضيل، قال: ثنا محمد بن سوفة، عن إبراهيم، عن الأسود، عن عبدالله، قال: قال النبي صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم: «يا عبدالله، أتاني ملك»، فقال: «يا محمد (وَاسْتَلُّ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا) علي ما بعثوا؟» قال: قلت: «علي ما بعثوا؟» قال: «علي ولايتك وولاية علي بن أبي طالب [عليه السلام]».

قال الحاكم: تفرد به علي بن جابر، عن محمد بن خالد، عن محمد بن فضيل، ولم نكتبه إلا عن ابن مظفر، وهو عندنا حافظ، ثقة مأمون؛<sup>۱</sup>

ابوالحسن محمد بن مظفر، از عبدالله بن محمد بن غزوان، از علی بن جابر، از محمد بن خالد بن عبدالله، از محمد بن فضیل، از محمد بن سوقه، از ابراهیم، از الأسود، از عبدالله [بن مسعود] روایت کردند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «ای عبدالله، ملکی به سوی من آمد و عرضه داشت: «ای محمد! از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس» که بر چه چیزی مبعوث شده اند؟ پیامبر فرمود: گفتم: «بر چه چیزی مبعوث شده اند؟» گفت: «بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام».

این حدیث را تنها علی بن جابر، از محمد بن خالد، از محمد بن فضیل نقل کرده و محمد بن فضیل آن را ننوشته مگر از ابن مظفر که او نزد ما حافظ، مورد اعتماد و امین است.

بر اساس این حدیث - که حاکم سند آن را تصحیح کرده است - آیه بر معنای حقیقی و بر ظاهر آن حمل می شود. بر اساس این روایت، معنای آن روشن است و با وجود چنین حدیثی، دیگر نیازی به حمل آیه بر معنای مجازی و دست برداشتن از ظاهر آن نیست و این همه تکلف و تشویش در معنای آیه غیرمنطقی و خلاف عقل است.

۱. *معرفة علوم الحدیث*: ۹۶. هم چنین ر.ک: *تاریخ مدینه دمشق*: ۴۲ / ۲۴۱. ابن عساکر به سند خود، حدیث را از حاکم نقل کرده است.

## ۲. ثعلبی

در تفسیر ثعلبی آمده است:

أخبرنا الحسين بن محمد الدينوري، حدثنا أبو الفتح محمد بن الحسين ابن محمد بن الحسين الأزدي الموصلي، حدثنا عبدالله بن محمد بن غزوان البغدادي، حدثنا علي بن جابر، حدثنا محمد بن خالد بن عبدالله و محمد بن إسماعيل، قالوا: حدثنا محمد بن فضل، عن محمد بن سوقة، عن إبراهيم، عن علقمة، عن عبدالله بن مسعود، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «أتاني ملك، فقال: يا محمد!...».

ثعلبی نیز به سند خود، روایت را به مانند حاکم از ابن مسعود نقل کرده است.

## ۳. ابن عساکر

ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق و در ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام، این حدیث را به سند خود از حاکم نیشابوری روایت می کند. وی می نویسد:

أخبرنا أبو سعد بن أبي صالح الكرمانی و أبو الحسن مكي بن أبي طالب الهمداني، قالوا: أنا أبو بكر بن خلف، أنا الحاكم أبو عبدالله الحافظ، حدثني محمد بن مظفر الحافظ، نا عبدالله بن محمد بن غزوان...<sup>۲</sup>

## ۴. أبو نعیم اصفهانی

بر اساس آنچه در تنزیه الشریعه آمده، ابن حجر عسقلانی این حدیث را از ابونعیم اصفهانی نقل می کند<sup>۳</sup> و بر اساس آنچه در برخی کتب شیعه آمده است، ابونعیم اصفهانی، در ذیل آیه شریفه به اسناد خود روایت می کند که چون پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج به آسمان رفت، خدای تعالی او و انبیاء پیشین را گرد هم آورد و آن گاه به پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «ای محمد! از آنان پرس بر چه اساسی مبعوث شده اند؟». پیامبران پاسخ دادند: «مبعوث شدیم بر [تبلیغ] شهادت به این که خدایی جز الله نیست و بر اقرار به نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام».<sup>۴</sup>

۱. تفسیر الثعلبی: ۸ / ۳۳۷ - ۳۳۸.

۲. تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۴۱.

۳. ر.ک: تشیید المراجعات: ۲ / ۳۴۸.

۴. الطوائف فی معرفه مناہب الطوائف: ۱۰۱ / ح ۱۴۷؛ تفسیر البرهان: ۴ / ۸۷۱ / ح ۹۶۴۲؛ تأویل الآیات الظاهرة: ۲ / ۵۶۲ / ح ۲۸؛ دلائل الصدق:

۱ / ۱۳۵ - ۱۳۶ و ۵ / ۳۹.

## ۵. حافظ ابن حجر عسقلانی

ابن حجر عسقلانی نیز این حدیث را از طریق حاکم روایت می کند و می گوید أبونعیم نیز آن را روایت کرده است. عبارت ابن حجر به مناسبت در مباحث بعدی خواهد آمد.

## ۶. حافظ ابن عبدالبر قرطبی

بر اساس آنچه مرحوم علامه حلّی در *منهاج الكرامه*<sup>۱</sup> و شیخ یحیی بن بطریق در *خصائص وحی المبین*<sup>۲</sup> آورده اند، حدیث مورد بحث توسط ابن عبدالبر قرطبی نیز روایت شده است.

## ۷. حاکم حسکانی

حاکم حسکانی به چند طریق حدیث را نقل کرده است. وی پس از نقل حدیث از طریق حاکم نیشابوری - که پیشتر متن آن گذشت - می گوید:

وأخبرناه أبوعثمان الحیرى من أصله العتیق، [قال:] حدّثنا أبوالحسین محمد بن المظفر... سواءً لفظاً، ولم يذكر علقمة فى الإسناد؛

ابوعثمان حیری از اصلش عتیق این حدیث را برای من نقل کرد و گفت: ابوالحسین محمد بن مظفر... برای من نقل کردند... لفظ حدیث [با روایت حاکم] یکسان است و در اسناد او علقمه ذکر نشده است.

وی هم چنین سند دیگری را برای حدیث ذکر می کند و می نویسد:

حدّثنى أبوالحسن الفارسی، حدّثنا عمر بن أحمد، حدّثنا علی بن الحسین بن سفیان الكوفی، حدّثنا جعفر بن محمد أبو عبد الله الحسین، حدّثنا علی بن إبراهيم العطار، حدّثنا عبّاد، عن محمد بن فضیل، عن محمد بن سوقة.

وی هم چنین می نویسد:

وحدّثنا أبوسهل سعید بن محمد، حدّثنا علی بن أحمد الكرمانی، حدّثنا أحمد بن عثمان الحافظ، حدّثنا عبید بن کثیر، حدّثنا محمد بن إسماعیل الأحمسی، حدّثنا ابن فضیل، عن محمد بن سوقة، عن إبراهيم، عن علقمة و الأسود، عن ابن مسعود، قال:

قال لى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

۱. ر.ک: *منهاج الكرامه*: ۱۳۰ - ۱۳۱.

۲. ر.ک: *خصائص الوحى المبین*: ۱۷۰ - ۱۷۱ / ح ۱۲۱؛ *عمدة عیون صحاح الأخبار فى مناقب إمام الأبرار*: ۳۵۲ - ۳۵۳ / ح ۶۸۰.

«لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ، إِذَا مَلِكٌ قَدْ أَتَانِي، فَقَالَ لِي: «يَا مُحَمَّدُ! سَلْ مِنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسَلْنَا عَلِيَّ مَا بَعَثُوا»، قُلْتُ: «مَعَاشِرَ الرِّسْلِ وَالنَّبِيِّينَ، عَلِيٌّ مَا بَعَثَكُمْ اللَّهُ؟»  
قَالُوا: «عَلِيٌّ وَوَلَايَتُكَ يَا مُحَمَّدٌ وَوَلَايَةُ عَلِيٍّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

و رواه غير علي، عن محمد بن خالد الواسطي، و تابعه محمد بن إسماعيل؛

ابو سهل سعيد بن محمد به سند خود از ابن مسعود روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمود: «وقتی در شب معراج به آسمان برده شدم، در آن هنگام فرشته ای نزد من آمد و به من گفت: «ای محمد! از رسولانی که پیش از تو فرستاده شده اند پیرس بر چه چیزی مبعوث شده اند». گفتم: «ای گروه رسولان و پیامبران! خداوند شما را بر چه چیزی مبعوث کرده است؟» گفتند: «بر ولایت تو ای محمد و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام».

غير از علی [بن أحمد کرمانی]، این روایت را محمد بن خالد واسطی و به دنبال آن محمد بن اسماعیل نیز روایت کرده اند.

و یا می نویسد:

أَخْبَرَنِيهِ الْحَاكِمُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ رَمِيحِ النَّسَوِيِّ، حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَثْمَانَ الْأَهْوَازِيَّ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْوَاسِطِيَّ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فَضِيلٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَوْقَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ لِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِهِ. لَفْظًا سَوَاءً<sup>١</sup>

ابو عبدالله حاکم نیشابوری روایت کرد که ابو سعید احمد بن محمد بن رمیح نسوی، از ابو محمد حسن بن عثمان اهوازی، از محمد بن خالد بن عبدالله واسطی، از محمد بن فضیل، از محمد بن سوقه، از ابراهیم، از اسود، از عبدالله برای من حدیث نقل کرد و گفت: پیامبر به من فرمود: «...» با عبارت یکسان [با روایت قبل].

#### ٨. موفق بن أحمد مکی

موفق بن أحمد مکی یا همان خطیب خوارزمی از علما، محدثین و ادبای بزرگ سنی است که در کتب رجالی و تاریخی بسیار از او تجلیل شده است. وی به سند زیر حدیث مورد نظر را روایت کرده است:

أَخْبَرَنِي شَهْرَدَارٌ - إِجَازَةٌ - أَخْبَرَنِي أَحْمَدُ بْنُ خَلْفٍ - إِجَازَةٌ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُظَفَّرِ الْحَافِظِ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ غَزْوَانَ، حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ جَابِرٍ...<sup>٢</sup>

١. شواهد التنزيل: ٢ / ٢٢٤ - ٢٢٥ / ح ٨٥٦ - ٨٥٨.

٢. المناقب: ٣١٢ / ح ٣١٢.

از اینجا سند و متن روایت با سند و متن روایت ثعلبی یکسان است.

## ۹. حموی

شیخ الإسلام حموی جوینی استاد ذہبی است.

حموی نیز حدیث پرسش پیامبر از رسولان پیش از خود را روایت کرده است. وی نیز همانند خوارزمی حدیث را از شهردار بن بشرویه نقل کرده و می نویسد:

أَبْنَاءُ الْحَافِظِ شَهْرَدَارِ بْنِ شَيْرَوِيَهَ بْنِ شَهْرَدَارِ الدِّيْلَمِيِّ إِجَازَةً، قَالَ: أَبْنَاءُ أَحْمَدَ بْنِ خَلْفٍ، أَبْنَاءُ الْحَاكِمِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْبَيْعِ، أَبْنَاءُ مُحَمَّدَ بْنِ الْمُظْفَرِ الْحَافِظِ...<sup>۱</sup>

ادامه روایت با روایت پیشین و روایت ثعلبی یکسان است.

## ۱۰. أبو عبدالله گنجی

گنجی شافعی از علمای قرن هفتم است. وی می نویسد:

قَرَأْتُ عَلَى الْحَافِظِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ابْنَ النَّجَّارِ، قُلْتُ لَهُ: قَرَأْتُ عَلَى الْمُفْتَى أَبِي بَكْرِ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو الصَّفَّارِ، قَالَ: أَخْبَرْتَنَا الْحَرَّةَ عَائِشَةَ بِنْتُ أَحْمَدِ الصَّفَّارِ، أَخْبَرْنَا أَحْمَدَ بْنَ عَلِي الشَّيْرَازِي، أَخْبَرْنَا الْإِمَامَ الْحَافِظَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ النَّيْسَابُورِي، حَدَّثَنِي مُحَمَّدَ بْنَ الْمُظْفَرِ الْحَافِظِ...<sup>۲</sup>

این ده نفر همگی از عالمان بزرگ و مورد اعتماد سنیان هستند و هر یک به سند خود حدیث را از عبدالله بن مسعود روایت کرده اند. این حدیث علاوه بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام (در منابع شیعه)، از عبدالله بن مسعود، ابن عباس و ابو هریره روایت شده است.

قندوزی حنفی در *ینابیع المودّة* می نویسد:

أَيْضاً رَوَاهُ الدِّيْلَمِيُّ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا؛<sup>۳</sup>

هم چنین دیلمی از ابن عباس نیز حدیث را روایت کرده است.

و شهاب الدین أحمد خنجی نیز می نویسد:

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ: «لَمَّا أُسْرِيَ بِي لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ، فَاجْتَمَعَ عَلَيَّ الْأَنْبِيَاءُ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ: «سَلِّمُوا يَا مُحَمَّدُ! بِمَاذَا بَعَثْتُمْ؟» قَالُوا: «بَعَثْنَا عَلَى

۱. *فوائد السمطين*: ۱ / ۸۱، الباب الخامس عشر.

۲. *كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام*: ۲۷۵، الباب الخامس.

۳. *ينابيع المودة*: ۱ / ۲۴۴.

شهادة أن لا إله إلا الله، وعلى الإقرار بنبوتك، و الولاية لعلّ بن أبي طالب [عليه السلام].»

أورده الشيخ المرتضى، العارف الرباني، السيد شرف الدين علي الهمداني في بعض تصانيفه، وقال: رواه الحافظ أبو نعيم؛<sup>١</sup>

از ابوهريه نقل شده كه گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «وقتي كه شب معراج مرا به آسمان بردند، انبياء را براي من گرد هم آوردند. آن گاه خداوند به من وحى كرد: «اى محمد! از آنان بپرس براى چه مبعوث شده ايد؟» ايشان گفتند: «مبعوث شده ايم بر شهادت به اين كه خدايى جز الله نيست و بر اقرار به نبوت تو و ولايت على بن ابي طالب عليه السلام.»

شيخ مرتضى و عارف ربانى، سيد شرف الدين على همدانى در برخى تصانيف خود اين حديث را آورده و مى گويد: حافظ ابو نعيم آن را روايت کرده است.

در آثار عالمان شيعه نيز اين حديث از اميرالمؤمنين عليه السلام و فرزندان مطهرش عليهم السلام روايت شده است.<sup>٢</sup>

بنابر اين، نظر صحيح در تفسير آيه مبارك (وَ اسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا، پايبندي به معنای ظاهري و حمل آن به معنای حقيقي است و حديث سؤال پيامبر از رسولان پيشين در شب معراج تنها تفسير صحيح آيه مى باشد،

چرا كه اين حديث نبوى در منابع معتبر شيعه و تسنن آمده و تعدادى از صحابه آن را از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم روايت کرده اند كه مشهورترين آنها حديثى است كه در بسيارى از كتب معتبر نزد سنّيان و از سوى عالمان و محدثان مشهور و بزرگ سنّى، از عبدالله بن مسعود روايت شده است. اين روايت اسانيد متعددى دارد و در ميان راويان آن، تعدادى از حافظان مشهور و پيشوايان مورد اعتماد اهل سنت قرار دارند. با اين حال ابن تيميه مى گويد:

إِنَّ مَثَلَ هَذَا مِمَّا اتَّفَقَ أَهْلُ الْعِلْمِ عَلَى أَنَّهُ كَذِبٌ مَوْضُوعٌ؛

همانا حديثى مثل اين حديث از احاديثى است كه اهل علم در دروغين و جعلى بودن آن اتفاق نظر دارند!

و نيز مى گويد:

إِنَّ هَذَا مِمَّا يَعْلَمُ مِنْ لَهْ عِلْمٍ وَ دِينٍ، أَنَّهُ مِنَ الْكُذْبِ الْبَاطِلِ الَّذِي لَا يَصْدَقُ بِهِ مَنْ لَهْ عَقْلٌ وَ دِينٌ، وَ إِنَّمَا يَخْتَلِقُ مَثَلَ هَذَا أَهْلُ الْوَقَاحَةِ وَ الْجِرَاءَةِ فِي الْكُذْبِ؛<sup>٣</sup>

١. توضيح الدلائل على تصحيح الفضائل: مخطوط.

٢. كنز الدقائق فى تفسير القرآن: ١١ / ٥٤٧.

٣. منهاج السنّة: ٧ / ١١٩.

همانا عالمان و دینداران می دانند که این حدیث از احادیث دروغ و باطلی است که هرکس که دارای عقل و دین است آن را تصدیق نمی کند و مثل این احادیث را پررویان و کسانی که بر دروغ جرأت پیدا کرده اند می سازند.

اما اگر به راستی این چنین است و اهل علم بر دروغین و جعلی بودن این حدیث اتفاق نظر دارند، پس چرا حفاظ و محدثینی که پیش از این روایاتشان مطرح شد، به نقل آن اهتمام ورزیده اند؟ پذیرش این سخن ابن تیمیه که دین داران و عالمان دروغ و باطل بودن آن را می دانند و هر که دارای عقل و دین باشد چنین حدیثی را تصدیق نمی کند! یا به منزله نفی دینداری و عاقل بودن حفاظ و محدثان بزرگی است که حدیث را به اسانید متعدّد روایت کرده اند، و یا مستلزم قول به عدم آگاهی آنان از ساختگی بودن حدیث است، و حال آن که راویان حدیث همگی از حافظان و پیشوایان بزرگ حدیث اهل سنت اند و نمی توان به آنان نسبت جهل داد.

از سوی دیگر این حدیث در زمره احادیث موضوع نیامده و در اسانید آن خدشه ای صورت نگرفته است و تنها ابن عراق حدیث ابن مسعود را در کتاب *تنزیه الشریعه* آورده است؛ اما از کلام او مطرود بودن حدیث استفاده نمی شود، بلکه محصل کلامش اثبات این حدیث است. وی می نویسد:

**حدیث: ابن مسعود، قال لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم: «یا عبدالله! أتانی ملک فقال:**

**«یا محمد! سل من أرسلنا من قبلک من رسلنا علی ما ذا بعثوا؟»**

**قلت: «علی ما بعثوا؟» قال: «علی ولایتک و ولایة علی بن ابی طالب».** (حا)<sup>۱</sup>

**قلت: ولم یبین علته.**

وقد آورده الحافظ ابن حجر فی *زهر الفردوس من جهة الحاکم*، ثم قال: ورواه أبونعیم وقال: تفرّد به علی بن جابر، عن محمد بن فضیل، انتهی وعلی بن جابر ما عرفته؛<sup>۲</sup>

ابن مسعود گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم به من فرمود: «ای عبدالله، ملکی نزد من آمد و گفت: «ای محمد! از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس بر چه چیزی مبعوث شدند؟» گفتم: «بر چه مبعوث شده اند؟» گفت: «بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام».

می گویم: علت ذکر حدیث بیان نشده است.

حافظ ابن حجر در *زهر الفردوس* آن را از طریق حاکم آورده و پس از آن می نویسد: ابونعیم آن را روایت کرده و نیز گفته: تنها علی بن جابر، از محمد بن فضیل آن را روایت کرده است. من علی بن جابر را نمی شناسم.

۱. بر اساس توضیحی که در ابتدای کتاب *تنزیه الشریعه* آمده است، «حا» رمز روایات حاکم است.

۲. *تنزیه الشریعه*: ۱ / ۳۹۷ / ش ۱۴۶.

از کلام ابن عراق چنین بر می آید که وی درباره علت نقل این حدیث از سوی حافظان و پیشوایان حدیث سنی ابهام داشته است، چرا که سبب نقل آن بیان نشده است. هم چنین وی از چگونگی حال «علی بن جابر» اظهار بی اطلاعی می کند و این، همه آن چیزی است که می توان در قدح سند حدیث یاد شده یافت.

درباره علت نقل حدیث از سوی محدثان و حفاظ بزرگ سنی باید گفت: حاکم نیشابوری روایت را به جهت ذکر شاهد برای نوعی از انواع حدیث نقل کرده است که در گذشته اشاره شد. بنابر این حدیث مورد نظر از نظر وی مشکلی نداشته، بلکه حدیث معتبری بوده است که برای بیان قاعده ای علمی و آن هم در کتاب علمی به عنوان شاهد مثال ذکر کرده است.

ابو نعیم نیز در *دلائل النبوة*، این حدیث را آورده و غرض وی نیز از نقل این حدیث، اثبات نبوت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و ثبوت این مقام برای آن حضرت در قرون گذشته و در عصر انبیاء پیشین بوده است، به طوری که انبیاء سابق موظف بوده اند امت های خود را به پذیرش نبوت خاتم پیامبران صلی الله علیه وآله وسلم فراخوانند و به بعثت حضرتش بشارت دهند. ابن حجر نیز این حدیث را ضمن احادیث منتخب از کتاب فردوس آورده و روایت حاکم و ابونعیم را نیز به آن ضمیمه ساخته است.

اما درباره بی اطلاعی ابن عراق از حال «علی بن جابر» می گوئیم:

عدم آگاهی وی از حال یک روای موجب قدح در سند آن حدیث نمی شود، چراکه بسیاری از بزرگان حدیث و رجال سنی و حفاظ متقدم

علی بن جابر را می شناسند و ضمن بیان شرح حال وی، جرحی در او نکرده اند. روایت حاکم و ابونعیم نیز مؤید این مطلب است، زیرا هر دو پس از روایت حدیث گفته اند: «تفرّد به علی بن جابر، عن محمد بن فضیل...» و این عبارت بیان گر توثیق این دو راوی از سوی آنان است، چرا که مقتضای مقام ایجاب می کند که اگر جرح و طعن متوجه این دو راوی باشد، پس از عبارت فوق باید ذکر شود و عدم ذکر طعن نیز به منزله توثیق

راویان است.

به علاوه حاکم حسکانی در اسانید خود این حدیث را از شخصی غیر از علی بن جابر، یعنی «ابن فضیل» روایت کرده است.

محمد بن فضیل نیز از راویان صحاح سته است و احدی درباره او قدحی نکرده است. ابن حجر عسقلانی درباره وی می نویسد:

محمد بن فضیل بن غزوان - بفتح المعجمه وسكون الزای - الضبی، مولاہم،  
أبو عبدالرحمن، الكوفی، صدوق عارف، رمی بالتشیع، من التاسعة مات سنة خمس و  
تسعین. ع؛<sup>۱-۲</sup>

ابوعبدالرحمن محمد بن فضیل بن غزوان ضبی کوفی. وی غلام طائفہ ضبی است. او راست گو و آگاہ، متہم  
به تشیخ و از طبقہ نهم است. وی در سال نود و پنج درگذشته است.

### خلاصه و نتیجه

از مجموع مباحثی که مطرح شد، این نتیجه متعین است که دست برداشتن از معنای ظاہری آیه  
و حمل آن بر مجاز، هیچ وجهی نداشته و بلکه جایز نیست و مقتضای قاعده «أصله الحقیقه» و نیز به  
مقتضای پای بندی به تفسیر قرآن بر اساس سنت صحیح، باید آیه به معنای ظاہری آن حمل شود.  
بر اساس حدیثی که توسط عالمان شیعه و سنی و متون معتبر حدیثی و به اسانید مختلف از چند  
تن از صحابه روایت شده است، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج، از سوی خدا مأمور شد تا از  
پیامبران پیشین بپرسند که بر چه چیزی مبعوث شده اید که آنان در پاسخ گفتند: «بر ولایت تو و  
ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام».

بنابر این امر به سؤال کردن حقیقی است نه مجازی. «مسئول» نیز انبیاء فرستاده شده پیش از  
خاتم الأنبیاء صلی الله علیه وآله وسلم هستند، نه خداوند و نه امت های انبیاء پیشین. هم چنین پیامبر  
اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از امتثال امر خداوند سرباز نزده است، بلکه فرمان خدا را اطاعت کرده و از انبیاء  
پیشین پرسش کرده و پاسخ شنیده است.

اما از آن جا که این حدیث بیان گر امامت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است، اهل تعصب بدان  
اهمیت نداده و در راستای کتمان حقیقت از افتراء به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز ابا نکرده اند تا  
آن جا که در تفسیر آیه گفته اند که علی رغم امر خدا به رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، آن حضرت  
دستور خدا را اجرا نکرده و سؤالی نپرسیده است!

این در حالی است که حدیث ابن مسعود، تفسیر روشنی از آیه به دست می دهد و بزرگان حدیث  
اهل سنت این روایت را به اسانید صحیح روایت کرده اند.

۱. «ع» رمز صحاح سته و به معنای اجماع بر وثاقت راوی است.

۲. تقریب التهذیب: ۲ / ۱۲۴ - ۱۲۵ / ش ۶۲۴۷ ابن حجر در مقدمه فتح الباری نیز درباره وی می نویسد: «(ع) محمد بن فضیل بن غزوان  
الکوفی أبو عبدالرحمان الضبی من شیوخ أحمد وله تصانیف، وثقه العجلی وابن معین، وقال أحمد: كان شیعياً حسن الحدیث، وقال  
أبو زرعة: صدوق من أهل العلم، وقال النسائی: لا بأس به، وقال ابن سعد: كان ثقة، صدوقاً، كثير الحدیث، شیعياً، وبعضهم لا یحتج به.  
قلت: إنما توقّف فیہ من توقّف لتشیعہ»؛ مقدمه فتح الباری: ۴۴۱.

علاوه بر بزرگانی که روایاتشان پیش از این گذشت، بر اساس آنچه در *کنز العمال*<sup>۱</sup> و *مجمع الزوائد*<sup>۲</sup> آمده است، خبر ملاقات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم با انبیاء پیشین در شب معراج و نماز خواندن آنان به امامت خاتم پیامبران صلی الله علیه وآله وسلم که حدیثی طولانی بوده است، توسط طبرانی، ابویعلی موصلی،<sup>۴</sup> بزّار<sup>۵</sup> و حاکم<sup>۶</sup> روایت شده است. هیشمی در همین باره تصریح می کند که:

### رجاله رجال الصحيح.<sup>۷</sup>

در حدیث دیگری نیز آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

فقدّمی جبریل حتی صلیت بین ایدیهم و سألتهم، فقالوا: «بعثنا للتوحید»؛<sup>۸</sup>

پس جبرئیل مرا پیش انداخت و پیشاپیش پیامبران گذشته نماز خواندم و از آنان سؤال پرسیدم و آنان گفتند: «بر توحید مبعوث شده ایم».

هرچند در این روایات آنچه مربوط به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است حذف شده، اما دست کم تحقیق دیدار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و پرسش و پاسخ میان ایشان را ثابت می کند و این به معنای بطلان سایر تفاسیر از آیه شریفه (وَ اسئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا) است. هم چنین آشکار کننده ترفندهای متعصبان برای کتمان حقیقت و اخفاء مناقب امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام می باشد که به روشنی بر امامت و خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارند.

پس بنگر که چگونه برای انکار ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام از افتراء به خدا و رسولش نیز

فروگذاری نمی کنند؛ (فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ).<sup>۹</sup>

۱. *کنز العمال*: ۱۱ / ۳۹۰ / ش ۳۱۸۴۱.

۲. *مجمع الزوائد*: ۱ / ۷۴. هم چنین ر.ک: *الدر المنثور*: ۴ / ۱۴۷؛ *تاریخ مدینه دمشق*: ۳ / ۵۰۶؛ *تاریخ الإسلام*: ۱ / ۲۴۴؛ *الخصائص الكبرى* (سیوطی): ۱۰ / ۱۶۳؛ *السيرة الحلییه*: ۲ / ۸۶؛ *سبل الهدی والرشاد*: ۳ / ۱۱۴؛ *جامع الأحادیث*: ۱ / ۳۴۵؛ *الجامع الكبير*: ۱ / ۸۳۵؛ *مشکل الآثار*:

۱۱ / ۱۶۷ / ش ۴۳۷۵؛ *حلیه الأولیاء*: ۴ / ۲۳۵ و منابع دیگر.

۳. *المعجم الكبير*: ۱۰ / ۶۹ - ۷۰ / ح ۹۹۷۶.

۴. *مسند أبی یعلی*: ۸ / ۴۴۹ - ۴۵۱ / ح ۵۰۳۶.

۵. *مسند البزار*: ۴ / ۴۶۲، ح ۱۳۹۴.

۶. *المستدرک علی الصحيحین*: ۴ / ۶۰۶.

۷. *مجمع الزوائد*: ۱ / ۷۴.

۸. *کنز العمال*: ۱۱ / ۳۹۷ / ح ۳۱۸۵۳؛ *الدر المنثور*: ۴ / ۱۴۹؛ *الطبقات الكبرى*: ۱ / ۲۱۴؛ *الخصائص الكبرى* (سیوطی): ۱ / ۳۰۶؛ *جامع الأحادیث*: ۱۲ / ۱۴۶؛ *الجامع الكبير*: ۱ / ۱۱۷۸۰ و منابع دیگر.

۹. *سوره بقره*: آیه ۷۹.

آیه: (السّابِقون السّابِقون \* أولئک المقربون)

## آیه (السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ)

یکی دیگر از آیاتی که بیان گر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است و از سوی عالمان شیعه مورد استناد و استدلال قرار گرفته، آیه شریفه (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) است. مرحوم علامه حلی در کتاب *منهاج الكرامة فی اثبات الإمامة*، در ضمن براهین قرآنی دلالت کننده بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد:

**البرهان السادس عشر: قوله تعالى: (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) روى أبو نعيم الحافظ، عن ابن عباس، قال في هذه الآية: سابق هذه الأمة على بن أبي طالب. و روى الفقيه ابن المغازلي الشافعي، عن مجاهد، عن ابن عباس في قوله تعالى: (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ)، قال: سبق يوشع بن نون إلى موسى عليه السلام، وصاحب يس إلى عيسى عليه السلام، و سبق على إلى محمد صلى الله عليه وآله وسلم.**

**و هذه الفضيلة لم تثبت لغيره من الصحابة، فيكون هو الإمام؛<sup>۱</sup>**

برهان شانزدهم: آیه (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) است. ابو نعیم حافظ در ذیل این آیه از

ابن عباس روایت می کند که گفت: پیشی گیرنده علی بن

أبی طالب علیه السلام است. فقیه ابن مغازلی شافعی، از مجاهد، از ابن عباس روایت می کند که در تفسیر آیه

(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ) گفت: یوشع بن نون در [ایمان به] موسی علیه السلام پیشی گرفت و موسی بر

[دعوت] فرعون [به یگانه پرستی] پیشی گرفت و صاحب یاسین در [ایمان به] عیسی پیشی گرفت و

علی علیه السلام در [ایمان به] محمد صلى الله عليه وآله وسلم پیشی گرفت.

این فضیلت برای احدی از صحابه جز امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت نشده است، از این رو ایشان افضل و در

نتیجه امام است.

مرحوم علامه در کتاب *منهاج الكرامة*، برای اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام، به چهل آیه از

قرآن کریم استدلال کرده است. البته چنان که در مباحث پیشین بیان شد، وجه استدلال به آیات و

۱. سوره واقعه: آیه ۱۰ - ۱۱.

۲. منهاج الكرامة: ۱۲۸ - ۱۲۹.

سوره های مختلف با یکدیگر تفاوت دارد، به طوری که برخی از آیات، نصّ در امامت است، برخی بر عصمت دلالت دارند و چون عصمت یکی از شرایط اصلی و اساسی امامت به شمار می رود، با اثبات عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام، امامت آن حضرت ثابت می شود و برخی آیات نیز بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارند که بر اساس قاعده قبح تقدّم مفضول بر فاضل، شایستگی امیرالمؤمنین علیه السلام را برای امامت اثبات می کنند.

آیه مبارک (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ)، نص در افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام است، چرا که بر اساس روایات صحیح نزد شیعه و اهل سنت، در هر امتی سبقت گیرنده ای وجود دارد که این سبقت گیرندگان مقربند و سبقت گیرنده این امت، امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ به همین روی او مقرب و افضل از سایرین است و تنها او شایستگی خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را دارد. احادیثی که امیرالمؤمنین علیه السلام را سبقت گیرنده این امت معرفی می کنند، در مصادر حدیثی و تفسیری معتبر اهل سنت آمده و در آنها تصریح شده که در این امت تنها یک سبقت گیرنده وجود دارد و آن نیز امیرالمؤمنین علیه السلام است.

#### راویان حدیث

حدیث مربوط به نزول آیه شریفه (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ) در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام، در زمان های مختلف و از سوی جمع بسیاری از بزرگان تفسیر و حدیث سنی روایت شده که اسامی برخی از آنان - به ترتیب سال وفات - به شرح زیر است:

۱. أبو إسحاق سبیعی (متوفای ۱۲۷)؛
۲. سفیان بن عیینة (متوفای ۱۹۸)؛
۳. أبو جعفر مطین (متوفای ۲۹۷)؛
۴. ابن ابی حاتم (متوفای ۳۲۷)؛
۵. أبو القاسم طبرانی (متوفای ۳۶۰)؛
۶. أبو عبدالله حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵)؛
۷. أبوبکر ابن مردویه اصفهانی (متوفای ۴۱۰)؛
۸. أبو نعیم اصفهانی (متوفای ۴۳۰)؛
۹. ابن مغزلی واسطی (متوفای ۴۳۸)؛
۱۰. حاکم حسکانی (متوفای ۴۷۰)؛
۱۱. شیرویه بن شهردار دیلمی (متوفای ۵۰۹)؛

۱۲. خطیب خوارزمی (متوفای ۵۶۸)؛
۱۳. فخر رازی (متوفای ۶۰۶)؛
۱۴. سبط ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴)؛
۱۵. محب الدین طبری (متوفای ۶۹۴)؛
۱۶. صدرالدین حموی (متوفای ۷۲۲)؛
۱۷. ابن کثیر دمشقی (متوفای ۷۴۴)؛
۱۸. نورالدین هیثمی (متوفای ۸۰۷)؛
۱۹. جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱)؛
۲۰. ابن حجر مکی (متوفای ۹۷۳)؛
۲۱. علی متقی هندی (متوفای ۹۷۵)؛
۲۲. قاضی القضاة شوکانی (متوفای ۱۲۵۰)؛
۲۳. شهاب الدین آلوسی (متوفای ۱۲۷۰).

ذکر راویان حدیث و آن هم از طبقات و زمان های مختلف به روشنی نشان گر اتصال آن به عصر تابعین و صحابه است و از این جهت حائز اهمیت است. البته به یقین در هر دوره ای بیش از یک راوی این حدیث را نقل کرده است؛ اما از آن جا که بنای ما بر اختصار است، به ذکر اسامی شاخص ترین عالمان سنی در هر قرن اکتفا شد.

برخی از اسانید حدیث در کتب معتبر اهل سنت

#### ۱. تفسیر ابن کثیر

حافظ ابن کثیر در ذیل آیه شریفه (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) می نویسد:

و قال ابن أبي نجیح، عن مجاهد، عن ابن عباس (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ) قال: يوشع بن نون سبق إلى موسى، و مؤمن آل يس سبق إلى عيسى، وعلی بن أبي طالب [عليه السلام] سبق إلى محمد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم.  
رواه ابن أبي حاتم، عن محمد بن هارون الفلاس، عن عبدالله بن إسماعيل المدائني البزار، عن سفیان بن الضحاک المدائني، عن سفیان ابن عيينه، عن ابن أبي نجیح؛<sup>۲</sup>

۱. «شعیب» صحیح است.

۲. تفسیر ابن کثیر: ۳۰۴/۴.

ابن اَبی نجیح، از مجاهد، از ابن عباس نقل می کند که [در تفسیر آیه] (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ) گفت: یوشع بن نون در [ایمان به] موسی پیشی گرفت، و مؤمن آل یس در [ایمان به] عیسی پیشی گرفت و علی بن اَبی طالب علیه السلام در [ایمان] به محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیشی گرفت. ابن اَبی حاتم این حدیث را از محمد بن هارون فلاس، از عبدالله بن اسماعیل مدائنی بزّار، از شعیب بن ضحاک مدائنی، از سفیان بن عیینه، از ابن اَبی نجیح روایت کرده است. این سند صحیح، معتبر و بلا اشکال است که در جای خود به بررسی اعتبار آن خواهیم پرداخت.

## ۲. «المعجم الكبير» طبرانی

طبرانی در معجم الكبير حدیث را به سند زیر نقل می کند:

حدثنا الحسين بن إسحاق التستري، ثنا الحسين بن أبي السري العسقلاني، ثنا حسين الأشقر، ثنا سفیان بن عیینة، عن ابن أبي نجیح، عن مجاهد، عن ابن عباس، عن النبي صلی الله علیه وآله وسلم قال: «السابق ثلاثة، فالسابق إلى موسى...»<sup>۱</sup>  
این سند نیز صحیح است، الا این که برخی حسین اشقر را به جرم شیعی بودن تضعیف کرده اند؛ اما بر اساس مبانی رجالی اهل سنت، شیعه بودن لطمه ای به وثاقت نمی زند و حسین اشقر توسط بسیاری از رجالیان و حدیث شناسان اهل سنت توثیق شده است. این موضوع نیز در جای خود بررسی خواهد شد.

## ۳. «شواهد التنزيل» حاکم حسکانی

حاکم حسکانی به چند سند، حدیث سابق بودن امیرالمؤمنین علیه السلام را روایت کرده است. وی می نویسد:

أخبرنا (أحمد بن محمد) أبوبکر التميمي، قال: أخبرنا عبدالله بن محمد بن محمد أبوبکر القباب، أخبرنا أبوبکر الشيباني، حدثنا محمد ابن عبدالرحيم، حدثنا ابن عائشة.

وحدثني الحاکم أبو عبدالله الحافظ - من خط يده - حدثنا أحمد بن حمدويه البیهقي أبو يحيى، حدثنا عبيدالله بن محمد بن حفص القرشي، حدثنا الحسين بن الحسن الفزاري الأشقر، عن سفیان بن عیینة، عن ابن أبي نجیح، عن مجاهد، عن ابن عباس، قال: السابق ثلاثة... ورواه جماعة عن سفیان رفعه بعضهم.

۱. المعجم الكبير: ۱۱ / ۷۷.

أخبرنا محمد بن عبدالله بن أحمد الصوفى، حدّثنا محمد بن أحمد بن محمد الحافظ، حدّثنا عبدالعزيز بن يحيى بن أحمد، حدّثنا إبراهيم بن فهد، حدّثنا عبدالله بن محمد التستري، حدّثنا سفيان بن عيينة، عن ابن أبي نجیح، عن مجاهد، عن ابن عباس...<sup>١</sup>.  
سند دوم حاکم حسانى به حاکم نیشابورى منتهى مى شود.

#### ٤. «لسان الميزان» ابن حجر عسقلانى

ابن حجر عسقلانى حديث را به همان سندی که در معجم الکبير طبرانى آمده روايت مى کند و به نقل از عقيلی، راوى ديگرى به نام «فيض بن وثيق» را جايزين «حسين اشقر» مى کند. وى در شرح حال «فيض بن وثيق» مى نويسد:

عن أبي عوانة وغيره، قال ابن معين: كذاب خبيث. قلت: قد روى عنه أبو زرعة، و أبو حاتم، وهو مقارب الحال إن شاء الله تعالى، انتهى. وقد ذكره ابن أبي حاتم ولم يجرحه. وأخرج له الحاكم في المستدرک محتجاً به. و ذكره ابن حبان في الثقات.  
و قال العقيلى فى ترجمة الحسين بن الحسن الأشقر: حدّثنا الحسين بن إسحاق التستري، ثنا الحسين بن أبي السرى، ثنا فيض بن وثيق، ثنا سفيان بن عيينة، عن ابن أبي نجیح، عن مجاهد، عن ابن عباس...<sup>٢</sup>.

در سند طبرانى، حسين بن ابى السرى به واسطه حسين اشقر، از سفيان بن عيينه حديث را نقل مى کند و در اين سند حسين بن ابى السرى، به واسطه فيض بن وثيق از سفيان بن عيينه به نقل حديث مى پردازد و ابن حجر عسقلانى و ذهبى از وثاقت فيض بن وثيق دفاع مى کنند. بنا بر اين سند حديث از نظر اين دو صحيح و بدون اشكال است. البته به سند اين روايت نيز به تفصيل خواهيم پرداخت.

#### ٥. «مناقب على بن أبي طالب عليه السلام» ابن مغزلى

مرحوم علامه حلى، حديث سبقت اميرالمؤمنين عليه السلام در امت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم رابه سند ابن مغزلى آورده است.<sup>٣</sup> ابن مغزلى مى نويسد:

أخبرنا أحمد بن محمد بن عبد الوهاب - إجازة - أخبرنا عمر بن عبدالله ابن شوذب، حدّثنا محمد بن أحمد بن منصور، حدّثنا أحمد بن الحسين، حدّثنا زكريا، حدّثنا

١. شواهد التنزيل: ٢ / ٢٩١ - ٢٩٣ / ح ٩٢٤ - ٩٢٥.

٢. لسان الميزان: ٤ / ٤٥٥ - ٤٥٦ / ش ١٤٠٩.

٣. منهاج الكرامة: ١٢٨.

أبو صالح بن الضحاک، حدّثنا سفیان بن عیینة، عن ابن أبي نجیح، عن مجاهد، عن

ابن عباس...<sup>۱</sup>

بررسی اسانید حدیث

چنان که گفتیم، تمامی اسانید این حدیث بدون تردید صحیح اند، با این وجود، جهت تأکید بیشتر به بررسی تفصیلی آنها می پردازیم.

### ۱. طریق ابن اَبی حاتم رازی

ابن کثیر حدیث را از طریق وی روایت می کند که تمام راویان آن مورد اعتماد و سندش صحیح است، چرا که ابن اَبی حاتم روایت را از محمد بن هارون فلاس روایت می کند.

محمد بن هارون فلاس

فلاس متوفای سال ۲۶۵ هجری است. ابن اَبی حاتم<sup>۲</sup> و ذهبی<sup>۳</sup> او را توثیق کرده اند و ابن حبان وی را در *الثقات* خود آورده است.<sup>۴</sup>

عبدالله بن اسماعیل

فلاس از عبدالله بن اسماعیل روایت می کند که ابن اَبی حاتم<sup>۵</sup> و به تبع او خطیب بغدادی در *تاریخ بغداد*<sup>۶</sup> او را ذکر کرده و جرحی متوجه او نساخته اند.

شعیب بن ضحاک

فرد بعدی در این سند، شعیب بن ضحاک است. وی از سفیان بن عیینة حدیث نقل می کند و عبدالسلام بن صالح ابوالصلت هروی و عبدالله بن اسماعیل مدائنی بزّار نیز از وی روایت می کنند. شعیب نیز مورد اعتماد است، چرا که ابن اَبی حاتم به واسطه پدرش در جرح و تعدیل از او یاد می کند، اما جرحی متوجه وی نمی داند.<sup>۷</sup> در *تاریخ بغداد* نیز جرحی نسبت به او صورت نگرفته است.<sup>۸</sup>

۱. مناقب علی بن اَبی طالب: ۲۵۱ / ش ۳۱۷.

۲. الجرح والتعدیل: ۸ / ۱۱۸ / ش ۵۲۶.

۳. سیر اعلام النبلاء: ۱۲ / ۳۲۷ / ش ۱۲۵.

۴. الثقات: ۹ / ۱۲۲.

۵. الجرح والتعدیل: ۵ / ۴ / ش ۱۸.

۶. تاریخ بغداد: ۹ / ۴۱۷ / ش ۵۰۲۰.

۷. الجرح والتعدیل: ۴ / ۳۴۸ - ۳۴۹ / ش ۱۵۲۳.

۸. تاریخ بغداد: ۹ / ۲۴۲ / ش ۴۸۱۵.

## سفیان بن عیینہ

سفیان بن عیینہ نیز از رجال صحاح ستہ است و از عالمان و پیشوایان بزرگ سنّیان به شمار می رود و محدّثان و رجالیان سنّی، هم چون ذہبی و دیگران، فضائل بسیاری برای او ذکر کرده اند.<sup>۱</sup>

## عبدالله بن اُبی نجیح

عبدالله بن اُبی نجیح<sup>۲</sup> و مجاهد<sup>۳</sup> نیز از رجال صحاح ستہ و بسیار مورد اعتماد اهل سنّت اند. بنا بر این در سند روایت ابن اُبی حاتم هیچ اشکالی وجود ندارد. افزون بر آن، حتی سنّیان متعصبی هم چون ابن تیمیہ نیز شہادت می دهند کہ تفسیر ابن اُبی حاتم از تفاسیر معتبر و عاری از هرگونه احادیث جعلی است.<sup>۴</sup>

## ۲. طریق ابن حجر عسقلانی

طریق ابن حجر نیز صحیح است و همان طریق طبرانی است. این روایت به جهت قرار گرفتن حسین اشقر در آن، مورد اشکال قرار گرفته است.

ابن حجر حدیث را به همین سند روایت می کند، اما «فیض بن وثیق» را جایگزین «حسین اشقر» کرده است و چنان کہ گفتیم خود ابن حجر عسقلانی، ذہبی و برخی دیگر از حدیث شناسان و رجالیان بزرگ سنّی، هم چون حاکم و ابن حبان، فیض بن وثیق را توثیق کرده اند و بزرگانی هم چون ابوحاتم و أبوزرعہ از او حدیث نقل می کنند و ابن اُبی حاتم نیز نسبت به وی جرحی ندارد.<sup>۵</sup>

## ۳. طریق طبرانی

تحقیق نشان می دهد کہ طریق طبرانی نیز صحیح است، زیرا به طریق وی هیچ اشکالی نشده مگر به جهت وجود حسین اشقر کہ ما در مباحث پیشین<sup>۶</sup> ثقه بودن حسین اشقر را بر اساس مبانی رجالی سنّیان اثبات کردیم و در اینجا نیز به مناسبت، اندکی به این مطلب می پردازیم.

۱. سیر اعلام النبلاء: ۸ / ۴۵۵ / ش ۲۰: العلل: ۳ / ۳۵۱ / ش ۵۵۵۱؛ تهذیب الکمال: ۱۱ / ۱۸۹ / ش ۲۴۱۳ و منابع دیگر.

۲. تقریب التهذیب: ۱ / ۵۴۱ / ش ۳۶۷۳؛ تهذیب التهذیب: ۶ / ۴۹ / ش ۱۰۲.

۳. تقریب التهذیب: ۲ / ۱۵۹ / ش ۶۵۰۱؛ تهذیب التهذیب: ۱۰ / ۳۸ / ش ۶۸ میزان الاعتدال: ۳ / ۴۳۹ / ش ۷۰۷۲.

۴. منہاج السنّة: ۷ / ۵ و ۲۲.

۵. لسان المیزان: ۴ / ۴۵۶ / ش ۱۴۰۹.

۶. ر.ک: جواهر الکلام فی معرفۃ الامامۃ والامامہ: ۴ / ۶۴ - ۶۸.

هیثمی پس از نقل روایت طبرانی درباره آن می گوید:

فيه حسين بن حسن الأشقر، وثقه ابن حبان، و ضعفه الجمهور، و بقيه رجاله حديثهم حسن أو صحيح؛<sup>۱</sup>

در سند روایت حسین بن حسن اشقر قرار دارد که ابن حبان او را توثیق و جمهور اهل سنت او را تضعیف کرده اند و بقیه راویان سند، حدیثشان حسن و صحیح است.

اما حسین اشقر از نظر بسیاری از حدیث شناسان و رجالیان سنتی راستگو و مورد اعتماد است که از جمله می توان افراد زیر را نام برد:

أحمد بن حنبل، نسائی، یحیی بن معین، ابن حبان، ابن حجر عسقلانی و برخی دیگر که توثیقاتشان در ضمن مباحث گذشته آمده است.

تضعیف حسین اشقر تنها به جهت تشیع او است. ابن حجر عسقلانی می نویسد:

الحسين بن الحسن الأشقر الفزاری الكوفي، صدوق، يهيم ويغلو في التشيع من العاشره، مات سنة ثمان ومائتين؛<sup>۲</sup>

حسین بن حسن اشقر فزاری کوفی، راستگو است. وی در شیعه گری غلو و زیاده روی می کرد و در زمره طبقه دهم است و در سال دویست و هشت درگذشت.

اما خود ابن حجر تصریح می کند که تشیع لطمه ای به وثاقت راوی نمی زند. بنابر این اسانید همه این روایات صحیح و بدون اشکال اند.

### مناقشات مخالفان درباره دلالت آیه

پس از ذکر حدیث سبقت امیرالمؤمنین علیه السلام در ایمان آوردن به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بر سایر امت و راویان آن در طبقات و اعصار مختلف و ذکر اسانید و اثبات صحّت آنها، به طرح مناقشات مخالفان درباره دلالت آیه و نقد و بررسی آنها می پردازیم.

#### ۱. مناقشات ابن تیمیه

ابن تیمیه در برابر استدلال مرحوم علامه حلی به آیه شریفه (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ) و حدیث سبقت گرفتن امیرالمؤمنین علیه السلام بر سایر امت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، بر افضلیت و در نتیجه امامت امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد:

۱. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۲.

۲. تقریب التهذیب: ۱ / ۲۱۴ / ش ۱۳۲۳.

إِنَّ هَذَا بَاطِلٌ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، وَ لَوْ صَحَّ عَنْهُ، لَمْ يَكُنْ حُجَّةً إِذَا خَالَفَهُ مَنْ هُوَ أَقْوَى مِنْهُ؛<sup>۱</sup>

این حدیث باطلی از ابن عباس است و اگر هم نقل این روایت از او صحیح باشد، به جهت دلیل مخالف آن که

قوی تر از این حدیث است، این حدیث حجت نمی باشد.

### نقد و بررسی

با بررسی اسانید روایت ابن عباس روشن شد که این روایت صحیح و بدون اشکال است و بسیاری از محدثان و حافظان بزرگ اهل سنت آن را روایت کرده اند، در نتیجه با این روایت می توان بر مخالفان حجت اقامه کرد و استدلال به آن تمام است، چرا که فضیلت سابق بودن در امت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، برای احدی غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت نشده است؛ از همین رو آن حضرت افضل از همه امت و در نتیجه امام است.

اما ادعای ابن تیمیه مبنی بر قوی تر بودن خلاف این روایت نیز کاملاً بی اساس است و وی اشاره ای به کلام مخالف نکرده است. بر فرض وجود سخن مخالف در این باره، باز هم ادعای قوی تر بودن آن باطل است، زیرا این حدیث در میان دو گروه شیعه و اهل سنت مورد اتفاق است، اما مخالف آن - اگر وجود داشته باشد - تنها مدعای مخالفان است، از این رو چگونه می توان ادعای یک طرف را در مناظره قوی تر از حدیثی دانست که طرفین بر آن اتفاق نظر دارند؟!

### ۲. مناقشات ابن روزبهان

ابن روزبهان در نقد استدلال علامه حلی رحمه الله، منکر وجود حدیث سابق بودن امیرالمؤمنین علیه السلام نیست و در سند آن نیز خدشه نمی کند، بلکه بر وجود حدیث، با عبارتی دیگر تأکید می کند و مدعی است که این حدیث بر مدعای شیعه دلالت ندارد. وی می نویسد:

هذا الحديث جاء في رواية أهل السنة، ولكن بهذه العبارة: «سباق الأمم ثلاثة، مؤمن آل فرعون و حبيب النجار و علي بن أبي طالب» و لا شك في أن علياً سابق في الإسلام، و صاحب السابقة، و الفضائل التي لا تخفى، ولكن لا تدل الآية على نص في إمامته، و ذلك المدعى؛<sup>۲</sup>

این حدیث در روایات اهل تسنن آمده است، لیکن با این عبارت: «پیشی گیرندگان امت ها سه نفرند، مؤمن آل فرعون، حبیب نجار و علی بن ابی طالب» و شکی نیست که علی علیه السلام پیشی گیرنده در اسلام و صاحب

۱. منهاج السنة: ۷ / ۱۱۰.

۲. ر.ک: دلائل الصدق: ۵ / ۳۰ / حقائق الحق: ۳ / ۱۲۶.

سابقه و فضائلی است که بر کسی پوشیده نیست، اما این آیه هیچ دلالتی بر این ادعا ندارد که آیه نصّ در امامت است.

### نقد و بررسی

اولاً وی به وجود چنین حدیثی و صحّت آن اعتراف می کند و تفاوت در عبارت حدیث - بر فرض صحّت ادّعای وی - ضرری بر مدّعای شیعه نمی زند، بلکه آن را تقویت می کند. ثانیاً این که وی اعتراف می کند امیرالمؤمنین علیه السلام صاحب سابقه و فضائل غیر قابل انکار است، دقیقاً همان مدّعای شیعه و علامه حلّی رحمه الله را تأیید کرده و بر آن صحّه می گذارد، چرا که شیعه هرگز این آیه را نصّ در امامت نمی داند، بلکه - همان گونه که علامه رحمه الله استدلال کرده - این آیه نصّ در افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام است و اثبات افضلیت بر اساس قاعده قبح تقدّم مفضول بر فاضل مثبت امامت است. به بیانی دیگر راه اثبات امامت منحصر به نصّ نیست، بلکه از طریق اثبات افضلیت نیز امامت ثابت می شود.

### ۳. مناقشات عبدالعزیز دهلوی

مولوی عبدالعزیز هندی صاحب کتاب *تحفه اثنا عشریه*، در پاسخ استدلال به آیه شریفه بر اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد:

ومنها قوله تعالى: **(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ)**

(الواقعه) روی عن ابن عباس رضی الله عنهما مرفوعاً أنّه: «قال السابقون ثلاثه، فالسابق إلى موسى يوشع بن نون، و السابق إلى عيسى صاحب ياسين، و السابق إلى محمد صلى الله عليه وآله وسلم على ابن أبي طالب» واین تمسک هم به حدیث است به آیه نیست و این حدیث به روایت طبرانی و ابن مردویه از ابن عباس رضی الله عنه و دیلمی از عایشه رضی الله عنها ثابت شده، لکن مدار اسناد او بر ابوالحسن اشقر است که بالاجماع ضعیف است. قال العقيلي: هو شيعي متروك الحديث، ولا يعرف هذا الخبر، وهو حديث منكر؛

بلکه امارات وضع در این حدیث نیز یافته می شود، زیرا که صاحب یاسین اول من آمن بعیسی علیه السلام نیست بلکه اول من آمن برسل عیسی است کما یدل علیه نص الكتاب و هر حدیثی که در اخبار و قصص مناقض مدلول کتاب باشد موضوع است کما هو المقرر عند المحدثین و نیز انحصار سباق در سه کس غیر معقول است زیرا که هر نبی را سابقی خواهد بود و بعد اللتیا و التی چه ضرور است که هر سابق صاحب زعامت کبری باشد یا هر مقرب امام باشد و نیز اگر روایت صحیح باشد مناقض صریح آیه گردد زیرا که در حق سابقین

فرمود (ثُمَّ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَقَلِيلٌ مِنَ الْأَخِيرِينَ)<sup>۱</sup> و ثله به معنی جمع کثیر است و دو کس را جمع کثیر نتوان گفت و هر واحد را قلیل نیز نتوان گفت پس معلوم شد که از آیه سبق حقیقی مراد نیست بلکه سبق عرفی یا اضافی که شامل جماعه کثیره است به دلیل آیه دیگر (وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ)<sup>۲</sup> و القرآن یفسر بعضه بعضا و نیز به اجماع شیعه و سنی اول من آمن حقیقه حضرت خدیجه علیها السلام پس اگر مجرد سبق به ایمان موجب صحت امامت شود لازم آید که خدیجه رضی الله عنها نیز قابل باشند و هو باطل بالاجماع و اگر گویند که در خدیجه مانعی متحقق شد و هو الانوئه گوئیم در حضرت امیر رضی الله عنه نیز مانعی متحقق شده باشد قبل از رسیدن وقت امامت او چون آن مانع مرتفع شد امام شد و آن مانع وجود خلفاء ثلاثه رضی الله عنهم که اصلح بودند در حق ریاست نسبت به او نزد جمهور اهل سنت یا بقای آن جناب بعد از خلفاء ثلاثه و موت ایشان قبل از او نزد تفضیلیه فَإِنَّهُمْ قَالُوا لَوْ كَانَ إِمَامًا عِنْدَ وِفَاةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَنْبَلْ أَحَدٌ مِنَ الْخُلَفَاءِ الْإِمَامَةَ وَمَا تَوَافَى عَهْدَهُ وَقَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنْ الْخُلَفَاءِ أَرْبَعَةٌ فَلَزِمَ التَّرْتِيبَ عَلَى الْمَوْتِ... بالجمله تمسکات شیعه به آیات از همین جنس است و صاحب الفین به همین طریق آیات بسیار را برین مدعا دلیل ساخته و چون حال اولی و اقوی معلوم شد باقی را بران قیاس باید کرد و کلیه آن که تقریر اکثر استدلالات ایشان به آیات تمام نمی شود و احتمالات مسدود نمی گردد والا به ضم مقدمات مخترعه مخدوشه ممنوعه و روایات متروکه مردوده و به این وجه استدلال لطفی ندارد، لیکن چون غشاه تعصب بر بصر بصیرت می تند قبیح از حسن متمیز نمی گردد و ساخته و پرداخته خود خوش تر از هرچه مقابل آن است می نماید.<sup>۳</sup>

### نقد و بررسی

**یکم:** وی همواره این مطلب را تکرار می کند که چون شیعیان با کمک گرفتن از حدیث آیه را معنا می کنند، در نتیجه ادعای آنان مبنی بر دلالت آیه بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام صحیح نیست، بلکه آیه دلالتی بر این مطلب ندارد و در حقیقت استدلال با تمسک به حدیث صورت گرفته است. در پاسخ به این سخن پوچ و باطل - که از کشفیات مهمّ دهلوی است - باید گفت که سنت صحیح مفسر قرآن است. در قرآن حقایقی بیان شده که نیاز به تفسیر دارند. در این مورد نیز حدیث صرفاً مصداق کلام الاهی را برای مخاطبان مشخص می کند و استدلال با تمسک به آیه است نه حدیث. آیه قرآن به روشنی از مقرب بودن و پیشی گیرندگان سخن می گوید و سنت

۱. سوره واقعه: آیه ۱۳ - ۱۴.

۲. سوره توبه: آیه ۱۰۰.

۳. تحفه اثنا عشریه: ۲۰۷ - ۲۰۸.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مصداق سبقت گیرندگان را مشخص می کند. بنابر این افضلیت سابقان نصّ کلام الاهی است.

به علاوه اگر چنین استدلالی تمسّک به روایت شمرده شود نه تمسّک به آیه، در این صورت این سؤال مطرح می شود که اهل تسنن چگونه آیه (وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى) <sup>۱</sup> را دلیلی از کتاب بر امامت ابوبکر می دانند؟! کجای این آیه بر امامت ابوبکر دلالت دارد؟

**دوم:** دهلوی مدّعی است که مدار اسناد این حدیث بر حسین اشقر است، از این رو روایت معتبر نیست. این ادّعا، ادّعایی باطل است که پیش از وی نیز از سوی ابن کثیر مطرح شده است. ابن کثیر می گوید:

حدیث لا یتبّت، لأنّ حسیناً هذا متروک و شیعی من الغلاة، وتفردّه بهذا مما يدلّ علی ضعفه بالکلیّة؛ <sup>۲</sup>

این حدیث ثابت نشده است، چرا که این حسین متروک و از شیعیان غالی است و این که حدیث تنها از ناحیه او روایت شده است از دلایلی است که بر ضعف آن به صورت کلی دلالت می کند.

اما با ذکر اسانید حدیث روشن شد که حدیث تنها از ناحیه حسین اشقر روایت نشده و مدار اسناد حدیث بر حسین اشقر نیست، بلکه این حدیث از طریق دیگری نیز روایت شده است و ما پیش از این اسانید آن را ذکر کردیم.

**سوم:** دهلوی می گوید حسین اشقر بالإجماع ضعیف است و عقیلی درباره او گفته است که وی شیعی و حدیثش متروک است. این سخن نیز از دو جهت باطل است:

**اولاً** این که ادّعای اجماع بر ضعیف بودن حسین اشقر کذب محض است و ما پیش از این (در همین جلد و جلدهای گذشته) به توثیقات بسیاری از حدیث شناسان و رجالیان سنّی درباره او اشاره کردیم.

**ثانیاً** علّت تضعیف حسین اشقر از سوی عقیلی شیعه بودن اشقر است و حال آن که به تصریح ابن حجر و بر پایه مبانی رجالی سنّیان، تشییع به وثاقت راوی لطمه ای نمی زند.

**چهارم:** دهلوی ادّعا می کند که احتمال جعلی بودن حدیث بعید نیست و نشانه هایی از جعلی بودن در خود حدیث وجود دارد.

این نشانه ها از نظر وی عبارت اند از:

۱. سوره لیل: آیه ۱۷ - ۱۸.

۲. البدایة والنهایة: ۱ / ۲۶۷؛ قصص الأنبیاء: ۱ / ۳۸۵.

۱. معرفی صاحب یاسین به عنوان سبقت گیرنده در اَمّت حضرت عیسی علی نبینا وآله علیه السلام. وی مدّعی است بنابر نصّ کتاب خدا، صاحب یاسین نخستین ایمان آورنده به عیسی نبوده، بلکه او به رسولان عیسی ایمان آورده است و در نتیجه حدیث با قرآن تناقض دارد و آنچه ناقص مدلول کتاب باشد جعلی است.

۲. انحصار سابقون به سه نفر. وی مدّعی است این حصر معقول نیست، زیرا در ایمان به هر پیامبری، ناگزیر فردی از دیگران سابق بوده است.

در جواب این دو اشکال نیز باید گفت که این سخن در حقیقت ردّ بر سنّت ثابت و تکذیب حدیث صحیح و نشانه تعصّب و پیروی از هوای نفس است و در مقابل آن باید گفت ایمان به رسولان عیسی، با پیشی گرفتن در ایمان به عیسی علیه السلام تعارضی ندارد؛ زیرا اولاً فرقی میان ایمان به عیسی و ایمان به رسولان او وجود ندارد، و ثانیاً ایمان به رسولان پس از ایمان به خود حضرت عیسی علیه السلام نیز موضوعیت دارد؛ یعنی صاحب یاسین از پیشی گیرندگان در ایمان به حضرت عیسی علیه السلام بوده و پس از آن نیز که حضرت عیسی مردم را به پذیرش رسولان خود دعوت کرده است، باز صاحب یاسین در پذیرش آنان از دیگران پیشی گرفته است. بنابر این وقتی می توان حدیث را به گونه ای معنا کرد که با آیه قرآن تعارض نداشته باشد، رد کردن و جعلی شمردن آن چه وجهی دارد؟!

هم چنین غیر معقول ندانستن انحصار سابقون به سه نفر اجتهاد در مقابل نصّ صریح است. پنجم: دهلوی می گوید: ضرورتی ندارد که هر سابقی صاحب زعامت کبرا و هر مقرّبی امام گردد.

این سخن یا ناشی از جهل است و یا تجاهل. شیعه هرگز ادّعا نکرده است که هر سابق و مقرّبی امام است، بلکه سابق و مقرّب بودن فضیلتی است که هیچ یک از صحابه جز امیرالمؤمنین علیه السلام آن را دارا نیست. بنابر این، این آیه افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام را ثابت می کند و با توجه قاعده قبح تقدّم مفضول بر فاضل، بر شایستگی امیرالمؤمنین علیه السلام به امامت دلالت دارد. این همان استدلالی است که علامه حلّی علیه السلام با استناد به آیه ارائه کرده و ابن تیمیّه از پاسخ به این استدلال طفره رفته است.

ششم: دهلوی ادّعا می کند که حدیث سابق بودن امیرالمؤمنین علیه السلام در اَمّت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با دو آیه (ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ \* وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ) در تناقض است؛ چرا که به ادّعای وی، «ثَلَاثَةٌ» به جمع کثیر اطلاق می شود و «قلیل» نیز بر بیش از یک نفر دلالت دارد، در حالی که در حدیث، السابقون سه نفر معرفی شده اند که در این صورت مراد از «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ» دو نفر و منظور از «قلیل من الآخِرین» یک نفر خواهد بود و حال آن که «ثَلَاثَةٌ» بر جمع کثیر و «قلیل» بر بیش

از یک نفر اطلاق می شود! وی از این مقدمه نتیجه می گیرد که مراد از سبقت در آیه مورد بحث به معنای عرفی و یا اضافی است و شامل جماعت بسیاری می شود.

اما نسبت به موضوع سبقت، وی معتقد است سبقت در آیه به معنای حقیقی به کار نرفته است و دلیل آن آیه شریفه (وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ) است. به ادعای وی در این آیه، (وَالسَّابِقُونَ) شامل مهاجران و انصار می شود و چون بخش های مختلف قرآن همدیگر را تفسیر می کنند، پس «السابقون» در آیه مورد بحث نیز به معنای حقیقی به کار نرفته، بلکه سبقت به معنای عرفی یا اضافه مورد نظر بوده و جمع زیادی را شامل می شود.

پیش از دهلوی این اشکال از سوی ابن تیمیه مطرح شده است. ابن تیمیه نیز ادعا می کند که حدیث سابق بودن امیرالمؤمنین علیه السلام که از طریق ابن عباس روایت شده باطل است. وی دلایلی برای اثبات ادعای خود ذکر می کند، از آن جمله می نویسد:

الثالث: أن الله يقول: (وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) وقال تعالى: (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْ يُؤْتِي اللَّهُ) الآية؛ والسابقون الأولون هم الذين أنفقوا من قبل الفتح، وقتلوا الذين هم أفضل ممن أنفق من بعد الفتح وقاتل، و دخل فيهم أهل بيعة الرضوان، وكانوا أكثر من ألف وأربعمائة، فكيف يقال: إن سابق هذه الأمة واحد؟<sup>۳</sup>

سوم [این که] خداوند می فرماید: «کسانی از مهاجران و انصار که بر ایمان سبقت گرفتند و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود است و آنان از خدا خشنود و خداوند برای ایشان باغ هایی در بهشت مهیا ساخته که از زیر آنها نهرها جاری است». هم چنین خدای تعالی می فرماید: «سپس آنان که از میان بندگانمان برگزیدیم را وارث کتاب قرار دادیم. برخی از آنها به خود ظلم کردند و بعضی راه عدالت پیمودند و برخی دیگر نیز به اذن خداوند به هر خبری سبقت می گیرند» و «السابقون الأولون» کسانی هستند که قبل از فتح انفاق کردند و جنگیدند. آنان از کسانی که بعد از فتح انفاق کرده و جنگیده اند برترند. اهل بیعت رضوان نیز داخل در گروه «السابقون الأولون» هستند و آنان بیش از هزار و چهارصد نفر بودند؛ از این رو چگونه گفته می شود سابق این امت یک نفر است؟

این همه تلاش نافرجام و دست و پا زدن صرفاً به جهت نفی اختصاص آیه مبارک (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) به امیرالمؤمنین علیه السلام است و این امر نشان گر کینه و عداوت مخالفان

۱. سوره توبه: آیه ۱۰۰.

۲. سوره فاطر: آیه ۳۲.

۳. منهاج السنه: ۷ / ۱۱۰ - ۱۱۱.

با خلیفه بلافضل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است. در پاسخ به این تأویلات نا بجا می گوئیم: «ثَلَّة» در لغت به معنای بعضی آمده است<sup>۱</sup> و مصداق آن می تواند دو نفر باشد. هم چنین سابقون در آیه (وَالسَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ...) نیز هرگز بر جمع کثیر دلالت نمی کند، چرا که بر اساس آیه ۱۴۴ سوره مبارک آل عمران، بسیاری از آنان که در اطراف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودند (از مهاجران و انصار) به گذشته خویش بازگشته و مشرک شدند. خدای تعالی در این آیه می فرماید:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ)؛

محمد نیست مگر فرستاده خدا، پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند. اگر او به مرگ طبیعی از دنیا برود و یا کشته شود، به گذشته خود [یعنی جاهلیت سابق] باز می گردید؟ در حالی که هر کس به گذشته خویش باز گردد، به خداوند هیچ گونه زبانی نمی رسد و به زودی خداوند به شکرگزاران جزا خواهد داد.

بنابر این به مقتضای جمع میان آیه شریفه (وَالسَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ...) و آیه شریفه (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ...)، هرکس که در ایمان به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیشی گرفته و پس از شهادت آن حضرت، بر عهد و پیمان خویش با حضرتش باقی مانده باشد، نزد خداوند دارای اجر است. اما آن که به گذشته خود بازگردد، از دایره بندگی خدا بیرون رفته و اجری ندارد و چون افراد معدودی در غدیر خم بر عهد خود با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باقی ماندند، در نتیجه سابقان در این آیه نیز شامل جمع کثیر نمی شود.

اما مهم تر از همه این که صحت حدیث سابق بودن امیرالمؤمنین علیه السلام که در ذیل آیه آمده است، پیش از این اثبات شد و چون سیره و سنت صحیح پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مفسر قرآن است، هر تفسیر دیگری که با آن مخالف باشد مردود است و برداشت دهلوی و ابن تیمیه از آیاتی که مدعی اند مفسر آیه (وَالسَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ...) است، برداشتی نادرست و بر اساس هوای نفس آنان است و هیچ تعارضی میان روایات و آیات یاد شده وجود ندارد.

**هفتم:** دهلوی ادعا می کند که به اجماع شیعه و سنی نخستین کسی که به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایمان آورد حضرت خدیجه سلام الله علیها بود نه امیرالمؤمنین علیه السلام و اگر صرف سبقت در ایمان موجب صلاحیت شخص برای امامت باشد، در این صورت حضرت خدیجه سلام الله علیها برای امامت صلاحیت داشته و این مطلب به اجماع همه مسلمانان باطل است.

۱. «الثَلَّةُ بالضم: الجماعة من الناس»؛ الصحاح: ۴ / ۶۴۸؛ لسان العرب: ۹۰/۱۱.

در پاسخ به این گفتار باطل می‌گوییم که ادّعی‌های اجماع شیعه و سنی مبنی بر سبقت حضرت خدیجه سلام الله علیها بر امیرالمؤمنین علیه السلام قطعاً دروغ است و شیعیان و بسیاری از اهل سنت معتقدند که امیرالمؤمنین علیه السلام سابق بر حضرت خدیجه سلام الله علیها بوده است.<sup>۱</sup>

**هشتم:** دهلوی مدّعی است که اگر شیعه، زن بودن را مانع تحقّق امامت برای حضرت خدیجه سلام الله علیها در عین سبقت او در ایمان بدانند، وجود سه نفری که پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حاکم شدند نیز مانعی برای تحقّق امامت امیرالمؤمنین علیه السلام - با پذیرش سابق بودن آن حضرت - بوده است، زیرا حاکمان پس از رسول خدا برای ریاست صلاحیت بیشتری داشتند. در اینجا دهلوی دچار مصادره به مطلوب شده و ادّعاهای نادرستی را بر اساس اعتقادات باطل مطرح ساخته است؛ چرا که اولاً - چنان که پیش از این گفتیم - سبقت حضرت خدیجه سلام الله علیها بر امیرالمؤمنین علیه السلام ادّعایی اثبات نشده است و شیعیان و بسیاری از بزرگان اهل سنت بر تقدّم و سبقت امیرالمؤمنین علیه السلام معتقدند.

ثانیاً اصلح بودن حاکمان پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز مصادره به مطلوب و محلّ نزاع است و دهلوی هیچ دلیلی بر این ادّعا اقامه نکرده است و ما در این مجموعه ادّله فراوانی مبنی بر بطلان این ادّعا اقامه کرده ایم و در اینجا نیز درصدد اثبات مدّعی خود هستیم.

---

۱. ر.ک: بصائر الدرجات: ۱۰۴ / ح ۳؛ الأملی (صدوق): ۷۴ / ح ۴۲؛ التوحید: ۲۲۵ / ح ۶؛ عیون الأخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۲۷۲ / ح ۶۳؛ الإرشاد: ۱ / ۳۲ و ۲۷۹؛ الإختصاص: ۱۵۵؛ الأملی (طوسی): ۱۴۸ / ح ۲۴۲؛ مناقب آل أبی طالب: ۱ / ۲۹۰ و ۲ / ۱۴۲ و منابع دیگر. از کتب اهل سنت می‌توان ر.ک: السنن الکبری (بیهقی): ۶ / ۲۰۷ - ۲۰۸؛ مجمع الزوائد: ۲ / ۹؛ المصنف (صنعانی): ۵ / ۳۲۵؛ المعجم الکبیر: ۱ / ۹۵ / ح ۱۶۳ و ۶ / ۲۶۹؛ الأوائل (طبرانی): ۸۱؛ الإستیعاب: ۳ / ۱۰۹۵؛ شرح نهج البلاغه: ۴ / ۱۱۹ و ۱۳ / ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۳ و ۲۳۵؛ الرياض النضرة فی مناقب العشرة: ۳ / ۱۱۰؛ نظم درالسمطین: ۸۲؛ کنز العمال: ۱۱ / ۶۱۶ / ح ۳۲۹۹۰؛ فیض القدير: ۴ / ۴۷۲ / ش ۵۶۰۰؛ أسدالغابة: ۴ / ۱۹؛ تهذیب الکمال: ۲۰ / ۴۸۲ / ش ۴۰۸۹؛ سیر أعلام النبلاء: ۲۳ / ۷۹؛ میزان الاعتدال: ۲ / ۳ و منابع دیگر.

## آیاتی از سوره دھر

## آیاتی از سوره دهر

در قرآن کریم، آیات بیان گر فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام بسیارند، به طوری که فراوانی آیات نازل شده در شأن اهل بیت علیهم السلام سبب شگفتی مخالفان شده است و به جرأت می توان ادعا کرد که اگر روایات وارد شده در تفسیر و بیان شأن نزول آیات - که در کتب شیعه و اهل سنت آمده اند - جمع گردد و به هم ضمیمه شود، تمامی قرآن بیان گر منزلت و شأن اهل بیت علیهم السلام است. به عبارت دیگر با جمع روایات تفسیری، همراهی و جدا ناپذیری قرآن و عترت، و قرآن ناطق بودن اهل بیت علیهم السلام به وضوح نمایان می گردد.

از جمله آیاتی که به هویدایی تمام بیان کننده فضائل و جایگاه رفیع اهل بیت علیهم السلام می باشند، آیات پنجم تا بیست و دوم سوره مبارک دهر است. نزول این آیات در شأن اهل بیت علیهم السلام چنان مسلم و تردید ناپذیر است که راویان حدیث، اعم از شیعه و اهل سنت در اعصار و قرون مختلف و از طبقه صحابه و تابعین تا به امروز، احادیث مربوط به آنان را در منابع معتبر روایت کرده و ادیبان و شاعران به مناسبت های مختلف در قالب شعر به بازگویی این حقیقت پرداخته اند.<sup>۱</sup>

---

۱. در اینجا بد نیست به مناسبت به نقش شاعران والا مقامی که با هنر خویش در ترویج و زنده نگه داشتن معارف و حقایق اعتقادی کوشیده اند اشاره گردد.

بسیاری از شاعران در طول تاریخ حوادث مهم، احادیث صحیح و معتبر و معارف اعتقادی را در قالب شعر به مردمان هم عصر خویش و نسل های بعد منتقل کرده اند و بدین روی حق بسیار بزرگی بر ما دارند. در دورانی که نقل حدیث ممنوع و محدثان و دوستان اهل بیت علیهم السلام برای حفظ جان خود از دیار خود متواری می شدند، از این میان عده ای مخفیانه زندگی می کردند و برخی دیگر نیز در زندان محبوس بودند و احدى جرأت و توان اظهار حقایق را نداشت، این شعرا بودند که با سفر به بلاد مختلف این وظیفه سنگین و خطیر را بر عهده گرفته و با اشعار خود حقایق و معارف شیعی را به دیگران منتقل می ساختند و بدین وسیله خدمات بزرگ و بی نظیری به مذهب رسانیده اند.

وجه این که در روایات اهل بیت علیهم السلام به حفظ اشعار شاعرانی هم چون «کمیت» توصیه شده همین است. به عبارت دیگر حفظ اشعار یک شاعر «بما هو شعر» موضوعیت نداشته، بلکه توصیه به حفظ آن به جهت مضمون معارفی و اعتقادی آن بوده است. بنابر این

به گونه ای که ذکر همه آنها از حوصله این بحث خارج است و چنان که بارها تأکید کرده ایم، در این مجموعه صرفاً با استناد به روایات و منابع معتبر نزد مخالفان به بحث و احتجاج با آنان خواهیم پرداخت و چون بنای ما بر اختصار است، از روایات مخالفان نیز تنها به ذکر مهم ترین، مشهورترین و صحیح ترین آنها اکتفا می کنیم. خدای تعالی در سوره مبارک انسان (دهر و یا هل أتى) می فرماید:

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا \* عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا \* يُوفُونَ بِالْآثَرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا \* وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا \* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا \* إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا \* فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا \* وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا \* مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرُونَ فِيهَا شُمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا \* وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ أَلْفُوفُهَا تَذْلِيلًا \* وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِأَنْبِيَاءٍ مِنْ فَضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا \* قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا \* وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا \* عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا \* وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنثورًا \* وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمَلَكًا كَبِيرًا \* عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُوعًا أُسَاوِرٌ مِنْ فَضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا \* إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيِكُمْ مَشْكُورًا؛<sup>۱</sup>

به درستی که نیکوکاران از جامی که طبعش کافور است می نوشند. از سرچشمه ای که بندگان خدا از آن می نوشند آن را به دلخواه خود جاری می سازند. آنان به عهد و نذر خود وفا می کنند و از روزی که شرش فراگیر است می ترسند و به جهت دوستی و رضایت خداوند، به فقیر، یتیم و اسیر طعام می دهند و (می گویند): «همانا ما تنها برای رضای خدا به شما طعام می دهیم و از شما هیچ پاداش و تشکری نمی خواهیم. ما از پروردگار خود روزی که عبوس و سخت است می ترسیم». خدا آن بندگان را از شر آن روز محفوظ داشته و به آنها روی خندان و دلی شادمان عطا می فرماید و پاداش ایشان به سبب صبرشان بهشت و حریر است که در آن (بهشت) بر تخت ها تکیه زنده، نه آفتاب (سوزان) ببینند و نه زمهریر، و سایه درختان بر سر آنها و میوه هایش در دست رس و به اختیار آنان است و (خدمت گزاران) با جام های سیمین و کوزه های بلورین به دور آنان طواف کنند. بلورهایی از نقره که به اندازه مقدر شده اند

و به ایشان شربتی که طبعش چون زنجبیل است نوشانده می شود. در آن جا چشمه ای است که سلسبیل نامیده می شود و پسرانی خوش رو تا ابد به دور آنان طواف می کنند و چون به آنان بنگری، گمان بری از لؤلؤ

---

شاعرائی که در خدمت اهل بیت و معارف اعتقادی بوده اند دارای مقام و منزلتی بس بلند و شایسته تقدیر و احترامند و می توان آنان را از نظر خدمت گذاری به دین در ردیف شهدا و عالمان دانست.

۱. سوره انسان: آیه ۵ - ۲۲.

مشورند و چون نگاه کنی، عالمی پر نعمت و ملکی کبیر می بینی. بر بالای آنان لباسی از دیبای سبز و حریر و دستبندی از نقره می بینی در حالی که پروردگارشان نوشیدنی طهور به ایشان می نوشاند. همانا این پاداشی برای ایشان است و سعی آنان مشکور است.

این آیات به سبب انفاق و از خود گذشتگی اهل بیت علیهم السلام در راه خداوند سبحان و به عنوان پاسداشت عمل ایشان نازل شده است.

### شأن نزول این آیات

جریانی که سبب نازل شدن این آیات شده به شرح زیر است:

امام حسن و امام حسین علیهما السلام مریض شدند. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به عیادت ایشان آمدند. علی علیه السلام برای سلامتی ایشان سه روز روزه نذر کردند. حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و خدمت کار ایشان فضّه نیز چنین نذر کردند تا آن دو بزرگوار سلامتی خود را بازیابند. امام حسن و امام حسین علیهما السلام سلامتی خود را بازیافتند، در حالی که هیچ غذایی در خانه نبود.<sup>۱</sup> امیرالمؤمنین علیه السلام سه صاع جو قرض کردند و حضرت

فاطمه سلام الله علیها یک صاع از آن را آرد کرد و پنج قرص نان پخت، یعنی برای هر نفر یک قرص. علی علیه السلام نماز مغرب را خواندند و چون به منزل رفتند و غذا برای افطار مقابل ایشان قرار داده شد، مسکینی به درب منزل ایشان آمد و از آنان غذا خواست و هریک از آن پنج بزرگوار غذای خویش را به او دادند و آن شب و روز را بی آن که چیزی بخورند گذراندند.

سپس روز دوم هم روزه گرفتند و حضرت فاطمه سلام الله علیها یک صاع دیگر از آن جو را (آرد کرد) و نان پخت. چون نان ها را در مقابلشان گذاشتند تا افطار کنند، یتیمی به درب منزلشان آمد و غذا طلبید و هر یک از آن پنج بزرگوار غذای خود را به او بخشیدند.

و چون در روز سوم روزه گرفتند و غذا برای افطار آماده شد، اسیری به درب منزل آمد و از آنان غذا درخواست کرد و هریک از ایشان غذای خود را به او عطا کردند و در این سه روز هیچ چیزی جز آب نخوردند.

---

۱. این اتفاق در زمانی رخ داده که قحطی بر مدینه حاکم بوده و فقر و ناداری اختصاص به اهل بیت علیهم السلام نداشته است. فضیلت اهل بیت علیهم السلام از آن جهت است که ایشان در عین این که به خاطر موقعیتشان می توانستند امتیازاتی برای خود قائل شوند و در اموالی که در دستان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود تصرفاتی بکنند، اما زهد پیشه کرده و از جایگاه و موقعیت خود برای منافع خویش بهره نمی بردند و افزون بر آن، در دوران سخت فقر و قحطی آنچه را به دست می آوردند در راه خدا انفاق می کردند و از این جهت فقرشان نسبت به سایر مردم دو چندان می شد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روز چهارم ایشان را دید که از گرسنگی می لرزند و شکم و چشمان مبارکش از شدت گرسنگی و ضعف فرو رفته است. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با مشاهده این وضع به خدای تعالی عرضه داشتند:

«ای خدا! به تو استغاثه می کنیم، چرا که اهل بیت محمد از گرسنگی در شرف مردن اند.»<sup>۱</sup>  
در این هنگام جبرئیل فرود آمد و عرض کرد: «بگیر آنچه را خدای تعالی درباره اهل بیت تو به تو هدیه کرده است.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «ای جبرئیل، چه چیزی را بگیرم؟»  
در این هنگام جبرئیل سوره (هل اُتی) را برای آن حضرت قرائت کرد.<sup>۲</sup>  
آنچه در وجه استدلال به این آیات و شأن نزول آن اهمیت دارد، نزول آیات در حق اهل بیت علیهم السلام به سبب اطعام فقیر، یتیم و اسیر است که سه روز پیاپی علی رغم گرسنگی و نیاز شدید آنان صورت گرفته است.

شیعه و اهل سنت بر نزول سوره مبارک دهر در حق اهل بیت علیهم السلام اتفاق نظر دارند و اصل این حدیث در کتب معتبر تفسیری، حدیثی و رجالی هر دو گروه و با تعبیر مختلف آمده است. با این وجود، عده ای از متعصبان در شأن نزول و دلالت آیات و حدیث تفسیری آن مناقشه کرده اند. به عنوان نمونه در این باره گفته شده است:

معلوم أن سورة الدهر مكية بالاتفاق، وعلى لم يدخل بفاطمة إلا بعد غزوة بدر، و ولد له الحسن في الثانية من الهجرة، والحسين في السنة الرابعة من الهجرة، بعد نزول سورة الدهر بسنين كثيرة، فقول من يقول: إنها نزلت فيهم، من الكذب الذي لا يخفى على من له علم بنزول القرآن وأحوال آل البيت رضی الله عنهم.

---

۱. یکی دو نسل پیش از این در مناطقی از ایران قحطی رخ داده و کسانی که چیزی از آن دوران به خاطر داشته باشند به سادگی این مطلب را باور می کنند؛ هر چند باور چنین وضعیتی برای ما که با وفور نعمت مواجهیم کمی سخت است.

۲. شاید برخی اعتراض کنند که چرا در پاسخ به درخواست رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از خداوند وحی نازل شد و خدای تعالی آیاتی را در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل فرمود و حال آن که فرستادن طبقی غذا در پاسخ به درخواست پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم منطقی تر به نظر می رسد.

در پاسخ به این اعتراض باید گفت عمل اهل بیت علیهم السلام و خلوص نیت آنان چنان در نظر خداوند سبحان ارزشمند بوده که هیچ پاداش مادی در برابر آن به حساب نمی آمده است و خداوند با نزول این آیات در شأن آن بزرگواران، اراده فرموده که از عمل ارزشمندان تشکر کند و این اجر معنوی تا ابد ماندگار گردد و آثار و برکاتش تا قیامت به مؤمنان سود بخشد. چنان که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در پاسخ به گله حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها از سختی کار منزل، به عوض استخدام خدمت کار، تسبیحاتی به ایشان تعلیم فرمودند که آثار و برکاتش تا قیامت برای مؤمنان سودمند است و این گونه اجرهای معنوی در نظر اهل بیت ارزشی مقایسه ناپذیر با پاداش های مادی دارند و احوالات ایشان هرگز با سایرین قابل قیاس نیست.

وقال القرطبي في تفسيره... في صدر آية: (وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ) والصحيح أنها نزلت في جميع الأبرار، ومن فعل فعلا حسناً، فهي عامّة. وقد ذكر النقاش والثعلبي والقشيري وغير واحد من المفسرين، في قصته على وفاطمة وجاريتهما حديثاً لا يصح ولا يثبت.

قال الحافظ ابن حجر في تخريج الكشاف... رواه الثعلبي من رواية القاسم بن بهرام، عن ليث بن أبي سليم، عن مجاهد، عن ابن عباس.

ومن رواية الكلبى عن ابن عباس في قوله تعالى: (يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً \* وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا) وزاد في أثنائه شعراً لعلّى و فاطمة رضى الله عنهما.

قال الحكيم الترمذى: هذا حديث مزوّق مفتعل، لا يروج إلا على أحمق جاهل.

ورواه ابن الجوزى في الموضوعات من طريق أبي عبدالله السمرقندى، عن محمد بن كثير، عن الأصمغ بن نباتة...

وهذا حديث لا يشك في وضعه؛

معلوم است که سوره دهر به اتفاق همه (قرآن پژوهان) مکی است و علی علیه السلام با فاطمه سلام الله علیها ازدواج نکرده بود مگر پس از غزوه بدر و امام حسن علیه السلام در سال دوم هجرى متولد شد و امام حسین علیه السلام نیز در سال چهارم پس از هجرت به دنیا آمد؛ یعنی سال ها پس از نزول سوره دهر. پس سخن کسی که می گوید این سوره در حق ایشان نازل شده از دروغ هایی است که دروغ بودن آن برای عالمان به نزول قرآن و احوال آل البيت عليهم السلام مخفی نیست.

قرطبی در تفسیر خود و در ذیل آیه (وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ) می نویسد: صحیح آن است که آیه درباره همه نیکان و هر که عمل نیکی انجام دهد نازل شده و عمومیت دارد. نقاش، ثعلبی، قشیری و تعداد دیگری از مفسران در داستان علی و فاطمه سلام الله علیهما و کنیز ایشان حدیثی ذکر کرده اند که نادرست و ثابت نشده است.

حافظ ابن حجر در کتاب تخريج الكشاف... می گوید: ثعلبی آن را از روایت قاسم بن بهرام، از لیث بن ابی سلیم، از مجاهد، از ابن عباس نقل کرده است.

هم چنین روایت کلبی که از ابن عباس در تفسیر آیه (يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً \* وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا) نقل کرده و در اثناء آن شعری درباره علی و فاطمه سلام الله علیهما نیز اضافه کرده است.

حکیم ترمذی گوید: این حدیث مزخرف و ساختگی است و در معرض انتشار قرار نمی گیرد مگر برای احمق

جاهل!

و این جوزی آن را در موضوعات از طریق ابو عبدالله سمرقندی، از محمد بن کثیر، از اصغ بن نباته روایت

کرده... که تردیدی در جعلی بودن این روایت وجود ندارد.

خلاصه و ما حصل این گفتار دو مطلب است:

نخست: سوره دهر مکی است و سال ها پیش از ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا سلام الله علیها و تولد حسنین علیهما السلام نازل شده است.

دوم: حدیث نزول آیه درباره اهل بیت علیهم السلام، از دیدگاه حکیم ترمذی ساختگی و از نظر ابن جوزی جعلی است.

اساسی ترین و اصلی ترین اشکال همان اشکال نخست است که ریشه در کلام ابن تیمیه دارد. اما حدیث نزول آیات مذکور از سوره دهر از سوی صحابه، تابعین و عالمان مورد اعتماد در قرون مختلف چنان فراوان روایت شده که انکار و تکذیب آن ناممکن است و جز مفتضح شدن منکر آن، حاصلی در پی ندارد. از این رو برای روشن شدن بطلان گفتار متعصبانه آنان، ابتدا به ذکر نام راویان حدیث از عصر صحابه تا به امروز می پردازیم و پس از طرح اسانید و بررسی آنها، به دلالت حدیث می پردازیم و در نهایت به تفصیل، به اشکالات یاد شده پاسخ خواهیم داد و اشاره ای نیز به سایر مناقشات و پاسخ های آنها خواهیم داشت.

### راویان حدیث

چنان که گفتیم، حدیث نزول سوره مبارک دهر در حق اهل بیت علیهم السلام در بسیاری از کتب معتبر اهل سنت، اعم از کتب تفسیر، حدیث، تاریخ، مناقب و تراجم آمده و عالمان مورد اعتمادی در زمان ها و دوره های مختلف به نقل آن پرداخته اند. از راویان حدیث در طبقه صحابه و تابعین - بر اساس کتب اهل سنت - می توان افراد زیر را نام برد:

۱. امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه؛

۲. عبدالله بن عباس؛

۳. زید بن أرقم؛

۴. سعید بن جبیر؛

۵. اصغ بن نباته؛

۶. قنبر غلام امیرالمؤمنین علیه السلام؛

۷. حسن بصری؛

۸. مجاهد؛

۹. عطاء؛

۱۰. أبوصالح؛

۱۱. قتاده؛

۱۲. ضحاک.

در این میان روایت ابن عباس از سایر روایات مشهورتر است و مفسران بزرگ طبقه تابعین آن را از ابن عباس نقل کرده اند. مفسرانی هم چون سعید بن جبیر، مجاهد، ضحاک، أبوصالح، عطاء و دیگران.

#### راویان حدیث در قرون مختلف

برخی از محدثان و عالمان بزرگ و مشهور سنی که در قرون مختلف به روایت این حدیث پرداخته اند عبارتند از:

۱. حسین بن حکم حبری کوفی، (متوفای ۲۸۶) که در تفسیر خود این حدیث را روایت کرده است.

۲. ابو جعفر طبری، (متوفای ۳۱۰). این حدیث در کتاب *کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب* از وی روایت شده است.

۳. ابن عبد ربّه قرطبی مالکی، (متوفای ۳۲۸). وی این حدیث را در کتاب *عقد الفرید*، آن جا که حدیث احتجاج مأمون را نقل می کند روایت کرده است.

۴. سلیمان بن أحمد طبرانی، (متوفای ۳۶۰). وی از راویانی است که در طریق روایت ابونعیم اصفهانی و حاکم حسکانی قرار گرفته است.

۵. ابو عبیدالله مرزبانی، (متوفای ۳۸۴) که در طریق روایت حاکم حسکانی قرار گرفته است.

۶. ابو عبدالله حاکم نیشابوری، (متوفای ۴۰۵) که در کتاب *کفایة الطالب* و در ضمن احادیث مربوط به مناقب فاطمه سلام الله علیها، این حدیث به نقل از وی روایت شده است. حاکم نیشابوری در طریق حاکم حسکانی نیز قرار گرفته است.

۷. عبدالغنی بن سعید، (متوفای ۴۰۹) که حاکم حسکانی حدیث را از ابونعیم و او نیز از عبدالغنی روایت می کند. شرح حال وی در اغلب منابع آمده است.<sup>۱</sup>
۸. ابوبکر ابن مردویه اصفهانی، (متوفای ۴۱۰). بر اساس آنچه در کتب تفسیری هم چون *درالمنثور* آمده است، ابن مردویه این حدیث را در تفسیر خود آورده است.
۹. ابو نعیم اصفهانی، (متوفای ۴۳۰). این حدیث را در کتاب *ما نزل فی علیّ* علیه السلام روایت کرده و برخی از عالمان دیگر هم چون حاکم حسکانی از او نقل کرده اند.
۱۰. ابو اسحاق ثعلبی، (متوفای ۴۲۷). در تفسیر کبیر خود این حدیث را روایت کرده است.
۱۱. ابو محمد حسن بن علی جوهری، (متوفای ۴۵۴). حاکم حسکانی حدیث را از وی روایت می کند.
۱۲. حاکم عبیدالله بن عبدالله حسکانی (متوفای ۴۷۰). وی حدیث را در کتاب *شواهد التنزیل علی قواعد التفضیل* روایت کرده است.
۱۳. فقیه و محدث مشهور ابن مغازلی شافعی واسطی، (متوفای ۴۸۳) که در کتابش *مناقب علی بن ابی طالب* علیه السلام به نقل این حدیث پرداخته است.
۱۴. علی بن أحمد واحدی، (متوفای ۴۸۶) که در *اسباب النزول* این حدیث را به اختصار آورده است.
۱۵. حافظ ابو عبدالله حمیدی، (متوفای ۴۸۸). بر اساس آنچه در *کفایة الطالب* آمده، وی این حدیث را در فوائدهش آورده است.
۱۶. حسین بن مسعود بغوی، (متوفای ۵۱۶). در تفسیر خود حدیث را روایت کرده است.
۱۷. جارالله محمود بن عمر زمخشری، (متوفای ۶۳۸). وی در تفسیر خود *کشاف*، به نقل این حدیث پرداخته است.
۱۸. ابوالفضل محمد بن ناصر سلامی بغدادی، (متوفای ۵۵۰) که ابن جوزی حدیث را از وی روایت می کند.
۱۹. موفق بن أحمد خطیب خوارزمی مکی، (متوفای ۵۶۸). وی در کتاب *مناقب امیرالمؤمنین* علیه السلام این حدیث را نقل کرده است.
۲۰. ابو موسی مدینی، (متوفای ۵۸۱) که بر اساس آنچه در *أسدالغابہ* و سایر منابع آمده، وی حدیث را در کتاب *ذیل* آورده است.

۱. از جمله ذهبی که در حاشیه *سیر اعلام النبلاء* می نویسد: «وقد کان لعبد الغنی جنازة عظيمة، تحدّث بها الناس و نودی امامها: هذا نافی الكذب عن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم»؛ *سیر اعلام النبلاء*: ۲۷۱/۱۷ / ش ۱۶۴. هم چنین ر.ک: *تذکره الحفاظ*: ۱۰۴۹/۳ / ش ۹۶۴.

۲۱. ابوبکر محمد بن عمر فخر رازی، (متوفای ۶۰۶) نیز این حدیث را در تفسیر کبیرش روایت کرده است.
۲۲. عزالدین ابن اثیر، (متوفای ۶۳۰) در *أسدالغابة* و در شرح حال فضّه، به نقل این حدیث پرداخته است.
۲۳. ابو عمرو ابن صلاح، (متوفای ۶۴۳). بر اساس آنچه در *کفایة الطالب* آمده است، وی نیز این حدیث را روایت کرده است.
۲۴. محمد بن طلحة شافعی، (متوفای ۶۵۲) در کتاب *مطالب السؤل* حدیث را آورده است.
۲۵. سبط ابن جوزی، (متوفای ۶۵۴) در کتاب خود *تذکره الخواص* به نقل این حدیث پرداخته است.
۲۶. ابو عبدالله گنجی شافعی، (کشته شده در ۶۵۸)، در کتاب *کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب* علیه السلام حدیث را آورده است.
۲۷. نظام الدین اعرج نیشابوری، (از اعلام قرن هفتم). وی در تفسیر معروف خود به نقل این حدیث پرداخته است.
۲۸. قاضی بیضاوی، (متوفای ۶۸۵) در تفسیر مشهورش حدیث را نقل کرده است.
۲۹. محبّ الدین طبری مکی شافعی، (متوفای ۶۹۴) است. وی در کتاب *ریاض النضره* حدیث را آورده است.
۳۰. حافظ الدین نسفی، (متوفای ۷۰۱ یا ۷۱۰) در تفسیرش حدیث را مطرح کرده است.
۳۱. ابو اسحاق حموی (متوفای ۷۲۲). وی در کتاب خود *فرائد السمطین* حدیث را نقل کرده است.
۳۲. علاء الدین خازن، (متوفای ۷۴۱) در تفسیر *الخازن* به نقل حدیث پرداخته است.
۳۳. قاضی عضدالدین ایجی، (متوفای ۷۵۶). متکلم مشهور اهل سنت که در کتاب *مواقف فی علم الکلام* این حدیث را مطرح کرده است.
۳۴. حافظ ابن حجر عسقلانی، (متوفای ۸۵۲) در شرح حال فضّه و در کتاب *إصابة*، این حدیث را نقل کرده است.
۳۵. جلال الدین سیوطی، (متوفای ۹۱۱) مفسر مشهور سنی که در تفسیر معروف خود *در المنثور* حدیث را آورده است.
۳۶. ابو السعود عمادی، (متوفای ۹۸۲) در تفسیر معروف خود به نقل این حدیث پرداخته است.
۳۷. عبدالملک عصامی، (متوفای ۱۱۱۱) در کتاب *سمط النجوم العوالی* حدیث را نقل کرده است.
۳۸. قاضی شوکانی، (متوفای ۱۱۷۳) در تفسیر خود *فتح القدير*، این حدیث را آورده است.

۳۹. شهاب الدین آلوسی، (متوفای ۱۲۷۰) در تفسیر بزرگ خود روح المعانی، این حدیث را نقل کرده است.

## ذکر برخی از نصوص حدیث و اسانید آنها

حدیث نزول آیاتی از سوره مبارک «انسان» و یا «دهر» به اسانید مختلف در حقّ اهل بیت علیهم السلام آمده است که به برخی از آنها می پردازیم:

### ۱. روایت امیرالمؤمنین علیه السلام

حافظ حاکم حسکانی، حدیث یاد شده را به شرح زیر از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند. وی می نویسد:

أخبرنا أحمد بن الوليد بن أحمد بقراءتي عليه من أصله، قال: أخبرني أبي أبو العباس الواعظ، حدّثنا أبو عبدالله محمد بن الفضل النحوي ببغداد، في جانب الرصافة، إملاءً، سنة إحدى و ثلاثين و ثلاثمائة، حدّثنا الحسن بن علي بن زكريا البصري، حدّثنا الهيثم بن عبدالله الرماني، قال: حدّثني علي بن موسى الرضا، حدّثني أبي موسى، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد، عن أبيه علي، عن أبيه الحسين، عن أبيه علي بن أبي طالب، قال: لما مرض الحسن و الحسين عادهما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فقال لي: «يا [أ] با الحسن لو نذرت علي ولديك لله نذراً أرجو أن ينفعهما الله به». فقلت: عليّ لله نذر لئن برئ حبيباي من مرضهما لأصومنّ ثلاثة أيام، فقالت فاطمة: و عليّ لله نذر لئن برئ ولدای من مرضهما لأصومنّ ثلاثة أيام، وقالت جاريتهم فضة: و عليّ لله نذر لئن برئ سيّداي من مرضهما لأصومنّ ثلاثة أيام. فألبس الله الغلامين العافية، فأصبحوا و ليس عند آل محمد قليل و لا كثير، فصاموا يومهم. و خرج عليّ إلى السوق، فاذا شمعون اليهودي (في السوق) و كان له صديقاً، فقال له: يا شمعون أعطني ثلاثة أصوع شعيراً، و جزءه صوف تغزله فاطمة، فأعطاه (شمعون) ما أراد - فأخذ الشعير في ردائه، و الصوف تحت حضنه، و دخل منزله، فأفرغ الشعير و ألقى الصوف، فقامت فاطمة إلى صاع من الشعير، فطحنته و عجنته و خبزت منه خمسة أقراص. و صلى عليّ مع رسول الله المغرب، و دخل منزله ليفطر، فقدمت إليه فاطمة خبز شعير و ملحاً جريشاً و ماء قراحاً، فلما دنوا ليأكلوا وقف مسكين بالباب فقال: السلام عليكم أهل بيت محمد، مسكين من أولاد المسلمين، أطعمونا أطعمكم الله من موائد الجنة. فقال عليّ:

فاطم ذات الرشد و اليقين \*\*\* يا بنت خير الناس أجمعين  
أما ترين البائس المسكين \*\*\* جاء إلينا جائع حزين  
قد قام بالباب له حنين \*\*\* يشكو إلى الله و يستكين  
كل امرئ بكسبه رهين \*\*\* فأجابته فاطمة وهي تقول:  
أمرک عندی یا ابن عم طاعة \*\*\* ما بی لؤم لا و لا ضراعة  
فأعطه و لا تدعه ساعة \*\*\* نرجو له الغياث فى المجاعة

و نلحق الأخيـار و الجماعة \*\*\* و ندخل الجنة بالشفاعة فدفعوا إليه أقراصهم و باتوا  
ليلتهم لم يذوقوا إلا الماء القراح. فلما أصبحوا عمدت فاطمة إلى الصاع الآخر،  
فطحنته و عجنته و خبزت خمسة أقراص و صاموا يومهم، و صلى على مع رسول  
الله صلى الله عليه وآله وسلم المغرب، و دخل منزله ليفطر، فقدمت إليه فاطمة خبز شعير و

ملحاً جريشاً و ماء قراحاً، فلما دنوا ليأكلوا وقف يتيم بالباب فقال:

السلام عليكم (يا) أهل بيت محمد (أنا) يتيم من أولاد المسلمين، استشهد والدى مع  
رسول الله يوم أحد، أطعمونا، أطعمكم الله على موأد الجنة. فدفعوا إليه أقراصهم،  
و باتوا يومين وليلتين لم يذوقوا إلا الماء القراح، فلما أن كان فى اليوم الثالث، عمدت  
فاطمة إلى الصاع الثالث و طحنته و عجنته و خبزت منه خمسة أقراص، و صاموا يومهم.  
و صلى على مع النبى المغرب، ثم دخل منزله ليفطر، فقدمت فاطمة (إليه) خبز شعير  
و ملحاً جريشاً و ماء قراحاً، فلما دنوا ليأكلوا، وقف أسير بالباب فقال:

السلام عليكم يا أهل بيت النبوة أطعمونا، أطعمكم الله، فأطعموه أقراصهم.

فباتوا ثلاثة أيام ولياليها، لم يذوقوا إلا الماء القراح، فلما كان اليوم الرابع عمدت على  
والحسن والحسين يرعشان كما يرعش الفرخ، و فاطمة و فضة معهم، فلم يقدرُوا على  
المشى (كذا) من الضعف، فأتوا رسول الله، فقال: «إلهى هؤلاء أهل بيتى يموتون  
جوعاً، فارحمهم يا ربّ و اغفر لهم، (إلهى) هؤلاء أهل بيتى فاحفظهم و لا تنسهم»،  
فهبط جبرئيل و قال: «يا محمد، إن الله يقرأ عليك السلام و يقول: «قد استجبت  
دعاءك فيهم، و شكرت لهم، و رضيت عنهم، و اقرأ (إن الأبرار يشربون من كأس  
كان مزاجها كافوراً): إلى قوله: (إن هذا كان لكم جزاءً و كان سعيكم مشكوراً)»؛<sup>١</sup>

أحمد بن وليد بن أحمد به ما خبر داد و گفت: پدرم ابوالعباس واعظ، از ابوعبدالله محمد بن فضل نحوى - در  
بغداد در کنار رصافه و در سال ۳۳۱ به صورت املاء - به من خبر داد که حسن بن على بن زكرياى بصرى، از  
هيثم بن عبدالله رمانى حديث کرد که گفت: على بن موسى الرضا عليه السلام نقل فرمودند که پدرم عليه السلام،

١. شواهد التنزيل: ۳۹۴/۲ - ۳۹۷ / ح ۱۰۴۲.

از پدرش جعفر بن محمد علیهما السلام، از پدرش محمد علیہ السلام، از پدرش علی علیہ السلام، از پدرش حسین علیہ السلام، از پدرش علی بن ابی طالب علیہ السلام برای من نقل کردند که فرمود:

وقتی حسن و حسین علیهما السلام مریض شدند، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به عیادت ایشان آمدند و به من فرمودند: «ای ابا الحسن! اگر برای (سلامتی) فرزندان نذری بر خداوند کنی، امید دارم که خداوند به واسطه آن نفعی به ایشان برساند». گفتم: برعهده من برای خداوند نذر است که اگر دو حبیب من از بیماری رهایی یافتند، سه روز روزه بگیرم. فاطمه علیها السلام نیز گفتند: و بر عهده من برای خداوند نذر است که اگر دو فرزندم از بیماری رهایی یافتند سه روز روزه بگیرم. کنیز ایشان فضه رحمها الله نیز گفت: و برعهده من برای خداوند نذر است که اگر دو آقای من از بیماری رهایی یافتند سه روز روزه بگیرم.

پس خداوند بر آن دو بزرگوار لباس عافیت پوشاند و اهل بیت علیهم السلام شب را صبح کردند در حالی که نزد آل محمد علیهم السلام هیچ [خوراکی] نبود. آن روز را روزه گرفتند و علی علیہ السلام به سوی بازار رفت. در بازار کسی بود به نام شمعون یهودی که دوست او بود. به او فرمود: ای شمعون، سه صاع جو در مقابل لباس پشمینی که فاطمه سلام الله علیها آن را بافته است به من بده. شمعون آنچه را خواسته بود به ایشان داد. پس جو را در رادی خویش ریخت و لباس پشمی را زیر بغل گرفت و

داخل منزل شد و جو را خالی کرد و لباس را انداخت. فاطمه سلام الله علیها یک صاع از جو را برداشت و آن را آورد و خمیر کرد و پنج قرص نان پخت. در حالی که علی علیہ السلام با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز مغرب را اقامه کرده و داخل منزلش شد که افطار کند، فاطمه سلام الله علیها نان جو را به همراه نمک کوبیده شده و آب زلال برای ایشان آورد. همین که نزدیک [سفره] شدند تا غذا بخورند مسکینی در مقابل درب ایستاد و عرض کرد: سلام بر شما ای اهل بیت محمد، مسکینی از اولاد مسلمین هستم. به من غذا دهید، خداوند شما را از غذاهای بهشتی اطعام کند. علی علیہ السلام فرمود:

ای فاطمه که از رشد و یقین برخورداری \*\*\* ای دختر بهترین همه مردمان  
آیا مسکین گرفتار را نمی بینی \*\*\* که گرسنه و محزون به سوی ما آمده  
و امیدوار در درب منزل ایستاده \*\*\* و به خدا شکوه و ابراز نیاز می کند  
و هر کسی پاسخگوی آن چیزی است که کسب کرده

و فاطمه سلام الله علیها با این کلام پاسخ داد:

ای پسر عمو، فرمان تو نزد من مطاع است \*\*\* برای ما فرومایگی و التماس شایسته نیست  
پس غذا را به او عطا کن و لحظه ای او را [بی غذا] مگذار \*\*\* امیدواریم کمکی برای او باشد در قحطی  
و ما به برگزیدگان و جمع نیکان ملحق شدیم \*\*\* و به شفاعت داخل بهشت گردیم

پس همگی قرص نان خود را به او دادند و شب [گرسنه] خوابیدند و جز آب زلال چیزی نخوردند. چون شب را به صبح رساندند، فاطمه سلام الله علیها سراغ یک صاع دیگر از جو رفت و آن را آرد و خمیر کرد و پنج قرص نان پخت در حالی که آن روز را روزه گرفتند. علی علیه السلام با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نماز مغرب را اقامه کرد و داخل منزلش شد تا افطار کند. فاطمه سلام الله علیها نان جو را به همراه نمک کوبیده شده و آب زلال برای ایشان آورد. همین که نزدیک [سفره] شدند تا غذا بخورند، یتیمی در مقابل درب ایستاد و عرض کرد:

سلام بر شما ای اهل بیت محمد. من یتیمی از فرزندان مسلمین هستم و پدرم در جنگ أحد در رکاب رسول خدا شهید شده است، به من غذا دهید، خداوند شما را از غذاهای بهشتی اطعام کند. پس همگی قرص نانشان را به او دادند در حالی که دو روز و دو شب را بی آن که چیزی غیر از آب زلال خورده باشند سپری کردند. پس چون روز سوم شد، فاطمه سلام الله علیها سراغ سومین صاع از جو رفت و آن را آرد و خمیر کرد و پنج قرص نان پخت. آن روز را نیز روزه گرفتند. علی علیه السلام نماز مغرب را با پیامبر اقامه کرد و سپس وارد منزلش شد که افطار کند. پس فاطمه سلام الله علیها نان جو و نمک کوبیده شده و آب زلالی آورد و چون نزدیک [سفره] شدند که غذا بخورند، اسیری در مقابل درب ایستاد و عرض کرد:

سلام بر شما ای اهل بیت پیامبر. به من غذا دهید، خداوند شما را اطعام فرماید. پس قرص نان خود را به او دادند و سه شبانه روز بی آن که چیزی جز آب زلال خورده باشند سپری کردند و چون روز چهارم فرا رسید، علی علیه السلام تحمل کرد و حسن و حسین می لرزیدند و فاطمه سلام الله علیها و فضه رحمها الله همراه ایشان بودند و از ضعف، توان راه رفتن نداشتند. رسول خدا آمده و عرضه داشتند: «الاهی، اینان اهل بیت من هستند که از گرسنگی در حال جان دادنند؛ پس ای پروردگار! به ایشان رحم کن و برایشان ببخش. اینان اهل بیت منند، پس ایشان را حفظ فرما و فراموششان نکن». جبرئیل فرود آمد و عرضه داشت: «ای محمد، خداوند به تو سلام می رساند و می گوید: «دعای تو را در حق ایشان اجابت کردم و از ایشان شاکرم و راضی گشتم و بخوان: **إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا** تا آیه شریفه: **إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا**».

## ۲. روایت زید بن أرقم

حاکم حسکانی به سند خویش، از زید بن أرقم نیز چنین روایت می کند:

کان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَشْدُ عَلَى بطنه الحجر من الغرث، فظلَّ يوماً صائماً ليس عنده شيء، فأتى بيت فاطمة و الحسن و الحسين يبكيان، فقال رسول

الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

«يا فاطمة أطعمي إبنی».

فقلت: ما فى البيت إلا بركة رسول الله... .

واقترضا لرسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم ثلاثة أقراص من شعير، فلما أظفر وضعها بين

يديه، فجاء سائل، فقال: أطعمونى ممّا رزقكم الله.

فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم: «يا على! قم فأعطه».

قال: فأخذت قرصاً فأعطيته.

ثمّ جاء ثان، فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم: «قم يا على: فأعطه»؛ فقلت

فأعطيته.

فجاء ثالث، فقال: «قم يا على! فأعطه»؛ (قال): فأعطيته.

وبات رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم طاوياً وبتنا طاوين، فلما أصبحنا أصبحنا

مجهودين، ونزلت هذه الآية: (وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا).

(ثمّ إنّ) الحديث بطوله اختصرته فى مواضع؛

رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلّم از گرسنگى سنگ به شكم مى بست. در يك روز طولانى ايشان روزه بود و

هيچ غذايى نداشت. به منزل فاطمه سلام الله عليها رفت در حالى كه حسن و حسين عليهما السلام گريه

مى كردند. رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلّم فرمودند: «اى فاطمه، به فرزندانم غذا بده».

عرض كرد: در منزل چيزى جز بركت رسول خدا نيست... .

حضرت امير و فاطمه سلام الله عليها براى رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلّم سه قرص نان جو قرض كردند. پس

به هنگام افطار آن را جلوى پيامبر صلى الله عليه وآله وسلّم گذاشتند كه در اين هنگام سائلى آمد و عرض كرد: از

آنچه خدا به شما روزى كرد به من نيز بدهيد.

رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلّم فرمودند: «اى على، برخيز و به او غذا بده».

اميرالمؤمنين عليه السلام فرمودند: يك قرص نان برداشته و به او دادم.

سپس دومى آمد و رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلّم فرمودند: «يا على، برخيز و به او نيز غذا بده». برخاستم و

به او نيز غذا دادم.

پس سومى آمد و رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلّم فرمودند: «به او غذا بده» و من به او غذا دادم.

رسول خدا گرسنه خوابيد و ما هم گرسنه خوابيديم؛ پس شب را به صبح رسانيديم و با ضعف بيدار شديد و اين

آيه نازل شد: (وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا).

اين حديث طولانى بود كه در برخى مواضع آن را مختصر كردم.

۱. شواهد التنزيل: ۴۰۷/۲ - ۴۰۸ - ح ۱۰۶۱. حاكم حسانى پس از نقل حديث مى گويد: «قلت: إعترض بعض النواصب على هذه القصة بأن

قال: «إتفق أهل التفسير على أن هذه السورة مكية، وهذه القصة كانت بالمدينة - إن كانت - فكيف كانت سبب نزول السورة وبأن بهذا

أنها مخترعة». قلت: كيف يسوغ له دعوى الإجماع مع قول الأكثر أنها مدنية!.

### ۳. روایت ابن عباس

چنان که پیشتر اشاره شد، مشهورترین روایت در این زمینه از ابن عباس نقل شده است و محدثان بسیاری این حدیث را به روایت ابن عباس آورده اند که به ذکر برخی از این روایات می پردازیم.

#### ۱ - ۳. روایت حبری از ابن عباس

حبری در تفسیر خود می نویسد:

حَدَّثَنَا حَسَنُ بْنُ حُسَيْنٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَبَّانٌ، عَنِ الْكَلْبِيِّ، عَنِ أَبِي صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ: (وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا) \* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا \* إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا؛ نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَطْعَمَ عِشَاءً وَأَفْطَرَ عَلَى الْقِرَاحِ؛<sup>۱</sup>

حسن بن حسین، از حبان، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس درباره آیه (وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ...) روایت کردند که [گفت]: این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است که غذای شب (= افطاری) خود را اطعام کرد و خود با آب خالی افطار نمود.

#### ۲ - ۳. روایت واحدی از ابن عباس

صاحب وسيط في تفسير القرآن المجيد، در تفسیر آیه شریفه (وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا) می نویسد:

قال عطاء: عن ابن عباس: و ذلك أن علي بن أبي طالب - رضی الله عنه - أجر نفسه يسقى نخلا بشيء من شعير ليلة، حتى أصبح، فلما أصبح وقبض الشعير وطحن ثلثه، فجعلوا منه شيئاً ليأكلوه، يقال له الحريرة. فلما تم انضاجه أتى مسكين، فأخرجوا إليه الطعام، ثم عمل الثلث الثاني، فلما تم انضاجه أتى يتيم، فسأل، فأطعموه، ثم عمل الثلث الباقي فلما تم انضاجه أتى أسير من المشركين، فسأل، فأطعموه وطووا يومهم ذلك. هذا قول الحسن وقتادة؛<sup>۲</sup>

عطا گفت: از ابن عباس نقل شده است که مناسبت نزول آیه آن است که علی بن ابی طالب علیه السلام شبی در مقابل مقداری جو، نخلستانی را آبیاری کرد تا صبح شد. هنگامی که شب را به صبح رسانید و جو را گرفت، یک سوم آن را آرد کرد تا غذایی با آن درست کند که به آن حریره گفته می شد. چون پخت غذا تمام شد،

۱. تفسیر الحبری: ۱/۱۹۳.

۲. التفسیر الوسیط: ۴/۴۰۱ - ۴۰۱. هم چنین ر.ک: أسباب النزول: ۲۹۶، با کمی اختلاف در برخی از الفاظ.

مسکینی آمد و امیرالمؤمنین علیه السلام غذا را به او داد. سپس یک سوم بعدی را این چنین کرد و همین که پخت غذا تمام شد، یتیمی آمد و غذا خواست. امیرالمؤمنین علیه السلام غذا را به او داد. سپس با یک سوم باقی مانده چنین کرد و چون پخت غذا تمام شد، اسیری از مشرکان آمد و درخواست غذا کرد و ایشان غذا را به او داد و آن روز را گرسنه سر کرد. این قول حسن و قتاده است.

### ۳-۳. روایت ابن مردویه از ابن عباس

ابن مردویه نیز این روایت را به سند زیر از ابن عباس روایت کرده، می نویسد:  
حدَّثنا محمد بن أحمد بن سالم، حدَّثني إبراهيم بن أبي طالب النيشابوري، حدَّثنا محمد بن النعمان بن شبل، حدَّثنا يحيى بن أبي زوق الهمداني، عن أبيه، عن الضحاك، عن ابن عباس...<sup>۱</sup>

خطیب خوارزمی نیز در مناقب، به سند خود این حدیث را از ابن مردویه روایت کرده است.<sup>۲</sup>

### ۳-۴. روایت ابو نعیم اصفهانی از ابن عباس

حاکم حسکانی در *شواهد التنزیل*، حدیث را از طریق ابونعیم به صورت زیر روایت می کند:  
أخبرني أبو نعيم أحمد بن عبدالله الأصبهاني كتابه، أخبرنا سليمان بن أحمد الطبراني، (قال): حدَّثنا بكر بن سهل الدميّاطي، أخبرنا عبدالغني ابن سعيد، عن موسى بن عبدالرحمن، عن ابن جريج، عن عطاء، عن ابن عباس، في قوله تعالى: (وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ) قال: و ذلك أن عليّ ابن أبي طالب أجز نفسه ليسقى نخلاً بشيء من شعير ليلة حتى أصبح، فلما أصبح و قبض الشعير طحن ثلثه، فجعلوا منه شيئاً ليأكلوه يقال له الحريرة، فلما تمّ انصاجه أتى مسكين، فأخرجوا إليه الطعام، ثمّ عملا الثلث الباقي، فلما تمّ انصاجه أتى یتيم، فسأل، فأطعموه، ثمّ عملا الثلث الباقي، فلما تمّ انصاجه أتى أسير من المشركين، فسأل، فأطعموه، وطووا يومهم ذلك؛<sup>۳</sup>

ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، از سلیمان بن احمد طبرانی، از بکر بن سهل دمیاطی، از عبدالغنی بن سعید، از موسی بن عبدالرحمن، از ابن جریج، از عطاء، از ابن عباس درباره آیه (وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ) آورده است که گفت: مناسبت نزول آیه آن است که علی بن ابی طالب علیه السلام شیئی تا صبح در برابر مقداری جو، نخلستانی را آبیاری کرد. هنگامی که شب را به صبح رسانید و جو را گرفت، یک سوم آن را آرد

۱. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ۳۴۱.

۲. المناقب: ۲۷۱ - ۲۷۴.

۳. شواهد التنزیل: ۴۰۵/۲ ح ۱۰۵۶.

کرد تا غذایی با آن درست کند که بخورد، - به آن غذا حریره گفته می شد -؛ پس چون پخت غذا تمام شد، مسکینی آمد و امیرالمؤمنین علیه السلام غذا را به او داد. سپس یک سوم بعدی را چنین کرد و همین که پخت غذا تمام شد، یتیمی آمد و غذا خواست و امیرالمؤمنین علیه السلام غذا را به او داد. سپس یک سوم بعدی غذا را پخت و آن گاه پخت آن به اتمام رسید، اسیری از مشرکان آمد و درخواست غذا کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام غذا را به او داد و آن روز را گرسنه سپری کرد.

### ۵-۳. روایت حاکم حسکانی از ابن عباس

حاکم حسکانی در *شواهد التنزیل*، حدیث نزول این آیات را با اسانید بسیاری روایت کرده که پیش از این، روایت وی از طریق ابونعیم مطرح شد و در مباحث بعدی نیز به مناسبت، روایت دیگری از وی خواهد آمد؛ اما در اینجا یکی از روایات وی را به سند زیر می آوریم:

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْهَمْدَانِيُّ، حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعُلُوِي، حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَمْدَانِيِّ، عَنْ أَبِي رَافِعٍ، عَنْ أَبِي الْكَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ) قَالَ: أَنْزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ، أَصْبَحَا وَعِنْدَهُمْ ثَلَاثَةُ أَرْغَفَةٍ، فَأَطْعَمُوا مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا، فَبَاتُوا جِيَاعًا، فَنَزَلَتْ فِيهِمْ هَذِهِ الْآيَةُ؛<sup>۱</sup>

محمد بن احمد بن علی همدانی، از جعفر بن محمد علوی، از محمد، از محمد بن عبدالله بن عبدالله (ابن ابی رافع)، از کلبی، از ابوصالح، از ابن عباس در تفسیر آیه (وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ) نقل کرده اند که گفت: درباره علی و فاطمه علیهما السلام نازل شده است. یک صبح بیدار شدند در حالی که سه قرص نان داشتند و با آن مسکین، یتیم و اسیری را اطعام کردند و گرسنه خوابیدند؛ پس این آیه در حق ایشان نازل شد.

### ۶-۳. روایت بغوی از ابن عباس

بغوی این حدیث را از طریق ثعلبی به سند زیر روایت کرده است:

أَبَانَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْخَوَارِزْمِيِّ، أَبَانَا أَبُو اسْحَاقَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الثَّعْلَبِيِّ، أَبَانَا عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَامِدٍ...<sup>۲</sup>

این روایت را در مباحث بعدی، ضمن بررسی اسانید ثعلبی، مجدداً مطرح و بررسی خواهیم کرد.

### ۷-۳. روایت سبط ابن جوزی از ابن عباس

۱. همان: ۲ / ۴۰۳ / ح ۱۰۵۳.

۲. ر.ک: تذکره الخواص: ۲۸۱.

سبط ابن جوزی حدیث را به سند خود از طریق بغوی روایت کرده است. وی در تذکره الخواص می نویسد:

أَبَانَا أَبُوالمجد مُحَمَّد بن أَبِي المكارم القزويني - بدمشق سنة اثنتين وعشرين وستمائه - ، قال: أَبَانَا أَبُومنصور مُحَمَّد بن أسعد بن مُحَمَّد العطارى، أَبَانَا الحسين بن مسعود البغوى...<sup>۱</sup>؛

ابوالمجد مُحَمَّد بن مكارم قزوينی به سال ۶۲۲ هـ در دمشق خبر داد و گفت: ابومنصور مُحَمَّد بن اسعد بن مُحَمَّد عطارى، از حسين بن مسعود بغوى خبر دادند... .

### ۸-۳. روایت ابن مغزلی از ابن عباس

وی در کتاب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام می نویسد:

أخبرنا أبوظاهر مُحَمَّد بن عَلِيّ البَيْح، أَخبرنا أبو عبدالله أحمد بن مُحَمَّد بن مُحَمَّد ابن عبدالله بن خالد الكاتب، حَدَّثَنَا أحمد بن جعفر بن مُحَمَّد بن سلم الختلى، حَدَّثَنِي عمر بن أحمد، قال: قرأت على أُمى فاطمة بنت مُحَمَّد ابن شعيب بن أَبِي مدين الزيات، قالت: سمعت أباك أحمد بن روح يقول: حَدَّثَنِي موسى بن بهلول، حَدَّثَنَا مُحَمَّد بن مروان، عن ليث بن أَبِي سليم، عن طاووس في هذه الآية (وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا) الآية، نزلت في عَلِيّ بن أَبِي طالب، وذلك أَنَّهُم صاموا وفاطمة وخادمتهم، فلما كان عند الإفطار - وكانت عندهم ثلاثة أرغفة - قال: فجلسوا لياكلوا، فَأَتَاهُمْ سائل، فقال: أطمعوني فَأَتَى مسكين، فقام عَلِيّ، فأعطاه رغيفه، ثمّ جاء سائل، فقال: أطمعوا اليتيم، فأعطته فاطمة الرغيف، ثمّ جاء سائل، فقال: أطمعوا الأسير، فقامت الخادمة فأعطته الرغيف. وباتوا ليلتهم طاوين، فشكر الله لهم، فَأَنْزَلَ فِيهِمْ هذه الآيات؛<sup>۲</sup>

ابوظاهر مُحَمَّد بن علي بن مُحَمَّد بَيْح، از ابوعبدالله أحمد بن مُحَمَّد بن عبدالله بن خالد كاتب، از أحمد بن جعفر بن مُحَمَّد بن سلم ختلى، از عمر بن أحمد حدیث کردند که گفت: نزد مادرم فاطمه دختر مُحَمَّد بن شعيب بن أَبِي مدين زيات حدیث می خواندم. او گفت: از پدرت أحمد بن روح شنیدم که می گفت: موسى بن بهلول، از مُحَمَّد بن مروان، از ليث بن أَبِي سليم، از طاووس در تفسیر آیه (وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ...) روایت کرد که این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است و سبب نزولش آن است که ایشان به همراه فاطمه و

۱. تذکره الخواص: ۲۸۱.

۲. مناقب علی بن ابی طالب: ۲۲۱ / ح ۲۸۸.

خادمه خود روزه گرفتند؛ پس چون هنگام افطار شد - در حالی که سه قرص نان داشتند - نشستند تا از آن غذا بخورند. سائلی آمد و عرض کرد: به من غذا دهید، زیرا که مسکینم. علی علیه السلام برخاست و قرص نانش را به او داد. سپس سائل دیگری آمد و عرض کرد: یتیم را غذا دهید. پس فاطمه علیها السلام قرص نان خویش را به او عطا کرد. سپس سائلی دیگر آمد و گفت: اسیر را اطعام کنید! پس خادمه ایشان قرص نانش را به او بخشید.

و آن شب را گرسنه خوابیدند و خداوند به پاس این گذشت از آنان تشکر کرد و این آیات را در حق ایشان نازل کرد.

### ۳-۹. روایت حموینی از ابن عباس

حموینی در *فرائد السمطين*، حدیث را به صورت مفصل و مشتمل بر اشعار به اسانید خود از قاسم بن بهرام، از لیث، از مجاهد و او از ابن عباس روایت کرده است.<sup>۱</sup>

### ۳-۱۰. روایت گنجی شافعی از ابن عباس

ابوعبدالله گنجی شافعی نیز به اسناد خود، این حدیث را از أصبغ بن نباته روایت می کند که روایت وی نیز مشتمل بر اشعار است. سند وی در مباحث بعدی ذکر و بررسی خواهد شد و در ذیل عناوین دیگر، به مناسبت اسانید دیگر این حدیث خواهد آمد.

### نظر برخی عالمان حدیثی و تفسیری اهل سنت درباره حدیث

بسیاری از عالمان، مفسران و حدیث شناسان مشهور سنی در آثار خویش، به صراحت بر مشهور بودن این حدیث تأکید کرده و روایت آن را به عموم مفسران نسبت داده اند.

قرطبی در *جامع لأحكام القرآن* درباره نزول آیه شریفه (وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا

وَأَسِيرًا) می نویسد:

وقال أهل التفسير: نزلت في علي وفاطمة - رضی الله عنهما - وجارية لهما اسمها

فضة؛<sup>۲</sup>

اهل تفسیر گفته اند: این آیه درباره علی و فاطمه رضی الله عنهما و کنیزشان که اسمش فضة بود نازل شده است.

۱. *فرائد السمطين*: ۲ / ۵۴ - ۵۶.

۲. *تفسیر القرطبی*: ۱۹ / ۱۳۰.

سبط ابن جوزی نیز می گوید:

### قال علماء التأویل: فیهم نزل؛<sup>۱</sup>

عالمان تفسیر گفته اند: آیه درباره ایشان نازل شده است.

آلوسی نیز حدیث نزول آیه درباره اهل بیت علیهم السلام را «خبر مشهور» معرفی می کند.<sup>۲</sup> برخی مفسران نیز ذیل این آیه، هیچ تفسیری جز حدیث اطعام مسکین، یتیم و اسیر توسط اهل بیت علیهم السلام را ذکر نکرده اند. به عنوان نمونه نسفی در تفسیر خود، پس از آیات (وَلَقَاهُمْ نَصْرًا وَسُرُورًا \* وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا)، تنها به ذکر حدیث یاد شده در تفسیر آیات سوره دهر اکتفا کرده و می نویسد:

نزلت فی علی و فاطمة و فضة جاریه لهما، لما مرض الحسن والحسين رضی الله عنهما نذروا صوم ثلاثة أيام، فاستقرض علی رضی الله عنه من یهودی ثلاثة أصوع من الشعیر، فطحنت فاطمة رضی الله عنها کلّ یوم صاعاً وخبزت، فأثروا بذلك ثلاث عشایا علی أنفسهم مسکیناً ویتیماً وأسیراً، ولم یذوقوا إلا الماء فی وقت الإفطار؛<sup>۳</sup>

این آیات درباره علی، فاطمه و فضه (کنیزشان) نازل شده است. هنگامی که حسن و حسین علیهما السلام مریض شدند، ایشان سه روز روزه نذر کردند. علی علیه السلام از یک یهودی سه صاع جو قرض گرفت و فاطمه علیها السلام هر روز یک صاع از آن را آرد کرد و نان پخت و سه شب در خوردن این نان ها مسکین، یتیم و اسیر را بر خود ترجیح دادند و به هنگام افطار چیزی جز آب ننوشیدند.

### محتوای حدیث در اشعار

پیشتر اشاره شد که برخی از عالمان، ادیبان و شاعران، به مناسبت های مختلف مضمون حدیث نزول آیات سوره دهر درباره اهل بیت علیهم السلام را به نظم درآورده و این منقبت عظیم و فضیلت گران بها را در قالب شعر بیان کرده اند که از جمله می توان به شعری که مرحوم شرف الدین در کتاب مراجعات آورده اشاره کرد. مرحوم سید شرف الدین، ضمن بیان ادله امامت حضرت امیرالمومنین علیه السلام به نزول سوره (هل أتی) در حق ایشان اشاره، آن را در قالب بیت زیر بیان می کند:

هل أتی (هل أتی) بمدح سواهم \*\*\* لا ومولی بذکرهم حلاها<sup>۴</sup>

در این مقام به ذکر اشعار برخی از شاعران می پردازیم.

### ۱. شعر سید حمیری

۱. تذکرة الخواص: ۲۸۱.

۲. تفسیر آلوسی: ۱۵۷/۲۹.

۳. تفسیر النسفی: ۳۰۳/۴.

۴. مراجعات: ۸۷.

در دیوان سیّد حمیری آمده است:

ومن أنزل الرحمن فيهم (هل أتى) \*\*\* لما تحذوا للندور وفاء  
من خمسة جبريل سادسهم وقد \*\*\* مدّ النبيّ على الجميع عباء  
من ذا نجاته تصدّق راعياً \*\*\* فأثابه ذوالعرش عنه ولاء<sup>۱</sup>

۲. شعر ابن جوزی

سبط ابن جوزی می گوید:

سمعت جدی ینشد فی مجالس وعظه ببغداد فی سنه ست وتسعين وخمسائة  
بیتین، ذکرهما فی کتاب تبصره المتبدی وهما:

أهوى علياً وإيماني محبته \*\*\* كم مشرك دمه من سيفه وكفا  
إن كنت ويحك لم تسمع فضائله \*\*\* فاسمع مناقبه من (هل أتى) وكفى<sup>۲</sup>

شنیدم جدّم در مجالس وعظش در بغداد، در سال ۵۹۶ دو بیت شعر می سرود که آن را در کتاب تبصره  
المتبدی ذکر کرده است، و آن دو بیت عبارتند از:

علی را دوست دارم ایمان من محبت به اوست چه بسیار مشرکانی که خونشان از شمشیر او ریخت و همین در  
شان او بس است. اگر نمی خواهی فضائل او را بشنوی، منقبت او در سوره هل أتى برای تو بس است.

۳. شعر ابن طلحه فقیه شافعی

ابن طلحه شافعی که از محدثان و فقیهان بزرگ سنی به شمار می رود، این اشعار را سروده  
است:

هم العروة الوثقى لمعتصم بها \*\*\* مناقبهم جاءت بوحي وإنزال  
مناقب في الشورى وسورة (هل أتى) \*\*\* وفي سورة الأحزاب يعرفها التالي  
وهم أهل بيت المصطفى فودادهم \*\*\* على الناس مفروض بحكم وأسجال<sup>۳</sup>

در جای دیگر این دو بیت آمده است:

أنا عبید لفتی \*\*\* انزل فيه هل أتى  
إلى متی اکتمه؟ \*\*\* إلى متی؟ إلى متی؟

و در حاشیه این شعر چنین آمده است:

إلى مَ إلى مَ وحتی متی \*\*\* أعاتب في حبّ هذا الفتی

۱. دیوان السید الحمیری: ۱۲.

۲. تذکرة الخواص: ۲۸۴.

۳. مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول علیهم السلام: ۴۱. هم چنین ر.ک: الفصول المهمة: ۱ / ۱۶۱.

## وهل زَوْجَتِ غَيْرِهِ فَاطِمَةُ \*\*\* وَفِي غَيْرِهِ هَلْ أَتَى (هَلْ أَتَى)<sup>۱</sup>

### نکاتی پیرامون حدیث و بیان عالمان

درباره حدیث نزول آیات سوره دهر در حق اهل بیت علیهم السلام، نکاتی وجود دارد که در اینجا به ذکر برخی از آنها می پردازیم:

#### ۱. استناد مأمون به حدیث

مأمون عباسی یکی از حاکمان ستم گر بنوعباس و قاتل حضرت امام رضا علیه السلام است. وی بهره زیادی از دانش داشته و به جهت حفظ منافع و پیش برد اهداف شوم خویش، به اهل بیت علیهم السلام اظهار علاقه می کرده است. روش وی این بوده است که گاه جلسات مذاکره و مناظره برپا می داشت و اندیشمندان فرق، مذاهب و ادیان مختلف را بدین منظور گرد هم می آورد. در برخی از این جلسات، خود وی به مناظره با صاحبان آراء می پرداخت و گاه در برابر پیروان حکومت سقیفه از حقانیت امیرالمومنین علیه السلام دفاع می کرد. از جمله می توان به استشهاد وی به «آیه مباحله» در حقانیت «امیرالمومنین علیه السلام» و استشهاد به «آیه غار» در مذمت «ابوبکر» اشاره کرد. در یکی از مجالسی که مأمون به دفاع از حقانیت امیرالمومنین علیه السلام پرداخته است، با استناد به نزول سوره «هل أتی» در حق ایشان بر افضلیت، تأکید کرده است. بر اساس نقل ابن عبدربه در کتاب عقد الفرید، مأمون با شخصی به نام «اسحاق» مناظره می کرده و در ضمن مناظره خطاب به وی می گوید:

یا إسحاق! هل تقرأ القرآن؟!

قلت: نعم.

قال: اقرأ علیّ (هل أتی علیّ الإنسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً)

فقرأت منها حتی بلغت (یشربون من كأس کان مزاجها کافوراً) إلی قوله: (ویطعمون

الطعام علی حبه مسکیناً ویتیماً وأسیراً).

قال: علی رسلک، فی من أنزلت هذه الآیات!

قلت: فی علی.

قال: فهل بلغک أن علیاً حین أطعم المسکین والیتیم والأسیر، قال: إنما نطعمکم لوجه

الله؟ قلت: أجل.

۱. ر.ک: إحقاق الحق: ۳ / ۱۵۸. مؤلف کتاب این شعر را از شافعی نقل می کند. هم چنین ر.ک: تفسیر آلوسی: ۲۹ / ۱۵۷ که آن را از کتاب

بسیط واحدی نقل کرده است.

قال: وهل سمعت الله وصف في كتابه أحداً بمثل ما وصف به علياً؟

قلت: لا.

قال: صدقت، لأن الله جل ثناؤه عرف سيرته. يا إسحاق، ألسنت تشهد أن العشرة في الجنة؟

قلت: بلى يا أميرالمؤمنين.

قال: أرايت لو أن رجلاً قال: والله ما أدري هذا الحديث صحيح أم لا؟ ولا أدري إن كان رسول الله قاله أم لم يقله؟ أكان عندك كافرًا؟  
قلت: أعود بالله.

قال: أرايت لو أنه قال: ما أدري هذه السورة من كتاب الله أم لا؟ أكان كافرًا؟  
قلت: نعم.

قال: يا إسحاق! أرى بينهما فرقاً؟<sup>١</sup>

أى إسحاق، آیا قرآن می خوانی؟

گفتم: بله.

گفت: [این سوره را] برايم بخوان: (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا).

پس آیاتی از سوره را خواندم تا رسیدم به آیه (يَشْرَبُونَ مِمَّنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا) تا آن جا که خدا می فرماید: (وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا).

گفت: فعلا دست نگهدار، این آیات درباره چه کسی نازل شده است؟

گفتم: درباره علی علیه السلام.

گفت: آیا خبری به تو رسیده که علی علیه السلام به هنگام اطعام مسکین، یتیم و اسیر گفته است: «همانا آنها را به خاطر خدا اطعام می کنیم»؟ و آیا شنیده ای که خداوند احدی را در کتابش چنان که علی علیه السلام را وصف کرده است، توصیف کند؟

گفتم: نه.

گفت: راست گفتمی، چرا که خداوند جل ثناؤه سیره او را می داند. ای اسحاق، آیا شهادت می دهی که عشره

[مبشره] در بهشتند؟

گفتم: بله یا امیرالمؤمنین.

١. العقد الفرید: ٢/٢٤٢.

گفت: به نظر تو اگر کسی بگوید به خدا سوگند نمی دانم این حدیث صحیح است یا نه، و نمی دانم که رسول

خدا آن را گفته یا نه، آیا چنین کسی از نظر تو کافر است؟

گفتم: به خدا پناه می برم [چنین نیست].

گفت: به نظر تو اگر آن شخص بگوید: نمی دانم این سوره از کتاب خداست یا نه او کافر خواهد بود؟

گفتم: بله.

گفت: ای اسحاق میان این دو تفاوت می بینم.

چند نکته از این مناظره مأمون قابل استفاده است:

نکته در خور توجه آن است که مأمون به شهادت خداوند بر «لوجه الله» بودن عمل اهل بیت

علیهم السلام اشاره می کند و می گوید: در هیچ روایتی نیامده که امیرالمومنین علیه السلام و اهل بیت علیهم

السلام به هنگام اطعام فقیر، یتیم و اسیر نیت خود را اظهار کرده باشند و یا فرموده باشند (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ

لِوَجْهِ اللَّهِ)؛ از این رو این آیه شهادت خداوند است بر پاکی و خلوص کامل نیت اهل بیت علیهم السلام.

نکته دیگر این که مأمون به حق تاکید می کند که دلالت سوره «هل أتى» بر افضلیت

امیرالمومنین علیه السلام هرگز با حدیث ضعیفی که درباره «عشره مبشره»<sup>۱</sup> ساخته شده توان مقابله ندارد،

چرا که تکذیب یکی کفر است و تکذیب دیگری نه!

## ۲. فضّه در زمره اصحاب رسول خدا

یکی از راههای شناخت اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ذکر نام آنها در احادیث صحیح

است. به عنوان مثال ابن عقده کتابی در اسناد حدیث غدیر تألیف کرده است. همین کتاب وجود

افرادی را در زمره اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اثبات می کند که در هیچ جای دیگر ذکری از

آنها نیست. البته کتاب ابن عقده را از بین برده و مانع از دسترسی ما به آن شده اند که در اینجا مجال

پرداختن به آن نیست. به هر حال وجود خارجی برخی از اصحاب تنها با ذکر نام آنها در برخی احادیث

تثبیت می شود که از جمله این صحابه می توان فضّه رحمها الله کنیز حضرت فاطمه سلام الله علیها اشاره

نمود که تنها در حدیث نزول سوره «هل أتى» درباره اهل بیت علیهم السلام نام ایشان آمده و همراهی او

با اهل بیت علیهم السلام، سبب روشن شدن مقام و منزلتش شده است و بسیاری از حافظان و محدثان

بزرگ، وجود خارجی «فضّه» کنیز اهل بیت علیهم السلام را با استناد به این حدیث ثابت کرده و نام او را

به عنوان یکی از صحابه در کتابهایشان آورده اند.<sup>۲</sup>

۱. ده نفر از صحابه رسول خدا هستند که طبق حدیثی ساختگی، از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بشارت به بهشت رفتن ایشان داده شده است.

۲. ر.ک: أسد الغابة: ۵/۵۳۰/۸؛ الإصابه: ۸/۲۸۱/۸ ش ۱۱۶۳۲؛ البدایه والنهایه: ۵/۳۵۱/۵؛ السیره النبویه: ۴/۶۴۹.

### ۳. نقد نظر ابن جوزی از سوی نوه دختری او

ابوالفرج ابن جوزی ضمن خدشه در متن و سند حدیث نزول آیات سوره «هل أتى» در حق اهل بیت علیهم السلام، آن را در موضوعات آورده است. سبط ابن جوزی نوه دختری وی، پس از نقل این حدیث می نویسد:

فإن قيل: فقد أخرج هذا الحديث جدك في الموضوعات، وقال: أخبرنا به ابن ناصر... ، ثم قال جدك: قد نزه الله ذينك الفصيحين عن هذا الشعر الركيك، ونزههما عن منع الطفلين عن أكل الطعام. وفي اسناده الأصبخ ابن نباته، متروك الحديث. والجواب: أما قوله: «قد نزه الله ذينك الفصيحين عن هذا الشعر الركيك»، فهذا على عادة العرب في الرجز والجنب، كقول القائل: والله لولا الله ما اهتدينا، ونحو ذلك، وقد تمثل به النبي صلى الله عليه [واله] وسلم.

وأما قوله عن الأصبخ بن نباته، فنحن مارويناه عن الأصبخ، ولا له ذكر في اسناد حديثنا، وإنما أخذوا على الأصبخ زيادة زادوها في الحديث، وهي أن رسول الله قال في آخره: «اللهم أنزل على آل محمد، كما أنزلت على مريم بنت عمران». فإذا جفنه تفور مملوءة، ثريداً مكللةً بالجواهر. وذكر ألفاظاً من هذا الجنس.

والعجب من قول جدی وینکاره، وقد قال فی کتاب المنتخب: یا علماء الشرع! أعلمتم لم آثرا وتركا الطفليين عليهما أثر الجوع؟! آثراهما خفي عنهما خبر إبدأ بمن تعول؟ ماذاك إلا لأنهما علما قوة صبر الطفليين، وأنهما غصنان من شجرة أظل عند ربّي، وبعض جملة: «فاطمة بضعة مني»؛<sup>۱</sup>

پس اگر گفته شود: جدّ تو این حدیث را در موضوعات (یعنی در زمره احادیث جعلی) آورده و گفته: ابن ناصر ما را بدان خبر داده... سپس جدّت گفته است: خداوند منزّه ساخته از این شعر سست و ایشان را منزّه ساخته از این که دو طفل را از خوردن غذا بازدارند. و در اسناد این حدیث اصبخ بن نباته است که حدیثش متروک است. و جواب [از این اشکال این است که]: اما این که گفته: «خداوند منزّه ساخته تو را از زشتی که در این شعر هست» آن است که، در رجز خوانی چنین شعر گفتن عادت عرب است، مانند سخن کسی که می گوید: به خدا اگر خدا نبود ما هدایت نمی یافتیم و مواردی دیگر از این قبیل و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز به این شعر تمثل کرده است.

اما قول او درباره اصبخ بن نباته، ما حدیث را از اصبخ روایت نکردیم و در اسناد حدیث ما نامی از او نیست. همانا آنان مطلب اضافه ای را بر دوش اصبخ نهاده و آن را در حدیث افزوده اند و آن مطلب این است که

۱. تذکرة الخواص: ۲۸۳ - ۲۸۴.

رسول خدا در آخرش فرمود: «خداوندا، بر آل محمد [مائده ای] فرو فرست، چنان که بر مریم دختر عمران فرو فرستادی».

کاسه ای سفالی، پر از تکه هایی که با جواهر پوشانده شده بود نازل شد و الفاظی از این جنس ذکر کرده است. سخن جذم و انکار حدیث از ناحیه او عجیب است در حالی که در کتاب منتخب گفته است: ای علمای شرع! آیا می دانید برای چه آن دو (یعنی امیرالمومنین و حضرت فاطمه علیهما السلام) ایثار کردند و دو فرزند خود را در حالی که گرسنگی در چهره ایشان نمایان بود رها ساختند؟ آیا می پندارید که این نکته از حدیث پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای ایشان مخفی بود که فرمودند: «به کسی که عیال شماسست آغاز کنید». این ایثار نبود مگر به خاطر آن که می دانستند که آن دو (یعنی حسنین علیهما السلام) صبر و طاققت دارند؛ زیرا ایشان شاخه درختی هستند که نزد پروردگار سایه افکنده [و مشمول این حدیث هستند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند]: «فاطمه پاره تن من است».

#### ۴. امتحان اهل بیت

جمعی از عالمان و مفسران مشهور سنی، در ذیل آیه شریفه (وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ...) تصریح کرده اند که مسکین، یتیم و اسیری که به ترتیب برای درخواست طعام به درب منزل اهل بیت علیهم السلام رجوع کردند، ملائکه ای بوده اند که خداوند با فرستادن آنان برای طلب غذا اراده فرموده است که اهل بیت علیهم السلام را امتحان کند.<sup>۱</sup> این تفسیر شبهه برخی از ناصبیان را پاسخ می دهد که می گویند: «انفاق و گرسنگی تا این حد جائز نیست»!

#### ۵. احترام خداوند به حضرت فاطمه

برخی از عالمان و مفسران سنی نیز به نکته لطیفی درباره سوره «هل أتى» اشاره کرده اند. سبط ابن جوزی و آلوسی می گویند:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذَكَرَ فِي هَذِهِ السُّورَةِ جَمِيعَ مَا يَتَعَلَّقُ بِنَعِيمِ الْجَنَّةِ وَلذَاتِهَا كَالأَشْجَارِ وَ...  
إِلَّا الْحُورَ، حَتَّى عَجِبَ الْعُلَمَاءُ مِنْ شَرْحِ هَذِهِ الْأُمُورِ، وَاسْتَطْرَفُوا عَدَمَ ذِكْرِهِنَّ فِي هَذَا  
النَّعِيمِ الْمَذْكُورِ، فَقِيلَ لَهُمْ مَا ذَاكَ إِلَّا غَيْرَةً عَلَى زَهْرَاءِ الْإِنْسِ مِنْ ذِكْرِ الضَّرَائِرِ، أَوْ لِأَنَّ  
الْحُورَ مَمْلُوكَاتٍ، وَالْمَمْلُوكَاتُ لَا يَذْكُرْنَ مَعَ الْحَرَائِرِ؛<sup>۲</sup>

۱. ر.ک: تفسیر النیسابوری: ۷ / ۲۶۱.

۲. تذکرة الخواص: ۲۸۴؛ تفسیر آلوسی: ۲۹ / ۱۵۸.

خدای تعالی در این سوره، همه نعمت‌ها و لذت‌های بهشتی مثل درختان و... را ذکر فرموده مگر حورالعین را تا اینکه علما به شگفت آمده‌اند و از عدم ذکر حورالعین در شمار نعمت‌های بهشت چنین استفاده کرده‌اند و گفته‌اند: فقط به جهت حفظ حرمت زهرا سلام الله علیها است که نام هوهوها برده نشده است، یا اینکه حورالعین از مملوکات و در زمره کنیز است و در کنار نام آزاده‌ها نام آنها برده نمی‌شود.

این نکته ای است که یکی از متعصب‌ترین عالمان سنی آن را مطرح ساخته است. اگر بتوان ادعا کرد که سبط ابن جوزی کمی به تشیع تمایل دارد، اما احدی در تعصب آلوسی که می‌توان گفت در عصر خویش رئیس متعصبان بغداد بوده است، تردیدی ندارد. از این نکته می‌توان استفاده کرد که اگر خداوند به احترام حضرت فاطمه سلام الله علیها در میان نعمت‌های بهشتی که برای اهل بیت علیهم السلام تدارک دیده، نامی از حورالعین نمی‌برد؛ پس ذکر نام همسران پیامبر در کنار حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها وجهی نخواهد داشت.

#### تصحیح سند حدیث نزول آیات سوره دهر در حق اهل بیت

بدون تردید، تعدادی از اسانید حدیث نزول آیات سوره دهر در حق اهل بیت علیهم السلام، بر اساس مبانی رجالی سنیان و از نظر عالمان جرح و تعدیل مورد اعتماد آنان صحیح و معتبرند که در اینجا به عنوان نمونه، یکی از اسانید این حدیث را بر این اساس تصحیح می‌کنیم. این حدیث در تفسیر حبری آمده و حافظ حسکانی آن را از طریق حبری به سند زیر روایت می‌کند:

أخبرنا أبو محمد الحسن بن علی بن محمد الجوهري - قراءةً عليه ببغداد من أصله -

حدثنا أبو عبيد الله محمد بن عمران بن موسى بن

عبيد المرزباني - قراءةً عليه في شعبان سنة (ثلاث مائة و) إحدى وثمانين - حدثنا

أبو الحسن علي بن محمد بن عبيد الله الحافظ - قراءةً عليه في قطيعة جعفر - قال:

حدثني الحسين بن الحكم الحبري، حدثنا حسن بن حسين، حدثنا حبان بن علي،

عن الكلبي، عن أبي صالح، عن ابن عباس في قوله تعالى: (وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى

حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا...)<sup>۲</sup>.

پیش از پرداختن به سند حدیث، ذکر نکته ای در توضیح این نقل خالی از لطف نیست. حاکم حسکانی می‌گوید این حدیث را از اصلی که جوهری داشته برای او خواندم و او نیز این حدیث را از اصلی که مرزبانی داشته روایت کرده است. این امر نشان می‌دهد که هر یک از محدثان بزرگ برای

۱. قطيعة جعفر، یکی از محله‌های بغداد بوده است.

۲. تفسیر الحبری: ۱۹۳/۱؛ شواهد التنزیل: ۴۰۶/۲ / ح ۱۰۵۷.

خود اصلی داشته اند و روایاتی را که از مشایخ خود می شنیدند در آن ثبت می کرده اند. نظیر این در محدثان بزرگ شیعه اعلی الله مقامهم نیز وجود داشته است. به عنوان نمونه می توان از اصول اربعمائه به عنوان مهم ترین آنها نام برد.

### ابومحمد جوهری

حاکم حسکانی حدیث را از ابومحمد جوهری روایت کرده است. وی متوفای ۴۵۴ هجری و استاد خطیب بغدادی بوده است. خطیب بغدادی درباره او چنین می گوید:

کتبنا عنه، وکان ثقةً، أمیناً، کثیر السماع؛<sup>۱</sup>

ما از او حدیث نوشتیم و او مورد اعتماد، امین و روایت بسیار شنیده بود.

ابن جوزی نیز او را چنین معرفی می کند:

کان ثقةً، أمیناً؛<sup>۲</sup>

او مورد اعتماد و امین بود.

ابن اثیر در شرح حال وی می نویسد:

بغدادی، ثقةً، مكثر؛<sup>۳</sup>

او بغدادی، مورد اعتماد و روایات بسیاری نقل می نمود.

### ابوعبیدالله محمد بن عمران مرزبانی

ابومحمد جوهری، از ابو عبیدالله محمد بن عمران بن موسی بن عبیدالله مرزبانی روایت می کند. مرزبانی از عالمان قرن چهارم و متوفای سال ۳۸۴ هجری است.<sup>۴</sup> وی نیز به تصریح عالمان رجالی سنی مورد اعتماد است و جرحی بر او وارد نشده، الا این که بر مذهب اشاعره نبوده، بلکه معتزلی بوده است؛ از این رو بیشتر به خاطر مذهبش بر او عیب گرفته اند. خطیب بغدادی می نویسد:

قلت: لیس حال أبی عبیدالله عندنا الکذب، وأکثر ما عیب به المذهب، وروایتته عن

إجازات الشیوخ له من غیر تبیین الإجازة؛<sup>۵</sup>

۱. تاریخ بغداد: ۴۰۴/۷ / ش ۳۹۳۰.

۲. المنتظم فی تاریخ الملوک والامم: ۷۷/۱۶ / ش ۳۳۷۶.

۳. اللباب فی تهذیب الأنساب: ۳۱۳/۱.

۴. سیر اعلام النبلاء: ۴۴۷/۱۶ - ۴۴۹ / ش ۳۳۱.

۵. تاریخ بغداد: ۳۵۳/۳ / ش ۱۴۷۵.

گفتم: ابوعبیده نزد ما دروغگو نبوده است و بیشترین عیبی که از او می گیرند، مذهبش بوده و این که بدون معرفی اجازه نامه خود از اساتیدش، حدیث نقل می کرد.

عتیقی نیز در شرح حال وی می گوید:

**كان معتزلياً ثقة<sup>۱</sup>؛**

او معتزلی و مورد اعتماد بود.

### ابوالحسن بزّاز

مرزبانی از ابوالحسن علی بن محمد بزّاز روایت می کند. علی بن محمد متوفای سال ۳۳۰ هجری است. وی نیز مورد اعتماد سنّیان بوده و از او بسیار تجلیل شده است.<sup>۲</sup> در تاریخ بغداد آمده است: **روی عنه الدارقطنی و من بعده، وحدثنا عنه أبوالحسین بن المتیم، وكان ثقةً أميناً، حافظاً عارفاً.**

**أخبرني عبيدالله بن أبي الفتح، عن طلحة بن محمد بن جعفر، قال: مات أبوالحسن علي بن محمد بن عبيد الحافظ الثقة، في سؤال سنة ثلاثين وثلاثمائة، وكان عنده بيت علم؛<sup>۳</sup>**

دارقطنی و محدثان پس از او از وی روایت می کنند. ابوالحسین بن متیم نیز از او برای ما حدیث نقل کرده است. او مورد اعتماد، امین، حافظ و عارف بود.

عبيدالله بن أبي فتح، از طلحة بن محمد بن جعفر خبر داد که گفت: ابوالحسن علی بن محمد بن عبيد حافظ و ثقة در سؤال سال ۳۳۰ مُرد در حالی که در منزل وی جلسات علمی برگزار می شد.

### حسین بن حکم حبری

ابوالحسن علی بن محمد از حبری روایت می کند. وی متوفای سال ۲۸۶ هجری و مورد اعتماد حاکم نیشابوری و شمس الدین ذهبی است. حاکم در مستدرک و ذهبی در تلخیص المستدرک از او حدیث نقل کرده و به صحّت حدیثش به شرط شیخین حکم داده اند.<sup>۴</sup> ادامه راویان موجود در سند نیز در مجلّدات گذشته بررسی و اعتبار و وثاقت آنان به اثبات رسید.<sup>۵</sup>

۱. سیر اعلام النبلاء: ۴۴۸/۱۶ / ش ۳۳۱.

۲. برای نمونه ر.ک: المنتظم فی تاریخ الملوک والأئمّه: ۲۲/۱۴ / ش ۲۴۴۹.

۳. تاریخ بغداد: ۷۳/۱۲ - ۷۴ / ش ۶۴۸۰.

۴. ر.ک: جواهر الکلام فی معرفه الامامه والامامه: ۴ / ۲۱۳ - ۲۱۶.

۵. همان: ۴ / ۲۱۳.

البته این حدیث، اسانید صحیح دیگری نیز دارد و تصحیح آنها نیز ممکن است، اما تصحیح سندهای دیگر موجب اطناب ممل است و چون در این مجموعه بنا بر اختصار است، به تصحیح همین یک سند اکتفا می‌کنیم و روشن است که روایاتی که مضمون واحد دارند، با تصحیح یکی از اسانید، صحت محتوای تمامی آنها ثابت می‌شود. با این حال عده‌ای در سند این حدیث خدشه کرده‌اند که به بررسی مناقشات سندی این حدیث می‌پردازیم.

#### بررسی خدشه‌های سندی به حدیث

پیشتر گفتیم که اشکالاتی که به حدیث نزول آیات سوره مبارک دهر در حق اهل بیت علیهم السلام شده در دو مطلب خلاصه می‌شود: نخست این که سوره دهر مکی است و دیگر این که حکیم ترمذی این حدیث را ساختگی می‌داند و ابن جوزی آن را در موضوعات آورده است. ابن حجر در تخریج الکشاف درباره حدیث می‌نویسد:

أخرجه الثعلبی من رواية القاسم بن بهرام، عن لیث بن أبي سلیم، عن مجاهد، عن ابن عباس.

و من رواية الكلبي، عن أبي صالح، عن ابن عباس...<sup>۱</sup>

ابن حجر اسانید دیگر این حدیث را نادیده گرفته و غیر از این دو سند که از طریق ثعلبی روایت شده، به روایات دیگر هیچ اشاره‌ای نمی‌کند و تنها سخن حکیم ترمذی را درباره حدیث نقل می‌کند که گفته است: «ومن الأحادیث التي تنكرها القلوب». وی هم چنین می‌گوید: ابن جوزی نیز حدیث را در موضوعات آورده است.

اما باید دانست که اسانید این حدیث منحصر به این دو سند نیست. اسانید ثعلبی در تفسیرش به شرح زیر است:

نزلت فی علی بن ابی طالب و فاطمة و جاریه لهما یقال لها فضة، وكانت القصة فيه. وأخبرنا الشيخ أبو محمد الحسن بن أحمد بن محمد بن علی الشیبانی العدل، قراءةً عليه، فی صفر سنة سبع وثمانین و ثلاثمائة. قال: أخبرنا ابن الشرقي، قال: حدثنا محبوب بن حمید النصری، قال: حدثنا أبو محمد عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب الخوار ابن عم الأحنف بن قیس، سنة ثمان وخمسين ومائتين، وسأله عن هذا

۱. الکافی الشاف فی تخریج أحادیث الکشاف: ۴ / ۶۷۰

الحديث روح بن عبادة، قال: حدثنا القيم بن مهرا،<sup>١</sup> عن ليث، عن مجاهد، عن ابن عباس.

وأخبرنا عبدالله بن حامد، قال: أخبرنا أبو محمد أحمد بن عبدالله المزني، قال: حدثنا أبو الحسن محمد بن أحمد بن سهيل بن علي بن مهرا الباهلي بالبصرة، قال: حدثنا أبو مسعود عبدالرحمن بن فهد بن هلال، قال: حدثنا الغنيم بن يحيى، عن أبي علي القيرى، عن محمد بن السائب، عن أبي صالح، عن ابن عباس.

قال أبو الحسن بن مهرا: وحدثني محمد بن زكريا البصرى، قال: حدثني سعيد بن واقد المزني، قال: حدثنا القاسم بن بهرام، عن ليث، عن مجاهد، عن ابن عباس في قول الله سبحانه وتعالى: (يُؤْفُونَ بِالَّذِرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا)...<sup>٢</sup>

حافظ ابوموسى مديني نیز حديث را به دو سند از عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب خوارزمي به اسناد وی از قاسم، از ليث، از مجاهد، از ابن عباس آورده است.

ابن اثير نیز حديث را از ابوموسى روايت کرده<sup>٣</sup> و سبط ابن جوزى از طريق بغوى، از ثعلبى، از عبدالله بن حامد به سند پيش گفته، از ابن عباس روايت کرده است.<sup>٤</sup>

با اين حال ابن حجر درباره اين اسانيد هيچ سخنى نگفته و تنها به ذكر دو سند از ثعلبى اكتفاء کرده است! البته وی هيچ خدشه ای به اسانيد حديث نکرده و ما پيش از اين يکى از اسانيد، يعنى روايت کلبى، از ابوصالح، از ابن عباس را تصحيح کرديم.

#### ١. خدشه در حديث با استناد به سخن بی اساس حکيم ترمذى

متأسفانه وقتى متعصبان هيچ خدشه ای در سند و محتوای احاديث فضائل اهل بيت عليهم السلام نمى يابند، مخالفت خود را با حقيقت به گونه ای ديگر اظهار مى کنند. ابن حجر نیز وقتى تمام راههاى خدشه در حديث را بسته مى بيند، به نقل سخنى سست و بی پایه از حکيم ترمذى مى پردازد که درباره حديث گفته است:

#### ومن الأحاديث التى تنكرها القلوب؛<sup>٥</sup>

١. نام صحيح وی «القاسم بن بهرام» است.

٢. تفسير الثعلبى: ١٠ / ٩٨ - ٩٩.

٣. أسد الغابة: ٥٣٠/٥.

٤. تذكرة الخواص: ٢٨١.

٥. ر.ک: الکافى الشافى فى تخريج أحاديث الكشاف: ٤ / ٦٧٠؛ وی در نوادر الأصول جلد ١، صفحه ٢٤٤ مى نويسد: «ومن الحديث الذى ينكره

قلوب المحققين...»

این از احادیثی است که دل‌ها آن را نمی‌پذیرد.

این سخن بر هیچ مبنایی علمی استوار نیست و با هیچ یک از قواعد علمی سازگاری ندارد، بلکه مشابه کلام کسی است که در اعتراض به اعلان ولایت امیرالمومنین علیه السلام از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در روز غدیر، مخالفتش را این چنین ابراز می‌کند:

**اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ، فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حَجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ؛<sup>۱</sup>**

خداوند! اگر این حقی از سوی توست، پس سنگی از آسمان بر ما بباران.

چنین برخوردی، مشابه رفتار و موضع‌گیری اعراب جاهلی مکه در برابر دعوت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که به یکدیگر توصیه می‌کردند که به سخنان رسول خدا گوش فرا ندهید و به هنگام عبور از کنار ایشان به گوش خود پنبه نهید! سخن حکیم ترمذی ادامه راه قبائل عربی است که صرفاً به جهت بغض و کینه‌ای که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به دل داشتند، مرتد شدند و حتی برخی از آنان پیرو زن کذابی شدند که به دروغ ادعای پیامبری کرد. بنابر این در پاسخ به این حجر که به قول بی‌ارزش حکیم ترمذی تمسک جسته می‌گوئیم که به راستی با قلبی که خداوند بر آن مهر نهاده چه می‌توان کرد؟

در اینجا بد نیست به صورت اجمالی به شرح حال حکیم ترمذی اشاره‌ای داشته باشیم.

### مختصری از شرح حال حکیم ترمذی

وی محمد بن علی بن حسن، معروف به حکیم ترمذی از محدثان صوفی مسلک است. ابونعیم اصفهانی در *حلیه الأولیاء*<sup>۲</sup> سلمی در *طبقات الصوفیة*<sup>۳</sup> و برخی از اندیشمندان دیگر که در شرح حال صوفیان کتاب نگاشته‌اند، از احوالات حکیم ترمذی نیز گزارشاتی ذکر کرده‌اند؛ از جمله گفته شده که عالمان شهر «ترمذ» او را از ترمذ اخراج و تبعید کردند و بر کفر او شهادت دادند. بدین روی ابن حجر نام او را در *لسان‌المیزان* آورده و درباره وی می‌نویسد:

ذکره القاضي کمال الدین بن العدیم، صاحب *تاریخ حلب* فی جزء له، *سمّاه الملحّة فی الردّ علیّ اَبی طلحة*، قال فیہ: وهذا الحکیم الترمذی لم یکن من أهل الحدیث ولا روایة له، ولا أعلم له تطرّقه وصناعة، وإنما کان فیہ الکلام علی إشارات الصوفیة والطرائق، ودعوی الكشف عن الأمور الغامضة والحقایق، حتی خرج فی ذلک عن قاعدة الفقهاء، واستحقّ الطعن علیه بذلك والإزراء. وطعن علیه أئمة الفقهاء

۱. برای اطلاع از تفصیل مطلب ر.ک: *جواهر الکلام فی معرفة الامامة والامام*، ج ۴، ذیل آیه «سأل سائل».

۲. *حلیه الأولیاء*: ۲۳۳/۱۰.

۳. *طبقات الصوفیة*: ۲۱۷ / ش ۱۲.

والمصوفية، وأخر جوه بذلك عن السيرة المرضية، وقالوا: أنه أدخل في علم الشريعة ما فارق به الجماعة، وملاً كتبه الفظيعة بالأحاديث الموضوعية، وحشأها بالأخبار التي ليست بمروية ولا مسموعة، وعلل فيها جميع الأمور الشرعية التي لا يعقل معناها، بعلل ما أضعفها وما أوهأها.

قلت: ولعمري لقد بالغ ابن العديم في ذلك، ولولا أن كلامه يتضمن النقل عن الأئمة أنهم طعنوا فيه لما ذكرته؛<sup>١</sup>

قاضى كمال الدين ابن عديم صاحب كتاب تاريخ حلب، وى [حكيم ترمذى] را در جزئی که آن را «الملحة فی الرد علی أبی طلحة» نامیده، ذکر کرده است و در آن جزء می نویسد: حکیم ترمذی از اهل حدیث نبود و روایتی ندارد و برای من راه، روش و پیشه او معلوم نیست و در روش وی سخنانی بر منوال صوفیه، اهل طریقت و ادعای کشف امور پیچیده و حقایق بود تا این که در آن راه از قاعده فقیهان خارج شد و بدان سبب مستحق طعن و کوچکی گردید. پیشوایان فقها و صوفیه بر او خرده گرفتند و از سیره مورد رضایت خارجش دانستند و گفتند که او مطالبی را در علم شریعت داخل کرده که به واسطه آن مطالب، در میان جماعت مسلمانان تفرقه می افتد. با احادیث ساختگی و با خبرهایی که روایت و شنیده نشده اند، کتابهایش را از زشتی پر کرد و در آن، تمامی امور شرعی را که معنایشان را نمی فهمید با توضیحاتی شرح داد که شریعت را تضعیف و پوچ می کند.

[ابن حجر می گوید:] می گویم: ای کاش می دانستم ابن عديم چقدر در جرح وی زیاده روی کرده است و اگر سخنش متضمن نقل پیشوایانی نبود که در حکیم ترمذی طعن کرده اند، آن را نمی آوردم.

## ۲. خدشه در حدیث با استناد به سخن ابن جوزی

ابن حجر علاوه بر تمسک به سخن سست و بی پایه ترمذی می گوید:

رواه ابن جوزی فی الموضوعات... ، ثم قال: وهذا لانشكاً فی وضعه؛<sup>۲</sup>

ابن جوزی آن را در موضوعات روایت کرده... سپس می گوید: شکی در جعلی بودن این حدیث نداریم.

ابن جوزی در موضوعات، پس از نقل حدیث می نویسد:

وهذا حدیث لایشک فی وضعه، ولو لم يدلّ علی ذلك إلا الأشعار الرکیکه، والأفعال التي يتنزّه عنها اولئك السادة.

۱. لسان المیزان: ۳۰۹/۵.

۲. الکافی الشاف فی تخريج أحاديث الکشاف: ۴ / ۶۷۰.

قال يحيى بن معين: أصبغ بن نباتة لایساوی شیئاً، وقال أحمد بن حنبل: حرقتنا

حدیث محمد بن کثیر، وأما أبو عبدالله السمرقندی، فلا یوثق به؛<sup>۱</sup>

شکّی در جعلی بودن این حدیث نیست و اگر هیچ دلیلی بر جعلی بودن آن نباشد، اشعار سست و نسبت افعالی که آن بزرگان [یعنی اهل بیت علیهم السلام] از آنها منزّه اند در اثبات جعلی بودن آن کافی است.

یحیی بن معین می گوید: أصبغ بن نباته بی ارزش است و أحمد بن حنبل گوید: حدیث محمد بن کثیر را سوزانیدیم. ابو عبدالله سمرقندی نیز مورد اعتماد نیست.

پیش از این، کلام سبط ابن جوزی نوه دختری ابن جوزی را - که در پاسخ به سخنان جدّش گفته بود - مطرح کردیم، در اینجا با تفصیل بیشتری به مناقشات ابن جوزی پاسخ خواهیم داد و چنان که روشن است، ابن جوزی از دو جهت در این حدیث خدشه کرده است: نخست از جهت محتوا و دیگری از جهت سند. چون بحث ما در اینجا درباره مناقشات سندی است، ابتدا به خدشه سندی از سوی ابن جوزی پاسخ می دهیم و سپس به خدشه محتوایی می پردازیم.

ابن جوزی در مناقشه سندی، به نظر یحیی بن معین درباره «أصبغ بن نباته» و «أحمد بن حنبل» درباره محمد بن کثیر اشاره کرده و می گوید: «ما به ابو عبدالله سمرقندی نیز اعتماد نداریم». بر فرض صحّت استدلال ابن جوزی، نهایت چیزی را که می توان گفت ضعف سندی است، اما هرگز نمی توان حدیث را جعلی شمرد. بنابر این، این سخن ابن جوزی که می گوید: «وهذا حدیث لایشکّ فی وضعه» صرفاً ادعائی بی اساس است.

به علاوه سند حدیث منحصر به آنچه ابن جوزی مطرح کرده نمی باشد، بلکه حدیث به اسانید متعدّدی روایت شده که ابن جوزی هیچ اشاره ای به آنها نکرده است. در سندی که ما پیشتر تصحیح کردیم، أصبغ بن نباته، محمد بن کثیر و ابو عبدالله سمرقندی قرار نداشتند و این نکته ای است که سبط ابن جوزی نیز در پاسخ به مناقشه جدّش به آن اشاره کرده است.

یکی از اشکالات بزرگی که همواره بر روش ابن جوزی وارد شده و از مهم ترین اعتراضات عالمان سنّی بر کتاب موضوعات محسوب می شود همین نکته است که وی در این کتاب، حدیثی را با یک سند ذکر می کند و پس از مناقشه در سند آن، به دروغ بودن اصل داستان حکم می کند، بدون این که اشاره ای به اسانید دیگر حدیث نماید! هر چند که همین سند هم صحیح و بدون اشکال است و بسیاری از حافظان و محدثان بزرگ سنّی حدیث را به همین سند روایت کرده و در آن خدشه نکرده اند. حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی به اسناد خود از طریق حمیدی حدیث را به شرح زیر روایت می کند:

۱. الموضوعات: ۱ / ۳۹۰ - ۳۹۲.

أخبرنا أبو طالب عبداللطيف بن محمد القبيطي البغدادي بها، أخبرنا أبو الفتح محمد بن عبد الباقي بن سليمان، أخبرنا الحافظ محمد بن أبي نصر الحميدي، أخبرنا أبو علي الحسن بن عبدالرحمن، المعروف بالشافعي بمكة، أخبرنا...  
 قلت: هكذا رواه الحافظ أبو عبد الله الحميدي في فوائده، ومارويناه إلا من هذا الوجه، ورواه الحاكم أبو عبد الله في مناقب فاطمة عليها السلام، ورواه ابن جرير الطبري أطول من هذا، في سبب نزول (هَلْ أَتَى)؛<sup>١</sup>

ابوعلی معروف به شافعی در مکه به ما خبر داد... می گویم: در سبب نزول هل اتی حافظ حمیدی در فوائد خود نیز به این صورت روایت کرده است و ما نیز فقط به همین طریق روایت کردیم. حاکم نیشابوری این روایت را در مناقب فاطمه سلام الله علیها روایت کرده است. ابن جریر طبری نیز با تفصیل بیشتری به نقل آن پرداخته است.

بنابر این روایانی که حدیث را به سند مورد مناقشه ابن جوزی نقل کرده اند، همه از حافظان و محدثان بزرگ سنی به شمار می آیند و هیچ یک از آنها خدشه ای به سند این حدیث وارد نکرده اند. یکی از مشهورترین حافظان و محدثان سنی، ابو عبد الله حمیدی است که حدیث فوق را روایت کرده است که به ذکر شرح حال او می پردازیم.

### شرح حال ابو عبد الله حمیدی

در بسیاری از کتابهای رجالی و متونی که در شرح حال شخصیت های برجسته و گزارش حوادث مهم نگاشته شده است، به صورت مبسوط به شرح حال حمیدی پرداخته و از او به نیکی یاد شده است. از جمله منابعی که بدون هیچ خدشه ای در وثاقت و دانش حمیدی از او یاد کرده اند، می توان به منابعی هم چون المنتظم فی تاریخ الملوک والامم،<sup>٢</sup> معجم الأدباء،<sup>٣</sup> تذکره الحفاظ،<sup>٤</sup> الوافی بالوفیات،<sup>٥</sup> مرآة الجنان،<sup>٦</sup> النجوم الزاهرة،<sup>٧</sup> الکامل فی التاریخ<sup>٨</sup> اشاره نمود.

١. کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام: ٣٤٥ - ٣٤٨.

٢. المنتظم فی تاریخ الملوک والامم: ١٧ / ٢٩ / ش ٣٦٥٤.

٣. معجم الأدباء: ١٨ / ٢٨٢ - ٢٨٦ / ش ٨٨.

٤. تذکره الحفاظ: ٤ / ١٢١٨ - ١٢٢٢ / ش ١٠٤١.

٥. الوافی بالوفیات: ٤ / ٢٨٢ - ٢٨٤ / ش ٦١٦.

٦. مرآة الجنان: ٣ / ١١٣ - ١١٤.

٧. النجوم الزاهرة: ٥ / ١٥٦.

٨. الکامل فی التاریخ: ١٠ / ٢٥٤.

افزون بر منابع یاد شده، در سایر منابع معتبر دیگر بر ورع، وثاقت و علم حمیدی تاکید شده است. به عنوان نمونه ذهبی در *سیر أعلام النبلاء* می نویسد:

الحمیدی: الإمام القدوة، المتقن، الحافظ، شیخ المحدثین، أبو عبدالله محمد بن أبي نصر فتوح بن عبدالله بن فتوح بن حمید بن یصل الأزدي، الحمیدی، الأندلسی، الميورقي، الفقيه، الظاهري، صاحب ابن حزم وتلميذه... استوطن ببغداد... وكان من بقايا أصحاب الحديث علماء وعملاً، وعقداً وانقياداً، رحمه الله عليه... .

قال أبو نصر بن ماکولا: لم أر مثل صديقنا أبي عبدالله الحمیدی في نزاهته و عفته و ورعه، و تشاغله بالعلم، صنّف تاريخ الأندلس.

وقال يحيى بن إبراهيم السلماسی: قال أبي: لم تر عيناى مثل الحمیدی في فضله و نبهه، و غزارة علمه، و حرصه على نشر العلم، وكان ورعاً تقياً، إماماً في الحديث و عله و رواته، متحققاً بعلم التحقيق والأصول على مذهب أصحاب الحديث بمواقفه الكتاب و السنّة...

قال السلفی، سألت أبا عامر العبدري عن الحمیدی، فقال: لا يرى مثله قط، وعن مثله لا يسأل، جمع بين الفقه والحديث والأدب، ورأى علماء الأندلس، وكان حافظاً؛<sup>۱</sup>

حمیدی امام و پیشوا، متقن، حافظ و استاد محدثان بود، [کنیه وی] ابوعبدالله بن أبي نصر [است. او به نام های دیگر هم چون:] حمیدی، اندلسی، میورقی، نیز شناخته می شود. وی فقیه، ظاهری مذهب و از همراهان و شاگردان ابن حزم است... او در بغداد سکنا گزید... و او از باقی ماندگان اهل حدیث از جهت علم و عمل اعتقاد و بندگی بود، رحمت خدا بر او باد... .

ابونصر بن ماکولا گفت: در صفا، عفت، ورع و اشتغال به علم همانند دوستان ابوعبدالله حمیدی ندیدم. وی کتاب *تاریخ الأندلس* را نگاشته است. یحیی بن ابراهیم سلماسی گفت: پدرم گفت: چشمان، من هم چون حمیدی را که به جهت فضل، شرافت، فراوانی دانش و حریص بودنش بر نشر علم ندیده است. او با ورع و پرهیزکار و در حدیث، اسباب و روات آن پیشوا بود. بر دانش تحقیق و اصول نیز مستحکم و پایدار و به مذهب اصحاب حدیث بر اساس موافقت با کتاب و سنت پای بند بود.

سلفی گفت: از ابوعامر عبدری درباره حمیدی پرسیدم. او گفت: هرگز همانند او دیده نشده و از نظیرش پرسیده نمی شود. او میان فقه، حدیث و ادب جمع کرده و عالمان اندلس را درک کرده بود. وی حافظ بود.

این شرح حال یکی از محدثانی است که حدیث را به سند خویش روایت و بی آن که بدان خدشه ای وارد سازد، بدان اعتماد کرده است. بنابر این جایی برای طرح مناقشه سندی از سوی ابن

۱. *سیر أعلام النبلاء*: ۱۹ / ۱۲۰ - ۱۲۶ / ش ۶۳

جوزی باقی نمی ماند، با این وجود به بررسی شرح حال أصبغ بن نباته و محمد بن کثیر هم می پردازیم تا نادرستی ادعای ابن جوزی آشکارتر گردد.

### شرح حال أصبغ بن نباته

أصبغ بن نباته از تابعین مشهور است و چنان که در جلد نخست این مجموعه روشن شد، عالمان سنی بر اساس حدیثی که در شأن تابعین از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می کنند، تابعین را در عدالت هم چون صحابه می شمارند. در منابع حدیثی سنیان به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمده است که می فرمود:

### خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم؛<sup>۱</sup>

بهترین همنشینان و اصحاب، همنشینان اصحاب من و سپس کسانی هستند که به دنبال آنها می آیند.

حاکم نیشابوری براساس همین حدیث درباره تابعین می نویسد:

النوع الرابع عشر من هذا العلم [من علوم الحديث]: معرفة التابعین، وهذا نوع یشتمل على علوم كثيرة، فإنهم على طبقات في الترتیب، ومهما غفل الإنسان عن هذا العلم لم یفرق بین الصحابة والتابعین، ثم لم یفرق أيضاً بین التابعین وأتباع التابعین، قال الله عزوجل: (وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).<sup>۲</sup>

وقد ذكرهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم... ، فخير الناس قرناً - بعد الصحابة - من شافه أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، وحفظ عنهم الدين والسنن، وهم قد شهدوا الوحي والتنزيل؛<sup>۳</sup>

نوع چهاردهم از این علم [شناخت حدیث]: شناخت تابعین است و این نوع مشتمل بر علوم فراوانی است. تابعین در ترتیب بر طبقاتی تقسیم می شوند و چنانچه انسان از این علم غافل شود، میان صحابه و تابعین فرق نمی گذارد و نیز میان تابعین و پیروان تابعین فرق نمی نهد. خدای عزوجل می فرماید: (وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

۱. عمدة القاری: ۱۸۰/۱۴؛ المواقیف: ۶۴۳/۳؛ الإصابه: ۱ / ۲۱؛ البداية والنهاية: ۶ / ۲۸۳ و منابع دیگر.

۲. سوره توبه: آیه ۱۰۰.

۳. معرفة علوم الحديث: ۴۱ - ۴۲.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از آنان به عنوان بهترین مردمان برای همنشینی - پس از صحابه - یاد کرده است. کسانی که اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را دیده و به صورت شفاهی دین و سنت ها را از آنان اخذ و حفظ کرده اند و صحابه به تحقیق، وحی و تنزیل را دیده اند.

در نتیجه بر اساس روایات و مبانی علوم حدیث اهل سنت، افرادی هم چون اَصْبَغ بن نباته از تابعین است، از این رو خدشه ای نسبت به وثاقت و شخصیت او پذیرفته نیست. افزون بر آن که اَصْبَغ از رجال ابن ماجه است<sup>۱</sup> و گروهی از اندیشمندان بزرگ سنی از او روایت کرده اند. برخی از رجالین مشهور نیز او را توثیق کرده اند که در این میان می توان از «عجلی» نام برد.<sup>۲</sup>

البته برخی هم در جهت تضعیف او سخنانی گفته اند، اما ریشه تمام جرح ها به شیعه بودن اَصْبَغ بازمی گردد و روایاتی که وی در فضائل امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده، تنها دلیل خدشه در شخصیت اوست. به عنوان نمونه ابن حبان درباره اَصْبَغ می گوید:

**وهو ممن فتن بحب علي، أتي بالطامات في الروايات، فاستحق من أجلها الترك؛<sup>۳</sup>**

او دل داده و دوست دار علی بن ابی طالب بود و دروغ های بزرگی در روایات وارد نمود؛ از این رو سزاوار است که روایاتش ترک شود.

ابن عدی نیز گوید:

**لم أخرج له هاهنا شيئاً، لأنَّ عامَّة ما يرويه عن علي لا يتابعه أحد عليه؛**

هیچ حدیثی از او روایت نمی کنم، چرا که عموم آنچه از علی علیه السلام روایت می کرد، اموری بود که هیچ کس آن را نقل نمی نمود.

بنابر این سبب تضعیف اَصْبَغ و ترک حدیث وی از سوی برخی متعصبان، نقل روایات فضائل امیرالمومنین علیه السلام توسط اوست. ابن عدی و امثال او، در ردّ احادیثی که جز تشیع راوی، هیچ دلیلی برای ردّ آنها ندارند دچار اضطراب و تشویش شده اند. ادامه کلام ابن عدی درباره اَصْبَغ جای بسی تأمل است. وی می گوید:

**إذا حدّث عن الأصْبَغ ثقةً، فهو عندي لا بأس بروايته، وإنما أتي الإنكار من جهة من روى عنه، لأنَّ الراوى عنه لعله يكون ضعيفاً؛<sup>۴</sup>**

هر گاه فرد مورد اعتمادی از اَصْبَغ حدیث نقل کند، روایت او نیز نزد من اشکالی ندارد، چرا که انکار به جهت کسی که از او روایت کرده متوجه او می شود، زیرا چه بسا روایت کننده از او ضعیف می باشد.

۱. ر.ک: تقریب التهذیب: ۱۰۷/۱ / ش ۵۲۸: تهذیب الکمال: ۳۰۸/۳ / ش ۵۳۷.

۲. معرفة النقات: ۲۳۴/۱ / ش ۱۱۳.

۳. المجروحین: ۱ / ۱۷۴.

۴. الکامل: ۱ / ۴۰۷ - ۴۰۸ / ش ۲۲۰. هم چنین ر.ک: تهذیب الکمال: ۳۱۰/۳ - ۳۱۱ / ش ۵۳۷.

حاصل آن که اَصْبَغ بن نباته از تابعین است و اهل سنت اگر به روایات و مبانی علوم حدیث خود پایبند و ملتزم باشند، باید وثاقت اَصْبَغ را بپذیرند. به علاوه هیچ خدشه ای جز تشیع متوجه اَصْبَغ نیست و چنان که بارها در این مجموعه تاکید کرده ایم، بر اساس مبانی رجالی سنّیان، تشیع هرگز به وثاقت ضرر نمی زند.

### شرح حال محمد بن کثیر

تنها جرم محمد بن کثیر نیز تشیع اوست و صرفاً همین موضوع سبب شده که ابن حنبل بگوید:

#### حرقنا حدیثه؛<sup>۱</sup>

حدیث وی را آتش می زدیم!

یحیی بن معین درباره محمد بن کثیر می گوید:

#### هوشیعی، لم یکن به بأس... وسمعت أنا منه؛<sup>۲</sup>

او شیعی است و اشکالی به او وارد نیست... و من از او حدیث استماع کرده ام.

بنابر این محمد بن کثیر از دیدگاه رجالیان سنّی ثقه و مورد اعتماد است، اما تشیع او سبب شده که أحمد بن حنبل حدیث او را بسوزاند.

البته امثال أحمد باید احادیث محمد بن کثیر را بسوزانند، چرا که وی از اعمش، از عدی بن ثابت، از زرّ، از عبدالله بن مسعود، از امیرالمومنین علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:

#### من لم یقل علی خیر الناس، فقد کفر؛<sup>۳</sup>

هر کس نگوید علی بهترین مردمان است، به تحقیق کافر است.

در نتیجه خدشه سندی ابن جوزی به حدیث یاد شده وارد نیست و اساساً شخصیت وی و کتاب موضوعات او اهمیت چندانی نداشته و مقبول بسیاری از اندیشمندان سنّی نیست. در اینجا به ذکر نظرات برخی از عالمان سنّی درباره ابن جوزی و کتاب موضوعات وی می پردازیم.

### نظر برخی از اندیشمندان سنّی درباره شخصیت و کتاب ابن جوزی

ابن اثیر، أبو الفداء و دیاربکری در شرح حال ابن جوزی گفته اند:

#### كان كثير الوقيعه في الناس، لاسيما في العلماء المخالفين لمذهبه والموافقين له؛<sup>۱</sup>

۱. ر.ک: الموضوعات (ابن جوزی): ۱ / ۳۴۹؛ لسان المیزان: ۵ / ۳۵۱ / ش ۱۱۵۴.

۲. ر.ک: الجرح والتعديل: ۶۸/۸ - ۶۹ / ش ۳۰۸؛ تاریخ بغداد: ۴۱۰/۳.

۳. تاریخ بغداد: ۴۰۹/۳؛ تاریخ مدینه دمشق: ۳۷۲/۴۲؛ الموضوعات (ابن جوزی): ۳۴۷/۱؛ تهذیب التهذیب: ۳۷۲/۹ / ش ۶۸۷.

او درباره مردم بسیار بدگوئی می کرد، به ویژه درباره عالمانی که با مذهب او مخالف و یا موافق بودند.

ذهبی نیز می گوید:

قرأت بخط الموقانی أن ابن جوزی...، كان كثير الغلط فيما يصنفه. فإنه كان يفرغ من الكتاب ولا يعتبره.

قلت: نعم، له وهم كثير في تؤوليفه، يدخل عليه الداخل من العجلة والتحويل إلى مصنف آخر، ومن أن جلّ علمه من كتب صحف مامارس فيها أرباب العلم كما ينبغي؛<sup>۱</sup> به خط موقانی خواندم که ابن جوزی... نوشته هایش بسیار پر غلط بود و در نوشتن و تمام کردن کتاب دقت نمی کرد.

می گویم: آری، او در تألیفاتش بسیار توهم داشت و به جهت عجله [هنوز کتاب تمام نشده به نوشتن] کتاب دیگر می پرداخت و امور نادرستی را در کتاب سابق [برای اتمام سریع آن] داخل می کرد و از این رو است که عموم معلومات وی از کتابهایی است که درباره آنها با بزرگان و دانشمندان مذاکره ای نداشته است.

سیوطی و داوودی نیز در شرح حال وی، به نقل از ذهبی می نویسند:

قال الذهبي في التاريخ الكبير: لا يوصف ابن جوزی بالحفظ عندنا باعتبار الصنعة، بل باعتبار كثرة إطلاعه وجمعه؛<sup>۲</sup>

ذهبی در تاریخ کبیر می گوید: در نزد ما ابن جوزی به اعتبار علم درایه به حافظ بودن توصیف نمی شود، بلکه به اعتبار اطلاعات فراوان و جمع احادیث به او حافظ گفته می شود.

ابن حجر عسقلانی نیز می گوید:

ابن جوزی حاطب لیل لا ینقد ما یحدّث به؛<sup>۳</sup>

ابن جوزی جمع کننده هیزم در شب است و آنچه را که نقل می کند، مورد بررسی قرار نمی دهد.

بنابر این ابن جوزی شخصیت علمی موجهی نزد اندیشمندان سنی ندارد و کتابهای او نیز دارای ارزش و اعتبار نیست.

اما درباره کتاب موضوعات وی نیز باید گفت: بسیاری از عالمان بزرگ سنی در ردّ و تضعیف کتاب موضوعات وی سخن گفته اند که به عنوان نمونه می توان از اشخاص زیر نام برد:

۱. نووی، ۲. ابن صلاح، ۳. ابن جماعه، ۴. زین عراقی، ۵. ابن کثیر، ۶. ابن حجر، ۷. سخاوی، ۸.

سیوطی و دیگران.

۱. الکامل فی التاریخ: ۱۷۱/۱۲؛ تمّة المختصر فی أخبار البشر: ۳ / ۱۰۱؛ تاریخ الخمیس: ۲ / ۳۶۷.

۲. تذکرة الحفاظ: ۱۳۴۷/۴ / ش ۱۰۹۸.

۳. طبقات الحفاظ: ۹۸/۱؛ طبقات المفسرین: ۱۹۴ / ش ۲۶۰.

۴. لسان المیزان: ۸۴/۲ / ش ۳۳۷.

ابن کثیر درباره کتاب موضوعات می گوید:

وقد صنّف الشيخ أبو الفرج ابن الجوزي كتاباً حافلاً في الموضوعات، غير أنّه أدخل فيه ما ليس منه، وخرج عنه ما كان يلزمه ذكره، فسقط عليه ولم يهتد إليه؛<sup>١</sup>

شيخ أبو الفرج ابن جوزي كتابي شامل احاديث جعلي تصنيف کرده است، جز این که احاديثی را که جعلی نبوده نیز وارد آن کرده است و آنچه را از جعلیات باید ذکر می شد ذکر ننموده؛ از این رو آنها را [از قلم] انداخته و به آنها اشاره ای نکرده است.

ابن حجر حدیث «سدّ الأبواب إلّا باب علی» را مطرح ساخته و آن را اثبات و تصحیح کرده است.

وی درباره ذکر این حدیث در موضوعات از سوی ابن جوزی می گوید:

قول ابن الجوزي إنّه باطل، وإنّه موضوع، دعوى لم يستدلّ عليها إلّا بمخالفة الحديث الذي في الصحيحين، وهذا إقدام على ردّ الأحاديث الصحيحة بمجرد التوهم، ولا ينبغي الإقدام على الحكم بالوضع إلّا عند عدم امکان الجمع، ولا يلزم من تعذر الجمع في الحال أن لا يمكن بعد ذلك، إذ (فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ)<sup>٢</sup> وطريق الورع في مثل هذا أن لا يحكم على الحديث بالبطلان، بل يتوقف فيه إلى أن يظهر لغيره ما لم يظهره له، وهذا الحديث من هذا الباب، هو حديث مشهور له طرق متعدّدة، كلّ طريق منها على انفرادها لا تقصر عن رتبة الحسن، ومجموعها ممّا يقطع بصحته على طريقه كثير من أهل الحديث. وأمّا كونه معارضاً لما في الصحيحين فغير مسلم؛<sup>٣</sup>

همانا سخن ابن جوزی در این که این روایت باطل و جعلی است ادعایی است که مستند وی فقط مخالفت آن با حدیث موجود در صحیحین است. و این به نوعی ردّ احادیث صحیح به صرف توهم است؛ به همین روی سزاوار نیست که حکم به وضع چنین حدیثی شود مگر زمانی که جمع بین احادیث امکان پذیر نباشد و اگر جمع آن در این حال ممکن نشد، ملازمه ندارد که در آینده هم جمع آن ممکن نباشد؛ چرا که «بالاتر از هر دارای علمی، داناتری وجود دارد» و راه ورع در چنین موضوعی آن است که به باطل بودن حدیث حکم نکند، بلکه درباره آن توقف و سکوت کند تا آنچه برای او آشکار نشده، برای دیگران آشکار گردد؛ و این حدیث، حدیثی مشهور است و به سندهای متعدّد آمده است که هر یک از سندها کمتر از عنوان حسن ندارد و از مجموع آنها قطع به صحتّ مبنای بسیاری از علماء حدیث پیدا می شود. اما اینکه حدیث معارض باشد با احادیث صحیحین مطلبی است که ثابت نشده است.

سخواوی نیز درباره کتاب موضوعات می گوید:

١. الباعث الحثيث: ٧٥.

٢. سوره يوسف: آیه ٧٦.

٣. القول المسدّد فی مسند أحمد: ٢٦ - ٢٧.

ربما أدرج فيها الحسن والصحيح، مما هو في أحد الصحيحين، فضلا عن غيرهما، وهو مع إصابته في أكثر ما عنده توسع منكر ينشأ عنه غايه الضرر، من ظن ما ليس بموضوع بل هو صحيح موضوعاً، مما قد يقلده فيه العارف تحسیناً للظن به، حيث لم يبحث فضلا عن غيره، ولذا انتقد العلماء صنيعة إجمالاً، والموقع له في استناده في غالبه، لضعف راويه الذي رمى بالكذب مثلاً، غافلاً عن مجيئه من وجه آخر؛<sup>۱</sup>

چه بسیار روایات صحیح و حسنی که در یکی از صحیحین و غیرصحیحین آمده که وی در موضوعات وارد نموده است.

وی دایره وسیع و ناپسندی را ملاک کار خود قرار داده است که از آن بیشترین ضرر ناشی می شود. اندیشمندی که به او خوش گمان بوده و از وی پیروی می کنند، به سخن او بسنده کرده و به پیروی از او گمان می کنند که احادیث صحیح، موضوع و ساختگی است [این موضوع درباره اندیشمندان پیرو وی صادق است] چه رسد به غیراندیشمندان. به همین روی اندیشمندان [غیرمقلد] منتقد روش کاری وی هستند. مستند و مبنای او در حکم به ساختگی بودن احادیث، به صرف متهم بودن راوی به کذب است، غافل از اینکه شاید همان حدیث به سند دیگری [که صحیح است] آمده باشد.

این نکته هم در خور توجه است که آوردن حدیث ذیل آیه (هَلْ أَتَى) در موضوعات مردود است، زیرا که وی این حدیث را در کتاب تبصره المبتدی قبول کرده است.<sup>۲</sup> آنچه در عدم اعتبار تضعیفات ابن جوزی گفته شد، بحث مختصری بود که در مباحث آینده تفصیل آن خواهد آمد.

اما پس از بررسی اشکالات سندی ابن جوزی، نوبت به بررسی مناقشات وی از جهت محتوایی می رسد.

### ۳. مناقشه ابن جوزی در محتوای حدیث

ابن جوزی دو اشکال محتوایی نیز به حدیث وارد ساخته است.

نخست این که اشعار منسوب به امیرالمومنین علیه السلام و حضرت فاطمه سلام الله علیها از نظر ادبی سست اند و وزن و قافیه درستی ندارند! و دوم این که امیرالمومنین و حضرت فاطمه سلام الله علیهما، از آن افعالی که در حدیث به آنها نسبت داده شده منزهند. به عبارت دیگر جایز نیست آن دو بزرگوار خود و

۱. فتح المغیث: ۲۵۵/۱.

۲. ر.ک: تفسیر الألوسی: ۲۹ / ۱۵۸.

فرزندان کوچکشان را به خاطر اطعام فقیر، یتیم و اسیر تا این حد به سختی و رنج بیندازند و آنان از چنین عملی منزّهند. در اینجا به بررسی مناقشه نخست ابن جوزی می پردازیم:

### ۱. نادرستی نسبت اشعار سست به اهل بیت

چنان که پیشتر مطرح شد، در یکی از روایات چند بیت شعر به حضرت امیرالمومنین علیه السلام و حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها نسبت داده شده بود که به اعتقاد ابن جوزی، این اشعار از نظر ادبی دچار ضعف اند و نسبت آنها به آن بزرگواران صحیح نیست.

در پاسخ به این اشکال بی اساس باید گفت که این حدیث به صورت های دیگری نیز روایت شده و در آن روایات اساساً این اشعار نیامده است؛ از این رو هرگز نمی توان با استناد به یک روایت و خدشه در آن، حدیثی را مجعول شمرد. به علاوه نوه دختری ابن جوزی به این اشکال هم پاسخ داده است. او درباره این اشعار می گوید:

فهذا على عادة العرب في الرجز والجنب، كقول القائل: «والله لولا الله ما اهتدينا»،  
ونحو ذلك، وقد تمثل به النبي صلى الله عليه وآله وسلم؛<sup>۱</sup>

پس این شعر بر اساس عادت عرب در رجزخوانی و [به هدف] دور نمودن طرف مقابل است، مانند این سخن که گفته می شود: «به خدا قسم اگر خدا نبود، ما هدایت نمی شدیم» و مواردی دیگر از این قبیل و همانا به این جمله نیز پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تمثل کرده است.

بنابر این در رجزها اشعاری خوانده می شود که سراینده اشعار توجّهی به جهات ادبی شعرش ندارد. نظیر این اشعار را می توان در رجزهای اصحاب حضرت سید الشهداء علیه السلام، در میدان کربلا در مقابل دشمنان حضرتش مشاهده نمود.

### ۲. نادرستی تحمل مشقت فراوان و طاقت فرسا

ابن جوزی معتقد است که چون در حدیث افعالی به اهل بیت علیهم السلام نسبت داده شده که ایشان از آن اعمال منزّهند، از این رو حدیث جعلی است. به نظر می رسد افعالی که وی بدان اشاره می کند، گرسنه ماندن اهل بیت علیهم السلام به مدّت سه روز متوالی است، چنان که در کتاب *ابطال الباطل* آمده است:

ذكر بعض المفسرين في شأن نزول السورة ما ذكره، ولكن أنكر على هذه الرواية  
كثير من المحدثين وأهل التفسير، وتكلموا في أنه هل يجوز أن يبالغ الإنسان في  
الصدقة إلى هذا الحد، و يجوع نفسه وأهله حتى يشرف على الهلاك؟ وقد قال الله  
تعالى: (وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ) والعفو: ما كان فاضلاً من نفقة العيال، و قال

۱. تذكرة الخواص: ۲۸۳.

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ: «خَيْرُ الصَّدَقَةِ مَا كَانَ صَفْوًا عَفْوًا» وَإِنْ صَحَّ الرَّوَايَةُ،  
لَا تَدَلُّ عَلَى النَّصِّ؛<sup>۱</sup>

برخی مفسران در شأن نزول سوره دهر، آنچه را که او [یعنی مرحوم علامه حلی] آورده ذکر کرده اند؛ لیکن بسیاری از محدثان و مفسران این روایت را انکار کرده اند و در این باره سخن گفته اند که آیا جایز است انسان تا این حد در صدقه دادن زیاده روی کند و خویشتن و خانواده خود را تا سر حد هلاکت و گرسنگی قرار دهد؟ در حالی که خدای تعالی می فرماید: (وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ) و «العفو» آن چیزی است که اضافه تر از نفقه عیال باشد. و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «بهترین صدقه آن چیزی است که از روی میل و رغبت باشد» و اگر این روایت نیز صحیح باشد، دلالتی صریح بر امامت ندارد.

پیش تر، در ذیل عنوان «نکاتی پیرامون حدیث»، به نقد نظر ابن جوزی از سوی نوه دختری او، یعنی سبط ابن جوزی پرداختیم. سبط ابن جوزی در نقد این اشکال از سوی جدش، به سخن خود وی در کتاب منتخب اشاره می کند که در توجیه عمل اهل بیت علیهم السلام گفته است: «این کار با علم به طاقت و شکیبایی حسنین علیهما السلام صورت گرفته است؛ چرا که ایشان به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منسوبند و صبر و طاقت را از ایشان به ارث برده اند».

هم چنین در نکته دیگری اشاره کردیم که به تصریح برخی عالمان و مفسران سنی، مراجعه مسکین، یتیم و اسیر به در خانه اهل بیت علیهم السلام امتحان الهی بوده و این مسکین، یتیم و اسیر ملائکه ای بوده اند که خداوند با فرستادن آنها برای طلب غذا از اهل بیت علیهم السلام، آن بزرگواران را امتحان کرده است. بنابر این شبهه جایز نبودن تحمل گرسنگی تا این حد با این احتمال از میان می رود.

به این نکته اساسی باید توجه داشت که اساساً میان خدا، اولیاء و حجج الهی روابط خاصی برقرار است و رفتار، گفتار و کردار حجت های خداوند بر پایه این ارتباط خاص تنظیم می شود. از این رو گاهی افعالی از ایشان دیده می شود که بشر عادی از درک و تحلیل آن عاجز است. برای این ادعا شواهد فراوانی وجود دارد که پرداختن به آنها از حوصله بحث خارج است، اما برای نمونه به چند مورد اشاره می کنیم:

**شاهد نخست:** حرکت حضرت سید الشهداء علیه السلام از مدینه به مکه و از مکه به سوی کربلاست. بسیاری از وقایعی که در جریان این حرکت رخ داده با محاسبات عادی و سیاسی قابل درک نیست. مثلاً نحوه برخورد حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام با حر بن یزید ریاحی بسیار تکان دهنده و در خور توجه است. با این که حر با لشکریانش راه را بر امام حسین علیه السلام بستند و ایشان را در کربلا

۱. ر.ک: دلائل الصدق: ۵۲/۵؛ شرح احقاقی الحقی: ۱۷۰/۳.

متوقف ساختند، حضرت سید الشهداء علیه السلام تمامی افراد لشکر و حتی اسب هایشان را سیراب کردند، در حالی که این عمل بر اساس محاسبات عادی و سیاست سازگار نیست.

**شاهد دوم:** برخورد امیرالمومنین علیه السلام با فتنه گران جمل است. در جنگ جمل برخی از سران فتنه از جمله محمد بن طلحه و برخی دیگر اسیر شدند. محمد بن طلحه از کسانی بود که شیطنت های فراوانی کرده و از محرکان اصلی عایشه برای اقدام به جنگ به شمار می رفت. با این حال وقتی او را نزد امیرالمومنین علیه السلام آوردند، ایشان از حسنین علیهما السلام خواستند که برای پسر طلحه وساطت کنند. آن دو بزرگوار نیز وساطت کردند و امیرالمومنین علیه السلام وی را آزاد ساخت!

**شاهد سوم:** داستان قرائت آیات برائت از مشرکان نیز بسیار ظریف است. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای قرائت این آیات، ابتدا ابوبکر را فرستاد، اما در نیمه راه جبرئیل نازل شد و از ناحیه خداوند دستور آورد که این کار باید توسط امیرالمومنین علیه السلام صورت گیرد. به همین جهت امیرالمومنین علیه السلام به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، با عجله خود را به ابوبکر رساند و به وی فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که این آیات را باید خود بخوانم و یا کسی که به منزله خودم باشد». ابوبکر نیز بسیار افسرده و گریان بازگشت.

در این داستان باید بسیار تأمل کرد. آیا خداوند نمی توانست پیش از حرکت ابوبکر، حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام را برای این کار معین فرماید؟ مسلماً در این داستان نکته ای وجود دارد که باید بدان توجه کرد. این داستان به خوبی وجود رابطه ای خاص میان خدا و حجت هایش را به تصویر می کشد و نشان می دهد که خداوند چگونه زمینه ای فراهم می سازد تا مقام و منزلت اهل بیت علیهم السلام را به رخ منافقان بکشد و بر همگان نمایان سازد.

**شاهد چهارم:** شاهد دیگر نیز حدیث طیر است. بر اساس این حدیث، روزی مرغ بریانی برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آوردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم پیش از خوردن مرغ دعا کردند:

**اللهم ائتني بأحب الخلق إليك وإليّ، يأكل معي من هذا الطائر؛<sup>۱</sup>**

خداوندا، محبوب ترین خلق نزد خودت و من را بفرست تا به همراه من از این مرغ بخورد.

در این هنگام امیرالمومنین علیه السلام به درب منزل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمدند؛ اما انس بن مالک خادم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مانع از ورود آن حضرت شدند! این کار چند بار تکرار شد تا این که امیرالمومنین علیه السلام درب را هل دادند و وارد شدند. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که از خوردن مرغ دست نگه داشته و منتظر بودند، به استقبال حضرت امیرالمومنین علیه السلام آمده و از سبب دیرآمدنش

۱. سنن الترمذی: ۵ / ۳۰۰؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۰ و ۱۳۲؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۲۵ - ۱۲۶؛ المعجم الأوسط: ۲ / ۲۰۷، ۶ / ۹۰، ۷ /

۲۶۷ و ۱۴۶ / ۹ و منابع دیگر.

پرسیدند. آن گاه امیرالمومنین علیه السلام سبب را گفتند، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم انس را مؤاخذه کردند و او گفت دوست داشتم مردی از خویشانم مشمول دعای شما گردد!

در این حدیث از آمدن ابوبکر و اجازه نیافتن وی از جانب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سخن به میان آمده است. این حدیث نیز به روشنی وجود ارتباطی خاص میان خدا و حجت های او را بیان می دارد. بنابر این بسیار هویداست که کارهای اولیاء و حجج الاهی و در مقابل، پاداشی که خداوند برای ایشان در نظر می گیرد، اموری خاص و ویژه هستند که به نحوه ارتباط معنوی خاص میان خداوند متعال و ایشان مربوط می شود؛ رابطه ای که بشر عادی از درک آن عاجز است.

در داستان اطعام مسکین، یتیم و اسیر نیز خداوند خواسته است که زمینه ای فراهم سازد تا زهد، ایثار، جود و تحمل اهل بیت علیهم السلام در راه خدا را به رخ همگان بکشد و با نزول سوره ای در پاداش این عمل، امتیاز و مقامات ایشان را برای همگان آشکار سازد و بدین وسیله حجت را برای منکران تمام کند.

نکته دیگر این که امتحان همواره با سختی و مشقت همراه است و خداوند در شرایط سخت و استثنائی بندگان خالص خود را می آزماید. در این مورد نیز در شرایط قحطی، وقتی که حسین علیهما السلام مریض و ضعیف شده اند، اهل بیت علیهم السلام را امتحان می کند و ایشان نشان می دهند که در راه خدا به سادگی از همه دارائی خود می گذرند و با تحمل مشقت فراوان ایثار می کنند چنان که حضرت سید الشهداء سلام الله علیه در کربلا اوج ایثار و از خودگذشتگی در راه خدا را به منصفه ظهور گذاشت و برای حفظ دین خدا، به تمام معنا از همه چیز حتی از جان عزیزترین کسانش گذشت.

خداوند با ابتلاء و امتحانات سخت، اوج بندگی اهل بیت علیهم السلام را نمایان می سازد و در مقابل با نزول آیات و سوره هایی در شأن ایشان، مقامات بلندشان را ابلاغ می کند. «تا کور شود هر آن که نتواند دید».

در پایان خواننده را به این نکته توجه می دهیم که بهانه تراشان و منکران فضائل اهل بیت پیامبر علیهم السلام، به هر حیل و بهانه ای در ایجاد شبهه می کوشند. آنان درباره اعتصاب غذای یک زندانی که برای احقاق حقوق خود گاهی تا چند ماه غذا نمی خورد چه نظری دارند؟ اگر بتوان اعتصاب غذا را موجه دانست و ستود، آیا می توان ایثار و از خودگذشتگی اهل بیت علیهم السلام را در راه خداوند خلاف شرع شمرد؟! پناه می بریم به خداوند از این همه کینه و دشمنی!

#### ۴. مناقشات ابن تیمیه

مرحوم علامه حلی درباره نزول سوره دهر و دلالت آن بر امامت امیرالمومنین علیه السلام

می نویسد:

وهی تدلّ علی فضائل جمّة، لم یسبق إليها أحد ولا یلحقه أحد، فیکون أفضل من غیره، فیکون هو الإمام؛<sup>۱</sup>

و این [سوره] بر فضائل بی شماری دلالت دارد که پیش از این احدی به آن نرسیده و پس از این هم احدی بدان نمی رسد. پس امیرالمومنین علیه السلام افضل از دیگران می شود، از این رو او امام است.

ابن تیمیه در پاسخ به این استدلال می نویسد:

إِنَّ هَذَا الْحَدِيثَ مِنَ الْكُذْبِ الْمَوْضُوعِ بِاتِّفَاقِ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ بِالْحَدِيثِ، الَّذِي هُمْ أُمَّةٌ هَذَا الشَّانِ وَحُكَّامُهُ، وَقَوْلُ هَؤُلَاءِ هُوَ الْمَنْقُولُ فِي هَذَا الْبَابِ، وَلِهَذَا لَمْ يَرَوْا هَذَا الْحَدِيثَ فِي شَيْءٍ مِنَ الْكُتُبِ الَّتِي يَرْجَعُ إِلَيْهَا فِي النِّقْلِ، لَافِي الصَّحَاحِ وَلَا فِي الْمَسَانِدِ وَلَا فِي الْجَوَامِعِ وَلَا السُّنَنِ، وَلَا رَوَاهُ الْمُصَنِّفُونَ فِي الْفَضَائِلِ وَإِنْ كَانُوا قَدْ يَتَسَامَحُونَ فِي رِوَايَةِ أَحَادِيثٍ ضَعِيفَةٍ... .

الوجه الثالث: إِنَّ الدَّلَائِلَ عَلَى كُذْبِ هَذَا كَثِيرَةٌ، مِنْهَا: إِنَّ عَلِيًّا إِنَّمَا تَزَوَّجَ فَاطِمَةَ بِالْمَدِينَةِ... وَ سُورَةُ (هَلْ أَتَى) مَكِّيَّةٌ بِاتِّفَاقِ أَهْلِ التَّفْسِيرِ وَالنِّقْلِ، لَمْ يَقُلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ إِنَّهَا مَدَنِيَّةٌ؛<sup>۲</sup>

همانا این حدیث به اتفاق تمامی حدیث شناسان که در علم حدیث پیشوا و صاحب نظرند و قول آنان در این باب مورد توجه قرار می گیرد، از دروغ های جعل شده است و بر این اساس، این حدیث در هیچ یک از کتابهایی که در نقل بدان ها مراجعه می شود روایت نشده است، نه در صحاح، نه در مسانید، نه در جوامع و نه در سنن و نویسندگان فضائل نیز با وجود تسامح در نقل احادیث ضعیف، آن را روایت نکرده اند... .

وجه سوم: دلائل بر کذب حدیث فراوان است، از جمله این که علی با فاطمه در مدینه ازدواج کرده است... در حالی که سوره (هَلْ أَتَى) به اتفاق مفسران و محدثان مکی است و احدی از آنان نگفته اند که این سوره مدنی است.

پیش از این شمار بسیاری از محدثان و مفسران مشهور و بزرگ سنی را که در دوره های مختلف به نقل این حدیث پرداخته اند نام بردیم. هم چنین به منابع و متون معتبر نزد اهل سنت که به ذکر حدیث پرداخته بودند نیز اشاره کردیم. سند یکی از روایات را تصحیح کردیم و به مناقشات سندی روایت دیگری را که ابن جوزی مطرح کرده بود پاسخ گفتیم. بنابر این روشن است که آنچه ابن تیمیه در این باره ادعا می کند، یا از سر جهل و نادانی است، و یا به جهت عناد و حق ستیزی است.

۱. منهاج الكرامة: ۱۳۳.

۲. منهاج السنة: ۱۲۵/۷ - ۱۲۶.

اما دلیلی که وی بر دروغ بودن حدیث ذکر می کند، حق ستیزی و عناد وی را آشکارتر می سازد. ابن تیمیه ادعا می کند سوره دهر مکی است و احدی نگفته که این سوره مدنی است! این مدعا در حالی است که بسیاری از مفسران به روشنی بر مدنی بودن سوره دهر تاکید کرده اند که از جمله می توان به نظر بغوی در تفسیرش اشاره کرد. تفسیر بغوی از تفاسیری است که ابن تیمیه به آن اعتماد کامل دارد و معتقد است که بر خلاف تفسیر ثعلبی که احادیث جعلی نیز در آن وجود دارد، در تفسیر بغوی هیچ حدیث جعلی یافت نمی شود.<sup>۱</sup>

در تفسیر بغوی درباره سوره دهر آمده است:

### سورة الإنسان مدنیة، وهی آیاتها إحدى وثلاثون آیه؛<sup>۲</sup>

سوره انسان مدنی است و سی و یک آیه دارد.

حال قضاوت درباره ادعای ابن تیمیه را به اهل انصاف وا می گذاریم که به رغم اعتمادی که به تفسیر بغوی دارد و آن را از احادیث جعلی خالی می داند، اما قول بغوی درباره مدنی بودن سوره دهر را نادیده می گیرد و ادعا می کند که احدی نگفته این سوره مدنی است!

البته غیر از تفسیر بغوی، در تفاسیر متعدد دیگری نیز تصریح شده که سوره دهر مدنی است و مفسران مورد اعتماد و ستیان به این مطلب اذعان کرده اند.<sup>۳</sup> به عنوان مثال آلوسی در تفسیر خود می نویسد:

قال مجاهد و قتاده: مدنیة کلها، وقال الحسن وعكرمة والكلبي: مدنیة إلا آیه واحدة، فمکیة وهی (وَلَا تُطْعُ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا) وقيل: مدنیة إلا من قوله تعالى (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ) إلى آخرها فإنه مکی؛<sup>۴</sup>

مجاهد و قتاده گفته اند که تمامی سوره دهر مدنی است. حسن، عکرمه و کلبی نیز گفته اند که به جز یک آیه، بقیه سوره مدنی است و آن یک آیه، آیه (وَلَا تُطْعُ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا) است. و گفته شده به جز آیه (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ)، مابقی سوره مدنی است.

آنچه آلوسی از امام بن عادل نقل می کند این است که وی گفته است:

... وعليه الشيعة؛<sup>۵</sup>

۱. ر.ک: همان: ۷ / ۵.

۲. تفسیر بغوی: ۴/۴۲۶.

۳. برای نمونه ر.ک: تفسیر الطبری: ۲۹ / ۲۵۱؛ تفسیر السمرقندی: ۳/۵۰۳؛ زاد المسیر فی علم التفسیر: ۱۴۱/۸؛ تفسیر العز بن عبدالسلام: ۳/۳۹۸؛

التسهیل لعلوم التنزیل: ۲/۴۳۶؛ التفسیر الوسیط (زحیلی): ۳/۲۷۸۸.

۴. تفسیر آلوسی: ۲۹/۱۵۰.

۵. همان.

... شیعه نیز بر این قولند.

قاضی شوکانی در فتح/التقدیر، مدنی بودن سوره دهر را قول جمهور علماء می داند.<sup>۱</sup> قرطبی و ابن جوزی نیز این قول را به جمهور نسبت داده اند.<sup>۲</sup>

بنابر این جای این پرسش است که ابن تیمیه به چه انگیزه ای ادعا می کند که به اتفاق اهل تفسیر و نقل، این سوره مکی است و احدی نگفته این سوره مدنی است؟! این اشکالات به قدری سست و بی پایه است که خود ابن تیمیه نیز آن را برای رد استدلال علامه حلّی و نفی حدیث کافی ندانسته و به ناچار ادعای دروغین دیگری را مطرح ساخته و این بار در وجود خارجی شخصی به نام «فضّه» (خادم اهل بیت علیهم السلام) تردید کرده و وجود نام او را در حدیث، دلیلی بر دروغ بودن اصل خبر شمرده است!

وی می نویسد:

الوجه السادس: إنَّ عَلِيًّا وفاطمةً لم يكن لهما جارية اسمها فضة، بل ولا لأحد من أقارب النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم، ولا نعرف أنه كان بالمدينة جارية اسمها فضة، ولا ذكر ذلك أحد من أهل العلم، الذين ذكروا أحوالهم دقها وجلها. ولكن فضة هذه بمنزلة ابن عقب الذي يقال: إنه كان معلّم الحسن والحسين، وأنه أعطى تقاحه كان فيها علم الحوادث المستقبلية، ونحو ذلك من الأكاذيب التي تروج على الجهال... وهكذا هذه الجارية فضة؛<sup>۳</sup>

همانا علی و فاطمه کنیزی به اسم فضّه نداشته اند، بلکه احدی از نزدیکان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وآله وسلّم چنین کنیزی نداشته اند و من کنیزی که نامش فضّه باشد در مدینه نمی شناسم و احدی از اهل علم که به شرح حال بزرگ و کوچک پرداخته اند، نامی از فضّه به میان نیاورده اند. این فضّه مثل [شخصیت ساختگی] ابن عقب است که گفته می شود معلّم حسن و حسین [علیهم السلام] بوده و سببی به او عطا شد که در آن علم حوادث آینده بود و دروغ هایی از این قبیل که برای نادان ها رواج می دهند... و این کنیز، یعنی فضّه نیز این چنین است.

اهل انصاف را به داوری درباره این پافشاری و اصرار بی شرمانه بر دروغ پردازی می خوانیم. ادعاهای ابن تیمیه بسیار عجیب و غیرمنطقی است. از وی باید پرسید که مگر آمار زنان مدینه را جمع آوری کرده که می گوید: «من کنیزی که نامش فضّه باشد در مدینه نمی شناسم»!

۱. ر.ک: فتح/التقدیر: ۳۴۳/۵.

۲. ر.ک: تفسیر القرطبی: ۱۱۸/۱۹؛ زاد المسیر فی علم التفسیر: ۸ / ۱۴۱.

۳. منهاج السنّة: ۱۲۸/۷ - ۱۲۹.

علاوه بر آن وی ادّعا می کند که احدی درباره فضّه و شرح حال وی سخنی نگفته است در حالی که ابن اثیر می نویسد:

**فضّه النوبیّه، جاریه فاطمه الزهراء بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم: ...<sup>۱</sup>**

فضّه نوبیّه، کنیز فاطمه زهرا، دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم است: ...

ابن اثیر در ادامه، حدیث نزول آیات سوره «هل أتى» درباره اهل بیت علیهم السلام - که در آن از فضّه نام برده شده - را با اسناد خود از ابن عباس نقل می کند.

حافظ ابن حجر عسقلانی نیز می نویسد:

**فضّه النوبیّه: جاریه فاطمه الزهراء. أخرج أبو موسى في الذيل، والتعليق في تفسير**

**سوره (هل أتى)، من طريق عبدالله بن عبد الوهاب الخوارزمي ابن عمّ الأحنف... وذكر**

**ابن صخر في فوائده، وابن بشكوال في كتاب المستغيثين من طريقه، بسند له من**

**طريق الحسين بن العلاء، عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي، عن**

**أبيه، عن علي: إن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم أخدم فاطمه ابنته جاریه اسمها فضّه**

**النوبیّه، وكانت تشاطرها الخدمه، فعلمها رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم دعاء تدعو به؛<sup>۲</sup>**

فضّه نوبیّه: کنیز فاطمه زهرا (علیها السلام). ابوموسی [مدینی] در کتاب ذیل<sup>۳</sup> آورده، و ثعلبی در تفسیر سوره

«هل أتى» از طریق عبدالله بن عبد الوهاب خوارزمی، پسرعموی احنف... و ابن صخر در فوائده و ابن بشکوال

در کتاب مستغیثین از طریق او به سندش از طریق حسین بن علاء، از جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن

علی، از پدرش، از علی [علیهم السلام] نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم کنیزی را به نام فضّه

نوبیّه برای دخترش فاطمه استخدام کرد و او به فاطمه در بخشی از کارها خدمت می کرد و رسول خدا صلی الله

علیه وآله وسلّم دعایی به او آموخت که بدان دعا می کرد... .

جموی نیز در معجم البلدان، پس از این که فضّه را خادم حضرت زهرا سلام الله علیها دانسته است،

مکان دفن ایشان را نزدیکی باب الصغیر دمشق معرفی کرده است.<sup>۴</sup>

بنابر این دروغ بودن این ادّعاى ابن تیمیه نیز روشن شد و معلوم گردید که برخی از عالمان

مشهور سنی شرح حال فضّه را ذکر کرده اند.

حاصل آن که بر اساس روایات فراوان موجود در منابع معتبر اهل سنت، سوره مبارک دهر در

شان اهل بیت علیهم السلام نازل شده است. احادیث مربوط به نزول این سوره در شأن اهل بیت علیهم السلام

۱. أسدالغابة: ۵/ ۵۳۰.

۲. الإصابه: ۲۸۱/۸ / ش ۱۱۶۳۳.

۳. کتابی از ابوموسی مدینی [درگذشته سال ۵۸۱] است که در تکمله شرح حال صحابه نگاشته شده است.

۴. ر.ک: معجم البلدان: ۲ / ۴۶۸.

را محدثان مشهور سنی در اعصار مختلف روایت کرده اند و سند برخی از این روایات بر مبنای رجالی ستیان صحیح و بدون اشکال است؛ از این رو هر چند که برخی متعصبان در وارد ساختن خدشه به این روایات از جهت سندی و محتوایی کوشیده اند، اما تلاش آنها به فرجام نرسیده است. در نتیجه نزول سوره مبارک دهر در شأن اهل بیت علیهم السلام به صورت روشن و قطعی بر افضلیت امیرالمومنین علیه السلام و به تبع آن بر امامت ایشان دلالت دارد.

آیه: (کونوا مع الصادقین)

## آیه (كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)

یکی از آیاتی که بر عصمت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد، آیه ۱۱۹ سوره توبه است. خدای تعالی در این آیه می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)؛

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خداوند پروا کنید و همراه صادقان باشید.

خداوند در این آیه شریفه، مؤمنان را به تقوا سفارش می کند، اما تقوای تنها را کافی نمی داند و بدون درنگ یک شرط دیگر را بیان می فرماید و آن همراهی مطلق و بی قید و شرط با «صادقین» است. آیه به روشنی بر عصمت «صادقین» دلالت می کند و همان طور که پیشتر اثبات کردیم، عصمت نیز یکی از شرایط و لوازم امامت است. پیش از پرداختن به دلالت آیه، لازم است ابتدا مصداق «صادقین» مشخص گردد. مرحوم شرف الدین در مراجعات می فرماید:

الصادقون هنا: رسول الله و الأئمة من عترته الطاهرة بحكم صحاحنا المتواترة، و هو

الذي أخرجهم الحافظ أبو نعیم، و موفق بن أحمد، ونقله ابن حجر في تفسير الآية

الخامسة من الباب ۱۱ من صواعقه... عن الإمام زين العابدين عليه السلام، في كلام له؛<sup>۱</sup>

به حکم احادیث صحیح متواتر شیعه و آنچه حافظ ابونعیم، و موفق بن أحمد و ابن حجر - در تفسیر آیه پنجم

از باب یازدهم صواعق المحرقة... از حضرت امام زین العابدین علیه السلام در ضمن کلامش نقل کرده است.<sup>۲</sup>

در مقابل برخی از سنن متعصب گفته اند:

هذه الآية نزلت في كعب بن مالك، و الثلاثة الذين خلفوا، حينما طلب منه أن يعتذر و

يكذب، كما فعل المنافقون، لكنه صدق الله و رسوله، فتاب الله عليه ببركة الصدق، و

هذا ثابت في الصحيح.

ثم أن لفظ الآية عام، و ليس هناك دليل على تخصيصه.

و في تفسير ابن كثير<sup>۳</sup> ... عن عبدالله بن عمر في قوله:

۱. مراجعات: ۷۰.

۲. مراد از صادقان در اینجا، رسول خدا و امامان از عترت پاک او علیه و علیهم السلام هستند.

۳. تفسیر ابن کثیر: ۴۱۴/۲.

(اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) قَالَ: مع محمد وأصحابه، وقال الضحاک: مع أبي بكر و عمر و أصحابهما، وقال الحسن البصرى: إن أردت أن تكون مع الصادقين فعليك بالزهد فى الدنيا و الكف عن أهل الملة.

و قد أجاب شيخ الإسلام ابن تيمية على قول من قال: إنها نزلت فى على بجواب ضاف من أحد عشر وجهاً. فارجع إليه فى منهاج السنة؛

این آیه درباره کعب بن مالک و سه نفری است که [از جنگ] تخلف کردند و هم چون منافقان عذر آورده و دروغ گفتند؛ لیکن او خدا و رسولش را تصدیق کرد و خداوند به برکت راستی اش، توبه اش را پذیرفت. این مطلب در روایت صحیح ثابت است.

لفظ آیه نیز عام است و در اینجا دلیلی بر تخصیص آن وجود ندارد.

و در تفسیر ابن کثیر ... از عبدالله بن عمر درباره آیه (اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) نقل شده که گفت: همراه محمد و اصحابش باشید.

ضحاک نیز گفت: یعنی با ابوبکر، عمر و اصحاب آن دو همراه باشید. حسن بصری نیز گفت: اگر خواستی همراه صادقان باشی، پس بر تو لازم است که در دنیا زهد پیشه سازی و از مردم پرهیز کنی. شیخ الإسلام ابن تیمیه نیز در برابر قول کسی که می گوید: آیه درباره علی نازل شده است، بیش از یازده وجه پاسخ داده است. به جواب او در منهاج السنه مراجعه کنید.

آنچه مرحوم شرف الدین فرموده، گفتاری است که هم از اندیشمندان و بزرگان مورد اعتماد اهل سنت نقل شده و هم از پیشوایان و اندیشمندان شیعه و روشن است که آنچه مورد اتفاق موافقان و مخالفان باشد، به پذیرش سزاوارتر است تا قولی که تنها مخالفان بدان قائلند. پس حتی اگر صحت نسبت اقوال منسوب به عبدالله بن عمر و ضحاک نیز ثابت شود، باز هم قول آنان برای ما هرگز حجت نیست و در مقام مناظره نمی توان بدان احتجاج کرد.

به علاوه این سنّی متعصّب در انکار حقیقت تا آن جا پافشاری می کند که در گفتار خویش دچار تناقض شده است. وی از یک سو می گوید لفظ آیه دلالت بر عموم دارد و هیچ دلیلی بر تخصیص آن نیست، و از سوی دیگر با استناد به تفسیر ابن کثیر، «صادقین» را منحصر به افراد خاصی می کند! اما ادّعی دیگر این شخص که مدّعی است آیه درباره «کعب بن مالک» نازل شده نیز راه به جایی نمی برد، چرا که اولاً این ادّعا با اقوال دیگری که وی مطرح ساخته تناقض دارد، و ثانیاً سبب نزول آیه هرگز مخصّص نیست.

و بالاخره این که احاله بحث به سخن ابن تیمیه در منهاج السنه، برخلاف مباحث علمی و نشانه عجز این سنّی متعصّب در نقض استدلال روشن مرحوم شرف الدین است. در ادامه برای روشن تر شدن حقیقت، ابتدا راویان حدیث نزول آیه در شأن پیامبر و اهل بیت پاک او علیه و علیهم السلام معرفی

خواهند شد، سپس برخی از نصوص حدیث مطرح شده و پس از آن به بررسی وجه دلالت آیه خواهیم پرداخت و در انتها مناقشات مخالفان مطرح و بررسی خواهد شد.

### راویان حدیث نزول آیه در شأن پیامبر و اهل بیت

بر اساس روایات فراوان و صحیح در منابع معتبر اهل سنت، مراد از صادقان در آیه، پیامبر و اهل بیت ایشان علیهم السلام است. این روایات در دوره های مختلف و توسط حدیث پژوهان مشهور سنی نقل شده که در اینجا به ذکر نام تعدادی از آنها اشاره می کنیم:

۱. مالک بن انس (پیشوای مالکیان)، متوفای ۱۷۹. وی در طریق روایتی قرار دارد که حاکم حسکانی در *شواهد التنزیل* آورده است.<sup>۱</sup> در طریق برخی از روایات دیگر نیز نام مالک بن انس دیده می شود.

۲. حسین بن حکم جبری، متوفای ۲۸۶. وی حدیث را در تفسیر معروف خود نقل کرده است.

۳. ابویوسف یعقوب بن سفیان فسوی، متوفای ۲۷۷. وی حدیث را در تاریخ خود روایت کرده است.

۴. ابوالعباس أحمد بن محمد بن سعید (ابن عقده کوفی)، متوفای ۳۲۲ است. وی در طریق روایات ابن عساکر قرار گرفته است.

۵. ابوبکر محمد بن عمر بن جعابی بغدادی، متوفای ۳۵۵. وی نیز در طریق روایتی قرار دارد که حاکم حسکانی در *شواهد التنزیل* نقل می کند.

۶. ابو عمر عبدالواحد بن محمد (ابن مهدی فارسی بغدادی)، متوفای ۴۱۰. وی در طریق روایات ابن عساکر واقع شده است.<sup>۲</sup>

۷. ابوبکر أحمد بن موسی (ابن مردویه اصفهانی)، متوفای ۴۱۰. تعدادی از عالمان سنی، از جمله سیوطی در *در المنثور* حدیث را از او روایت کرده اند.

۸. ابواسحاق أحمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی، متوفای ۴۲۷. وی در طریق روایت حموی در *فرائد السمطين* قرار دارد.

۹. ابونعیم أحمد بن عبدالله اصفهانی، متوفای ۴۴۳ است. وی در طریق روایت تعدادی از عالمان سنی، از جمله در طریق روایت خوارزمی در *مناقب آل ابی طالب* واقع شده است.

۱۰. عبیدالله بن عبدالله بن أحمد (حاکم حسکانی)، متوفای پس از سال ۴۷۰. وی حدیث را در کتاب مشهور خود *شواهد التنزیل*، به طریق های متعدد روایت کرده است.

۱. *شواهد التنزیل*: ۱ / ۳۴۵ / ح ۳۵۷.

۲. ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۶۱.

۱۱. ابوالقاسم اسماعیل بن أحمد بن سمرقندی بغدادی، متوفای ۵۳۶. وی در طریق روایت ابن عساکر قرار دارد.
۱۲. موفق بن أحمد خطیب خوارزمی مکی، متوفای ۵۶۸. وی حدیث را در کتاب خود، مناقب علی بن ابی طالب آورده است.<sup>۱</sup>
۱۳. ابوالعلاء، حسن بن أحمد عطار همدانی، متوفای ۵۶۹. وی در طریق روایت خوارزمی قرار دارد.
۱۴. ابوالقاسم علی بن الحسن (ابن عساکر دمشقی)، متوفای ۵۷۱. او در کتاب تاریخ خود، در ضمن شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام، این حدیث را روایت کرده است.<sup>۲</sup>
۱۵. یوسف بن قز اعلیٰ بغدادی (سبط ابن جوزی)، متوفای ۶۵۴. وی حدیث را در کتاب تذکره الخواص الائمة آورده است.<sup>۳</sup>
۱۶. ابوعبدالله، محمد بن یوسف قرشی گنجی، کشته شده در سال ۶۵۸. وی در کتاب خود کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، این حدیث را روایت کرده است.<sup>۴</sup>
۱۷. ابراهیم بن محمد حموی خراسانی، متوفای ۷۳۰. وی این حدیث را در کتاب فرائد السمطین فی فضائل المرتضیٰ و البتول و السبطین آورده است.<sup>۵</sup>
۱۸. ابوالحجاج جمال الدین یوسف بن عبدالرحمن مزنی، متوفای ۷۴۲. وی در کتاب خود تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، حدیث را نقل کرده است.<sup>۶</sup>
۱۹. جمال الدین، محمد بن یوسف حنفی زرنندی، متوفای ۷۵۰. وی در کتاب نظم در السمطین فی فضائل المصطفیٰ و المرتضیٰ و البتول و السبطین به نقل این حدیث پرداخته است.<sup>۷</sup>
۲۰. جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، متوفای ۹۱۱. وی در تفسیر مشهور خود در المنثور فی التفسیر بالمأثور، به طرق متعدّد حدیث را آورده است.<sup>۸</sup>
۲۱. شهاب الدین أحمد بن حجر مکی، متوفای ۹۷۳. او نیز در کتاب صواعق المحرقة حدیث را نقل کرده است.<sup>۱</sup>

۱. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام: ۲۸۰ / ح ۲۷۳.

۲. تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۶۱.

۳. تذکره الخواص الائمة: ۲۵.

۴. کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام: ۲۳۶.

۵. فرائد السمطین: ۱ / ۳۷۰.

۶. تهذیب الکمال: ۵ / ۸۴.

۷. نظم در السمطین: ۹۱.

۸. الدر المنثور: ۴ / ۳۱۹.

۲۲. قاضی محمد بن علی شوکانی، متوفای ۱۲۵۰. در تفسیرش فتح القدير، حدیث را آورده است.<sup>۲</sup>

۲۳. شهاب الدین محمود آلوسی بغدادی، متوفای ۱۲۷۰. او در تفسیر مشهور روح المعانی حدیث را روایت کرده است.<sup>۳</sup>

۲۴. شیخ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، متوفای ۱۲۹۴. وی در کتاب ینابیع المودة به نقل این حدیث پرداخته است.<sup>۴</sup>

بنابر این روشن شد که شیعه و اهل سنت در این حقیقت اتفاق نظر دارند که آیه شریفه (كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) در شأن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، امیرالمؤمنین و فرزندان معصومش علیهم السلام نازل شده و مراد از «صادقین» در آیه، پیامبر و اهل بیت او علیه و علیهم السلام هستند و بدون تردید اقوال و روایات اندیشمندان و حدیث پژوهان و مفسران یادشده، برای ستیان حجّت و مورد قبول است. از همین رو آنان به پذیرش این حدیث ملزمند.

#### برخی نصوص حدیث

کلام حضرت امام باقر و حضرت امام صادق علیهما السلام و نیز قول ابن عباس و برخی دیگر از صحابه و تابعین و نیز مفسران مشهور سنی درباره مصداق «صادقین» در آیه جداً مشهور است و چنان که مشاهده شد، عالمان بزرگ و نامی در دوره های مختلف و در متون تفسیری و حدیثی و نیز کتب فضائل به اسانید و طرق متعدد و فراوان، حدیث نزول آیه را درباره اهل بیت علیهم السلام روایت کرده اند؛ اما برای پیش گیری از طولانی شدن بحث، از طرح تمامی این نصوص خودداری و به ذکر سه روایت از آن ها اکتفا می کنیم.

#### ۱. روایت حضرت امام صادق

حافظ مزّی در تهذیب الکمال فی أسماء الرجال می نویسد:

وقال محمد بن الصلت الأسدی، عن أبیه، عن جعفر بن محمد فی قوله تعالی: (اتَّقُوا

اللّه وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) قال: محمد و علی؛<sup>۵</sup>

۱. الصواعق المحرقة: ۲۳۳.

۲. فتح القدير: ۲ / ۴۱۴.

۳. تفسیر آلوسی: ۱۱ / ۴۵.

۴. ینابیع المودة: ۱ / ۳۴۸ و ۳۵۸.

۵. تهذیب الکمال: ۵ / ۸۴.

محمد بن صلت اسدی، از پدرش، از جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرد که درباره مصداق صادق در آیه  
(اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) فرمودند: مراد محمد و علی علیهما السلام هستند.

چنان چه مشاهده می کنید مزای حدیث را چنین روایت کرده و هیچ خدشه ای در آن نکرده  
است.

حاکم حسکانی نیز حدیث را به سند زیر از طریق امام صادق علیه السلام روایت می کند. وی  
می نویسد:

أخبرنا أبو الحسن الفارسی، قال: أخبرنا أبو بكر بن الجعابی، قال: حدثنا محمد بن  
الحرث، قال: حدثنا أحمد بن حجاج، قال: حدثنا محمد بن الصلت، قال: حدثني أبي،  
عن جعفر بن محمد، في قوله: (اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) قال: يعني مع محمد و  
عليّ.<sup>۱</sup>

#### بررسی راویان

#### ابوالحسن فارسی

راوی نخست ابوالحسن فارسی است. وی از حفاظ بزرگ اهل سنت است که کسی در اعتبار وی  
تردیدی ندارد.

#### أبو بكر بن جعابی

اعتبار وی در مباحث گذشته بررسی و ثابت شد.<sup>۲</sup>

#### محمد بن صلت بن حجاج کوفی

ابوجعفر محمد بن صلت بن حجاج اسدی کوفی، ثقة و مورد اعتماد و از بزرگان طبقه دهم است  
که در حدود سال دویست مرده است. وی از رجال بخاری، ترمذی، نسائی و ابن ماجه است.<sup>۳</sup>

#### صلت بن حجاج

اما پدر محمد، صلت بن حجاج نیز از راویانی است که یحیی بن سعید قطان از وی روایت  
می کند و ابن ابی حاتم از پدرش این سخن را نقل کرده است. ابن حبان نیز وی را در زمره ثقات

۱. شواهد التنزیل: ۱ / ۳۴۱ / ش ۳۵۰.

۲. برای اطلاع از شرح حال و اعتبار وی ر.ک: جواهر الکلام فی معرفه الامامه والامام: ۱ / ۱۶۴ - ۱۶۵.

۳. ر.ک: تقریب التهذیب: ۲ / ۸۹ / ش ۵۹۸۹. تهذیب التهذیب: ۲۰۶/۹ / ش ۳۶۹؛ لسان المیزان: ۳۶۲/۷ / ش ۴۶۲۹؛ تهذیب الکمال: ۳۹۶/۲۵

/ ش ۵۳۰۲؛ تاریخ الإسلام: ۱۵ / ۳۷۲ - ۳۷۳؛ الوافی بالوفیات: ۳ / ۱۳۴.

آورده و می نویسد: او کوفی است و تعدادی از تابعین از وی روایت می کنند. و چنان که ابن حجر آورده است، اهل کوفه از وی روایت می کنند.<sup>۱</sup> پس سند حدیث بدون تردید صحیح و بدون اشکال است.

## ۲. روایت ابن عباس

حبری در تفسیرش می نویسد:

حَدَّثَنَا حَسَنُ بْنُ حُسَيْنٍ، حَدَّثَنَا حَبَّانٌ، عَنِ الْكَلْبِيِّ، عَنِ أَبِي صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، فِي قَوْلِهِ: (اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ خَاصَّةً؛<sup>۲</sup>

حسن بن حسین از حبان، از کلبی، از ابوصالح، از ابن عباس درباره قول پروردگار: (اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) نقل می کند که گفت: آیه فقط درباره علی بن ابی طالب نازل شده است.

طریق این روایت نیز در مباحث پیشین تصحیح شده است.<sup>۳</sup>

## ۳. روایت عبدالله بن عمر

مرحوم ابن شهر آشوب که از عالمان بزرگ شیعی است و در کتب رجالی سنیان نیز بسیار از او تجلیل شده است،<sup>۴</sup> در کتاب مناقب آل ابی طالب می نویسد:

تفسیر ابی یوسف یعقوب بن سفیان، حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ، عَنِ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ)، أَمَرَ اللَّهُ الصَّحَابَةَ أَنْ يَخَافُوا اللَّهَ، ثُمَّ قَالَ: (وَكَونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) يَعْنِي: مَعَ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ؛<sup>۵</sup>

تفسیر ابویوسف یعقوب بن سفیان، از مالک بن انس، از نافع، از ابن عمر چنین نقل می کند که گفت: (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ) خداوند به صحابه امر نمود تا از خدا بترسند، سپس فرمود: با راستگویان، یعنی محمد و اهل بیت او همراه باشند.

قابل توجه است که کتاب یعقوب بن سفیان فسوی، کتابی تاریخی است و با نام معرفه و التاريخ نه کتاب تفسیری. ابن شهر آشوب در ابتدای کتاب مناقب، اسناد کتاب فسوی را به شرح زیر بیان کرده است:

۱. تهذیب التهذیب: ۴ / ۳۸۰ - ۳۸۱ / ش ۷۶۱. هم چنین ر.ک: الثقات: ۶ / ۴۷۱.

۲. تفسیر الحبری: ۲۷۵.

۳. ر.ک: جواهر الکلام فی معرفه الامامه والامام: ۴ / ۱۲۳ - ۱۲۶.

۴. برای نمونه ر.ک: تاریخ الإسلام: ۳۰۹/۴۱ - ۳۱۰؛ لسان المیزان: ۵ / ۳۱۰ / ش ۱۰۳۴؛ الأعلام (زرکلی): ۶ / ۲۷۹.

۵. مناقب آل ابی طالب: ۲ / ۲۸۸.

إسناد تاریخ الفسوی، عن أبي عبدالله المالکی، عن محمد بن الحسين ابن الفضل القطان، عن درستویه النحوی، عن یعقوب بن صفوان الفسوی.<sup>۱</sup>

سند روایتی که ابن شهر آشوب ذکر کرده بدون تردید صحیح است. حاکم حسکانی نیز همین حدیث را به اسناد خود و به همین طریق روایت کرده است. وی در *شواهد التنزیل* می نویسد:

أخبرنا عقیل، قال: أخبرنا علی، قال: أخبرنا محمد، قال: حدثنا أبوعلی الحسن بن عثمان الفسوی بالبصرة، قال: حدثنا یعقوب بن سفیان الفسوی، قال: حدثنا ابن قعب، عن مالک بن أنس، عن نافع، عن عبدالله ابن عمر، فی قوله تعالی: (اتَّقُوا اللَّهَ) قال: أمرالله أصحاب محمد بأجمعهم أن یخافوا الله، ثم قال لهم: (وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) یعنی: محمداً و أهل بیته.<sup>۲</sup>

#### اعتبار یعقوب بن سفیان فسوی

یعقوب بن سفیان فسوی، متوفای ۲۷۷ هجری و از عالمان مورد اعتماد اهل سنت است. ذهبی در توصیف او می نویسد:

الإمام، الحافظ، الحجّة، الرحال، محدث إقليم فارس... و له تاریخ کبیر، جمّ الفوائد؛<sup>۳</sup>

پیشوا، حافظ، حجت، جهان گرد و محدث سرزمین فارس بود... وی تاریخ بزرگی با فواید فراوان داشت.

ابن حجر در *تهذیب التهذیب* می نویسد:

ت س (الترمذی والنسائی).

یعقوب بن سفیان بن جوان الفارسی أبویوسف بن أبی معاویه الفسوی الحافظ. روی عن حبان بن هلال، وأبی عاصم النبیل، وأبی نعیم الفضل بن دکین... وخلق کثیر جداً. روی عنه الترمذی، والنسائی، ومحمد بن إسحاق الصنعانی، وهو من شیوخه و... وذكره ابن حبان فی الثقات، وقال: كان ممن جمع وصنف مع الورع، والنسک، والصلابة فی السنه، وقال النسائی: لا بأس به، وقال الحاکم: كان إمام أهل الحدیث بفارس... قال الحاکم: فأما سماعه ورحلته وأفراد حدیثه، فأكثر من أن یمكن ذکرها...

۱. نام صحیح وی «یعقوب بن سفیان» است.

۲. همان: ۸/۱.

۳. *شواهد التنزیل*: ۳۴۵/۱ / ح ۳۵۷.

۴. *سیر اعلام النبلاء*: ۱۳ / ۱۸۰ / ش ۱۰۶.

وقال أبوالشيخ: حكى عن أبي محمد بن أبي حاتم، قال: قال لي أبي: ما فاتك من المشايخ فاجعل بينك وبينهم يعقوب بن سفیان فإِنَّكَ لاتجد مثله... قال ابن أبي حاتم وغير واحد مات سنة سبع وسبعين ومائتين؛<sup>١</sup>

حافظ ابویوسف بن ابی معاویه یعقوب بن سفیان بن جوان فارسی حافظ از رجال ترمذی و نسایی است. وی از [اساتیدی] چون حبان بن هلال، ابوعاصم نبیل و ابونعیم فضل بن دکین... و جماعت بسیاری روایت نموده است. ترمذی، نسایی و محمد بن اسحاق صنعانی که در زمره اساتید آنان بوده است و آنان از یعقوب روایت کرده اند... .

ابن حبان وی را در کتاب ثقات ذکر نموده و می گوید: او از کسانی بود که احادیث را جمع و تألیف نمود و با این حال در ورع و انجام وظایف و مستحبات جدیت داشت. نسایی گوید: او معتبر است. حاکم گوید: او پیشوای اهل حدیث در فارس بود... واما شنیده ها، مهاجرت ها و شمار احادیث او بیشتر از آن چیزی است که امکان ذکرش وجود داشته باشد... . ابوالشیخ از ابومحمد بن ابی حاتم نقل کرد که پدرش برای او می گفت: آنچه از اساتیدی که از دست دادی، یعقوب بن سفیان را به جای همه آنها قرار ده، پس همانا مثل او نخواهی یافت... . ابن ابی حاتم و دیگران گویند: او در سال دویست هفتاد و هفت درگذشت.

ابن کثیر نیز درباره وی می گوید:

يعقوب بن سفیان بن حران، فهو أبو یوسف بن ابی معاویة الفارسی الفسوی، سمع الحدیث الكثير، وروی عن أكثر من ألف شیخ من الثقات... وروی ابن عساکر عنه، قال: كنت أكتب فی الليل علی ضوء السراج فی زمن الرحلة، فبینا أنا ذات لیلۃ إذ وقع شیء علی بصری، فلم أبصر مع السراج، فجعلت أبکی علی ما فاتنی من ذهاب بصری وما یفوتنی بسبب ذلك من کتابة الحدیث، وما أنا فیہ من الغربة، ثم غلبتني عینی، فنمت، فرأیت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فقال: «مالک؟»، فشکوت إليه ما أنا فیہ من الغربة وما فاتنی من کتابة السنة، فقال: «أدن منی»، فدنوت منه، فجعل یده علی عینی وجعل كأنه یقرأ شیئا من القرآن، ثم استیقظت، فأبصرت وجلست أسبح الله. وقد أثنی علیه أبوزرعۃ الدمشقی، والحاکم أبو عبدالله النیسابوری، وقال هو إمام أهل الحدیث بفارس<sup>٢</sup>؛

١. تهذیب التهذیب: ١١ / ٣٣٨ - ٣٤٠ / ش ٦٤٨

٢. البداية والنهاية: ٦٩/١١

٣. برای اطلاع بیشتر از شرح حال وی ر.ک: تقریب التهذیب: ٣٣٧/٢ ش ٧٨٤٦؛ تذكرة الحفاظ: ٥٨٢/٢ ش ٩٦٠٧؛ شذرات الذهب: ١٧١/٢ و منابع دیگر.

یعقوب بن سفیان بن حران، همان ابویوسف بن ابی معاویه فارسی فسوی است. وی حدیث بسیار شنیده و از بیشتر از هزار شیخ و استاد ثقه روایت کرده است... ابن عساکر به نقل از او می نویسد: آن گاه که در سفر بودم، شب ها در زیر نور چراغ می نوشتم. در شبی، آن گاه که چیزی در چشمم رفت، موجب شد تا با چراغ نیز نبینم؛ از این رو بر آن چه که از قوه دیداری ام و نوشتارم از دست رفته است گریه کردم. این در حالی بود که من در شهر غربت بودم. در این میان خواب چشمم را ربود و خوابم برد. در خواب پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را دیدم که گفت: «تو را چه شده است؟». از غربت و از دست رفتن نگارش سنت و روایات به ایشان شکوه بردم. ایشان فرمودند: «به من نزدیک شو». من به ایشان نزدیک شدم. در این هنگام دستش را بر روی دیدگانم گذارد، در حالی که آیاتی از قرآن را تلاوت می کرد. از خواب بیدار شدم، آن گاه دیدم بیبا شده ام. از این رو نشستم و به تسبیح خدا مشغول شدم.

به تحقیق ابوزرعه دمشقی وی را مدح کرده و حاکم نیشابوری می گوید: او امام و پیشوای حدیث مردم فارس بود.

### وجه دلالت آیه

پیش تر اشاره کردیم که این آیه به روشنی بر عصمت صادقان دلالت دارد، چرا که مراد از همراهی با «صادقین» همراهی فیزیکی نیست؛ بلکه منظور تبعیت و اقتدا به ایشان در گفتار و کردار است و امر خداوند به همراهی و پیروی از «صادقین»، مطلق و بدون هیچ قید و شرطی بیان شده است. روشن است که امر به تبعیت مطلق از کسی به معنای عصمت آن شخص است، زیرا خداوند هرگز به تبعیت از کسی امر نمی کند که ممکن است عمداً یا سهواً برخلاف دستورات و احکام الهی امری را صادر کند. پس در صورتی که خداوند به صورت مطلق به اتباع و پیروی از کسی امر کند و سنت صحیح و معتبر نیز آن شخص را معین و مشخص سازد، عصمت آن شخص ثابت می شود و کسی که معصوم باشد امام خواهد بود، در نتیجه این آیه بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان معصوم آن حضرت علیهم السلام دلالتی آشکار دارد، زیرا به مقتضای احادیث فراوانی که تعدادی از آنها نقل شد، مراد از «صادقین» در آیه، پیامبر و اهل بیت ایشان علیه و علیهم السلام هستند.

این نکته در خور توجه است که چون آیه بر عصمت «صادقین» دلالت دارد، حمل آن بر همه مهاجران و انصار ادعایی باطل و بی اساس خواهد بود. هم چنین ادعای کسانی که گفته اند مراد از «صادقین» سه نفری هستند که پس از تخلف از دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم توبه کردند، و یا آن که می گوید مراد از «صادقین» ابوبکر است، باطل خواهد بود؛ زیرا اجماع مسلمانان بر عدم عصمت این افراد بنا شده است.

ذکر این نکته هم خالی از لطف نیست که فخر رازی نیز به دلالت آیه بر عصمت اذعان دارد و تصریح می کند که مراد از «صادقین» تخلف کنندگان از دستور پیامبر نیستند. وی می نویسد:

قوله تعالى: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) واعلم، أنه تعالى لما حكم بقبول توبته هؤلاء الثلاثة، ذكر ما يكون كالزاجر عن فعل ما مضى، وهو التخلف عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في الجهاد، فقال: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ) في مخالفته أمر الرسول (وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) يعنى مع الرسول و أصحابه في الغزوات، ولا تكونوا متخلفين عنها، وجالسين مع المنافقين في البيوت؛<sup>۱</sup>

فرمایش خدای تعالی که می فرماید: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ). بدان که وقتی خداوند به پذیرش توبه آن سه متخلف حکم کرد، خاطر نشان کرد آنچه را که بازدارنده از فعل گذشته است، تخلف از رسول خدا در جهاد است. پس این که خداوند فرمود: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ)؛ یعنی در مخالفت با دستور رسول خدا، و این که می فرماید: (وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)؛ یعنی در غزوه ها با رسول خدا و اصحابش همراه شوید و از کسانی نباشید که از جنگ تخلف کرده و همراه منافقان در خانه ها می نشینند.

بر اساس تفسیر رازی - که سنّیان وی را امام المفسّرین می دانند - مراد از «صادقین» در آیه، تخلف کنندگان از دستور رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم نیستند. فخر رازی تلویحاً به عصمت «صادقین» نیز اشاره کرده است. وی در مسئله نخست از مسائلی که پیرامون این آیه مطرح کرده می نویسد:

#### في الآية مسائل:

المسألة الأولى: أنه تعالى أمر المؤمنين بالكون مع الصادقين، ومتى وجب الكون مع الصادقين فلا بد من وجود الصادقين في كل وقت، وذلك يمنع من إطباق الكل على الباطل، ومتى امتنع إطباق الكل على الباطل، وجب إذا أطبقوا على شيء أن يكونوا محقين، فهذا يدل على أن إجماع الأمة حجة؛<sup>۲</sup>

در آیه مسائلی وجود دارد:

مسئله یکم: خدای تعالی مؤمنان را به همراهی با صادقان امر کرده است و چون همراهی با صادقان واجب شد، ناگزیر صادقان باید در هر زمانی وجود داشته باشند و این موضوع مانع از اطباق همه بر باطل است و چون اطباق همه بر باطل ممتنع شد، واجب می شود که هرگاه رأی کل بر چیزی تطبیق کرد، آنها محق باشند! پس این آیه دلالت می کند که اجماع امت حجت است.

۱. تفسیر الرازی: ۲۲۰/۱۶.

۲. همان.

هر چند فخر رازی مصداق صادقان را اجماع امت می داند! اما در هر صورت قائل به خطا ناپذیری رأی و حجیت اجماع امت است. به بیان دیگر، وی دلالت آیه را بر عصمت صادقان اذعان دارد؛ اما در تعیین مصداق صادقان به خطا رفته و حقیقت را کتمان کرده است. به عبارت دیگر وی با نادیده گرفتن احادیثی که در تفسیر آیه وارد شده، ادعا می کند که آیه درباره امت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است!

اما تردیدی نیست که برای فهم مراد خداوند در قرآن باید به گفتار رسول صادق و امین رجوع کرد، چرا که ایشان (ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ).<sup>۱</sup> اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن حضرت روایت کرده اند که مراد از «صادقین» در آیه، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان اهل بیت علیهم السلام هستند. بنابر این سنت صحیح رفع کننده اختلاف است و امام معصوم در هر زمان را مشخص می سازد که این امام معصوم امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان معصوم ایشانند. اما ادعای فخر رازی که مدعی است مراد از «صادقین» اجماع امت است، اجتهاد در مقابل نص صریح است و این اجتهاد باطل است. وی می نویسد:

فان قيل: لم لا يجوز أن يقال: المراد بقوله: (كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) أي: كونوا على طريقة الصادقين؟ كما أن الرجل إذا قال لولده: كن مع الصالحين، لا يفيد إلا ذلك. سلمنا ذلك، لكن نقول: إن هذا الأمر كان موجوداً في زمان الرسول فقط، فكان هذا أمراً بالكون مع الرسول، فلا يدل على وجود صادق في سائر الأزمنة. سلمنا ذلك، لكن لم لا يجوز أن يكون الصادق هو المعصوم الذي يمتنع خلو زمان التكليف عنه، كما تقوله الشيعة؟<sup>۲</sup>

پس اگر گفته شود: چرا جایز نیست گفته شود که مراد از عبارت (كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)؛ یعنی بر راه و روش صادقان باشید؟ چنان که وقتی کسی به فرزندش گفت: «با صالحان باش»، چیزی جز این معنا از آن استفاده نمی شود. ما این سخن را پذیرفتیم، لیکن می گوییم این امر فقط در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم موجود بوده است و آن دستور همراهی با رسول خداست و بر وجود صادق در سایر زمان ها دلالت نمی کند. [بر فرض] این را هم پذیرفتم، لیکن چرا جایز نیست که مراد از صادق معصومی باشد که نبود او در زمان تکلیف ممتنع باشد، همان گونه که شیعه بدان قائلند؟

۱. سوره نجم، آیه: ۳ - ۴.

۲. تفسیر الرازی: ۶ / ۲۲۰.

فخر رازی دلالت آیه بر وجود «صادقین» در هر زمان را ثابت و اختصاص آن به زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را نفی می کند. وی هم چنین معتقد است که این آیه بر ضرورت وجود معصوم در هر زمان دلالت دارد. رازی در این باره می نویسد:

فكانت الآية دالة على أن من كان جائز الخطأ، وجب كونه مقتدياً بمن كان واجب العصمة؛<sup>۱</sup>

پس این آیه دلالت می کند بر این که هرکس جائز الخطا باشد، واجب است به کسی اقتدا شود که واجب العصمة است.

فخر رازی سپس می گوید:

قوله: لِمَ لا يجوز أن يكون المراد، هو كون المؤمن مع المعصوم الموجود في كل زمان؟

قلنا: نحن نعترف بأنه لا بد من معصوم في كل زمان، إلا أنا نقول: ذلك المعصوم هو مجموع الأمة، و أنتم تقولون: ذلك المعصوم واحد منهم؛<sup>۲</sup>

این که می گویند: چرا جایز نیست که مراد آیه، همراهی نمودن مؤمن با معصوم موجود در هر زمان باشد؟ می گوئیم: ما معترفیم که ناگزیر در هر زمانی باید معصومی باشد، الا این که می گوئیم: آن معصوم مجموع امت است و شما می گوئید: آن معصوم یکی از امت است.

بنابر این فخر رازی معترف است که آیه بر ضرورت همراهی با معصوم در هر عصری دلالت دارد، لیکن در این که مجموع امت معصوم است یا در هر عصر امامی معصوم وجود دارد، میان شیعه و او اختلاف هست. این اختلاف با نظر به ظاهر آیه قابل رفع نیست. اما به تصریح قرآن کریم در این موارد باید به سنت معتبر رجوع کرد و در هنگام اختلافات باید به حکم پیامبر تن داد. خداوند سبحان می فرماید:

(فَلَا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا في أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)؛<sup>۳</sup>

چنین نیست، به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نخواهند آورد تا این که در مورد آنچه در میانشان اختلاف کردند تو را داور گردانند؛ سپس از داوری تو در دلشان هیچ تنگی نیاید و کاملاً تسلیم شوند.

و در آیه ای دیگر می فرماید:

(فَإِنْ تَنازَعْتُمْ في شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ)؛<sup>۱</sup>

۱. همان: ۲۲۱/۶.

۲. همان.

۳. سوره نساء: آیه ۶۵.

پس چنانچه درباره چیزی دچار تنازع شدید، آن را به خدا و رسول باز گردانید.

بنابر این اقتضای ایمان آن است که در موارد اختلاف و از جمله در این مورد، باید به احادیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مراجعه کرد و به حکم آن حضرت تن داد و چنان که گفتیم بر پایه احادیث فراوان، مراد از «صادقین» در آیه پیامبر و اهل بیت ایشان علیه و علیهم السلام هستند. اما فخر رازی زیر بار حکم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نمی رود و در برابر آن ایجاد شبهه می کند و می نویسد:

**فَنَقُولُ: هَذَا الثَّانِي بَاطِلٌ، لِأَنَّهُ تَعَالَى أَوْجِبَ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَكُونَ مَعَ الصَّادِقِينَ، وَ إِنَّمَا يُمْكِنُهُ ذَلِكَ لَوْ كَانَ عَالِمًا بِأَنَّ ذَلِكَ الصَّادِقَ مَنْ هُوَ، لَا الْجَاهِلَ بِأَنَّهُ مَنْ هُوَ، فَلَوْ كَانَ مَأْمُورًا بِالْكَوْنِ مَعَهُ كَانَ ذَلِكَ تَكْلِيفًا مَا لَا يُطَاقُ، وَأَنَّهُ لَا يَجُوزُ؛<sup>۲</sup>**

پس ما می گوئیم این گفته باطل است، زیرا خدای تعالی بر هر مؤمنی واجب کرده که همراه صادقان باشد و این وقتی ممکن است که مؤمن بداند آن صادق کیست، نه این که نسبت به شخص صادق جاهل باشد، در غیر این صورت اگر مأمور به همراهی با صادق باشد، تکلیف ما لا یطاق خواهد بود و چنین تکلیفی جایز نیست.

در پاسخ به این شبهه می گوئیم که معرفت امام معصوم و صادق ممکن است، چرا که در غیر این صورت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نمی فرمودند:

**مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛<sup>۳</sup>**

هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.

این حدیث شریف به روشنی بیان گر امکان دستیابی به شناخت امام در هر دوره است. در نتیجه تلاش و تحقیق برای کسب معرفت امام زمان علیه السلام و سعی در اطاعت از او بر هر مؤمنی لازم و واجب است و طریق رسیدن به چنین معرفتی نیز کتاب و سنت صحیح می باشد و شیعه با تمسک به این دو، به معرفت امامان معصوم نائل شده و به تلاش در جهت تبعیت و اقتدا به امامان علیهم السلام افتخار می کند.

### استدلال علامه حلی و مناقشات ابن تیمیه

مرحوم علامه حلی در ضمن أدله اثبات امامت و خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام

می فرماید:

۱. همان: آیه ۵۹.

۲. تفسیر الرازی: ۶ / ۲۲۱.

۳. مدارک این حدیث در جلد یکم، از همین نوشتار صفحه ۳۷۷ تحقیق شده است.

البرهان الخامس والثلاثون قوله تعالى: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) أوجب الله تعالى علينا الكون مع المعلوم فيهم الصدق، و ليس إلا المعصوم، لتجوز الكذب في غيره، فيكون هو علياً عليه السلام، إذ لا معصوم من الأربعة سواه. في حديث أبي نعيم، عن ابن عباس أنها نزلت في عليّ عليه السلام؛<sup>١</sup>

برهان سی و پنجم: آیه (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) است. بر اساس این آیه، خداوند همراهی با کسی که صدق او در میان آنان معلوم است را بر ما واجب ساخته و آن شخص جز معصوم کسی نخواهد بود، چرا که در غیر معصوم تجویز کذب لازم می آید. اما آن شخص علی علیه السلام است، چرا که از میان چهار خلیفه نخست، صدق آن سه نفر دیگر معلوم نیست. علاوه بر آن در حدیث ابونعیم از ابن عباس آمده که آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است.

ابن تیمیه در مقابل استدلال مرحوم علامه حلی مناقشاتی وارد کرده و در نقض آن بسیار کوشیده است؛ اما علی رغم بافتن لاطائلات فراوان، تلاش وی نافرجام مانده و عملاً چیزی جز ادعاهای بی دلیل ارائه نکرده و گاهی نیز دچار مصادره به مطلوب شده است. در اینجا مناقشات وی به تفصیل نقل می شود تا میزان استواری مطالب وی آشکار گردد. او می گوید:

والجواب من وجوه: أحدها: أن الصديق مبالغة في الصادق، فكلّ صديق صادق وليس كلّ صادق صديقاً، وأبو بكر رضي الله عنه قد ثبت أنه صديق بالأدلة الكثيرة، فيجب أن تتناوله الآية قطعاً، وأن نكون معه، بل تناولها له أولى من تناولها لغيره من الصحابة، وإذا كنا معه مقرين بخلافته، إمتنع أن نقرّ بأنّ علياً كان هو الإمام دونه. فالآية تدلّ على نقيض مطلوبهم.

الثاني: أن يقال: علىّ إما أن يكون صديقاً، وإما أن لا يكون. فإن لم يكن صديقاً، فأبو بكر الصديق، فالكون مع الصادق الصديق أولى من الكون مع الصادق الذي ليس بصديق، وإن كان صديقاً، فعمر وعثمان أيضاً صديقون، وحينئذ إذا كان الأربعة صديقين لم يكن علىّ مختصاً بذلك ولا بكونه صادقاً، فلا يتعين الكون مع واحد دون الثلاثة، بل لو قدرنا التعارض لكان الثلاثة أولى من الواحد، فإنهم أكثر عدداً لا سيما وهم أكمل في الصدق.

الثالث: أن يقال هذه الآية نزلت في قصة كعب بن مالك لما تخلف عن غزوة تبوك، وصدق النبي صلى الله عليه [وآله] وسلّم في أنّه لم يكن له عذر و تاب الله عليه ببركة الصدق، وكان جماعة أشاروا عليه بأن يعتذر ويكذب، كما اعتذر غيره من المنافقين وكذبوا،

١. منهاج الكرامة: ١٤٢.

وهذا ثابت فى الصحاح و المساند و كتب التفسير والسير، والناس متفقون عليه، ومعلوم أنه لم يكن لعلّى اختصاص فى هذه القصة، بل قال كعب بن مالك: فقام إلى طلحة يهرول فعانقنى والله ما قام إلى من المهاجرين غيره، فكان كعب لا ينساها لطلحة، وإذا كان كذلك بطل حملها على على وحده.

الوجه الرابع: أن هذه الآية نزلت فى هذه القصة، ولم يكن أحد يقال إنه معصوم لا على ولا غيره، فعلم أن الله أراد مع الصادقين، ولم يشترط كونه معصوماً.

الخامس: إنه قال مع الصادقين، وهذه صيغة جمع وعلى واحد، فلا يكون هو المراد وحده.

السادس: إن قوله تعالى: (مَعَ الصَّادِقِينَ) إما أن يراد كونوا معهم فى الصدق و توابعه، فاصدقوا كما يصدق الصادقون و لا تكونوا مع الكاذبين، كما فى قوله: (وَأَرْكَبُوا مَعَ الرَّاٰكِعِينَ) و قوله: (وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ) وكما فى قوله: (فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ

أَجْرًا عَظِيمًا) وإما أن يراد به كونوا مع الصادقين فى كل شىء وإن لم يتعلّق بالصدق، والثانى باطل، فإن الإنسان لا يجب عليه أن يكون مع الصادقين فى المباحات كالأكل و الشرب و اللباس و نحو ذلك، فإن كان الأوّل هو الصحيح فليس فى هذا أمر بالكون مع شخص معين، بل المقصود اصدقوا و لا تكذبوا كما قال النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم فى الحديث الصحيح: «عليكم بالصدق فإنّ الصدق يهدى إلى البر وإنّ البر يهدى إلى الجنّة، ولا يزال الرجل يصدق و يتحرى الصدق حتى يكتب عندالله صديقاً، وإياك والكذب، فإنّ الكذب يهدى إلى الفجور، وإنّ الفجور يهدى إلى النار، ولا يزال الرجل يكذب و يتحرى الكذب حتى يكتب عند الله كذاباً»، وهذا كما يقال: كن مع المؤمنين كن مع الأبرار؛ أى أدخل معهم فى هذا الوصف وجامعهم عليه. ليس المراد أنك مأمور بطاعتهم فى كل شىء.

الوجه السابع: أن يقال إذا أريد كونوا مع الصادقين مطلقاً، فذلك؛ لأنّ الصدق مستلزم لسائر البر، كقول النبى صلى الله عليه وآله وسلم: «عليكم بالصدق، فإنّ الصدق يهدى إلى البر» الحديث، وحينئذ، فهذا وصف ثابت لكلّ من اتصف به.

الثامن: أن يقال: إن الله أمرنا أن نكون مع الصادقين، ولم يقل مع المعلوم فيهم الصدق، كما أنه قال: (وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ) لم يقل من علمتم

أَنَّهُمْ ذُوو عَدْلٍ مِنْكُمْ، وَكَمَا قَالَ: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا) <sup>١</sup> لَمْ يَقُلْ إِلَىٰ مَنْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُمْ أَهْلُهَا، وَكَمَا قَالَ: (وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ) <sup>٢</sup> لَمْ يَقُلْ بِمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ عَدْلٌ، لَكِنْ عَلَّقَ الْحُكْمَ بِالْوَصْفِ، وَنَحْنُ عَلَيْنَا الْإِجْتِهَادَ بِحَسَبِ الْإِمْكَانِ فِي مَعْرِفَةِ الصِّدْقِ وَالْعَدَالَةِ وَأَهْلِ الْأَمَانَةِ وَالْعَدْلِ، وَلَسْنَا مَكْلُفِينَ فِي ذَلِكَ بِعِلْمِ الْغَيْبِ، كَمَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ الْمَأْمُورُ أَنْ يَحْكُمَ بِالْعَدْلِ قَالَ: «إِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ وَ لَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ الْحَنُّ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ وَإِنَّمَا أَقْضِي بِنَحْوِ مِمَّا أَسْمَعُ، فَمَنْ قَضَيْتَ لَهُ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ شَيْئاً فَلَا يَأْخُذْهُ، فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ مِنَ النَّارِ».

الوجه التاسع: هب أن المراد من المعلوم فيهم الصدق، لكن العلم كالعلم في قوله (فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ) <sup>٣</sup> والإيمان أخفى من الصدق، فإذا كان العلم المشروط هناك يمتنع أن يقال فيه ليس إلا العلم بالمعصوم، كذلك هنا يمتنع أن يقال لا يعلم إلا صدق المعصوم.

الوجه العاشر: هب أن المراد علمنا صدقه، لكن يقال: أن أبابكر وعمر وعثمان ونحوهم ممن علم صدقهم، وإنهم لا يتعمدون الكذب وإن جاز عليهم الخطأ أو بعض الذنوب، فإن الكذب أعظم، ولهذا ترد شهادة الشاهد بالكذبة الواحدة في أحد قولي العلماء، وهو إحدى الروايتين عن أحمد، وقد روى في ذلك حديث مرسل، ونحن قد نعلم يقيناً أن هؤلاء لم يكونوا يتعمدون الكذب على رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ، بل ولا يتعمدون الكذب بحال، ولا نسلم أنا لا نعلم انتفاء الكذب إلا عمن يعلم أنه معصوم مطلقاً، بل كثير من الناس إذا اختبرته تيقنت أنه لا يكذب وإن كان يخطيء و يذنب ذنباً أخرى، ولا نسلم أن كل من ليس بمعصوم يجوز أن يتعمد الكذب، وهذا خلاف الواقع، فإن الكذب لا يتعمده إلا من هو من شر الناس، وهؤلاء الصحابة لم يكن فيهم من يتعمد الكذب على رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ، وأهل العلم يعلمون بالإضطرار أن مثل مالك و شعبة و يحيى بن سعيد و الثوري و الشافعي وأحمد و نحوهم، لم يكونوا يتعمدون الكذب على النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ، بل ولا على غيره، فكيف بابن عمر و ابن عباس وأبي سعيد وغيرهم.

الوجه الحادي عشر: أنه لو قدر أن المراد به المعصوم، لا نسلم الإجماع على انتفاء العصمة من غير على كما تقدم، بيان ذلك: فإن كثيراً من الناس الذين هم خير من

١. سورة نساء: آية ٥٨.

٢. همان.

٣. سورة ممتحنه: آية ١٠.

## الرافضة يدعون في شيوخهم هذا المعنى و إن غيروا عبارته، وأيضا، فنحن لا نسلم إنتفاء عصمتهم مع ثبوت عصمته، بل إما انتفاء الجميع وإما ثبوت الجميع؛<sup>۱</sup>

از وجوهی می توان (به استدلال علامه حلی) پاسخ داد: نخست این که صدیق مبالغه در راستگو بودن است، پس هر صدیقی راستگوست، در حالی که هر راستگویی صدیق نیست و به ادله فراوان ثابت شده که ابوبکر صدیق است، پس واجب می شود که آیه قطعاً شامل او گردد و [و منظور معیت] با او است، بلکه شمول آیه بر وی از شمول آیه بر سایر صحابه سزاوارتر است و اگر ما با او همراه باشیم و به خلافتش اقرار کنیم، در این صورت اقرار به این که علی [علیه السلام] نیز غیر از او امام باشد [که این] امتناع دارد و آیه بر نقیض مطلوب آنان (یعنی شیعیان) دلالت می کند.

وجه دوم این که گفته شود: علی [علیه السلام] یا صدیق است و یا صدیق نیست. اگر او صدیق نباشد، ابوبکر صدیق است؛ از این رو همراه بودن با صادقی که صدیق باشد سزاوارتر از همراهی با صادقی است که صدیق نیست و اگر علی [علیه السلام] صدیق باشد، عمر و عثمان نیز صدیقند و در این صورت چنانچه این چهار نفر صدیق باشند، صدیق بودن و صادق بودن به علی [علیه السلام] اختصاص نخواهد داشت؛ در نتیجه همراهی با یکی از آنها بدون سه نفر دیگر متعین نخواهد شد، بلکه اگر تعارض پیش بیاید، همراهی با سه نفر سزاوارتر از همراهی با یک نفر است، چرا که تعداد سه نفر بیشتر است به خصوص که آن سه در صدق نیز کامل ترند.

وجه سوم این است که گفته شود: این آیه در قصه کعب بن مالک نازل شده است، آن گاه که وی از غزوه تبوک تخلف کرده و در این که برای این کار عذری نداشته است، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را تصدیق نمود و خداوند توبه او را به برکت این صدق پذیرفت، در حالی که گروهی به او اشاره می کردند که ضمن عذرخواهی از پیامبر، تکذیب کند، همان طور که سایر افراد منافق در عین عذرخواهی، پیامبر را تکذیب کردند که این مطلب در صحاح، مسانید و کتابهای تفسیر و سیره ثابت است و همه مردم بر آن اتفاق نظر دارند و معلوم است که در این قصه اختصاصی برای [علی علیه السلام] وجود ندارد، بلکه کعب بن مالک گفت: طلحه هروله کنان به سوی من آمد و با من معانقه کرد و به خدا سوگند هیچ یک از مهاجرین غیر از او به سوی من نیامدند؛ پس کعب این کار طلحه را فراموش نکرده است و چون چنین باشد، حمل آیه بر علی [علیه السلام] به تنهایی باطل خواهد بود.

وجه چهارم این که: آیه در این ماجرا نازل شده است و احدی نیست که گفته باشد او معصوم است، نه علی علیه السلام و نه غیر او. از این رو دانسته شد که خداوند همراهی با صادقان را اراده فرموده و آن را به معصوم بودن صادقان مشروط نکرده است.

۱. منهاج السنه: ۱۹۲/۷ - ۱۹۷.

وجه پنجم این که: خداوند فرمود: (مَعَ الصَّادِقِينَ) و این صیغه جمع است، در حالی که علی [علیه السلام] یک نفر است پس او به تنهایی مراد نیست.

وجه ششم: در این عبارت که می فرماید: (مَعَ الصَّادِقِينَ)، یا همراه بودن با صادقان در صدق و توابع آن اراده شده است؛ یعنی این که راستگو باشید، چنان که صادقان راست می گویند، با دروغگویان نباشید، چنان که در جای دیگر می فرماید: (ارْكُوعُوا مَعَ الرَّائِعِينَ) و یا می فرماید: (وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ) و همین طور آن جا که می فرماید: (فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا)؛ و یا منظور آن است که در هر چیزی همراه صادقان باشید، هر چند به صدق تعلق نداشته باشد.

صورت دوم باطل است، زیرا بر انسان واجب نیست که در امور مباح هم چون خوردن، آشامیدن، لباس پوشیدن و مواردی دیگر از این قبیل همراه صادقان باشد و اگر صورت نخست صحیح باشد، در این صورت همراهی با شخص معین لزومی ندارد، بلکه مقصود آن است که راست بگویید و دروغ نگویند، چنان که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر اساس حدیث صحیحی فرمودند: «بر شما باد راستگویی، همانا راستگویی به نیکی هدایت می کند و نیکی به سوی بهشت هدایت می کند و تا مادامی که مرد راست می گوید و تحرّی به راستگویی می کند، نزد خداوند راستگو ثبت می شود و از کذب بپرهیز، زیرا کذب به فجور رهنمون می شود و فجور به سوی آتش هدایت می کند و مرد دروغ می گوید و تحرّی به کذب می کند تا این که نزد خدا کذاب ثبت می شود و این مانند آن است که گفته می شود: با مؤمنان باش تا در گروه نیکان باشی؛ یعنی با آنان در این وصف داخل گردی و بر راستی در جمع ایشان باشی. از این رو در اینجا مراد آن نیست که تو مأمور به اطاعت از مؤمنان در تمام امور هستی.

وجه هفتم این است که: گفته می شود چون می خواهیم مطلقا با صادقان باشیم، به خاطر آن است که صدق مستلزم سایر نیکی ها است، مانند فرمایش پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود: «بر شما باد راستی، پس راستی به سوی نیکی هدایت می کند». در این صورت وصف صدق ثابت می شود برای هر کس که بدان متّصف می شود.

وجه هشتم آن است که: گفته می شود خداوند به ما امر کرده که همراه صادقان باشیم و گفته نشده «با معلوم بودن صدق در آنان»، چنان که او (در آیه ای دیگر) فرموده است: (وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ) و نفرموده: «آنان که می دانید در میان شما عادلند». همان طور که فرموده است: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا) و نگفته است: (وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ)؛ لیکن حکم را متعلق وصف قرارداده و بر ماست که به اندازه ای که بر ما ممکن است در شناخت اهل صدق، عدالت، امانت و عدل بکوشیم و در این باره مکلف به علم غیب نیستیم، چنان که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که مأمور است به عدل حکم کند فرمود: «و شما مخلصان خود را نزد من می آورید و شاید

برخی از شما در اقامه حجّت تواناتر باشند و من بر اساس آنچه می شنوم قضاوت می کنم؛ پس اگر من در قضاوت، به اشتباه چیزی از حق برادر کسی به نفع او رأی دادم و او آن را نپذیرفت، پس من او را از آتش دور می سازم».

وجه نهم: بر فرض که بپذیریم مراد کسی باشد که صدقش معلوم باشد؛ لیکن معلوم بودن در اینجا به مانند معلوم بودن در آیه (فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ) می باشد و ایمان پوشیده تر از صدق است؛ از این رو، همان گونه که علم مشروط در آنجا مانع از آن است که گفته شود «مراد علم به معصوم نیست»، در اینجا نیز ممتنع است که گفته شود «نمی توان به راست گویی کسی جز معصوم یقین پیدا کرد».

وجه دهم: بر فرض که بپذیریم مراد آگاهی ما از صدق او باشد؛ لیکن گفته می شود که ابوبکر، عمر، عثمان و امثال آنان از کسانی هستند که صدقشان دانسته شده و هرچند خطا و برخی گناهان از آنها جایز است، اما آنان به عمد دروغ نمی گویند و چون کذب گناهی بزرگ است، بر این اساس در یکی از دو قول عالمان، شهادت شاهد به سبب یک دروغ رد می شود و این قول یکی از دو روایتی است که أحمد در این باره به صورت مرسل نقل کرده است و ما به یقین می دانیم که ایشان به عمد بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دروغ نمی بندند، بلکه در هیچ حالتی به عمد دروغ نمی گویند و نمی پذیریم که از منتفی بودن دروغگویی کسی آگاه نیستیم، مگر آن کسی که می دانیم معصوم مطلق است. بلکه بسیاری از مردم را - چنانچه آزمایش کنیم - یقین می کنیم که دروغ می گویند؛ هرچند که دچار خطا و مرتکب گناهان دیگر می شوند و نمی پذیریم هر آن کس که معصوم نیست ممکن است به عمد دروغ گوید، چرا که این خلاف واقع است. پس کسی به عمد دروغ نمی گوید، مگر کسی که از بدترین مردمان باشد و در میان این صحابه کسی وجود ندارد که به عمد بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دروغ ببندد و اهل علم به اضطرار می دانند که افرادی مثل مالک، شعبه، یحیی بن سعید، ثوری، شافعی، أحمد و امثال آنان به عمد بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دروغ نمی بندند، بلکه بر دیگران هم دروغ نمی بندند تا چه رسد به افرادی هم چون ابن عمر، ابن عباس، ابو سعید و غیر ایشان.

وجه یازدهم این است که: اگر مقرر شد که مراد از صادقان معصوم باشد، ما اجماع بر منتفی بودن عصمت غیر علی علیه السلام را نمی پذیریم، چنان که بیان آن گذشت. پس بسیاری از مردم که بهتر از رافضیان هستند، درباره شیوخشان این معنا را ادعا می کنند، هرچند آن را با عبارت دیگری بیان می کنند. هم چنین ما نمی پذیریم که در صورت اثبات عصمت علی علیه السلام، عصمت سایر صحابه منتفی شود، بلکه یا عصمت تمامی صحابه نیز منتفی است و یا عصمت برای همه ثابت است.

یکی از شیوه های ابن تیمیه در جدل آن است که وی می کوشد در اشکال به یک مطلب، وجوه متعددی بترشد و این روشی است که در میان پیشینیان مرسوم بوده تا به مخاطب چنین القا کنند که مطلب طرف مقابل اشکالات فراوانی دارد. در همین راستا ابن تیمیه مناقشات خود را با طول و تفصیل

زیادی مطرح ساخته و یازده وجه در اشکال به استدلال علامه حلّی تراشیده است. اما همه آنچه وی مطرح کرده یا مصادره به مطلوب است و یا ادّعایی بی دلیل. در ادامه، ضمن بیان موجز هر یک از این وجوه، به تک تک آنها پاسخ خواهیم داد تا حقیقت آشکار گردد.

وجه نخستی که ابن تیمیه ذکر می کند ادّعایی بیش نیست و او هیچ دلیلی بر مدّعی خود نیاورده است، بلکه صرفاً می گوید: «به ادّله فراوان ثابت شده که ابوبکر صدیق است!» اما در آثار وی هیچ نشانی از این ادّله فراوان دیده نمی شود. پس این وجه مصادره به مطلوب است؛ زیرا صدیق بودن ابوبکر ابتدای کلام است و ابن تیمیه بدون ارائه مستندی، آن را به عنوان دلیل و پاسخ ذکر می کند! البته روایاتی در صدیق بودن ابوبکر در مصادر اهل سنت آمده است؛ اما اولاً آن چه در مصادر اهل سنت آمده نزد ما اعتباری ندارد و خصم نمی تواند براساس آنچه تنها مورد قبول خود اوست با ما احتجاج کند. ثانیاً براساس مبانی رجالی اهل سنت، تمامی اخبار مشتمل بر صدیق بودن ابوبکر، دروغین و ساختگی هستند؛ از این رو این روایات در کتبی همچون *موضوعات و الاللی المصنوعه* درج شده اند و ذهبی نیز برخی از آنها را در *میزان الاعتدال* آورده و بر دروغین بودن آنها تأکید کرده است و ابن حجر نیز در *لسان المیزان* نظر ذهبی را تأیید کرده است.<sup>۱</sup>

وجه دوم نیز همین طور است و او ادّعا می کند که «اگر علی صدیق باشد، عمر و عثمان نیز صدیقند». از ابن تیمیه می پرسیم دلیل این ادّعای بی اساس چیست؟ اما او بر این سخن یاوه نیز دلیلی ندارد؛ یعنی باز هم دچار مصادره شده است!

بنابر این دو وجه نخست صرفاً ادّعایی بی دلیل و مصادره به مطلوب است. به این نکته نیز باید توجه داشت که اهل سنت حتی اگر به فرض، شاهد و دلیلی هم برای این ادّعا دست و پا کنند، باز هم آن شاهد و دلیل در مقام مناظره و جدل هرگز برای شیعه حجّیت ندارد؛ زیرا چنان که پیشتر بیان شد، در مناظره باید به آنچه که مورد قبول طرفین و یا مورد قبول طرف مقابل است استناد و استشهاد کرد؛ از این رو صرف ارائه دلیل و شاهد از منابع سنی - اگر چنین شاهی وجود داشته باشد - دردی را دوا نخواهد کرد.

ابن تیمیه در وجه سوم از پاسخ خود به استدلال علامه حلّی رحمه الله می گوید: «گفته شده آیه شریفه در قصّه کعب بن مالک نازل شده است»؛ اما  
اولاً: این قول در منابع سنّیان مطرح شده و هرگز برای شیعه حجّت نیست و در مناظره نمی توان به آن استناد کرد.

۱. برای اطلاع بیشتر از جعلی بودن این انتساب به ابوبکر: رک: شرح منهاج الکرامه: ۲ / ۱۲۳ - ۱۲۵.

ثانیاً: این قول در منابع سنیان نیز سند صحیح و معتبری ندارد و نمی تواند با روایات صحیح و معتبری - که بیان گر نزول آیه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام هستند - معارضه کند.

ثالثاً: چنان که به روشنی ثابت شد، این آیه بر عصمت صادقان دلالت دارد و حال آن که نه کعب در نظر سنیان معصوم است و نه درباره عصمت هیچ یک از صحابه ادعایی وجود دارد. پس کعب و سایر صحابه هم چون ابوبکر، عمر و... را هرگز نمی توان مصداق صادقان در آیه دانست.

رابعاً: بر فرض که این آیه در قصه کعب نازل شده باشد، نمی توان این موضوع را به عنوان اشکالی بر استدلال علامه حلی رحمه الله مطرح کرد، چرا که سبب نزول، مخصّص نیست.

ابن تیمیه در وجه چهارم با تکرار ادعای نزول آیه در قصه کعب، دلالت آیه بر عصمت صادقان را نمی پذیرد؛ به این دلیل که درباره کعب و غیر او حتی امیرالمؤمنین علیه السلام ادعای عصمت نشده است. اما باید دانست که تردیدی در دلالت آیه بر عصمت صادقان نیست و حتی شخص متعصبی هم چون فخررازی، در اثبات دلالت آیه بر عصمت صادقان برهان اقامه کرده است - که پیشتر گذشت - . بنابر این با اثبات دلالت آیه بر عصمت صادقان، ادعای ابن تیمیه مبنی بر نزول آیه درباره کعب ابطال می شود و با ثابت شدن نزول آیه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام، عصمت آن حضرت و در نتیجه امامت و خلافت بلافصل ایشان ثابت می گردد.

وجه پنجم جمع بودن واژه «صادقین» است. ابن تیمیه می گوید: «صادقان، صیغه جمع است در حالی که علی علیه السلام یک نفر است، پس او به تنهایی مراد نیست». در مباحث پیشین از جمله در بحث آیه ولایت، روشن شد که در بسیاری از آیات صیغه جمع آمده، ولی اراده واحد شده است.<sup>۱</sup> به علاوه اگر بپذیریم مراد تنها امیرالمؤمنین علیه السلام نیست، باز هم باید معصومان را در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام در زمره صادقان شمرد؛ زیرا پیشتر ثابت شد که آیه به روشنی بر عصمت صادقان دلالت دارد و چون ابوبکر، عمر و امثال آنان معصوم نیستند، هرگز نمی توان آنها را مصداق صادقان دانست. به همین روی اگر مراد از صادقان، تنها امیرالمؤمنین علیه السلام نباشد، مصادیق دیگر صادقان قطعاً اهل بیت او علیهم السلام هستند، چرا که درباره احدی غیر از ایشان ادعای عصمت نشده است.

این نکته نیز درخور توجه است که ابن تیمیه در وجه پنجم، گفتار پیشین خود مبنی بر نزول آیه درباره کعب را نقض کرده است، چرا که او در وجه سوم ادعا کرده بود که آیه درباره کعب نازل شده است و کعب نیز یک نفر است و اگر جمع بودن صادقان با واحد بودن مصداق آن سازگار نباشد، ادعای نزول آیه درباره کعب نیز ابطال خواهد شد.

۱. ر.ک: جواهر الکلام فی معرفه الامامه والامام: ۲ / ۳۲۶ - ۳۳۱.

در وجه ششم دو معنا برای بودن و همراهی با صادقان ذکر شده است: ۱. همراهی با صادقان در صدق؛ ۲. همراهی با صادقان در هر امری.

ابن تیمیه مدعی است که معنای نخست مستلزم همراهی با شخص معینی نیست، بلکه مقصود قرار گرفتن در زمره راستگویان است. بر اساس ابن تیمیه، معنای دوم صحیح نیست، چرا که مستلزم همراهی با صادقان در همه امور - حتی امور مباح - است، در صورتی که همراهی با صادقان در امور مباح واجب نیست. ابن تیمیه در اینجا مغالطه کرده است؛ زیرا چنان که در وجه دلالت آیه بیان شد، مراد از همراهی با صادقان تبعیت و اقتدا به ایشان است، یعنی مسلمانان بر اساس این آیه موظفند به صادقان اقتدا و از ایشان تبعیت کنند. روشن است که در اینجا مراد تبعیت از دستورات صادقان است، نه نحوه لباس پوشیدن، خوردن و آشامیدن ایشان. این سخن مانند آن است که کسی بگوید آیه اولوالأمر بر اطاعت مطلق از خدا و رسول و اولوالأمر دلالت ندارد؛ زیرا اطاعت از کسی در امور مباح واجب نیست!

افزون بر آن، آیه (كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) اطلاق دارد و خداوند همراهی با صادقان را به زمان و مکان و امر معینی مقید و محدود نساخته، بلکه به صورت مطلق به همراهی صادقان امر کرده است. پس ادعای ابن تیمیه با صراحت آیه مخالفت دارد، و دلالت آیه بر وجه دومی که وی ذکر کرده و آن را ناصحیح دانسته بسیار روشن است. از همه مهم تر این که ابن تیمیه با تغافل و نادیده گرفتن احادیث تفسیری که در ذیل آیه آمده است، آن را به دلخواه خود تفسیر می کند، در حالی که به اتفاق همه مسلمانان، سنت صحیح مفسر قرآن است و برای استدلال به قرآن باید آن را بر اساس احادیث وارد شده در ذیل آیات معنا کرد و در هیچ حدیثی بیان نشده که مراد از همراهی با صادقان، قرار گرفتن در زمره راستگویان است؛ بلکه بر اساس احادیث صحیح و معتبر نزد سنیان، مراد خداوند همراهی با شخص یا اشخاص معینی است و چنان که فخر رازی نیز اعتراف کرده است، این شخص یا اشخاص، بر اساس براهین و ادله محکم باید معصوم باشند.

در وجه هفتم نیز چند ادعای باطل وجود دارد. ادعای نخست این است که صدق مستلزم سایر نیکی هاست، در صورتی که میان راستگویی و سایر نیکی ها به این معنا تلازمی برقرار نیست. ادعای دوم این که صادقان وصف تمام کسانی است که به صدق توصیف می شوند. این ادعا نیز - چنان که پیش از این گفتیم - برخلاف روایات صحیح تفسیری ذیل آیه بوده و باطل است.

در وجه هشتم ادعا می کند که تمام کسانی که به صدق ظاهری وصف می شوند، مصداق صادقان هستند و آیه به کسی که به حقیقت و در واقع صادق است نظر ندارد، زیرا شناخت صادق حقیقی ممکن نیست. قبول این ادعا مستلزم قول به مجمل بودن آیه و عدم حجیت آن است، در صورتی که مصداق صادقین در احادیث صحیح بیان شده است. پس هر چند تشخیص صادقان حقیقی

برای انسان های عادی ممکن نیست، اما با معرفتی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، به سادگی صادقان شناخته می شوند.

این نکته نیز درخور توجه است که امر به همراهی با صادقان به طور مطلق جایز نیست مگر در صورتی که صادقان معصوم باشند و خداوند در این آیه به طور مطلق به همراهی با صادقان دستور داده است. پس ناگزیر صادقان باید معصوم باشند - چنان که پیش از این نیز بیان شد - و چون کسانی که در ظاهر به صدق وصف می شوند معصوم نیستند، پس نمی توان آنها را مصداق «صادقین» در آیه دانست و این نکته ای است که ابن تیمیه نسبت به آن تجاهل کرده است.

در وجه نهم علم حقیقی به صادقان ناممکن شمرده شده است و ابن تیمیه ادعا می کند که حتی اگر شناخت صادقان هم، شرط همراهی با آنان باشد، علم اجمالی در این جهت کفایت می کند؛ یعنی همین مقدار که به طور اجمالی کسی را به صداقت بشناسیم، او مصداق صادقان خواهد بود. پس مراد از در آیه معصوم نیست. اما چنان که پیش از این گفتیم، آیه به روشنی بر لزوم عصمت صادقین دلالت دارد؛ زیرا امر به همراهی و تبعیت از غیر معصوم متناقض و نادرست است.

ظاهراً ابن تیمیه قصد توجه به این نکته را نیز ندارد که ما موظف به علم، عصمت، ایمان و صدق کسی نیستیم، از این رو ناممکن بودن شناخت صادق حقیقی از سوی ما هرچند سخنی صحیح است، اما ربطی به این بحث ندارد. مدعای ما آن است که آیه به روشنی به لزوم عصمت صادقان دلالت دارد و مصداق صادقان در احادیث صحیح نبوی معین و معرفی شده است و ما به تشخیص صادقان و علم به صدق آنان مکلف نیستیم.

علاوه بر آن، حتی اگر حدیثی در ذیل این آیه وجود نداشت، باز هم شناخت مصداق صادقان کار دشواری نبود، زیرا بر اساس این آیه، صادقان لزوماً باید معصوم باشند و کسانی که عصمتشان با ادله قطعی از کتاب و سنت ثابت شده است، تنها رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و اهل بیت او علیهم السلام هستند که خداوند هرگونه رجس و ناپاکی را از ایشان دور ساخته و آنان را کاملاً پاکیزه گردانیده است. وجه دهم نیز هم چون وجه یکم و دوم مصادره به مطلوب است.

نکته دیگری که در این وجه بیان شده، عدم تلازم صادق بودن با عصمت است. ابن تیمیه مدعی است که ممکن است کسی معصوم نباشد، اما در عین حال راستگو باشد. اما این سخن استدلال علامه حلی رحمه الله را نفی نمی کند، زیرا احتمال کذب از سوی کسی، برای جایز نبودن امر به همراهی مطلق با او کافی است. به عبارت دیگر مرحوم علامه می فرماید که چون ممکن است دروغ از غیرمعصوم سر بزند، پس اولاً عنوان صادق به صورت مطلق بر او بار نمی شود؛ و ثانیاً امر به همراهی با او به طور مطلق جایز نیست، از این رو برای یقین به صادق بودن و عدم صدور کذب از کسی، لزوماً او باید معصوم باشد؛ یعنی هرچند هر صادقی معصوم نیست، اما هر معصومی لزوماً باید صادق باشد و منظور

علامه نیز همین است. اما ابن تیمیه با استناد به این که «هر صادقی لزوماً معصوم نیست» می خواهد سخن علامه را نقض کند و این صحیح نیست.

به علاوه، وجه استدلال به آیه - چنان که مکرر گفتیم - دلالت صریح آیه به عصمت است، اما عصمت از امر به همراهی مطلق با صادقان اثبات می شود، نه با استناد به عدم جواز کذب بر معصوم، بلکه عدم جواز کذب و صادق بودن با استناد به عصمت ثابت می شود.

و بالأخره ابن تیمیه در وجه یازدهم دچار تناقض گویی شده و از اجماع مسلمانان خارج گشته است. ابن تیمیه می گوید: «اگر مراد از صادقان، معصوم باشد، باز ما قبول نداریم، چرا که عصمت شخص دیگری غیر از علی علیه السلام به اجماع منتفی است و در صورت اثبات عصمت برای علی علیه السلام، عصمت برای همه صحابه ثابت می شود!»

ابن تیمیه در حالی این سخن را می گوید که خود وی تنها چند سطر بالاتر گفته بود: «از ابوبکر، عمر و سایر صحابه ممکن است خطا و برخی گناهان سر بزنند، اما آنان به عمد دروغ نمی گویند!» گویا او نمی داند که جواز خطا و ارتکاب برخی معاصی با عصمت ناسازگار است.

اما این که وی می گوید: «یا عصمت همه صحابه منتفی است و یا عصمت برای همه آنها ثابت می شود» بسیار سخن عجیب و غریبی است! به کدام دلیل و برهان اگر عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت شد، باید تمامی صحابه را معصوم دانست؟!

عجیب تر این که وی در نفی اجماع بر عدم عصمت صحابه - غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام - به ادعای مردم درباره معصوم بودن شیوخشان استناد می کند. اگر صرف ادعا برای نفی اجماع کافی باشد، در این صورت در هیچ موضوعی اجماع حاصل نخواهد شد. روشن است که صرف ادعا هیچ ارزشی ندارد. شیعه با استناد و استدلال به دلایل متقن از کتاب و سنت مقبول نزد مخالفان، عصمت اهل بیت علیهم السلام را اثبات می کند، چنان که در مباحث پیشین همین مجموعه، از جمله بحث از «آیه تطهیر» این دلایل ارائه شده و همین آیه مورد بحث نیز یکی دیگر از ادله قرآنی بر عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام است که دلالت آن با سنت صحیح واضح می شود. در مقابل، تاکنون هیچ دلیل قانع کننده و روشنی بر عصمت ابوبکر و امثال او از کتاب و سنت ارائه نشده است و سنن هرگز نتوانسته اند مدعی عصمت ابوبکر شوند و دلیلی - ولو از کتابهای خودشان - برای آن اقامه کنند.

گذشته از مطالبی که بیان شد، ادعای ابن تیمیه که می گوید «بسیاری از مردم مدعی عصمت شیوخ خود هستند» بی اساس و باطل است و اگر چنین ادعایی هم شده باشد، بی شک این ادعا نزد همه مسلمانان مردود است.

این یازده وجه - که می توان آن را در دو سه جمله خلاصه کرد - تمام کلام ابن تیمیه در مناقشه بر استدلال مرحوم علامه حلی به آیه شریفه (كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) بود. با بررسی این وجوه

روشن شد که هیچ یک از آنها مناقشه ای علمی نبود و ابن تیمیه در برابر استدلال به احادیث وارد شده در ذیل آیه شریفه هیچ حرفی برای گفتن ندارد، جز آنچه در وجه پنجم بیان کرد و آن جمع بودن «صادقین» و ناسازگاری آن با واحد بودن مصداق «صادقین» بود که در پاسخ گفتیم: اولاً موارد زیادی در آیات قرآن وجود دارد که خداوند به صیغه جمع بیان فرموده، اما مراد واحد است؛ و ثانیاً اگر مراد از صادقان تنها امیرالمؤمنین علیه السلام نباشد، در این صورت معصومان دیگر نیز مصداق صادقان خواهند بود، چنان که در برخی احادیث حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم نیز به همراه امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان مصداق صادقان در آیه معرفی شده است و در برخی دیگر از احادیث، رسول خدا و اهل بیت او علیه و علیهم السلام مصداق صادقان معرفی شده اند. در نتیجه اگر مراد از صادقان تنها امیرالمؤمنین علیه السلام نباشد، بر امامت سایر ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز دلالت خواهد داشت و در هر صورت مطلقاً ربطی به غیر معصومان علیهم السلام ندارد.

بنابر این ابن تیمیه جز شاخ و برگ دادن و درازگویی بی مورد، هیچ استدلال علمی و مطلب مستندی عرضه نکرده و تنها به تراشیدن وجوه متعدّد و تصویر شقوق مختلف پرداخته که بیشتر آنها از بحث خارج است و عملاً چیزی جز ادّعی بی دلیل، یا مصادره به مطلوب و یا اجتهاد در مقابل نص در کلام وی مشاهده نمی شود و لطائفات وی جز تضييع وقت و گمراه ساختن مردم فایده دیگری ندارد. ترفندهای ابن تیمیه، یادآور کلام صفی الدین هندی درباره اوست که در ضمن مناظره ای با وی به او گفت:

**أنت مثل العصفور، تنط من هنا إلى هنا، و من هنا إلى هنا!**

تو مانند گنجشکی هستی که از این شاخه به آن شاخه و از آن شاخه به این شاخه می پری!  
در مقابل دیدیم که عالمان شیعه در مباحث و استدلال های خود، هرگز از دایره کتاب و سنت مورد اعتماد اهل سنت و دلالت عقل سلیم بیرون نمی روند، چنان که در همین بحث نیز مرحوم علامه حلّی و سید شرف الدین اعلی الله مقامهما مطالب خود را با استدلال به آیه شریفه (كُونُوا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ) و احادیث وارد شده در ذیل آن مطرح ساخته اند و به احادیثی استناد کرده اند که در کتب معتبر نزد مخالفان نقل شده و موجود است و کسی نمی تواند وجود این احادیث را منکر شود و یا روایت آن از سوی عالمان سنی را که همگی در شمار حافظان بزرگ حدیث اند را انکار کند.

**مناقشه ابن روزبهان**

۱. الدرر الكامنة فی أعيان المائة الثامنة: ۵ / ۲۶۲ / ش ۱۳۷۶، ترجمه صفی الدین هندی، متوفای سال ۷۱۵ هجری.

پس از آن که سستی کلام ابن تیمیه روشن شد و تلاش او در نقض استدلال علامه حلی رحمه الله علیه نافرجام ماند، اینک به بررسی مناقشه ابن روزبهان در وجه دلالت آیه مورد بحث می پردازیم. ابن روزبهان از میان وجوه یازده گانه ای که ابن تیمیه ذکر کرده بود، تنها نزول آیه در قصه کعب را مطرح می کند، سپس می گوید:

### وإن صحّ دلّ علی الفضیلة، لا علی النص؛<sup>۱</sup>

اگر احادیث نزول آیه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام صحیح باشد، بر فضیلت ایشان دلالت می کند، نه این که نصّ بر امامت وی باشد.

بر اساس مطالبی که پیشتر بیان شد، پاسخ این اشکال روشن است؛ زیرا اولاً از سویی صحّت احادیث بر اساس مصادر حدیثی و متون رجالی اهل سنت ثابت شد، و از سویی دیگر نیز روشن شد که این حدیث، مشهور و مستفیض است. ثانیاً، چنان که گفتیم، آیه شریفه، به ضمیمه احادیث تفسیری ذیل آن بر عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد و عصمت - که یکی از شرایط اصلی امامت است - بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دلالت می کند.

پس عالمان شیعه این آیه را نصّ بر امامت نمی دانند، بلکه آن را در زمره ادلّه امامت امیرالمؤمنین علیه السلام می شمارند و اگر صغرای استدلال شیعه پذیرفته شود و دلالت آیه بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت گردد، امامت امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت شده است، چرا که کسی نمی تواند در قاعده عقلی قبح تقدّم مفضول بر فاضل خدشه کند؛ از این رو اثبات افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام صغرا می شود برای کبرای قبح تقدّم مفضول بر فاضل و امامت آن حضرت از این برهان استنتاج می گردد.

---

۱. ر.ک: دلائل الصلوة: ۱۳۴/۵؛ شرح إحقاق الحق: ۳۰۰/۳.

آیہ: (وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ)

### آیه (وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى)

بنابر تصریح برخی اندیشمندان اهل سنت، انگیزه تألیف کتبی که در ردّ ادله امامت امیرالمؤمنین علیه السلام نگاشته شده اند، پیش گیری از رواج تشیع بوده است. به عنوان نمونه می توان به مقدمه تحفه اثنا عشریه اشاره کرد که به این مطلب تصریح شده است. کتاب دیگری که با این انگیزه تألیف و تدریس شده، کتاب صواعق المحرقة است.

بر اساس تصریح ابن حجر هیتمی در مقدمه کتاب، انگیزه اصلی نگارش آن رواج تشیع در مکه بوده است. ابن حجر می گوید برای پیش گیری از این امر، پس از تألیف صواعق المحرقة آن را در مسجد الحرام تدریس می کرده است؛ اما از آن جا که حق علو و برتری دارد و علی رغم تلاش حق ستیزان، حق حتی در لا به لای آثاری که به انگیزه ستیزه با حق پدید آمده اند، همواره خود را نمایان می سازد، بر همین اساس، کتاب صواعق المحرقة - که به منظور ایجاد سدّی در برابر پیشرفت حق تألیف شده است - مشتمل بر فضائل و مناقب فراوانی از امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام شده است. در این کتاب، فصلی به ذکر آیات نازل شده درباره اهل بیت علیهم السلام اختصاص یافته است. از جمله آیاتی که

ابن حجر در این فصل آورده است، آیه شریفه (وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى) است. وی می نویسد:

الآیه الثامنة: قوله تعالى: (وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى). قال ثابت البناني: اهتدى إلى ولاية أهل بيته، وجاء ذلك عن أبي جعفر الباقر أيضاً. و أخرج الديلمي مرفوعاً: «إنما سميت ابنتي فاطمة، لأن الله فطمها و محببها عن النار».

و أخرج أحمد، إنه أخذ بيد الحسين، و قال: من أحبّ هذين و أباهما و أمهما كان معي في درجتي يوم القيامة.

و لفظ الترمذی و قال: حسن غريب و كان معي في الجنة.

۱. سوره طه: آیه ۸۲ .

و معنی المعیة هنا معیة القرب والشهود، لا معیة المكان و المنزل.  
 و أخرج ابن سعد عن علی: أخبرنی رسول الله: «إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَنَا وَ فَاطِمَةُ  
 وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ». قلت: یا رسول الله فمحبوننا؟ قال: «من ورائكم»<sup>۱</sup>  
 آیه هشتم این سخن خدای تعالی است [که فرمود]: (وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ  
 اهْتَدَى). ثابت بنانی گفت: [مراد آیه این است که] به ولایت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هدایت  
 شود و راه یابد. این حدیث از ابوجعفر باقر علیه السلام نیز آمده است. دیلمی به صورت مرفوع [از پیامبر اکرم  
 صلی الله علیه وآله وسلم حدیثی] آورده که فرمود: «همانا دخترم فاطمه نامیده شد، چرا که خداوند او و محبانش را  
 از آتش جدا ساخته است». و أحمد نیز [روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم] آورده که آن حضرت دست  
 حسنین علیهما السلام را گرفت و فرمود: «هر کس مرا، این دو، پدر و مادرشان را دوست داشته باشد، در روز  
 قیامت به همراه من و در درجه من خواهد بود». سخن ترمذی نیز در این باره - که گفت این حدیث نیکو و  
 غریب است - چنین است: «او به همراه من در بهشت خواهد بود».

معنی همراهی در اینجا همراهی نزدیکی و شهود است، نه همراهی در مکان و منزل.  
 ابن سعد از علی علیه السلام آورده است: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من خبر داد: «نخستین کسانی که  
 وارد بهشت می شوند من، فاطمه، حسن و حسین هستیم». عرضه داشتیم: ای رسول خدا، پس دوست داران ما  
 چه می شوند؟ «فرمود: آنان پشت سر شما وارد می شوند».

ابن حجر در صواعق المحرقة، پس از طرح آیه اختصاص مغفرت به هدایت یافتگان، روایتی از ثابت  
 بنانی نقل می کند که بر اساس آن مراد از اهداء، اهدا به ولایت اهل بیت علیهم السلام است. وی یادآور  
 می شود که امام باقر علیه السلام نیز این حدیث را روایت کرده است. ابن حجر هیچ خدشه ای به این  
 حدیث وارد نساخته، بلکه اساساً مناقشه ای درباره آن نکرده است و بلکه احادیث دیگری را به عنوان  
 شاهد برای این حدیث و تثبیت آن ذکر می کند و همین برای احتجاج در برابر مخالفان کافی است. با  
 این وجود ما به این مقدار بسنده نمی کنیم و در ادامه سند این حدیث و نیز احادیثی که ابن حجر به  
 عنوان شاهد آن ذکر می کند را تصحیح خواهیم کرد و پس از تبیین دلالت آیه و احادیث تفسیری ذیل  
 آن، به برخی اشکالاتی که در این باره مطرح شده پاسخ خواهیم داد.

اما روایت امام باقر علیه السلام که ابن حجر به آن اشاره کرده، سخن آن حضرت خطاب به «حارث  
 بن یحیی» است که فرمودند:

یا حارث! ألا ترى كيف اشترط الله، ولم تنفع إنساناً التوبة ولا الإيمان ولا العمل  
 الصالح حتى يهتدى إلى ولايتنا؟<sup>۱</sup>

۱. الصواعق المحرقة: ۱۵۳.

ای حارث! آیا نمی بینی خداوند چه شرطی قرار داده است. توبه، ایمان و عمل صالح برای انسان سودی نمی بخشد تا این که به ولایت ما راه یابد.

و در حدیث دیگری، حضرت امام باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش، از جدّ بزرگوارش، از امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت می کند که فرمودند:

**والله لوتاب رجل و آمن وعمل صالحاً ولم يهتد إلى ولايتنا ومعرفة فضلنا ما أغنى ذلك عنه شيئاً؛<sup>۲</sup>**

به خدا اگر مردی توبه کند، ایمان آورد و کارنیک انجام دهد در حالی که به ولایت و شناخت و پذیرش حقّ ما راه نیافته باشد، هیچ یک از آن امور او را بی نیاز نمی کند.

همین حدیث را حافظ ابو نعیم اصفهانی، از عون بن اُبی حنیفه، از پدرش، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است و حاکم حدیث را با همین مضمون، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام، ثابت بنانی و انس بن مالک نقل کرده است.

در اینجا به تصحیح سند روایت حاکم حسکانی، از طریق ثابت بنانی می پردازیم. وی در شواهد

*التنزیل می نویسد:*

**أخبرنا أحمد بن محمد بن أحمد الفقيه، قال: أخبرنا عبدالله بن محمد ابن جعفر، قال: حدّثنا موسى بن هارون، قال: حدّثنا إسماعيل بن موسى الفزاري، قال: حدّثنا عمر بن شاکر البصري، عن ثابت البناني، في قوله: (وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى) قال: إلى ولاية أهل بيته.<sup>۳</sup>**

سند این حدیث بر اساس مبانی رجالی سنیان صحیح و بدون اشکال است که به بررسی اعتبار راویان این سند می پردازیم.

**أحمد بن محمد بن أحمد فقيه**

عبدالعفّار فارسی نیشابوری در شرح حال او می نویسد:

**أحمد بن محمد بن أحمد بن عبدالله بن الحارث، الامام أبوبكر التميمي الأصبهاني، المقرئ، الأديب، الفقيه، المحدث، الدين، الزاهد، الورع، الثقة، الإمام بالحقيقة، فريد عصره في طريقتة وعلمه و ورعه، لم يعهد مثله، ورد من أصبهان سنة تسع وأربع مائة، فحضر مجالس النظر وأعجب الكل حسن بيانه و سكونه و تفتنه في العلوم، و**

۱. ينابيع المودة: ۱/ ۳۳۰.

۲. همان.

۳. شواهد التنزیل: ۱/ ۴۹۳/ ش ۵۲۰. هم چنین ر.ک: تفسیر الطبری: ۱۶ / ۲۴۳ / ح ۱۸۲۸۸؛ نظم درالسمطين: ۸۶.

كان عارفاً بالحديث، كثير السماع، صحيح الأصول، فأخذ في الرواية إلى آخر عمره مقيماً بنيسابور... .

قرأت بخط الحسكاني - و كان من المكثرين عنه، المختصين بالاستفادة منه - أنه قال: توفي أبو الشيخ بأصبهان سنة تسع وستين وثلاثمائة وهو ابن سبع وتسعين سنة؛<sup>١</sup>

امام ابوبکر أحمد بن محمد بن أحمد بن عبدالله بن حارث تمیمی اصفهانی، حافظ قرآن، ادیب، فقیه، محدث، دین دار، زاهد، باور، مورد اعتماد و پیشوای حقیقی بود. او در روش زندگی، علم و پارسایی یگانه عصر خود بود و روزگار مثل او را ندیده بود. وی در سال ۴۰۹ از اصفهان وارد نیشابور شد و در جلسات نظریه پردازی حاضر می شد و همگان از نیکویی بیان، آرامش و دانش های گوناگون او شگفت زده بودند. او حدیث شناس بود و احادیث بسیاری استماع کرده بود. اصولش صحیح بود. از آغاز ورودش کار وی با روایات عجیب شد و تا آخر عمرش نیز مقیم نیشابور گشت... .

به خط حسکانی - که از جمله پر نقل ترین اشخاص درباره ابوبکر تمیمی و از بهره گیرندگان اختصاصی از وی بود - خواندم که او گفت: ابوالشیخ سال ۳۶۹ در ۹۷ سالگی در اصفهان مرد.

ذهبی نیز در شرح حال ابوبکر تمیمی می نویسد:

أحمد بن محمد بن أحمد بن عبدالله بن الحرث التميمي، أبوبكر الأصبهاني، المقرئ، النحوي، سكن نيسابور، و تصدر للحديث و لإقراء العربية، و روى عن أبي الشيخ وجماعة، و روى السنن عن الدارقطني، توفي في ربيع الأول، و له إحدى وثمانون سنة؛<sup>٢</sup>

ابوبکر أحمد بن محمد بن أحمد بن عبدالله بن حرث التميمي اصفهانی، حافظ قرآن و [عالم] نحوی بود. وی در نیشابور ساکن و در حدیث و تدریس عربی سرآمد شد. او از ابوالشیخ و گروهی دیگر روایت کرده است. وی سنن را از دار قطنی روایت کرده است.

او در حالی که ۸۱ سال سن داشت در ماه ربیع الاول مُرد.

در *شذرات الذهب* نیز، در شرح حال وی نظیر همین مطالب آمده است.<sup>٣</sup>

### أبو الشيخ إصفهاني

١. تاریخ نیشابور المنتخب من السياق: ۱۰۷ - ۱۰۸ / ش ۱۹۴.

٢. العبر فی خبر من غیر: ۱۷۰/۳.

٣. ر.ک: شذرات الذهب: ۲۴۵/۳.

ابوبکر تمیمی، حدیث را از عبدالله بن محمد بن جعفر، معروف به ابوالشیخ اصفهانی (متوفای ۳۶۹) روایت کرده است. ذهبی درباره ابوالشیخ می نویسد:

**أبوالشیخ، الإمام الحافظ، الصادق؛<sup>۱</sup>**

أبوالشیخ پیشوا حافظ و راستگو است.

هم چنین وی از خطیب بغدادی نقل می کند که در شرح حال ابوالشیخ گفته است:

**كان أبوالشیخ حافظاً، ثباتاً، متقناً؛<sup>۲</sup>**

أبوالشیخ حافظ، مورد اعتماد و متقن بود.

ابن مردویه نیز او را مورد اعتماد و امین دانسته و درباره او می گوید:

**ثقة مأمون؛**

وی مورد اعتماد و [در نقل روایات] امین است.

ابونعیم اصفهانی نیز می گوید:

**كان أحد الأعلام... وكان ثقة؛<sup>۳</sup>**

او یکی از اعلام... و مورد اعتماد بود.

**موسی بن هارون**

أبوالشیخ از موسی بن هارون روایت می کند. موسی بن هارون بن عبدالله بن مروان حمالی، متوفای ۲۹۴ است. عالمان جرح و تعدیل اهل سنت با تعبیرات بلندی از وی یاد کرده اند. ذهبی درباره او می گوید:

**الإمام الحافظ الكبير، الحجة الناقد، محدث العراق؛<sup>۴</sup>**

وی پیشوا، حافظی بزرگ، و حجت ناقد و محدث عراق بود.

سمعانی نیز درباره وی می نویسد:

**الحافظ الكبير... إمام في علم الحديث. قال ابن ماكولا: ... أحسن الناس كلاماً على**

**حدیث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثلاثة: ... وموسى بن هارون في وقته؛<sup>۵</sup>**

۱. سیر اعلام النبلاء: ۲۷۶/۱۶ / ش ۱۹۶.

۲. همان: ۲۷۸/۱۶.

۳. همان: ۲۷۹/۱۶.

۴. همان: ۱۱۶/۱۲ / ش ۳۹.

۵. الأنساب: ۲۵۳/۲ - ۲۵۴.

او حافظی بزرگ... پیشوایی در علم حدیث است. ابن ماکولا گوید: ... بهترین مردم در نقل حدیث رسول الله

صلی الله علیه وآله سه نفرند: ... از جمله موسی بن هارون در زمان خویش بود.

ابن اثیر نیز می نویسد:

**الحافظ، کان إماماً فی الحدیث؛**

او حافظ و در علم حدیث پیشوا بود.<sup>۱</sup>

**إسماعیل بن موسی فزاری**

موسی بن هارون حدیث را از اسماعیل بن موسی فزاری روایت کرده است. اسماعیل متوفای

۲۴۵ است و ابوحاتم او را راستگو می داند.<sup>۲</sup> ابن حبان نیز او را در *تقات* آورده است.<sup>۳</sup>

ذهبی درباره او می گوید:

**صدوق شیعی؛<sup>۴</sup>**

وی شیعه و راستگو است.

مزّی او را در *زمره رجال بخاری*، ابو داوود، ترمذی، ابن ماجه و أبویعلی معرفی کرده و می گوید:

**روی عنه البخاری فی کتاب أفعال العباد، وأبو داوود، والترمذی، وابن ماجه، وأبویعلی.<sup>۵</sup>**

**عمر بن شاکر بصری**

اسماعیل بن موسی فزاری حدیث را از عمر بن شاکر بصری روایت کرده است. عمر بن شاکر

بصری از رجال ترمذی است و در سنن ترمذی درباره او آمده است:

**روی عنه غیر واحد من أهل العلم، وهو شیخ بصری؛**

بسیاری از اهل علم از او روایت کرده و او استادی از اهل بصره بود.

ابن حبان عمر بن شاکر را در *تقات* آورده است<sup>۶</sup> و بخاری درباره او می گوید:

**مقارب الحدیث؛<sup>۷</sup>**

احادیث وی قابل قبول است.

۱. اللباب فی تهذیب الانساب: ۳۸۵/۱.

۲. الجرح والتعديل: ۱۹۶/۲ / ش ۶۶۶

۳. التقات: ۱۰۴/۸ - ۱۰۵.

۴. الکاشف: ۲۵۰/۱ / ش ۴۱۱.

۵. تهذیب الکمال: ۲۱۰/۳ / ش ۴۹۱. هم چنین ر.ک: تهذیب التهذیب: ۲۹۲/۱ / ش ۶۰۶

۶. التقات: ۱۵۱/۵.

۷. ر.ک: تهذیب التهذیب: ۴۰۴/۷ / ش ۷۶۷.

## ثابت بن أسلم بنانی

و بالأخره عمر بن شاکر حدیث را از ثابت بنانی روایت کرده است. ثابت بنانی از رجال صحاح ستّه<sup>۱</sup> و مورد اعتماد رجالیان و حدیث پژوهان سنی است. در تهذیب الکمال درباره ثابت بنانی و به نقل از أحمد بن حنبل آمده است:

### كان محدثاً من الثقات المأمونين، صحيح الحديث؛<sup>۲</sup>

او محدث، از افراد امانت دار، مورد اعتماد و صحیح الحدیث بود.

ذهبی ثابت بنانی را به «الإمام القدوة، شیخ الإسلام» توصیف می کند و آن گاه می گوید:

### كان من أئمة العلم والعمل؛<sup>۳</sup>

او از پیشوایان علم و عمل بود.

حافظ ابن حجر عسقلانی، نیز او را «ثقة عابد» می داند.<sup>۴</sup>

پس حدیثی که در تفسیر آیه شریفه از ثابت بنانی روایت شده از نظر سندی صحیح و بدون اشکال است و چنان که پیشتر اشاره شد، احادیث دیگری نیز این حدیث را تأیید می کنند. برخی از این احادیث توسط ابن حجر عسقلانی و به عنوان شاهد و مؤید حدیث مورد بحث ذکر شده است که اسانید آنها نیز صحیح می باشد. یکی از این احادیث، حدیثی است که ابن حجر از مسند أحمد و صحیح ترمذی نقل می کند.<sup>۵</sup> أحمد در مسند می نویسد:

حدثنا عبدالله، حدثني نصر بن علي الأزدي، أخبرني علي بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي، حدثني أخي موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه، عن علي بن الحسين - رضي الله عنه -، عن أبيه، عن جده، أن رسول الله صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم أخذ بيد حسن وحسين - رضي الله عنهما - فقال: «من أحببني وأحب هذين وأباهما وأمهما كان معي في درجتي يوم القيامة»؛<sup>۶</sup>

۱. تقریب التهذیب: ۱/۱۴۵ / ش ۸۱۲: تهذیب/تهذیب: ۳/۲ ش ۲. وی در ذیل ترجمه «ثابت» می نویسد: «قال العجلي: ثقة، رجل صالح، وقال النسائي: ثقة، وقال أبو حاتم: أثبت أصحاب أنس الزهري، ثم ثابت... وقال ابن عدی: أروى الناس عنه حماد بن سلمة، وأحاديثه مستقيمة إذ روى عنه ثقة... قلت: قال شعبة: كان ثابت يقرأ القرآن في كل يوم وليلة، ويصوم الدهر، وقال بكر المزني: ما أدر كنا أعبد منه، وقال ابن حبان في الثقات: كان من أعبد أهل البصرة، وقال ابن سعد: كان ثقة مأموناً...».

۲. تهذیب الکمال: ۴/۳۴۶ / ش ۸۱۱. هم چنین ر.ک: الجرح والتعديل: ۲/۴۴۹ / ش ۱۸۰۵.

۳. سير أعلام النبلاء: ۵/۲۲۰ - ۲۲۱ / ش ۹۱.

۴. تقریب التهذیب: ۱/۱۴۵ / ش ۸۱۲.

۵. تهذیب التهذیب: ۲/۲۵۸ و ۱۰/۳۸۴.

۶. مسند أحمد: ۱/۷۷.

عبدالله از نصر بن علی ازدی، از علی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی، از برادرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش، از علی بن حسین، از پدرش، از جدش [صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین] روایت کردند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود: «هرکس مرا دوست بدارد و نیز این دو، پدر و مادرشان را دوست بدارد، در روز قیامت همراه من و در درجه من خواهد بود».

این حدیث در صحیح ترمذی، از نصر بن علی جهضمی، از علی بن جعفر به همین سند نقل شده است و سند این حدیث نیز صحیح است.<sup>۱</sup>  
عبدالله و ترمذی هر دو از پیشوایان و حافظان حدیث اهل سنت و مورد اعتماد و قبول همه اندیشمندان و حدیث پژوهان و رجالیان سنی هستند.

### نصر بن علی

این دو نفر از نصر بن علی روایت می کنند<sup>۲</sup> که او نیز به اتفاق اندیشمندان سنی مورد اعتماد و دقیق است.<sup>۳</sup>

### علی بن جعفر

علی بن جعفر علیه السلام نیز نزد عالمان اهل سنت مقبول است.  
حافظ ابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب درباره ایشان می نویسد:

علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی أبوالحسن العلوی أخو موسی، مقبول، من كبار العاشرة مات سنة عشر ومائتين؛<sup>۴</sup>

ابوالحسن علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علوی، برادر موسی [بن جعفر علیه السلام] است. وی مقبول و از بزرگان طبقه دهم بوده و در سال ۲۱۰ از دنیا رفت.

شارح کتاب ترمذی، أبوالعلاء محمد مبارکفوری نیز در تحفه الأخونزی،<sup>۵</sup> به این مطلب تصریح و اذعان کرده است.

### حضرت موسی بن جعفر و اجداد طاهرین ایشان

۱. سنن الترمذی: ۵ / ۳۰۵ / ح ۳۸۱۶.

۲. ر.ک: تاریخ الإسلام: ۹۵/۵؛ الوافی بالوفیات: ۴۸/۲۷ - ۴۹.

۳. ر.ک: النقات: ۲۱۴/۹؛ تاریخ بغداد: ۲۹۰/۱۳ / ش ۷۲۵۵؛ تهذیب الکمال: ۳۵۸/۲۹ - ۳۶۲ / ش ۶۴۰۶.

۴. تقریب التهذیب: ۶۸۹/۱ / ش ۴۷۱۵.

۵. تحفه الأخونزی: ۱۶۳/۱۰.

جناب علی بن جعفر نیز حدیث را از برادر بزرگوارش حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام و آن حضرت از طریق آباء طاهرینش، ائمه اهل بیت علیهم السلام روایت می کند که احدی نمی تواند درباره آن بزرگواران - که به حکم آیه تطهیر معصومند - سخنی بگوید مگر آن که در ولادتش ناپاکی بوده و یا دارای طینتی خبیث باشد.

پس این حدیث که ابن حجر آن را به عنوان شاهد و مؤیدی برای نزول آیه شریفه (إِنِّي لَعَفَّارٌ) درباره اهل بیت علیهم السلام ذکر کرده است، بدون تردید صحیح و بدون اشکال است.

دومین شاهدی که ابن حجر آورده، حدیثی است که دیلمی به صورت مرفوع روایت می کند. این روایت را خطیب بغدادی نیز به سند خود نقل کرده و در یکی از آنها، از ابن عباس روایت می کند که گفت:

**قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم: «وَأَمَّا سَمَاهَا فَاطِمَةٌ؛ لَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَطَمَهَا وَمَحَبَّيْهَا عَنِ النَّارِ»؛**

رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله فرمود: «همانا خداوند نام او را فاطمه نامید، چرا که خداوند او و دوستدارانش را از آتش جدا نموده است»<sup>۱</sup>.

خطیب پس از نقل این حدیث می گوید:

**فِي إِسْنَادِ هَذَا الْحَدِيثِ مِنَ الْمَجْهُولِينَ غَيْرِ وَاحِدٍ، وَلَيْسَ بِنَثَابٍ؛<sup>۲</sup>**

در اسناد این حدیث چند راوی مجهول قرار دارد، از این رو حدیث ثابت نیست.

بر این اساس، در نهایت می توان این حدیث را با این سند ضعیف شمرد، اما این کلام خطیب هرگز به معنای جعلی بودن حدیث از نظر وی نیست. علاوه بر نقل این روایت از سوی ابن حجر عسقلانی، بدون خدشه در سند آن حکایت از آن دارد که از دیدگاه این دو اندیشمند متعصب سنی، حدیث یادشده جعلی نیست.

با این حال ابن جوزی بر اساس عادت و رویه خود - که بسیار سریع به جعلی بودن احادیث به ویژه احادیث مربوط به فضائل اهل بیت علیهم السلام حکم می کند - این حدیث را در موضوعات آورده است. وی سپس همین حدیث را به سند دیگری از ابو هریره نقل کرده، می نویسد:

**قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم: «إِنَّمَا سَمَّيْتُ فَاطِمَةَ، لَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَطَمَ مَحَبَّيْهَا عَنِ النَّارِ»؛**

۱. تاریخ بغداد: ۳۲۸/۱۲.

۲. همان.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «همانا فاطمه نامیده شد، چرا که خدای تعالی محبان او را از آتش جدا ساخته است».

ابن جوزی تنها به سبب قرار گرفتن غلابی در سند این حدیث در آن خدشه کرده و می نویسد:

**هذا عمل الغلابی، وقد ذکرنا عن الدار قطنی أنه کان یضع الحدیث؛<sup>۱</sup>**

این کار غلابی است و ما از دار قطنی نقل کردیم که او حدیث جعل می کند.

غلابی از محدثان و مؤرخان مشهور و در زمره شیوخ و اساتید طبرانی است.<sup>۲</sup>

عالمان رجال هم چون ابن حبان وی را ثقه دانسته و احادیث وی را در کتاب *الثقات* خود آورده است.<sup>۳</sup> وی از عالمان و راویان شیعی است<sup>۴</sup> که در اسانید روایات فراوانی واقع شده و در مباحث مختلف، روایات وی بدون جرح نقل می شود.<sup>۵</sup> اما از آن جا که وی در بررسی قضایای صدر اسلام برخی مثالب و معایب بزرگان قوم را برملا ساخته و درباره نسب برخی صحابه حقایقی را افشا کرده است، از این جهت در او طعن می کنند. در این حدیث نیز چون محتوای آن برای سنیان ناخوشایند است و نمی توانند موضوعیت و محوریت محبت حضرت صدیقه طاهر سلام الله علیها را تحمّل کنند، از این رو وجود غلابی در سند آن را بهانه ای برای خدشه در آن قرار داده اند،<sup>۶</sup> در حالی که ابن حجر و سایر حدیث پژوهان سنی تصریح می کنند که تشیع هرگز به وثاقت راوی ضرری نمی رساند. پس طعن در غلابی سبب جعلی شمردن روایت وی نمی شود و این که ابن جوزی حدیث او را در موضوعات آورده، صرفاً به دلیل تعصب شدید اوست، چنان که ابن صلاح نووی، سیوطی و برخی دیگر از اندیشمندان و حدیث پژوهان سنی به صراحت اذعان دارند که کتاب *موضوعات ابن جوزی*، مشتمل بر احادیث صحیح فراوانی است و بر همین اساس است که برخی بزرگان از اهل سنت، درباره داوری های نادرست ابن جوزی در موضوعات کتاب نوشته و به معایب و اشکالات آن تذکر داده اند که از این میان می توان به کتاب *لائی المصنوعه و تعقیبات علی الموضوعات* اشاره کرد. سیوطی در کتاب *لائی المصنوعه*، ضمن بیان قضاوت های نادرست ابن جوزی، جعلی بودن حدیث مورد بحث را نیز نفی کرده است. ابن عراق نیز در کتاب *تنزیه الشریعه*، حکم ابن جوزی مبنی بر جعلی بودن این حدیث را مردود دانسته است.

۱. *الموضوعات*: ۱ / ۴۲۱ - ۴۲۲.

۲. ر.ک: *مجمع الزوائد*: ۹ / ۱۷۱؛ *میزان الاعتدال*: ۳ / ۵۵۰ / ش ۷۵۳۷؛ *لسان المیزان*: ۵ / ۱۶۸.

۳. *الثقات*: ۹ / ۱۵۴. هم چنین ر.ک: *میزان الاعتدال*: ۳ / ۵۵۰ / ش ۷۵۳۷.

۴. ر.ک: *رجال النجاشی*: ۳۴۶ / ش ۹۳۶.

۵. *تاریخ مدینه دمشق*: ۵۴ / ۲۷۶؛ *شواهد التنزیل*: ۱ / ۷۱ / ش ۸۳؛ *تاریخ بغداد*: ۳ / ۳۲۰ / ش ۱۴۱۹.

۶. برای نمونه ر.ک: *میزان الاعتدال*: ۱ / ۳۲۵ / ش ۱۲۲۴ و ۳ / ۵۵۰ / ش ۷۵۳۷.

یکی دیگر از شواهد و مؤیدات نزول آیه شریفه (إِنِّي لَعَفَّارٌ) درباره اهل بیت علیهم السلام، حدیثی است که ابن مسعود و دیگران درباره حرام بودن آتش بر حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها و ذریه ایشان روایت کرده است. وی می نویسد:

**عن ابن مسعود، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم: «إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا، فَحَرَّمَ اللهُ ذَرْيَتَهَا عَلَى النَّارِ»<sup>۱</sup>**

از ابن مسعود نقل شده که گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله وسلم فرمودند: «فاطمه پاکدامن بود، از این رو خداوند فرزندان او را بر آتش حرام کرد».

میزان و محور بودن حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها برای رهایی از آتش برای مخالفان بسیار سخت و گران است؛ چرا که در حوادث پس از شهادت حضرت خاتم الأنبياء صَلَّى الله عليه وآله وسلم، وجود نازنین حضرت فاطمه کبرا سلام الله علیها اساسی ترین نقش را در دفاع از حق و آشکار ساختن باطل ایفا کردند و در آن ایام کوتاه که پیامبر صَلَّى الله عليه وآله وسلم با دشوارترین آزمون الهی مواجه بودند، حضرت زهرا سلام الله علیها ملاک تعیین حق و باطل و محور امتحان خداوند گشتند. به همین جهت مخالفان و حق ستیزان تحمل پذیرش این حقیقت را نداشتند، از این رو تمام تلاش خود را در ستیزه با حق و برای مخفی ساختن فضایل صدیقه کبرا سلام الله علیها و محوریت ایشان در تعیین حق به کار بسته و می بندند. در همین راستا، برخی متعصبان در حدیث فوق خدشه کرده اند، از جمله ابن جوزی آن را در موضوعات آورده و پیشوای اهل ضلالت یعنی ابن تیمیه مدعی شده است که:

**والحدیث الذی ذکره عن النبی صَلَّى الله عليه وآله وسلم عن فاطمة، هو کذب باتفاق أهل المعرفة بالحدیث، ویظهر کذبه لغير أهل الحدیث أيضاً؛**

حدیثی که وی از پیامبر صَلَّى الله عليه وآله وسلم درباره فاطمه علیها السلام نقل می کند، به اتفاق حدیث شناسان دروغ است و دروغ بودن آن برای غیر اهل حدیث نیز آشکار است!<sup>۲</sup>

اما حاکم نیشابوری در مستدرک علی الصحیحین، حدیث را تصحیح کرده و جماعت بسیاری از حدیث پژوهان سنی به نقل آن پرداخته اند که علامه محقق مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی، برخی از آنها را نام برده و ما به جهت بزرگداشت یاد و تقدیر از تلاش آن بزرگوار، به نقل کلام ایشان در اینجا اکتفا می کنیم. ایشان می نویسد:

**حدیث: «إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا، فَحَرَّمَ اللهُ وَ ذَرْيَتَهَا عَلَى النَّارِ».**

۱. المستدرک علی الصحیحین: ۱۵۲/۳؛ نظم در السمتین: ۱۸۰؛ الکامل (ابن عدی): ۵۹/۵ / ش ۱۲۳۴؛ تاریخ مدینه دمشق: ۳۰/۶۳؛ میزان الاعتدال:

۲۱۷/۳ / ش ۶۱۸۳؛ لسان المیزان: ۳۲۲/۴؛ ذکر أخبار أصبهان: ۲۴۲/۱؛ وفیات الأعیان: ۱۷۵/۴؛ امتاع الأسماع: ۲۸۳/۱۰.

۲. منهاج السنه: ۴ / ۲۹.

أخرجه البزار في مسند: ٢٢٣/٥ ح ١٨٢٩، وأبو يعلى في مسنده الكبير كما في المطالب العالیة: ٧٠/٤ ح ٣٩٨٧، والطبرانی في المعجم الكبير: ٤٠٦/٢٢ ح ١٠١٨. وأخرجه الحافظ ابن شاهین في كتاب فضائل فاطمة بثلاثة طرق: ح ١٠ و ح ١١ و ح ١٢، و ليس في الأخيرین عمر بن غیاث، و أخرجه في كتاب السنه كما يأتي من السيوطی.

وأخرجه الدارقطنی في العلل: ٦٥/٥ سؤال ٧١٠، والحاكم في المستدرک: ١٥٢/٣ وأخرجه تمام الرازی في فوائده بثلاثة طرق (الروض البسام: ٣١٥/٤-٣١٨ رقم ١٤٩٢، ١٤٩٣، ١٤٩٤)، وأبو نعیم في حلیة الأولیاء: ١٨٨/٤، والمهروانی في فوائده كما في الروض البسام: ٣١٧/٤ و ٣١٨.

وأخرجه الخطیب البغدادی في تاریخ بغداد: ٥٤/٣، و ابن المغزلی في كتاب مناقب أميرالمؤمنین علیه السلام: ٣٥٣ ح ٤٠٣، والخطیب الخوارزمی في مقتل الحسين علیه السلام: ٥٥/١، و الحافظ ابن عساکر في تاریخه: ج ٥ ق ٢٣ / ب و ج ١٧ ق ٣٨٦ / ب.

وأخرجه المزی في تهذیب الكمال: ٣٥ / ٢٥١، والمحج الطبری: ٢٦ و ٤٨، والکنجی في كفاية الطالب: ٢٢٢ من الطبعة الأولى و ص ٣٦٦ من الطبعة الثانية، و الزرندي في نظم درر السمطين: ١٨٠، والذهبی في تهذیب الكمال في ترجمتها علیها السلام، و الخزرجی في خلاصته: ٣ / ٣٨٩، و الحافظ العسقلانی في زوائد مسند البزار، و في المطالب العالیة النسخة المسندة: ق ١٥٥ / ب، و السيوطی في التغور الباسمة: ٤٦، و في إحياء الميت: ح ٣٨، قال: أخرج البزار، وأبو يعلى والعقيلي، و ابن شاهین في السنه ... .

والمثقی في كنز العمال: ح ٣٤٢٢٠، و الزرقانی في شرح المواهب اللدنیة: ٣ / ٢٠٣، و الصبان في إسعاف الراغبین: ١٢٠، و الشبلنجی في نور الإبصار: ٤١، والدوسری في الروض البسام: ٤ / ٣١٥؛

در میان احادیث نبوی، شواهد بسیاری بر نزول آیه شریفه (إِنِّي لَعَفَّارٌ) درباره اهل بیت علیهم السلام وجود دارد که همگی به روشنی تمام بیان گر مشروط بودن مغفرت الاهی بر پذیرش ولایت اهل بیت علیهم السلام هستند. بر اساس این احادیث، خداوند سبحان شیعیان اهل بیت علیهم السلام را می آمرزد و ملائکه برای شیعیان گناهکار استغفار می کنند و بهشت بر کسانی که اهل بیت علیهم السلام را بیزارند و با آنان دشمنی و مخالفت کنند حرام است.

یکی از این شواهد حدیثی است که أحمد بن حنبل، حاکم نیشابوری و گروهی از اندیشمندان سنی به نقل از عمار از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم آورده اند و حاکم سند آن را تصحیح کرده است. در مستدرک علی الصحیحین آمده است:

أخبرنا أحمد بن جعفر القطيعي، ثنا عبدالله بن أحمد بن حنبل، حدثني أبي، ثنا سعيد بن محمد الوراق، عن علي بن الحزور، قال: سمعت أبا مريم الثقفي، يقول: سمعت عمار بن ياسر - رضي الله عنه - يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول لعلي عليه السلام: «يا علي! طوبى لمن أحبك وصدق فيك، وويل لمن أبغضك وكذب فيك».

هذا حديث صحيح الإسناد و لم يخرجاه؛<sup>۱</sup>

أحمد بن جعفر قطيعي از عبدالله بن أحمد بن حنبل نقل می کند که گفت: پدرم از سعید بن محمد وراق، از علی بن حزور، از ابو مریم ثقفی، از عمار بن یاسر نقل می کند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که به علی علیه السلام فرمود: «ای علی، خوشا به حال کسی که تو را دوست دارد و در تصدیق تو پایدار است، و وای به حال کسی که تو را دشمن می دارد و تکذیب می کند».

سند این حدیث صحیح است و بخاری و مسلم آن را ذکر نکرده اند.

درباره دو نفر از راویان این حدیث خدشه شده است. یکی درباره «سعید بن محمد وراق» و دیگری درباره «علی بن حزور»؛ اما حاکم نیشابوری و ابن حبان سعید بن محمد وراق را توثیق کرده اند و ترمذی و ابن ماجه نیز احادیث او را نقل می کنند. او از مشایخ و اساتید أحمد بن حنبل است<sup>۲</sup> و ابن حبان وی را در ثقات آورده است.<sup>۳</sup>

اما طعن و خدشه درباره علی بن حزور نیز تنها به جهت تشیع اوست. چنان که ابن حجر در

تقریب التهذیب می نویسد:

متروک، شدید التشیع؛<sup>۴</sup>

احادیث او را ترک می کردند و در تشیع محکم بود.

اما چنان که بارها در این مجموعه یادآوری شده است، بنابر مبانی رجالی سنیان تشیع به وثاقت راوی ضرر نمی زند.<sup>۵</sup>

۱. المستدرک علی الصحیحین: ۱۳۵/۳.

۲. تهذیب التهذیب: ۶۹/۴ ش / ۱۳۵. هم چنین ر.ک: مسند أحمد: ۲۸۴/۱ و ۲۸۱/۶.

۳. الثقات: ۶ / ۳۷۴.

۴. تقریب التهذیب: ۶۹۰/۱ ش / ۴۷۱۹.

۵. در مقدمه فتح الباری به روشنی بیان شده که تشیع و بلکه رفض مضر به وثاقت نیست.

پس بر اساس این حدیث، شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام سعادت‌مند و دشمنان آن حضرت شقاوت‌مند هستند و این نشان‌گر این نکته است که مغفرت الاهی تنها شامل شیعیان می‌شود و مشروط به پذیرش ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام است. شاهد دیگر بر این مطلب حدیثی است که در تاریخ ابن کثیر نقل شده است. ابن کثیر می‌نویسد:

وقال غیرواحد: عن أبی الأَزهَر أحمد بن الأَزهَر: ثنا عبدالرزاق، أنا معمر، عن الزهري، عن عبدالله بن عبدالله، عن ابن عباس، أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نظر إلى عليّ فقال: «أنت سيد في الدنيا سيد في الآخرة، من أحبك فقد أحبني، وحبيبك حبيب الله، ومن أبغضك فقد أبغضني، وبغضك بغض الله، وويل عن أبغضك من بعدى»؛<sup>۱</sup>

بیش از چند راوی از ابوالأَزهَر أحمد بن الأَزهَر، از عبدالرزاق، از معمر، از زهري، از عبدالله بن عبدالله، از ابن عباس نقل کرده اند که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم به علی علیه السلام نگاه کرد و فرمود: «تو در دنیا و آخرت آقا و بزرگی. هرکس تو را دوست بدارد به تحقیق مرا دوست داشته و دوستدار تو دوستدار خداوند است و هر کس تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است و به خشم تو خداوند به خشم می‌آید. وای بر کسانی که پس از من تو را دشمن بدارند».

ابن کثیر علی رغم خدشه در اسانید روایات فراوان، پس از نقل این حدیث هیچ خدشه‌ای به آن وارد نکرده است.

هیثمی نیز همین حدیث را با اندکی اختلاف از ابن عباس نقل کرده و می‌گوید:

رواه الطبرانی فی الأوسط، و رجاله ثقات؛<sup>۲</sup>

طبرانی این روایت را در معجم الأوسط نقل کرده است و راویان آن مورد اطمینان هستند.

پس هیثمی اعتراف می‌کند که رجال این حدیث همه مورد اعتمادند، اما تعصّب شدید وی مانع از تسلّم و پذیرش این واقعیت شده و درصدد برآمده که با طرح احتمال، از اعتبار این حدیث بکاهد و این نشان می‌دهد که متأسفانه اندیشمندان متعصّب سنی گاهی برای خدشه در سند احادیث مربوط به فضائل اهل بیت علیهم السلام، حرمت بزرگان خود را نیز رعایت نکرده و بر بسیاری از حدیث پژوهان مشهور خود طعن وارد می‌کنند. هیثمی نیز پس از شهادت به صحّت حدیث فوق می‌نویسد:

إلا أن فی ترجمه أبی الأَزهَر أحمد بن الأَزهَر النيسابوري، أن معمرأ كان له ابن أخ رافضي، فأدخل هذا الحديث في كتبه. وكان معمرأ مهيباً لا يراجع، وسمعه عبدالرزاق؛<sup>۱</sup>

۱. البداية والنهاية: ۳۹۱/۷. هم چنین ر.ک: نظم درالسطمین: ۱۰۱؛ تفسیر القرآن (صنعانی): ۲۲/۱؛ الکامل (ابن عدی): ۳۱۲/۵؛ تاریخ مدینه دمشق:

۲۹۱/۴۲ - ۲۹۲؛ میزان الاعتدال: ۶۱۳/۲ و منابع دیگر.

۲. مجمع الزوائد: ۱۳۳/۹.

الّا این که در شرح حال ابوالزهر أحمد بن الازهر نیشابوری آمده است که معمر، برادر زاده رافضی داشت و او این حدیث را در کتابهای عمویش داخل کرده و چون معمر هیبت زیادی داشته است، احادیث او را وارسی نمی کرده و عبدالرزاق این را از معمر شنیده است.

به راستی که چنین تحلیلی جز تعصّب و دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام و مبارزه با مناقب و فضائل آن حضرت هیچ انگیزه ای نمی تواند داشته باشد و بطلان آن نیز واضح است، پس در صحّت حدیث فوق هیچ تردیدی وجود ندارد. در این حدیث نیز به روشنی دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام دشمن خدا و مستحقّ جهنّم معرفی شده است. پس مؤیدی بر مشروط بودن مغفرت الاهی به پذیرش ولایت امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام بوده و نزول آیه شریفه (وَإِنِّي لَغَفَّارٌ) در شأن ایشان است. شاهد دیگر، روایتی است که هیثمی در مجمع الزوائد آورده است. وی می نویسد:

عن عبدالله بن أبي نجی: أن علیاً أتى یوم النضیر بذهب و فضة، فقال: أبيضی وأصفری و غری غیری، غری أهل الشام غداً إذا ظهروا علیک، فشقّ قوله ذلک علی الناس، فذکر ذلک له: فأذن فی الناس، فدخلوا علیه، قال: إن خلیلی صلی الله علیه وآله وسلم قال: «یا علی! إنک ستقدم علی الله و شیعتک راضین مرضیین، و قدم علیک عدوک غضاب مقمحين». ثمّ جمع یده إلى عنقه یریهم الإقماح؛

از عبدالله بن ابی نجی نقل شده که گفت: در روز جنگ بنونظیر، به نزد علی علیه السلام طلا و نقره آورده شد. ایشان فرمود: [ای دنیا] نقره شوی یا طلا شوی، در هر حال غیر مرا فریب ده، اهل شامی را [فریب ده] که فردا به خاطر تو قیام می کنند... این کلام بر مردم سخت و سنگین بود. این خبر که به حضرتش رسید، اجازه داد تا مردم به نزد او وارد شوند... فرمود: همانا خلیل من [پیامبر صلی الله علیه وآله] فرمود: «ای علی، به راستی به زودی تو و شیعتان در حالی که راضی و مرضی هستید به پیشگاه خداوند وارد می شوید و دشمنان را که خشمگین و در حالی که گردن آنها در غل بسته شده است بر تو وارد می شوند». سپس حضرت دستش را دورگردن خود جمع نمود تا حال اقماح را عملاً نشان دهد.

هیثمی پس از نقل این حدیث می گوید:

رواه الطبرانی فی الأوسط، وفیه جابر الجعفی، وهو ضعیف؛<sup>۲</sup>

طبرانی این حدیث را در معجم الأوسط روایت کرده و در سند آن جابر جعفی قرار دارد و او ضعیف است. تضعیف جابر جعفی و خدشه در سند این حدیث نیز از سر تعصّب و مخالفت با فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام است. جابر از رجال سه تن از صاحبان صحاح شش گانه اهل سنت است و

۱. همان.

۲. همان: ۱۳۱/۹.

أبو داود، ترمذی و ابن ماجه از وی روایت می کنند.<sup>۱</sup> هم چنین احادیث وی مورد قبول بسیاری از حدیث پژوهان مشهور سنی است و اندیشمندان زیر از وی حدیث نقل می کنند:

۱. اسرائیل بن یونس، ۲. زهیر بن معاویه، ۳. سفیان ثوری، ۴. سفیان بن عیینه، ۵. شریک بن عبدالله، ۶. شعبه بن حجاج، ۷. معمر بن راشد، ۸. أبو عوانه و برخی دیگر از اندیشمندان اهل سنت.<sup>۲</sup>

از سفیان نقل شده که درباره جابر گفته است:

### كان جابر ورعاً في الحديث. ما رأيت أروع في الحديث منه؛

جابر در نقل حدیث پرهیزکار بود و من پرهیزکارتر از او در نقل حدیث ندیده ام.

شعبه نیز در شرح حال وی می گوید:

### جابر صدوق في الحديث؛

جابر در نقل حدیث راستگو است.

زهیر بن معاویه نیز می گوید:

### كان إذا قال سمعت أو سألت، فهو من أصدق الناس؛

وقتی جابر می گوید (حدیثی را) شنیدم یا پرسیدم، (راست می گوید، چرا که) او از راستگوترین مردمان است.

وکیع جابر را چنین توصیف می کند:

### مهما شككتم في شيء، فلا تشكوا في أن جابراً ثقة؛

هرگاه در هر چیزی شک کردی، در این که جابر ثقه و مورد اعتماد است شک مکن.

و از سفیان ثوری نیز نقل شده است که خطاب به شعبه گفت:

### لئن تكلمت في جابر الجعفي، لأتكلمن فيك؛<sup>۳</sup>

اگر درباره جابر جعفی بدگویی کنی، درباره تو بد خواهم گفت.

بنابر این بسیاری از بزرگان حدیث سنی بر راستگویی و مورد اعتماد بودن جابر اذعان و اعتراف دارند، اما چون او از عالمان شیعی است، می کوشند تا وی را جرح و احادیش را طرد کنند.

ذهبی در شرح حال جابر جعفی می نویسد:

### جابر بن يزيد (د، ت، ق) بن الحارث الجعفي الكوفي، أحد علماء الشيعة... كان يؤمن

بالرجعة... يشتم أصحاب النبي صلى الله عليه وآله؛<sup>۴</sup>

۱. تهذیب التهذیب: ۴۱/۲ / ش ۷۵.

۲. تهذیب الکمال: ۴۶۶/۴ - ۴۶۷ / ش ۸۷۹.

۳. همان.

۴. میزان الاعتدال: ۳۷۹/۱ - ۳۸۳ / ش ۱۴۲۵.

جابر بن یزید بن حارث جعفی کوفی یکی از عالمان شیعه است... او به رجعت ایمان داشت... و اصحاب پیامبر را شتم می کرد.

ابن عدی درباره جابر می گوید:

لجابر حدیث صالح، وقد روی عنه الثوری الكثير، وشعبة أقلّ رواية عنه من الثوری،  
...وقد احتمله الناس ورووا عنه. و عامة ما قذفوه أنه كان يؤمن بالرجعة... ولم يختلف  
أحد في الرواية عنه... وهو مع هذا كله أقرب إلى الضعف منه إلى الصدق؛<sup>۱</sup>

حدیث جابر نیکو است و ثوری بسیار از او روایت می کند. شعبه کمترین حدیث را به نقل از ثوری از او روایت می کنند... و مردم به احادیث او تن داده و از او روایت کرده اند. نهایت نسبتی که به او داده شده آن است که او به رجعت ایمان داشته است... و احدی در روایت از او اختلاف ندارد... با همه این توصیفات، او به ضعیف بودن نزدیک تر است تا راستگویی!

مشاهده می شود که مخالفان چگونه در برخورد با یک راوی راستگو و مورد اعتماد دچار مشکل شده اند؛ چرا که از یک سو نمی توانند در وثاقت او ذره ای خدشه کنند و از سوی دیگر به دلیل ستیز با حق با اعتقادات او کنار نمی آیند.

در این مورد نیز ابن عدی از یک سو می گوید حدیث جابر نیکو است، بزرگان حدیثی از او روایت کرده اند و هیچ کس در نقل روایت از او اختلافی ندارد، و از سوی دیگر او را تضعیف می کند. و یا از یک سو اندیشمندان و حدیث پژوهان بزرگ و مشهور سنی از جابر بسیار تجلیل کرده و به راستگو بودن و ورع او در حدیث اذعان و اعتراف می کنند، و از سوی دیگر ذهبی به دلیل شیعه بودن جابر و شتم صحابه، در وی جرح می کند و توجه ندارد که اگر جابر چنان راستگو و با تقوا است که حتی مخالفان وی نیز به آن اعتراف دارند، پس شتم صحابه از سوی وی نیز از سر صداقت و ورع اوست.

از یک سو بزرگان مشهور و مورد قبول سنیان هم چون سفیان ثوری، معمر، شعبه و برخی دیگر از آنان احادیث فراوانی از جابر نقل کرده اند و حتی برخی حدیث پژوهان بزرگ هم چون سفیان بن عیینه، در عین مخالفت و نهی از استماع حدیث جابر، به خاطر تشیع او، نقل احادیث او را رها نساخته و احادیث بسیاری را از او نقل کرده اند، و از سوی دیگر وقتی برخی از اندیشمندان متعصب، با کثرت نقل احادیث جابر مواجه شده اند، برای توجیه آن طرفندی به کار گرفته و ادعا کرده و می نویسند:

---

۱. الکامل: ۱۱۹/۲ - ۱۲۰ / ش ۳۲۶.

أَمَّا شَعْبَةٌ وَغَيْرُهُ مِنْ شَيْوَخِنَا - رَحِمَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى - فَإِنَّهُمْ رَأَوْا عِنْدَهُ أَشْيَاءَ لَمْ يَصْبِرُوا عَلَيْهَا،  
وَكَتَبُوهَا لِيَعْرِفُوهَا، فَرَبَّمَا ذَكَرَ أَحَدُهُمْ عَنْهُ الشَّيْءَ بَعْدَ الشَّيْءِ عَلَى جِهَةِ التَّعَجُّبِ،  
فَتَدَاوَلَهُ النَّاسُ بَيْنَهُمْ؛<sup>۱</sup>

اما شعبه و سایر شیوخ ما در نزد جابر چیزهایی دیدند که تحمل آن را نداشتند، از این رو آنها را نوشته اند تا بفهمند و چه بسا یکی از آن افراد مطلبی از این مطالب را یکی پس از دیگری از روی تعجب ذکر کرده و مردم آنها را در میان خود رواج داده اند.

و گاهی نیز ادعا شده که شعبه، معمر و دیگران هرچند احادیث را نوشته اند، اما آنها را تصدیق نمی کردند، بلکه به جهت شناساندن، آنها را نوشته اند و سپس به جهت اظهار تعجب، آنها را برای شاگردانشان حدیث کرده اند، لیکن شاگردان بدون توجه به این جهت، این احادیث را نوشته اند و به این ترتیب احادیث جابر در میان مردم رواج پیدا کرده است به گونه ای که این احادیث با سند صحیح به دست ما رسیده است!

این توجیهاات همانند سخن هیشمی است که پس از اذعان به صحت حدیث منقول از ابن عباس، با طرح این احتمال که ممکن است برادر زاده شیعی معمر حدیث را در کتاب او داخل کرده باشد، برای بی اعتبار ساختن آن می کوشد که «فاعتبروا یا اولی الأبصار».

وقتی هم برخی متعصبان افراطی این تلاش ها را نافرجام می بینند و هیچ راهی برای خدشه در حدیث نمی یابند، متوسل به سوگند می شوند، چنان که ذهبی این طرفند را به کار گرفته است. حاکم نیشابوری در مستدرک علی الصحیحین حدیثی را درباره فضائل حضرت صدیقه طاهر سلام الله علیها نقل و آن را تصحیح کرده است<sup>۲</sup> و ذهبی نیز که از خدشه در آن ناکام مانده و مأیوس شده می گوید:

### لا والله، بل موضوع؛<sup>۳</sup>

خیر، به خدا سوگند این چنین نیست، بلکه این مطلب جعلی است!  
اهل انصاف را به داوری می خوانیم تا درباره این بازی گری ها و ملعبه ساختن روایات و سنت نبوی بر اساس وجدان خود قضاوت کنند.

(قَوْلُهُ لَهُمْ مِمَّا كَتَبْتُ أُنْدِيَهُمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ)؛<sup>۴</sup>

پس وای بر آنان از آنچه که نگاشتند و وای بر آنان از آنچه که کسب نمودند.

۱. المجروحین: ۲۰۹/۱؛ تهذیب التهذیب: ۴۴/۲ / ش ۷۴.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ۱۵۳/۳.

۳. المستدرک علی الصحیحین للحاکم مع تعلیقات الذهبی فی التلخیص: ۱۶۶/۳ / ش ۴۷۲۸. هم چنین ر.ک: فیض القدر: ۵۴۹/۱ - ۵۵۰ / ش

۸۲۲.

۴. سوره بقره: آیه ۷۹.

بنابر این حدیثی که در تفسیر آیه (وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى) وارد شده و اهتدا و راه یافتن به ولایت اهل بیت علیهم السلام را شرط مغفرت معرفی کرده است، از نظر سندی صحیح و بدون اشکال است. هم چنین سند احادیث دیگری که مؤید و شاهد این مطلب بودند صحیح بود.

### دلالت آیه

پس از بررسی و تصحیح سند این احادیث، در اینجا به تبیین دلالت آیه و حدیث ذیل آن می پردازیم.

خداوند سبحان در آیه ۸۲ سوره طه می فرماید:

(وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى)؛

من به یقین بسیار آمرزنده ام برای کسی که توبه کند، ایمان آورد و کار نیک انجام دهد و سپس راه یابد.

در این آیه شریفه، خداوند متعال با تأکید فراوان مغفرت خود را شامل کسی می داند که چهار ویژگی داشته باشد: ۱. توبه کند، ۲. ایمان آورد، ۳. عمل صالح انجام دهد و ۴. راه یابد.

آیه با «إِن» شروع شده که بر تأکید دلالت دارد. هم چنین لام در «لغفار» برای تأکید است و «غفار» نیز بر نسبت غفران به خداوند دلالت می کند؛ یعنی خداوند منتسب به مغفرت است و اساساً کار او آمرزش می باشد، لیکن برای کسانی که چهار ویژگی پیش گفته را داشته باشند.

بر اساس نص آیه شریفه، توبه، ایمان و عمل صالح بدون هدایت سودی نمی بخشد و شخص فقط در صورتی مشمول مغفرت الاهی می شود که علاوه بر توبه، ایمان و علم صالح، اهتدا نیز یافته باشد.

«اهتدا» از امور ذات تعلق است و متعلق می خواهد، اما متعلق آن در خود آیه بیان نشده است؛ بنابر این برای درک معنای آیه ناگزیر از مراجعه به سنت صحیح هستیم تا آیه را بر اساس آن معنا کنیم. بر اساس مطالب پیشین، روشن شد که متعلق اهتدا در احادیث صحیح نبوی به روشنی بیان شده و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم اهتدا به ولایت امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام را شرط شمول مغفرت الاهی دانسته اند. در نتیجه بر اساس کتاب و سنت، نجات در آخرت مشروط به پذیرش و داخل شدن در ولایت امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام است.

ممکن است گفته شود منظور از ولایت اهل بیت علیهم السلام در این احادیث، محبت ایشان است. در پاسخ می گوئیم: چنان که در بحث آیه ولایت بیان شد، در وضع الفاظ، اصل بر اشتراک معنوی است و «ولایت» یک معنا بیشتر ندارد و آن هم اولویت در تصرف و امامت است. اما اگر به فرض محال بپذیریم که مراد از ولایت در اینجا محبت است، باز هم آیه و احادیث بر افضلیت امیرالمؤمنین

علیه السلام دلالت دارند و اثبات افضلیت، صغراً می شود برای قاعده عقلی قبیح تقدّم مفضول بر افضل و نتیجه آن باز هم اثبات امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام است.

به علاوه - چنان که در بحث آیه مودّت بیان کردیم - محبّت واقعی اطاعت به دنبال دارد و اگر اهتدا به محبّت اهل بیت علیهم السلام شرط مغفرت الاهی باشد، این محبّت با اطاعت از ایشان تحقّق یافته و ثابت می شود.

ممکن است گفته شود که بر اساس روایت تفسیری، صرف محبّت اهل بیت علیهم السلام برای مغفرت کافی است و برخی فرقه های اسلامی نیز مدّعی محبّت اهل بیت اند. در پاسخ می گوئیم اولاً ولایت به معنای اولویّت در تصرّف و امامت است و شرط رسیدن به آمرزش الاهی پذیرش امامت امامان اهل بیت علیهم السلام است، و ثانیاً اگر به فرض بپذیریم که منظور از ولایت در این حدیث محبّت است، باز هم محبّت واقعی اطاعت در پی دارد و محبّ واقعی اهل بیت علیهم السلام کسی است که امامت ایشان را بپذیرد و از ایشان اطاعت کند و اگر به فرض بازهم بپذیریم که منظور محبّت صرف است، باز هم روشن است که جمع اُضداد امکان ندارد؛ پس ممکن نیست کسی هم محبّت اهل بیت علیهم السلام را در دل داشته باشد و هم محبّت مخالفان اهل بیت علیهم السلام را داشته باشد، از این رو صرف ادّعا برای بهره مندی از غفران الاهی کافی نیست و محبّت اهل بیت علیهم السلام صرفاً با برائت از دشمنان و مخالفان ایشان تحقّق می یابد.

حاصل آن که شرط غفران الاهی پذیرش ولایت و امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام است.

#### بررسی اشکال های مخالفان

یکی از مخالفان در برابر استدلال مرحوم شرف الدین به این آیه شریفه چنین اشکال کرده است: هذه الآية من سورة طه، وهي مكيّة، نزلت حيث لم يكن على رضى عنه قد تزوج بفاطمة، و لم ينقل هذا الرأي عن غير ثابت البناني، و على فرض صحة النقل إلى ثابت البناني، فمن أدرانا أنه يرید به «أهل بيته صلى الله عليه وآله وسلم» ما تريده الراضية، من قصر مدلوله على أبناء علي وفاطمة فحسب.

أما الأحاديث التي رواها ابن حجر في صواعقه، فقد أشار إليها المؤلف إشارة مجملّة، و هي أحاديث هالكة لا يحتجّ بها، و منها ما أخرجه الديلمي مرفوعاً: «إنما سميت ابنتي فاطمة، لأنّ الله فطمها و محبّتها عن النار». قال فيه ابن الجوزي: فيه محمد بن زكريا الغلابي و هو من عمله. و قال ابن عراق: و فيه أيضاً: بشر بن إبراهيم الأنصاري. و جاء

من حدیث علی: قلت: یا رسول الله، لِمَ سَمَّیت فاطمه؟ قال إنَّ الله فطمها و ذریتها  
عن النار یوم القیامة. أخرجه ابن عساکر، و فی سنده من ینظر فیہ، والله أعلم؛

این آیه از جمله آیات سوره طه است و آن سوره مکی است و زمانی نازل شده که علی علیه السلام با فاطمه سلام الله علیها ازدواج نکرده بودند و این نظر غیر از ثابت بنانی، توسط شخص دیگری نقل نشده است. بر فرض صحّت نقل ثابت بنانی، از کجا بدانیم که مراد او از «اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم» همان کسانی هستند که رافضه می گویند و مدلول آن را تنها به فرزندان علی و فاطمه منحصر می کنند؟

اما احادیثی که ابن حجر در صواعق المحرقة روایت کرده و مؤلف به صورت اجمالی به آن اشاره کرده است، احادیث بی پایه ای هستند که به آنها احتجاج نمی شود، از جمله حدیثی که دیلمی به صورت مرفوع آورده که: «همانا دخترم فاطمه نامیده شد، چرا که خداوند او و محبتش را از آتش جدا ساخته است». ابن جوزی درباره این حدیث می گوید: «در سند آن محمد بن زکریا غلابی است و این حدیث ساخته اوست». ابن عراق نیز می گوید: در سند آن هم چنین بشر بن ابراهیم انصاری است. در حدیث علی علیه السلام نیز آمده است که گفتیم: «ای رسول خدا، برای چه فاطمه (به این نام) نامیده شد؟» فرمود: «خداوند او و ذریه اش را در روز قیامت از آتش جدا می کند». این حدیث را ابن عساکر آورده و در سند آن کسی است که باید در آن نظر کرد و خداوند عالم تر است.

در این عبارت چند اشکال مطرح شده که به طور خلاصه عبارتند از:

۱. آیه در سوره طه است و این سوره مکی است و زمانی نازل شده که حسین علیهما السلام نبودند و اساساً امیرالمؤمنین علیه السلام با حضرت فاطمه سلام الله علیها ازدواج نکرده بود.
۲. راوی این حدیث فقط «ثابت بنانی» است.
۳. ممکن است منظور ثابت بنانی از اهل بیت غیر از نظر شیعیان باشد.
۴. احادیثی که ابن حجر در صواعق المحرقة مطرح کرده بی اساس و باطلند، از جمله روایتی که به صورت مرفوع از دیلمی آورده و ابن جوزی آن را جعلی می داند.  
در پاسخ به این اشکال ها باید گفت: اولاً با توجه به «آیه تطهیر»، «حدیث ثقلین» و «حدیث سفینه»، مصداق «اهل بیت» روشن است؛ یعنی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت فاطمه سلام الله علیها، حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، حضرت امام حسین سیدالشهداء علیه السلام و فرزندان معصوم آن حضرت اند؛ چنان که بسیاری از اندیشمندان سنی در شرح حدیث ثقلین و حدیث سفینه به این مطلب تصریح کرده اند، چرا که بر اساس این احادیث، ضرورتاً باید در هر زمانی یکی از اهل بیت علیهم السلام باشد تا مسلمانان به او تمسک جویند و به واسطه او هدایت یابند و رستگار شوند.

پس مصداق اهل بیت علیهم السلام را آیات قرآن و سنت صحیح و قطعی نبوی معین و مشخص ساخته و مربوط به اراده کسی نبوده و موضوعی نیست که شیعه به دلخواه خود بگوید. هم چنین مصداق اهل بیت فقط منحصر به امام حسن و امام حسین نیست، بلکه پیامبر اکرم، صدیقه طاهره و ائمه اثناعشر علیهم السلام همه مصداق اهل بیت اند. خدای تعالی آمرزش بندگان را که توبه کرده، ایمان آورده و عمل صالح انجام می دهند به اهتدا بر ولایت اهل بیت علیهم السلام مشروط ساخته است. اما هدایت یافتن به ولایت اهل بیت علیهم السلام، به بودن تمامی اهل بیت علیهم السلام به طور همزمان مشروط نشده است. حتی مشروط ساختن آمرزش امم سابق به پذیرش رسالت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و اقرار به بعثت خاتم پیامبران به اخبار الاهی امری صحیح و معقول است. یعنی خداوند می تواند از ظهور پیامبر آخرالزمان به امت های پیشین خبر دهد و آنها را به پذیرش و اقرار به نبوت و ولایت او تکلیف کند و آمرزش خود را به این اقرار مشروط سازد. درباره ولایت اهل بیت علیهم السلام نیز مطلب همین گونه است؛ یعنی حضور یا عدم حضور اهل بیت علیهم السلام در زمان مهتدی شرط هدایت یافتن به ولایت ایشان نیست و ما که در عصر امام غایب زندگی می کنیم، بر اساس این آیه شریفه و فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ذیل آن، وظیفه داریم به ولایت اهل بیت علیهم السلام هدایت یابیم و هدایت یافتن به ولایت اهل بیت علیهم السلام، هم چون هدایت شدن به پذیرش رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر همه مسلمانان واجب است، چه مسلمانانی که در عصر حیات شریف حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم زندگی می کرد و حضرتش را درک کرده اند، و چه مسلمانان امروزی.

معنای اهتدا به ولایت اهل بیت علیهم السلام، نیز پذیرش و اقرار به امامت و اولویت ایشان در تصرف است. به عبارت دیگر، کسی به ولایت اهل بیت علیهم السلام راه می یابد که ایشان را امام بداند و در همه حال، در رفتار، گفتار و کردار به ایشان اقتدا کند. پس مکی یا مدنی بودن آیه و ازدواج یا عدم ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام با حضرت فاطمه سلام الله علیها در زمان نزول آیه و نیز حضور یا عدم حضور حسنین و سایر ائمه علیهم السلام در اهتدا به ایشان نقشی ندارد.

و بر فرض ضرورت حضور اهل بیت علیهم السلام در زمان نزول آیه و در هنگام هدایت یافتن به وسیله ایشان، باز هم حضور برخی از ایشان کافی است و در زمان نزول آیه، حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها حضور داشته اند و همین کفایت می کند و مسلماً ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام با صدیقه طاهره سلام الله علیها و حضور حسنین علیهما السلام شرط اهتدا نیست.

اما درباره سند حدیث ثابت بنانی و احادیثی که ابن حجر به عنوان شاهد و مؤید آورده است، پیش از این بحث شد و ما اسانید روایات را تصحیح کردیم و روشن ساختیم که بی اساس و جعلی دانستن این احادیث، کذب محض و نشانه تعصب و نادانی است.

آیه: نجا

## آیه نجوا

آیه نجوا در زمره آیاتی است که از یک سو بر فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد و از سویی دیگر مشتمل بر ملامت و مذمت سایر صحابه است. خدای تعالی در سوره مجادله می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ \* ءَأَسْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ؛<sup>۱</sup>

ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که با رسول خدا رازگویی می کنید، پیش از آن صدقه ای بدهید که این برای شما بهتر و پاکیزه تر است، و اگر نیافتید، پس خداوند بسیار آمرزنده و مهربور است \* آیا بیمناک شدید (و بخل ورزیدید) که پیش از رازگویی تان صدقه بدهید؟ پس در این هنگام چنین نکردید و خداوند توبه شما را پذیرفت. پس نماز را برپا دارید زکات را بپردازید و از خدا و رسولش اطاعت کنید و خداوند به تمام آنچه انجام می دهید آگاه است.

بر اساس احادیث صحیح نبوی، تنها کسی که به این دستور خدا عمل کرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و سایر صحابه از تن دادن به آن سرباز زدند. روایت های تفسیری ذیل این آیه شریفه توسط بسیاری از صحابه و تابعین نقل شده است که به متن برخی از این روایات می پردازیم.

### حدیث به نقل از امیرالمؤمنین

۱. سعید بن منصور، ابن راهویه، ابن ابی شیبه، عبد بن حمید، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه و حاکم همگی روایتی را از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که آن حضرت فرمودند:

۱. سوره مجادله: آیه ۱۲ - ۱۳.

إِنَّ فِي كِتَابِ اللَّهِ آيَةً مَا عَمِلَ بِهَا أَحَدٌ قَبْلِي، وَ لَا يَعْمَلُ بِهَا أَحَدٌ بَعْدِي: آيَةُ النَّجْوَى (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً) كَانَ عِنْدِي دِينَارٌ فَبِعْتَهُ بَعْشَرَةً دِرْهَمًا. فَكَانَتْ كُلَّمَا نَاجَيْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَدِّمْتَ بَيْنَ يَدَيْ دِرْهَمًا، ثُمَّ نَسَخْتَ، فَلَمْ يَعْمَلْ بِهَا أَحَدٌ، فَنَزَلَتْ (عَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ) الْآيَةَ؛<sup>١</sup>

همانا در کتاب خدا آیه ای است که احدی پیش از من به آن عمل نکرده و احدی پس از من بدان عمل نکرده است و آن آیه نجوا است که: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً). من یک دینار داشتم که آن را به ده درهم تبدیل کردم. پس هرگاه با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفتگوی خصوصی داشتم، پیش از آن یک درهم صدقه می دادم تا اینکه این آیه نسخ شد و احدی به آن عمل نکرد. آن گاه این آیه نازل شد که: (عَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ). سیوطی در ضمن نقل این روایت، تذکر می دهد که حاکم سند آن را تصحیح کرده است.

۲. در روایت دیگری از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود:

لَمَّا نَزَلَتْ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً) الْآيَةَ، قَالَ لِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَاتَرِي، دِينَارًا؟» قُلْتُ: لَا يَطِيقُونَهُ، قَالَ: «نِصْفَ دِينَارٍ»، قُلْتُ لَا يَطِيقُونَهُ، قَالَ: «فَكَمْ؟» قُلْتُ: شَعِيرَةٌ، قَالَ: «إِنَّكَ لَزَهِيدٌ»، قَالَ: فَنَزَلَتْ: (عَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ) قَالَ: «فَبِي خُفِّ اللَّهُ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ»؛<sup>٢</sup> هنگامی که آیه نازل شد که: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً) تا آخر آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به من فرمودند: «نظر تو درباره این که یک دینار صدقه مقرر کنیم چیست؟» گفتم: مردم طاقت نمی آورند. فرمود: «نیم دینار چطور؟» عرض کردم: طاقت نمی آورند. فرمود: «پس چقدر باشد؟» گفتم: یک [مشت] جو. فرمود: «همانا تو کم گفتی». امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پس این آیه نازل شد که: (عَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ). آن حضرت فرمودند: آن گاه خداوند به واسطه من به این امت تخفیف داد [و آن حکم را نسخ کرد].

۱. الدر المنثور: ۱۸۵/۶. هم چنین ر.ک: فتح القدير: ۱۹۱/۵؛ تفسير الآلوسی: ۳۱/۲۸؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ۳۳۲ / ش ۵۵۶؛ تفسير الطبري: ۲۷/۲۸؛ تفسير الثعلبي: ۹ / ۲۶۱ - ۲۶۲؛ أسباب النزول: ۲۷۶؛ شواهد التنزيل: ۳۱۹/۲ / ش ۹۶۰ و ۳۲۰ / ش ۹۶۱ و ۹۶۲ / ۳۲۱ / ش ۹۶۳؛ تفسير النسفی: ۲۲۶/۴؛ الکشاف عن حقائق التنزيل: ۷۶/۴؛ تفسير الرازي: ۲۷۱/۲۹؛ تفسير القرطبي: ۳۰۲/۱۷ و منابع دیگر.

۲. الدر المنثور: ۱۸۵/۶. هم چنین ر.ک: لباب النقول: ۱۹۰؛ فتح القدير: ۵ / ۱۹۱؛ سنن الترمذی: ۸۰/۵ - ۸۱ / ش ۳۳۵۵ فتح الباری: ۲۸۳/۱۳؛ صحيح ابن حبان: ۳۹۰/۱۵؛ کنز العمال: ۵۲۱/۲ / ش ۴۶۵۲؛ تفسير الطبري: ۲۸/۲۸ / ش ۲۶۱۷۳؛ شواهد التنزيل: ۳۱۶/۲ / ش ۹۵۵ و ۳۱۷ / ش ۹۵۷؛ تفسير البغوي: ۳۱۱/۴؛ تفسير القرطبي: ۳۰۲/۱۷ و منابع دیگر.

سیوطی این حدیث را از ابن ابی شیبہ، عبد بن حمید، ترمذی، أبو یعلیٰ، ابن جریر، ابن منذر، ابن مردویه و نحاس روایت کرده و یادآور می شود که ترمذی سند آن را نیکو دانسته است.<sup>۱</sup>

۳. عبدالرزاق، عبد بن حمید، ابن منذر، ابن ابی حاتم و ابن مردویه دیگر بار حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که فرمود:

ما عمل بها أحد غیری حتی نسخت، وما كانت إلا ساعة یعنی آیه النجوى؛<sup>۲</sup>

هیچ کس غیر از من به آیه نجوا عمل نکرد و زمان کوتاهی نگذشت که این آیه نسخ شد.

### حدیث به نقل از ابن عباس

یکی از راویان این روایت ابن عباس است. سیوطی در ذیل این دو آیه، به سند خود و به نقل از ابن عباس می نویسد:

أخرج ابن المنذر، وابن أبي حاتم، و ابن مردويه، عن ابن عباس في قوله: (إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ) الآية، قال: إن المسلمين أكثروا المسائل على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حتى شقوا عليه، فأراد الله أن يخفف عن نبيه صلى الله عليه وآله وسلم، فلما قال ذلك: امتنع كثير من الناس وكفوا عن المسألة، فأنزل الله بعد هذا (ء أشفقتُم) الآية، فوسع الله عليهم ولم يضيق؛<sup>۳</sup>

ابن منذر، ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابن عباس نقل کردند که درباره آیه شریفه (إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ) گفت: پرسش مسلمانان از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زیاد شد به طوری که ایشان به زحمت افتادند؛ از این رو خداوند خواست که به پیامبرش تخفیف دهد، به همین روی این آیه را نازل فرمود، ولی بسیاری از مردم از عمل به آن امتناع ورزیدند و از ذکر مسائل خویش خودداری کردند. به همین جهت خداوند پس از آن، آیه (ء أشفقتُم) را نازل کرد و بر آنان آسان گرفت و عرصه را فراخ ساخت و تنگ نگرفت.

وی در حدیثی دیگر به نقل از ابن عباس می نویسد:

أخرج أبو داود في ناسخه، وابن المنذر، من طريق عطاء الخراساني، عن ابن عباس في المجادلة (إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ) قال: نسختها الآية التي بعدها (ء أشفقتُم أن تقدموا بين يدي نجواكم صدقات)؛

۱. ر.ک: لباب القول: ۱۹۰.

۲. الدر المنثور: ۱۸۶/۶؛ فتح القدير: ۱۹۱/۵؛ مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام وما نزل من القرآن في علي عليه السلام: ۳۳۲ / ش ۵۵۵.

۳. الدر المنثور: ۱۸۶/۶. هم چنین ر.ک: تفسير القرآن العظيم: ۳۳۴/۱۰ / ش ۱۸۸۴۸؛ تفسير الطبري: ۲۸/۲۸ / ش ۲۶۱۷۲؛ تفسير ابن كثير:

۳۵۰/۴؛ فتح القدير: ۱۹۱/۵.

ابو داوود در ناسخش و ابن منذر از طریق عطاء خراسانی، از ابن عباس آورده اند که در سوره مجادله و در ذیل آیه: (عَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُتَدَمُّوا بَيْنَ يَدَي نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ) گفت: بعد از آن آیه «آیا بخل ورزیدید که پیش از رازگویی تان صدقه بدهید» آن را نسخ کرد.

### حدیث به نقل از مجاهد

۱. بر اساس آنچه سیوطی در *در المنثور* و در ذیل این آیه مطرح کرده است، عبد بن حمید، ابن منذر و ابن ابی حاتم از مجاهد روایت کرده اند که گفت:

نَهَوَ عَنْ مَنَاجَاةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى يَقْدَمُوا صَدَقَةً، فَلَمْ يَنَاجِهِ إِلَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنَّهُ قَدِ قَدَّمَ دِينَارًا، فَتَصَدَّقَ بِهِ، ثُمَّ نَاجَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَسَأَلَهُ عَنْ عَشْرِ خِصَالٍ، ثُمَّ نَزَلَتْ الرِّخْصَةُ؛<sup>۱</sup>

مسلمانان از رازگویی با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نهی شدند، مگر این که پیش از آن صدقه بدهند. کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام با پیامبر رازگویی نکرد و ایشان یک دینار پیش از گفتگو با پیامبر صدقه داد، سپس درباره ده موضوع از ایشان به صورت خصوصی سؤال کرد. آن گاه آیه رخصت نازل شد (و حکم آیه نسخ گردید).

۲. سعید بن منصور نیز از مجاهد نقل کرده است که گفت:

كَانَ مِنْ نَاجِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَصَدَّقَ بِدِينَارٍ، وَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ صَنَعَ ذَلِكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ نَزَلَتْ الرِّخْصَةُ: (فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ)؛<sup>۲</sup>

این گونه بود که هرکس با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رازگویی می کرد باید یک دینار صدقه می داد و نخستین کسی که این کار را انجام داد علی بن ابی طالب علیه السلام بود. آن گاه آیه رخصت نازل شد که: (فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ).

### حدیث به نقل از مقاتل

ابن ابی حاتم نیز حدیث را از مقاتل روایت می کند که گفت:

إِنَّ الْأَغْنِيَاءَ كَانُوا يَأْتُونَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَيَكْثُرُونَ مَنَاجَاتِهِ، وَ يَغْلِبُونَ الْفُقَرَاءَ عَلَى الْمَجَالِسِ، حَتَّى كَرِهَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ طَوْلَ جُلُوسِهِمْ وَ مَنَاجَاتِهِمْ. فَأَمَرَ اللَّهُ

۱. *الدر المنثور*: ۱۸۵/۶. هم چنین ر.ک: عمدة القاری: ۲۶۷/۲۲؛ تحفة الأحوذی: ۱۳۸/۹؛ تفسیر الطبری: ۲۷/۲۸ / ش ۲۶۱۶۸ و ۲۶۱۶۹؛ تفسیر

السمرقندی: ۲۹۷/۳؛ تفسیر الثعلبی: ۲۶۱/۹ - ۲۶۲؛ شواهد التنزیل: ۳۱۱/۲ / ش ۹۴۹؛ تفسیر البیہقی: ۳۱۰/۴ و منابع دیگر.

۲. *الدر المنثور*: ۱۸۵/۶. هم چنین ر.ک: الخصائص الكبرى (سیوطی): ۱۹۹/۲؛ سبل الهدی والرشاد: ۳۱۲/۱۰. منابع ذیل نیز - به همین مضمون و

با اسنادی دیگر - این روایت را نقل کرده اند: فتح الباری: ۶۸/۱۱؛ عمدة القاری: ۲۶۷/۲۲ - ۲۶۸؛ شواهد التنزیل: ۳۲۲/۲ / ش ۹۶۵.

بالصدقة عند المناجاة، فأما أهل العسرة فلم يجدوا شيئاً، و كان ذلك عشر ليال، و أما أهل الميسرة فممنع بعضهم ماله و حبس نفسه، إلا طوائف منهم جعلوا يقدّمون الصدقة بين يدي النجوى، و يزعمون أنه لم يفعل ذلك غير رجل من المهاجرين من أهل بدر، فأنزل الله (ءَ أَسْفَقْتُمْ) الآية؛<sup>١</sup>

همانا ثروتمندان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می آمدند و رازگویی آنان با ایشان زیاد می شد و فقرا از این امر باز می ماندند تا این که طولانی شدن جلساتشان بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ناخوشایند شد، از این رو خداوند دستور داد به هنگام رازگویی صدقه دهند؛ اما از سوی تنگدستان چیزی [برای صدقه دادن] نمی یافتند و از سوی دیگر متمولان، از صدقه دادن پرهیز می کردند و برخی دیگر نیز از حضور نزد پیامبر خودداری می کردند جز گروهی از آنان که پیش از هر رازگویی صدقه می دادند. این موضوع ده شب طول کشید. گمان می رود که این کار را کسی انجام نمی داد، جز مردی از مهاجران اهل بدر! پس خداوند این آیه را نازل کرد که: (ءَ أَسْفَقْتُمْ).

مقاتل به دلیل بغض و کینه اش نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام، نام آن حضرت را ذکر نکرده و به جای آن می گوید: «مردی از مهاجران اهل بدر!»

#### حدیث به نقل از سعد بن ابی وقاص

طبرانی و ابن مردویه از سعد بن ابی وقاص نقل کرده اند که گفت:

نزلت (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً) فقدمت شعيرة، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «إِنَّكَ لَزهيد»، فنزلت الآية الأخرى (ءَ أَسْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ)؛<sup>٢</sup>

این آیه نازل شد: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً). من مشتى جو بردم، آن گاه رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «تو چه کم مقدار هستی»؛ پس آیه دیگری نازل شد که: (ءَ أَسْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ).

سیوطی درباره این حدیث می گوید:

#### أخرج الطبرانی وابن مردويه بسند فيه ضعف؛<sup>٣</sup>

طبرانی و ابن مردویه این حدیث را به سندی که در آن ضعف وجود دارد، آورده اند.

١. همان.

٢. الدر المنثور: ١٨٥/٦ - ١٨٦ هم چنین ر.ک: مجمع الزوائد: ١٢٢/٧؛ فتح القدير: ١٩١/٥.

٣. همان.

این حدیث از سویی بیان گر بخل ورزیدن صحابه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است. از سویی دیگر بررسی سند آن ضرورتی ندارد، زیرا اسانید روایاتی که بیان گر بخل و ممانعت صحابه از پرداخت صدقه هستند و تنها کسی که به این امر الهی عمل کرده است، امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. چنان که اشاره شد، حاکم سند برخی از این روایات را تصحیح کرده است و ترمذی نیز به صراحت این حدیث را حسن معرفی کرده و در صحیح خود آورده است. حدیث پژوهان و مفسران دیگر نیز این گونه روایات را بدون خدشه در سند ذکر کرده اند؛ از این رو به تصحیح روایت سعد بن ابی وقاص نیازی نیست.

#### حدیث به نقل از سلمه بن کهیل

أَخْرَجَ عَبْدُ بَنٍ حَمِيدٌ، عَنِ سَلْمَةَ بْنِ كَهَيْلٍ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ الْآيَةَ، قَالَ: أَوَّلَ مَنْ عَمِلَ بِهَا عَلِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، ثُمَّ نَسَخَتْ؛<sup>۱</sup>

عبد بن حمید از سلمه بن کهیل نیز آورده است که در ذیل آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ) گفت: نخستین کسی که به این امر الهی عمل کرد علی علیه السلام بود، سپس این آیه نسخ شد.

ما این روایات را از *در المنثور* صرفاً بدان جهت نقل کردیم و می کنیم تا روشن شود که در ذیل آیه نجوا بیش از این حدیث است و مفسران و حدیث پژوهان سنی درباره این آیه سخن دیگری ندارند و ممانعت تمامی صحابه - جز امیرالمؤمنین علیه السلام - چنان روشن است که حتی ناصبیان از جعل حدیث در مقابل آن نیز درمانده اند. بنابر این، علی رغم این که سنن اذعان دارند سیوطی «حاطب لیل» است و هر رطب و یابسی را نقل می کند و در کتاب او راست و دروغ فراوانی وجود دارد، با این حال در ذیل این آیه سخن دیگری غیر از روایاتی که سیوطی آورده وجود ندارد.

پس روایاتی که ذکر شد تمام آن چیزی بود که سیوطی در کتاب *در المنثور*، ذیل آیه نجوا مطرح ساخته است و روایات دیگری را در ذیل این آیه مطرح نکرده است.

روایات دیگری نیز به همین مضمون از حاکم حسکانی نقل شده است که جهت تکمیل بحث، به نقل آنها می پردازیم.

#### حدیث به نقل از ابن عباس

حاکم حسکانی نیز در *شواهد التنزیل*، به نقل از ابن عباس می نویسد:

۱. همان: ۱۸۶/۶.

بلغنا أن رجلاً من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان أول من فعل ذلك، وهو  
على بن أبي طالب، قدم ديناراً في عشر كلمات، كلمهن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم،  
فأما سائر الناس فلم يفعلوا وشقّ عليهم أن يعتزلوا رسول الله وكلامه، وبخلوا أن  
يقدموا صدقاتهم؛<sup>١</sup>

به ما خبر رسید که مردی از اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم که نخستین عمل کننده به این فرمان  
الاهی بود؛ یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام در مقابل ده سخن که با رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم گفتگو  
کرد، یک دینار صدقه داد، اما سایر مردم این دستور را عمل نکردند و با این که دوری از رسول خدا و کلام آن  
حضرت برای آنان سخت بود! ولی از پرداخت صدقه بخل ورزیدند.

در این روایت تصریح شده است که تنها امیرالمؤمنین علیه السلام امر خداوند سبحان را امتثال  
کرده اند و سایر صحابه از عمل به دستور خدا سرباز زدند.

حدیث به نقل از ابویوب انصاری

در روایت دیگری به نقل از ابویوب انصاری آمده است که گفت:

نزلت هذه الآية في عليّ يا أيها الذين آمنوا إذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي  
نجاؤكم صدقةً، إن عليّاً ناجي النبي صلى الله عليه وآله وسلم عشر نجوات، يتصدق في كلّ  
نجوةً بدینار؛<sup>٢</sup>

این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است که: (يا أيها الذين آمنوا إذا ناجيتم الرسول فقدموا  
بين يدي نجاؤكم صدقةً). همانا علی علیه السلام ده بار [پس از نزول آیه] با رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم  
و سلم گفتگوی خصوصی داشت و در هر رازگویی یک دینار صدقه داد.

بر اساس این روایت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هر بار که به محضر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم  
رسیدند، یک دینار - معادل ده درهم - صدقه می دادند.

حدیث به نقل از جابر بن عبدالله انصاری

در روایتی از جابر بن عبدالله انصاری آمده است که گفت:

إن رسول الله انتجى عليّاً في غزوة الطائف يوماً، فقالوا: قد طالت مناجاتك منذ اليوم  
مع عليّ، فقال: «ما أنا انتجيته ولكن الله انتجاه»؛<sup>٣</sup>

١. شواهد التنزيل: ٣٢٢/٢ / ش ٩٦٤.

٢. همان: ٣٢٤/٢ / ش ٩٦٦.

٣. همان: ٣٢٥/٢ / ش ٩٦٧.

همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در غزوه طائف، روزی با علی علیه السلام خصوصی گفتگو کرد. آن گاه [عده ای از صحابه] گفتند: امروز رازگویی تو با علی (علیه السلام) طولانی شد! رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «من با او رازگویی نمی کردم ولیکن خداوند با او نجوا داشت».

این حدیث بیان گر اعتراض برخی صحابه به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است، ولی نام معترضان در آن ذکر نشده است. اما در حدیثی دیگر از جابر بن عبدالله انصاری، نام معترضان هم مشخص شده است.

در این روایت آمده است که جابر گفت:

**ناجی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی غزاة الطائف، فأطال مناجاته، فقال له أبوبکر وعمر: لقد أطلت مناجاة عليّ، قال: «ما أنا ناجيته، بل الله ناجاه»؛<sup>۱</sup>**

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در غزوه طائف با علی علیه السلام رازگویی کرد و گفتگوی ایشان طول کشید. آن گاه ابوبکر و عمر به ایشان گفتند که رازگویی با علی علیه السلام را طول دادی! رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «من با او رازگویی نمی کردم، بلکه خداوند با او رازگویی می کرد».

بدون تردید نزول آیه نجوا در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فضیلتی بزرگ و انحصاری برای آن حضرت است و عمل نکردن سایر صحابه به دستور خداوند، منقصد و کوتاهی سترگی برای آنان به شمار می آید، به همین جهت است که از عبدالله بن عمر نقل شده است که گفت:

**كان لعليّ بن أبي طالب ثلاث، لو كان لي واحدة منهنّ كانت أحبّ إليّ من حمر النعم: تزويجه فاطمة، وإعطاؤه الراية يوم خيبر، وأية النجوى؛<sup>۲</sup>**

عبدالله بن عمر گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام سه ویژگی داشت که اگر یکی از آنها برای من بود، از تمامی نعمت های دنیا برای من دوست داشتنی تر بود: ازدواج او با فاطمه سلام الله علیها، اعطای پرچم به ایشان در روز خیبر و نزول آیه نجوا پیرامون ایشان.

### بررسی اعتبار حدیث

با توجه به روایاتی که مفسران در ذیل آیه نجوا مطرح ساخته اند و احادیثی که حدیث پژوهان آورده اند، به روشنی اثبات می شود تنها حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که دستور خداوند سبحان را - مبنی بر صدقه دادن پیش از رازگویی با پیامبر - عملی کرده است. سند این احادیث نیز صحیح و بدون اشکال است، به گونه ای که ما را از بررسی اسانید آن بی نیاز می گرداند.

۱. همان: ۳۲۶/۲ / ش ۹۶۸.

۲. تفسیر النعلی: ۲۶۲/۹؛ الکشاف عن حقائق التنزیل: ۷۶/۴؛ تفسیر القرطبی: ۳۰۲/۱۷؛ المناقب (خوارزمی): ۲۷۷ / ش ۲۶۵.

ترمذی سند این حدیث را حسن دانسته و آن را در سنن خود آورده است.<sup>۱</sup> حاکم نیشابوری در مستدرک، سند این حدیث را تصحیح کرده است<sup>۲</sup> و ذهبی در تلخیص مستدرک با تصحیح حاکم موافقت کرده است.<sup>۳</sup> ابن حبان نیز آن را در صحیح خود آورده است.<sup>۴</sup> پس در صحت این احادیث و در اختصاص آن به امیرالمؤمنین علیه السلام در عمل به دستور خداوند سبحان هیچ تردیدی وجود ندارد به طوری که عالمان متعصب سنی نیز ناگزیر به این حقیقت اعتراف و اذعان کرده اند. آلوسی می گوید:

**لم يعمل بها علی المشهور غیره** کرم الله تعالی وجهه؛<sup>۵</sup>

بر اساس نظر مشهور، غیر از علی کرم الله تعالی وجهه کسی دیگر به [امر خدا در این] آیه عمل نکرده است.

ابن تیمیه نیز اعتراف کرده و می گوید:

**أما الذی ثبت، فهو أن علیاً رضی الله عنه تصدق وناجی، ثم نسخت الآية قبل أن يعمل بها غیره؛<sup>۶</sup>**

آنچه ثابت شده آن است که علی علیه السلام صدقه داد و رازگویی کرد؛ سپس آیه نسخ شد پیش از آن که کسی غیر از او به آن عمل کند.

ابن روزبهان نیز می گوید:

**هذا من روایات أهل السنة، وأن آیه النجوى لم يعمل بها إلا علی، ولا كلام فی أن هذا من فضائله التي عجزت الألسن عن الإحاطة بها؛<sup>۷</sup>**

این در زمره روایات اهل سنت است که همانا جز علی علیه السلام کسی به [امر الهی در] آیه نجوا عمل نکرد و در این باره هیچ [تردید و] سخنی وجود ندارد که عمل به آیه نجوا از جمله فضائل [امیرالمؤمنین علیه السلام] است که زبان ها از احاطه بر آن عاجزند.

بنابر این صدور این حدیث از پیامبر اکرم ثابت و قطعی است و بر اساس آن تردیدی وجود ندارد که تنها امیرالمؤمنین علیه السلام امر الهی را امثال کرده و سایر صحابه به این دستور عمل نکرده اند.

**بررسی راویان حدیث**

۱. سنن الترمذی: ۵ / ۸۰ - ۸۱ / ش ۳۳۵۵.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۴۸۲.

۳. المستدرک علی الصحیحین للحاکم مع تعلیقات الذهبی فی التلخیص: ۲ / ۵۲۴ / ح ۳۷۹۴.

۴. صحیح ابن حبان: ۱۵ / ۳۹۰ - ۳۹۱.

۵. تفسیر آلوسی: ۳۱/۲۸.

۶. منهاج السنة: ۱۱۴/۷.

۷. ر.ک: دلائل الصلح: ۳۰/۵.

حدیث تصدّق امیرالمؤمنین علیه السلام و رازگویی آن حضرت با رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم توسط بسیاری از صحابه و تابعین روایت شده و در اعصار مختلف نیز حدیث پژوهان و راویان مشهور سنی به نقل آن پرداخته اند. نام برخی از راویان این حدیث در ضمن نقل نصوص حدیث مشخص شد که در میان صحابه می توان به افراد زیر اشاره کرد:

۱. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام؛

۲. ابن عباس؛

۳. ابویوب انصاری؛

۴. جابر بن عبدالله انصاری؛

۵. سعد بن ابی وقاص؛

۶. عبدالله بن عمر.

برخی مفسران مشهور طبقه تابعین نیز که به ذکر این حدیث پرداخته اند عبارتند از:

۱. مجاهد (متوفای ۱۰۱)؛

۲. مقاتل (متوفای ۱۵۰).

اما از میان راویان مشهور اهل سنت در دوره های مختلف نیز می توان به افراد زیر اشاره نمود:

۱. سلمه بن کهیل (متوفای ۱۲۱)؛

۲. عطاء خراسانی (متوفای ۱۳۵)؛

۳. عبدالرزاق صنعانی (متوفای ۲۱۱)؛

۴. سعید بن منصور (متوفای ۲۲۷)؛

۵. ابوبکر بن ابی شیبه (متوفای ۲۳۵)؛

۶. ابن راهویه (متوفای ۲۳۸)؛

۷. عبد بن حمید (متوفای ۲۴۹)؛

۸. محمد بن عیسی ترمذی (متوفای ۲۷۹)؛

۹. أحمد بن شعیب نسائی (متوفای ۳۰۳)؛

۱۰. ابو یعلی (متوفای ۳۰۷)؛

۱۱. محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰)؛

۱۲. ابوبکر بن منذر نیشابوری (متوفای ۳۱۸)؛

۱۳. ابن ابی حاتم (متوفای ۳۲۷)؛

۱۴. ابن حبان (متوفای متوفای ۳۵۴)؛

۱۵. نخاس (متوفای ۳۳۸)؛

۱۶. ابوالقاسم طبرانی (متوفای ۳۶۰):
۱۷. ابوبکر جصاص (متوفای ۳۷۰):
۱۸. ابو عبدالله حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵):
۱۹. ابوبکر بن مردویه اصفهانی (متوفای ۴۱۰):
۲۰. ابو اسحاق ثعلبی (متوفای ۴۲۷):
۲۱. علی بن أحمد واحدی (متوفای ۴۶۸):
۲۲. حاکم حسکانی (متوفای ۴۷۰):
۲۳. محی السنّه بغوی (متوفای ۵۱۶):
۲۴. جارالله زمخشری (متوفای ۵۳۸):
۲۵. ابن عربی مالکی (متوفای ۵۴۳):
۲۶. ابوالفرج ابن جوزی حنبلی (متوفای ۵۷۹):
۲۷. فخر رازی (متوفای ۶۰۶):
۲۸. ابن اثیر (متوفای ۶۳۰):
۲۹. ابو عبدالله قرطبی انصاری (متوفای ۶۵۶):
۳۰. قاضی بیضاوی (متوفای ۶۸۵):
۳۱. محب الدین طبری (متوفای ۶۹۴):
۳۲. نظام الدین اعرج نیشابوری (متوفای ۷۲۸):
۳۳. علاء الدین خازن (متوفای ۷۴۱):
۳۴. ابو حیّان اندلسی (متوفای ۷۴۵):
۳۵. شمس الدین ذهبی (متوفای ۷۴۸):
۳۶. ابن کثیر دمشقی (متوفای ۷۷۴):
۳۷. جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱):
۳۸. قاضی القضاة شوکانی (متوفای ۱۲۵۰):
۳۹. شهاب الدین آلوسی (متوفای ۱۲۷۰):

#### دلالت آیه نجوا بر امامت امیرالمؤمنین

بر اساس روایات صحیح فراوان و اذعان و اعتراف اندیشمندان اهل سنّت در این باره، امتثال امر خداوند در آیه نجوا به امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص دارد و این فضیلت منحصر به ایشان است.

همان طور که اشاره شد، این فضیلت به قدری با ارزش و سترگ است که عبدالله بن عمر آرزو می کند ای کاش این داستان برای او رخ می داد.

این داستان دو جنبه دارد: از یک سو فضیلتی بزرگ را برای امیرالمؤمنین علیه السلام اثبات می کند، و از سوی دیگر منقصتی بزرگ برای سایر صحابه به شمار می آید، چرا که بر اساس آیه نجوا، تمامی مسلمانان و صحابه پیامبر مأمور و موظف بودند که برای گفتگوی خصوصی با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و یادگیری مسائل از آن حضرت مقداری صدقه بدهند.<sup>۱</sup> پس اعطای صدقه پیش از گفتگوهای خصوصی با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، حکمی از جانب خداوند متعال و امثال آن بر همه واجب بوده است، اما از میان اطرافیان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، تنها امیرالمؤمنین علیه السلام این حکم را امتثال کرده است و این فضیلتی اختصاصی و بزرگ برای ایشان است.

شتاب امیرالمؤمنین علیه السلام در امتثال امر خداوند فضیلتی دیگر برای آن حضرت است و عدم مسامحه و ترک نکردن تعلّم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز فضیلت سوم به شمار می آید و افزون بر اینها، اصل تصدّق نیز فضیلت است و همه این فضائل در امیرالمؤمنین علیه السلام جمع شده است. اما در مقابل، سایر اطرافیان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم اولاً بخل ورزیدند و از صدقه دادن و کمک به فقرا خودداری کردند، ثانیاً مصاحبت و گفتگو با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و تعلّم از آن حضرت را رها کردند و ثالثاً با امر خداوند مخالفت نمودند و حکم او را امتثال نکردند. البته باید توجه داشت که این حکم شامل فقرا و کسانی که تمکّن پرداخت صدقه را نداشتند نمی شده است؛ زیرا آنان بر اساس قانون عقلی «عدم جواز تکلیف بما لا یطاق» تخصّصاً از طرف خطاب بودن خارجند، اما افرادی که علی رغم تمکین و توانایی مالی بر پرداخت صدقه، از این کار سر باز زدند، هیچ عذری از آنان پذیرفته نیست. به همین روی خداوند آنها را مذمت و ملامت می کند و این مذمت حاکی از تقصیر و عصیان آنها است. هم چنین در این آیه از توبه سخن به میان آمده است و خود این نکته نیز حاکی از وقوع تخلف و عصیان از سوی صحابه است. این تخلف و عصیان، همان بخل ورزیدن از پرداخت صدقه واجب است. صدقه ای که به امضای الاهی رسیده و در ازای مناجات با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و تعلّم از ایشان باید پرداخت شود. به عبارت دیگر مسلمانان و اطرافیان پیامبر - البته آنان که تمکّن داشتند - حاضر نشدند برای امتثال امر خدا و تشرّف به محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و تعلّم از

---

۱. یکی از نشانه های عظمت اسلام، توجه به حال فقرا و نیازمندان است، و یکی دیگر از مجال این توجه، احکام مربوط به کفّاره برخی گناهان است که بر اساس آن وقتی کسی مرتکب اشتباه یا حرامی شد، می باید به عنوان کفّاره گناه یا اشتباه خویش به فقرا صدقه دهد. شرع مقدّس احکامی را جعل کرده و برای آنها حدّ و حدودی قرار داده که برای مخالفت با آن حدود آثاری مترتب می شود و یکی از این آثار تصدّق به فقیر است.

ایشان، حتی یک مشت جو صدقه بدهند! حال با توجه به این حقیقت، از صاحبان وجدان بیدار سؤال می‌کنیم: آیا آنان که حاضر نیستند در ازای یک مشت جو دستور خدا را اطاعت کنند و از فقری دستگیری کنند و در عوض توفیق تشرّف به محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و تعلّم از ایشان را بیابند، واقعاً برای خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم شایستگی دارند؟ یا آن کس شایسته خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که تحت هیچ شرایطی حاضر نیست مصاحبت با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را رد کند؟ همان کسی که برای تسریع در امتثال امر خداوند - بر اساس برخی نقل‌ها - پول قرض می‌کند تا به این مصاحبت برسد. زجاج می‌گوید:

**كان سبب نزول الآية: إن الأغنياء كانوا يستخلون النبي صلى الله عليه وآله وسلم، فيشاورونه بما يريدون، والفقراء لا يتمكّنون من النبي تمكّنهم، ففرض الله عليهم الصدقة قبل النجوى ليمتنعوا من ذلك، و تعبدّهم بأن لا يناجى أحد رسول الله إلا بعد أن يتصدّق بشيء ما قلّ أو كثر، فلم يفعل أحد ذلك على ما روى، فاستقرض أمير المؤمنين على عليه السلام ديناراً و تصدّق به، ثمّ ناجى النبي صلى الله عليه وآله وسلم، فنسخ الله تعالى ذلك الحكم بالآية التي بعدها؛<sup>۱</sup>**

سبب نزول آیه این بود که ثروتمندان با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خلوت می‌کردند و درباره آنچه دلخواهشان بود با ایشان مشورت می‌کردند، اما فقرا نمی‌توانستند خدمت پیامبر برسند. از این رو خداوند پیش از رازگویی با پیامبر، صدقه را واجب ساخت تا از این کار امتناع کنند و آنها را مکلف ساخت که احدی پیش از صدقه دادن - کم یا زیاد - با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رازگویی نکند و بر اساس آنچه روایت شده است، احدی این کار را نکرد. اما امیرالمؤمنین علی علیه السلام یک دینار قرض کرد و صدقه داد تا با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نجوا کند. پس خدای تعالی این حکم را به واسطه آیه بعدی نسخ نمود.

اما ابوبکر علی رغم تمکّن مالی، از امر خدا اطاعت نکرده است و از سر بخل صدقه نداده، چرا که مصاحبت با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و تعلّم از ایشان برای او اهمیتی نداشته است. به راستی ابوبکر چه عذری داشته است؟ اگر گفته شود که او مالی برای صدقه دادن نداشته، این سخن با احادیثی که درباره نفع رسانی اموال وی برای پیامبر ساخته شده اند تعارض دارد، و اگر مال داشته و از امتثال حکم الهی سر باز زده، شایسته خلافت نیست. از این رو اندیشمندان سنی در پی عذرتراشی و توجیه برآمده اند که در ادامه به بررسی این توجیّهات می‌پردازیم.

#### مناقشات مخالفان و توجیه بخل ورزیدن صحابه

۱. التبیان فی تفسیر القرآن: ۵۵۱/۹ - ۵۵۲، به نقل از «زجاج».

چنان چه پیشتر گفته شد، در مباحث کلامی به ویژه بحث امامت، معتزلیان بر اشاعره مقدمند، زیرا معتزله بر خلاف اشاعره اهل فکر و تعقلند؛ به همین روی اشاعره در مسائل فکری تابع معتزله اند و شاهد این مدعا آن است که امام اشاعره، یعنی فخر رازی، در مباحث فکری مربوط به امامت بازگوکننده سخنان قاضی عبدالجبار معتزلی است. از این رو ابتدا کلام قاضی عبدالجبار معتزلی را بررسی کرده، سپس به بررسی کلام ابن تیمیه می پردازیم و در نهایت کلام فخر رازی را نقد خواهیم نمود.

### ۱. مناقشه قاضی عبدالجبار

قاضی عبدالجبار مدعی است که آیه نجوا را نمی توان فضیلتی اختصاصی برای امیرالمؤمنین علیه السلام شمرد؛ زیرا احتمالاً سایر صحابه زمان کافی برای امتثال امر الاهی نداشته اند. وی می گوید:

هذا لا يدلّ علی فضله [فضیله علی] دون أكابر الصحابه؛ لأنّ الوقت لعله لم يتسع للعمل بهذا الفرض؛<sup>۱</sup>

این [که تنها امیرالمؤمنین علیه السلام امر خدا در آیه نجوا را امتثال کرده است] بر فضیلت اختصاصی برای امیرالمؤمنین و عدم فضیلت بزرگان اصحاب دلالت ندارد، چرا که شاید وقت برای عمل به این واجب، توسعه نداشته است [تا دیگر صحابه به آن عمل کنند].

بر اساس این عبارت، قاضی عبدالجبار به واجب بودن امتثال امر خدا اعتراف کرده است، اما می گوید زمان کافی برای امتثال این امر وجود نداشته و آیه زود نسخ شده است! در پاسخ به این ادعا باید گفت: اولاً ادعای قاضی عبدالجبار با سخن ابن عمر مخالف است که علی بن ابی طالب علیه السلام سه ویژگی داشت که اگر یکی از آنها برای من بود، از تمامی نعمت های دنیوی برای من دوست داشتنی تر بود: «... و آیه نجوا».

ثانیاً نزد همه مسلم است که نسخ حکم پس از عمل به آن معنا پیدا می کند و این سخن که حکمی بیاید و پیش از آن که کسی برای امتثال آن فرصت پیدا کند نسخ شود، سخنی بی معنا و باطل است. افزون بر آن که اگر زمان این فریضه به قدری تنگ بوده که اکابر صحابه فرصت امتثال آن را نداشتند، پس این فرصت چگونه برای امیرالمؤمنین علیه السلام فراهم بوده است؟ این در حالی است که قاضی عبدالجبار می نویسد:

۱. تفسیر النیسابوری: ۱۴۳/۷.

والذی نقل عنه فی تقدیم الصدقه بین یدی مناجاته صلی الله علیه وآله وسلم وفی أعماله الجند فی کثیر من الأوقات فی تحصل ما کان أطعمه صلی الله علیه وآله وسلم، فقد روی عنه أنه أجر نفسه من یهودی عند علمه بحاجه الرسول؛<sup>۱</sup>

و آنچه از او نقل شده است که برای نجوا با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم صدقه می داد و در پردازش لشکر در بسیاری از اوقات در تحصیل آن چه پیامبر.

پس به تحقیق از کارکردن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای یهودی روایت شده، آن گاه که می دانست که پیامبر [به پول] نیازمند است.

اگر سبب عدم امتثال حکم از سوی بزرگان قوم تنگی فرصت بوده است، پس چرا خداوند با تعبیر «أَشْفَقْتُمْ» و ملامت و مذمت آنان این حکم را نسخ کرده است؟

و اگر صحابه به دلیل کمی وقت این فریضه را ترک کرده اند و در ترک آن معذور بوده اند؛ پس چرا ابن عباس به صراحت می گوید:

**لكن القوم بخلوا؛**

لیکن قوم بخل ورزیدند!

این نکته هم درخور توجه است که صدقه دادن به فقرا امری پسندیده است و وجوب آن برای رازگویی با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم حکمت دارد و بر اساس آنچه در متون و منابع معتبر نزد سنیان آمده و ما برخی از آنها را پیشتر مطرح ساختیم، حکمت جعل این حکم تخفیفی برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ایجاد فرصتی برای فقرا بوده است. حال سؤال این است که چرا امری پسندیده و حکیمانه، به فاصله اندکی پس از جعل از سوی خداوند نسخ شده است؟ پاسخ این سؤال به روشنی در روایت ابن عباس بیان شده است؛ یعنی سبب نسخ حکم، بخل ورزیدن بزرگان صحابه بوده است.

البته با صرف نظر از همه اینها باید توجه داشت که با طرح احتمال، شاید و لعل هرگز نمی توان استدلالی، محکم و مستند به قرآن و سنت را مخدوش کرد.

## ۲. مناقشات ابن تیمیه

مرحوم علامه حلی در منهاج الکرامه می نویسد:

البرهان الثامن عشر: قوله تعالى: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ... الْآيَةَ)؛

من طریق الحافظ أبی نعیم إلی ابن عباس، قال: إن الله حرّم كلام رسول الله صلی الله علیه و آله إلا بتقدیم الصدقه، وبخلوا أن يتصدقوا قبل كلامه، وتصدق علی علیه السلام، و لم يفعل ذلك أحد من المسلمین غیره!

۱. المعنی: ۱۴۳/۲۰.

و من تفسیر الثعلبی، قال ابن عمر: کان لعلیّ علیه السلام ثلاثه لو كانت لی واحده منهم، كانت أحبّ إلیّ من حمر النعم: تزویجه بفاطمه علیهما السلام، وإعطاؤه الرایه یوم خیبر، وأیة النجوی.

و روی رزین العبدری فی الجمع بین الصحاح السنه عن علیّ علیه السلام: ما عمل بهذه الآیة غیری؟ و بی خُفّ الله تعالی عن هذه الأمة.

و هذا يدل علی أفضلیته علیهم، فیکون أحقّ بالإمامه؛<sup>۱</sup>

برهان هجدهم آیة شریفه (یا ایُّها الذین آمنوا إذا ناجیتُم الرسول... الآیة) است.

از طریق حافظ ابو نعیم به نقل از ابن عباس روایت شده است که گفت: خداوند سخن گفتن با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را حرام کرد، مگر این که پیش از آن صدقه داده شود، و [اصحاب پیامبر] بخل ورزیدند که پیش از سخن گفتن با ایشان صدقه بدهند، در حالی که علی علیه السلام صدقه داد و احدی از مسلمانان غیر از او این کار را نکرد!

از تفسیر ثعلبی نیز نقل شده است که ابن عمر گفت: برای علی علیه السلام سه ویژگی بود که اگر یکی از آنها را من دارا بودم، از تمام نعمت های دنیوی برای من دوست داشتنی تر بود: ازدواج او با فاطمه علیها السلام، اعطای پرچم به او در روز خیبر و آیة نجوا.

رزین عبدری در کتاب جمع بین الصحاح السنه از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آیا غیر از من کسی به این آیة عمل کرده است؟ خدای تعالی به واسطه من به این امت تخفیف داده است. و این بر افضلیت امیرالمؤمنین از سایر صحابه دلالت می کند، پس او بر امامت سزاوارتر است. ابن تیمیه در پاسخ به استدلال علامه حلی رحمه الله می گوید:

والجواب أن یقال: أما الذی ثبت، فهو أن علیاً رضی الله عنه تصدّق وناجی، ثمّ نسخت الآیة قبل أن یعمل بها غیره، لكن الآیة لم توجب الصدقة علیهم، لكن أمرهم إذا ناجوا أن یتصدّقوا، فمن لم یناج لم یکن علیه أن یتصدّق، وإذا لم تکن المناجاة واجباً لم یکن أحد ملوماً إذا ترک ما لیس بواجب و من کان فیهم عاجزاً عن الصدقة، ولكن لو قدر لناجی فتصدّق، فله نیته و أجره، و من لم یعرض له سبب یناجی لأجله لم یجعل ناقصاً.

ولکن من عرض له سبب اقتضی المناجاة فترکه بخلا، فهذا قد ترک المستحب. ولا یمکن أن یشهد علی الخلفاء أنهم کانوا من هذا الضرب، و لا یعلم أنهم کانوا ثلاثتهم

۱. منهاج الکرامه: ۱۲۹ - ۱۳۰.

حاضرين عند نزول هذه الآية، بل يمكن غيبه بعضهم و يمكن حاجه بعضهم، و يمكن عدم الداعى إلى المناجاة.

و لم يطل زمان عدم نسخ الآية، حتى يعلم أن الزمان الطويل لا بد أن يعرض فيه حاجه إلى المناجاة.

و بتقدير أن يكون أحدهم ترك المستحب، فقد بيتنا غير مره أن من فعل مستحباً لم يجب أن يكون أفضل من غيره مطلقاً.

و قد ثبت فى الصحيحين أن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال لأصحابه: «من أصبح منكم اليوم صائماً؟ فقال أبو بكر: أنا، قال: «فمن تبع منكم جنازة؟» قال أبو بكر: أنا، قال «هل فيكم من عاد مريضاً؟» قال أبو بكر: أنا، قال: «هل فيكم من تصدق بصدقه؟» فقال أبو بكر: أنا، قال: «ما اجتمع لعبد هذه الخصال إلا وهو من أهل الجنة». وهذه الأربعة لم ينقل مثلها لعلّى ولا غيره فى يوم.

و فى الصحيحين أن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال: «من أنفق زوجين فى سبيل الله دعى من أبواب الجنة: يا عبدالله هذا خير، فإن كان من أهل الصلاة دعى من باب الصلاة، و إن كان من أهل الجهاد دعى من باب الجهاد، و إن كان من أهل الصدقة دعى من باب الصدقة، فقال أبو بكر: يا رسول الله، فما على من يدعى من تلك الأبواب كلها من ضرورة، فهل يدعى أحد من تلك الأبواب كلها؟ قال: «نعم، و أرجو أن تكون منهم». و لم يذكر هذا لغير أبى بكر رضى الله عنه.

و فى الصحيحين عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: «بينما رجل يسوق بقره قد حمل عليها، فالتفت إليه وقالت: إنى لم أخلق لهذا، ولكنى إنما خلقت للحرث». فقال الناس: سبحان الله بقره تتكلم! فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «فإنى أؤمن به أنا و أبو بكر و عمر» و ما هما.

ثم قال أبو هريرة: و قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «بينما راع فى غنمه عدا عليها الذئب، فأخذ منها شاة، فطلبه الراعى حتى استنقذها منه، فالتفت إليه الذئب، فقال: من لها يوم السبع، يوم ليس لها راع غيرى؟» فقال الناس: سبحان الله! فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «فإنى أؤمن بذلك: أنا و أبو بكر و عمر» و هما.

ثم وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ما نفعنى مال كمال أبى بكر» و هذا صريح فى اختصاصه بهذه الفضيلة، لم يشركه فيها على و لا غيره.

وكذلك قوله في الصحيحين: «إن أمن الناس على في صحبتته، وماله أبوبكر، ولو كنت متخذاً خليلاً غير ربّي لاتخذت أبابكر خليلاً، لكن أخوة الإسلام و موذته، لا يبقين باب في المسجد إلا سد إلا باب أبي بكر».

وفي سنن أبي داود: أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: قال لأبي بكر: «أما أنك يا أبابكر، أول من يدخل الجنة من أمتي».

وفي الترمذى، وسنن أبي داود عن عمر رضى الله عنه، قال: أمرنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أن نتصدق، فوافق منى مالاً، فقلت: اليوم أسبق أبابكر إن سبقته، قال: فجئت بنصف مالي، فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «ما أبقيت لأهلك؟» قلت: مثله. و أتى أبوبكر بكل ما عنده، فقال: «يا أبابكر ما أبقيت لأهلك؟» قال: الله و رسوله. قلت: لأسابقه إلى شىء أبداً».

وفي البخارى عن أبي الدرداء: كنت جالساً عند النبي صلى الله عليه وآله وسلم، إذ أقبل أبوبكر أخذاً بطرف ثوبه حتى أبدى عن ركبته، فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «أما صاحبكم، فقد غامر، فسلم» وقال: إنه كان بينى و بين ابن الخطاب شىء، فأسرعت إليه ثم ندمت، فسألته أن يغفر لى، فأبى علىّ، فأقبلت إليك، فقال: يغفر الله لك يا أبابكر ثلاثاً، ثم إن عمر ندم، فأتى منزل أبي بكر، فسأل: أثم أبوبكر؟ قالوا: لا. فأتى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فسلم عليه، فجعل وجه النبي صلى الله عليه وآله وسلم يتمعر، حتى أشفق أبوبكر، فجئنا على ركبته، و قال: يا رسول الله، والله أنا كنت أظلم مرتين.

فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «إن الله بعثنى إليكم»، فقلتم: كذبت، وقال أبوبكر: صدق، و واسانى بنفسه وماله، فهل أنتم تاركون لى صاحبى؟ فهل أنتم تاركون لى صاحبى؟ فما أودى بعدها. فى لفظ آخر: «إنى قلت أيتها الناس! إنى رسول الله إليكم جميعاً»، فقلتم: كذبت. وقال أبوبكر: صدقت.

وفي الترمذى مرفوعاً: «لا ينبغى لقوم فيهم أبوبكر أن يؤمهم غيره».

و تجهيز عثمان بألف بعير أعظم من صدقة علىّ بكثير كثير؛ فإن الإنفاق فى الجهاد كان فرضاً، بخلاف الصدقة أمام النجوى، فإنه مشروط بمن يريد النجوى، فمن لم يردّها لم يكن عليه أن يتصدق.

وقد أنزل الله فى بعض الأنصار: (وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ).

وفي الصحيحين عن أبي هريرة رضى الله عنه قال: جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال: إنى مجهود. فأرسل إلى بعض نسائه، فقالت: والذى بعثك بالحق نبياً ما عندى إلا ماء. ثم إلى أخرى، فقالت مثل ذلك، حتى قلن كلهن مثل ذلك: لا والذى بعثك

بالحقّ ما عندى إلا ماء. فقال: «من يضيّفه هذه الليلة رحمه الله؟» فقام رجل من الأنصار، فقال: أنا يا رسول الله. وانطلق به إلى رحله، فقال لامرأته: هل عندك شىء، فقالت: لا قوت صبيانا. فقال: فعليهم بشىء، فإذا دخل ضيفنا فأطفئ السراج، وأريه أنا نأكل، فإذا أهوى ليأكل فقومى إلى السراج حتى تطفئيه. قال: فقعدوا فأكل الضيف، فلما أصبح غدا على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم، فقال: «قد عجب الله من صنعكما بضيفكما الليلة» و فى رواية فنزلت هذه الآية: (وَيُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ). وبالجملة، فباب الإنفاق فى سبيل الله وغيره لكثير من المهاجرين والأنصار فيه من الفضيلة ما ليس لعلّى، فإنّه لم يكن له مال على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم؛<sup>١</sup>

جواب آن است که گفته می شود: آنچه ثابت شده این است که على عليه السلام صدقه داد و با پیامبر صلى الله عليه وآله وسلّم رازگویی کرد و پیش از آن که غیر از او کس دیگر بدان عمل کند آیه نسخ شد؛ لیکن آیه، صدقه را بر آنان واجب نمی سازد، بلکه به آنان امر می کند که هرگاه رازگویی کردید صدقه بدهید. پس هرکس رازگویی نکند لازم نیست صدقه بدهد و چون مناجات واجب نمی باشد، احدی به جهت ترک آنچه واجب نیست و هرکس که از صدقه دادن عاجز بوده است، ملامت نمی شود. اما اگر قدرت مالی می داشت، رازگویی می کرد و صدقه می داد، در این صورت به سبب نیتش اجر آن را می برد و هرکس دلیلی بر رازگویی برایش پیش نیامد، به خاطر رازگویی نکردن و ندادن صدقه، ملامت و تنقیص نمی شود. لیکن این حکم درباره کسی است که سببی بر وی عارض شده که اقتضای رازگویی را پیدا کرده است، اما آن را از سر بخل ترک کرده؛ از این رو او عمل مستحبی را ترک کرده است.

ممکن نیست که علیه خلفا شهادت داده شود که آنان این گونه بوده اند و معلوم نیست که هر سه نفر آنها به هنگام نزول آیه حاضر بوده اند، بلکه ممکن است برخی از آنها غایب بوده باشند، یا ممکن است برخی از آنان حاجتی داشته اند و یا انگیزه ای برای رازگویی نداشته اند و یا زمان عدم نسخ آیه نیز طولانی نبوده تا معلوم شود که در زمان طولانی احتیاج به رازگویی پیدا می شود.

بر فرض این که یکی از آنان مستحبی را ترک کرده باشد، ما چندین بار بیان کرده ایم که آن کس که مستحبی را انجام می دهد مطلقاً از دیگران افضل نیست.

و در حدیث صحیح ثابت است که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلّم به اصحابش فرمود: «امروز کدام یک از شما روزه دارید؟». ابوبکر گفت: من. فرمود: «کدام یک از شما جنازه ای را تشییع کرده اید؟». ابوبکر گفت: من. فرمود: «آیا در میان شما کسی هست که به عبادت مریضی رفته باشد؟». ابوبکر گفت: من. فرمود: «آیا در میان شما کسی هست که صدقه داده باشد؟». ابوبکر گفت: من. فرمود: «این ویژگی ها در کسی جمع

١. منهاج السنّة: ١١٤/٧ - ١١٨.

نمی شود مگر این که او اهل بهشت است» و نظیر این چهار ویژگی در یک روز برای علی و غیر او نقل نشده است!

و در صحیحین آمده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «هر کس به دو زوج در راه خدا انفاق کند، از درهای بهشت خوانده می شود که: ای بنده خدا! این نیکو است. پس اگر اهل نماز باشد، از باب نماز خوانده می شود و اگر از اهل جهاد باشد، از باب جهاد خوانده می شود و اگر اهل صدقه دادن باشد، از باب صدقه خوانده می شود». پس ابوبکر گفت: ای رسول خدا، چه ضرورتی است که کسی از این ابواب خوانده شود و آیا کسی هست که از همه این ابواب خوانده شود؟ فرمود: «آری، و امیدوارم تو از آنان باشی!» و این برای کسی غیر از ابوبکر ذکر نشده است. و در صحیحین از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده که فرمود: «روزی مردی بار بر پشت گاوی گذاشته بود و آن را می راند. پس گاو به او رو کرد و گفت: من برای این کار آفریده نشده ام، ولیکن برای زراعت خلق شده ام». پس مردم گفتند: سبحان الله! آیا گاو سخن می گوید! رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «پس من، ابوبکر و عمر به این داستان باور داریم هرچند که آن دو آن جا نبودند!»

ابو هریره گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «روزی چوپانی گله داری می کرد که گرگ به او حمله کرد و بزغاله ای از او را ربود. چوپان به دنبال گرگ رفت تا بزغاله را از او گرفت. پس گرگ رو به او کرد و گفت: «چه کسی در روز درندگان نگهبان آن خواهد بود، روزی که چوپانی غیر از من ندارد؟» پس مردم از سر تعجب گفتند: سبحان الله! رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «پس من، ابوبکر و عمر به این داستان باور داریم، هرچند که آن دو آن جا نبودند!»

و به تحقیق رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «هیچ مالی هم چون مال ابوبکر به من سود نبخشید» و این صریح است در اختصاص ابوبکر به این فضیلت و علی و غیر او در آن با او در این فضیلت شراکت ندارند. و همین طور است سخن پیامبر که در صحیحین آمده: «همانا کسی که بیشترین منت را در همراهی و مالش بر من دارد، ابوبکر است و اگر قرار بود من دوستی غیر از خدا اتخاذ کنم حتماً ابوبکر را دوست خود می گرفتم! لیکن برادری در اسلام و مودت او را اتخاذ کردم. در مسجد دربی باقی نماند مگر این که آن که مسدود شد غیر از درب ابوبکر». هم چنین در سنن ابو داوود آمده است: همانا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به ابوبکر فرمود: «هان ای ابوبکر! تو نخستین کس از امت من هستی که داخل بهشت می شود».

و در سنن ترمذی و سنن ابو داوود از عمر نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به ما امر کرد که صدقه بدهیم و مقدار مالی را از من پذیرفت. پس با خود گفتم: امروز بر ابوبکر پیشی خواهم گرفت. نصف مالم را جدا ساختم (و صدقه دادم). پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «برای خانواده ات چیزی باقی گذاشته ای؟» گفتم: به همین مقدار. و ابوبکر همه آنچه را داشت آورد. آن گاه پیامبر فرمود: «آیا برای خانواده ات چیزی باقی گذاشته ای؟» گفت: خدا و رسولش را. گفتم: هرگز با او در چیزی مسابقه نخواهم داد.

در صحیح بخاری نیز از ابوالدرداء نقل شده است که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بودم که ابوبکر در حالی که پیراهنش را بالا گرفته بود تا حدی که زانویش پیدا بود نزد پیامبر آمد. آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «اگر دوست شما از در دشمنی درآمده، پس سلام کن». ابوبکر گفت: میان من و پسر خطاب کدورتی پدید آمده، پس من به سرعت سوی او رفتم و سپس پشیمان شدم و از او خواستم که مرا ببخشد؛ اما او ابا کرد، از این رو به سوی شما آمدم. پیامبر سه بار گفت: «ای ابوبکر، خدا تو را بیمارزد». سپس عمر پشیمان شد و به در منزل ابوبکر رفت و پرسید: آیا ابوبکر اینجا است؟ گفتند: نه. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد [عمر به او سلام کرد] و چهره پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دگرگون شده بود به گونه ای که ابوبکر ترسید و به زانو افتاد و گفت: ای رسول خدا. به خدا من ظلم کردم [این حرف را] دو بار تکرار کرد. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «خداوند مرا به سوی شما برانگیخت و شما گفتید دروغ می گویی، ولی ابوبکر گفت راست می گوید و مرا با جان و مالش یاری کرد. پس آیا همراه مرا برای من رها می سازید؟ آیا همراه مرا برای من رها می سازید؟ پس ابوبکر پس از آن اذیت نشد». در تعبیر دیگری آمده: «من گفتم ای مردم، من فرستاده خدا به سوی شمایم، و شما گفتید: دروغ می گویی، در حالی که ابوبکر گفت: راست می گویی!»!

و در سنن ترمذی به صورت مرفوع آمده: «شایسته نیست برای قومی که [نام] ابوبکر در میان آنها است غیر او امام جماعت شود». و تجهیز لشکر با هزار شتر از سوی عثمان بسیار بسیار عظیم تر از صدقه علی است؛ زیرا اتفاق در جهاد واجب است به خلاف پرداخت صدقه پیش از رازگویی، زیرا آن برای کسی که می خواهد رازگویی کند مشروط است. پس هر کس اراده نجوا نکند، بر او لازم نیست که صدقه بدهد.

و خداوند درباره برخی از انصار این آیه را نازل کرد: دیگران را بر خودشان برمی گزینند و ترجیح می دهند اگرچه بدان نیازمند باشند. و در صحیحین نیز از ابو هریره نقل شده است که گفت: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت: من رانده شده ام. پس پیامبر سراغ برخی همسران خویش فرستاد. آن گاه او گفت: سوگند به کسی که تو را به حق برانگیخته، جز آب چیزی نزد من نیست. سپس به سوی همسر دیگرش فرستاد و او نیز مثل همین سخن را گفت [و این کار تکرار شد] تا این که همه همسران پیامبر مثل آن گفتند: نه، سوگند به کسی که تو را به حق برانگیخته، نزد من چیزی جز آب وجود ندارد. پیامبر فرمود: «چه کسی امشب این مرد را مهمان می کند خدا او را رحمت کند؟» پس مردی از انصار برخاست و گفت: من ای رسول خدا و با آن مرد به منزلش رفتم. پس به همسرش گفتم: آیا در خانه چیزی داری؟ او گفت: نه، تنها غذای فرزندانمان موجود است. گفت آنها را با چیزی مشغول ساز و چون مهمانمان داخل شد چراغ را خاموش کن و چنان وانمود کن که ما در حال خوردنیم، پس چون آماده خوردن شد، برخیز که چراغ را خاموش سازی. گفت: آنها نشستند و مهمان غذا خورد، پس صبح که شد، آن مرد انصاری نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفت و پیامبر فرمود: «خدا امشب از کار شما در حق میهمانتان در شگفت شد!» و در روایت آمده که این آیه نازل شد:

(وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ).

چنان که مشاهده می شود، ابن تیمیه در اینجا درازگویی کرده و به جای پرداختن به اصل بحث، روایات فراوانی از منابع سنّیان درباره فضایل ابوبکر آورده است که هیچ یک در مقام جدال و مناظره ارزش و اعتباری ندارند؛ اما در اینجا کلام او به تفصیل آورده شد تا سخنی در این باره باقی نمانده باشد.

ابن تیمیه اعتراف می کند که صدقه دادن قبل از رازگویی برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت است و این امر اختصاص به آن حضرت دارد. وی ادّعا می کند که تنها امیرالمؤمنین علیه السلام به امر خدا در آیه نجوا عمل کرده است؛ اما صدقه دادن واجب نبوده، بلکه وجوب آن برای رازگویی با پیامبر است و حال آن که خود رازگویی با پیامبر وجوبی ندارد و هرکس رازگویی نکند، لازم نیست صدقه بدهد و ترک صدقه و رازگویی نیز مستلزم ملامت او نیست.

اما هر کسی که اندکی با زبان عربی آشنا باشد، می فهمد که آیه هم بر مدح صدقه دهنده دلالت دارد و هم بر ذمّ آنان که از پرداخت صدقه و امتثال امر خداوند سر باز زدند و تردیدی نیست که مدح سزاوار امیرالمؤمنین علیه السلام است، چرا که تنها او امر خدا را اطاعت کرد و ذمّ نیز مربوط به همه اطرافیان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است که علی رغم تمکّن مالی، بخل ورزیدند و امر خدا را اطاعت نکردند. چنان که پیش از این روشن شد، نصوص روایات تفسیری آیه نجوا نیز به روشنی بیان گر این حقیقت بودند. این روایات در منابع معتبر حدیثی سنّیان ذکر شده و بسیاری از حفاظ و حدیث پژوهان مشهور سنّی در دوره های مختلف به نقل آن ها پرداخته اند در سند این حدیث نیز خدشه ای نشد، بلکه حاکم، ذهبی، ابن حبان، ترمذی و دیگران این حدیث را نیکو و صحیح دانسته اند.

ابن تیمیه هم چون قاضی عبدالجبار ادّعا می کند که پیش از آن که صحابه به آیه عمل کنند، آیه نسخ شد؛ اما چنان که گفتیم این ادّعا باطل است، زیرا دلیل نسخ آیه به روشنی در آیه ناسخ ذکر شده و آن بخل ورزیدن اطرافیان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بوده است و اساساً معنا ندارد حکمی از سوی خداوند جعل شود و بدون دلیل و پیش از آن که کسی به آن عمل و یا آن را ترک کند نسخ گردد! بنابر این روشن است که چون اطرافیان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از امتثال این حکم سر باز زدند، خداوند آن را به خاطر تخفیف بر مسلمانان نسخ کرد و برداشت. دلالت آیه ناسخ بر مذمت و ملامت، نیز دلیلی دیگر بر بطلان ادّعای ابن تیمیه است.

ابن تیمیه هم چنین ادّعا می کند که در آیه صدقه دادن واجب نشده، بلکه خداوند به مسلمانان امر کرده که به هنگام رازگویی با پیامبر صدقه بدهند و چون اقتضای رازگویی برای صحابه پیدا نشده، آنها نه صدقه داده اند و نه رازگویی کرده اند! این در حالی است که بر اساس صریح روایات، خداوند به سبب مراجعات فراوان صحابه برای رازگویی با پیامبر این آیه را نازل فرمود و رازگویی با پیامبر را به

پرداخت صدقه مشروط کرد تا آسایشی برای پیامبر حاصل شود. حال پرسش اینجا است که چطور پیش از نزول امر الاهی، اقتضا و انگیزه برای رازگویی وجود داشت، اما پس از نزول این آیه و بیان حکم، به یک باره این اقتضا و انگیزه از میان رفت؟ پاسخ این سؤال روشن است و در خود آیه نیز به روشنی بیان شده که بخل صحابه انگیزه رازگویی را از میان برده است، چنان که ابن عباس نیز به صراحت بر این حقیقت تأکید کرده است.

ابن تیمیه بسیار تلاش می کند تا ثابت کند امر به پرداخت صدقه دلالتی بر وجوب ندارد، بلکه دالّ بر استحباب است. اما قرائن فراوانی در خود آیه وجود دارد که خلاف این مطلب را ثابت می کند که در اینجا به این قرائن اشاره می کنیم:

۱. (قَدْ مُوا) امر است و امر ظهور در وجوب دارد نه استحباب.

۲. عبارت (ءَ اَسْفَقْتُمْ) برای مذمت و ملامت است و اگر امر استجابی باشد، ترک آن سبب ملامت نمی شود، چنان که خود ابن تیمیه نیز به این نکته تصریح دارد، آن جا که می گوید:

**وَإِذَا لَمْ تَكُنِ الْمُنَاجَاةَ وَاجِبَةً لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مَلُومًا، إِذْ تَرَكَ مَا لَيْسَ بِوَاجِبٍ.**

بنابر این چون آیه شریفه (ءَ اَسْفَقْتُمْ) به اذعان مفسران و قرآن پژوهان بزرگ سنّی و بنابر تصریح ابن عباس بیان گر ملامت و توبیخ کسانی است که از پرداخت صدقه امتناع کرده اند، پس امر در آیه نجوا امر وجوبی است نه امر استجابی.

۳. تعبیر (تَابَ اللهُ عَلَيْكُمْ) حکایت از خطا و معصیتی دارد که مسلمانان باید از آن توبه کنند. روشن است که ترک عمل مستحب معصیت نیست و به توبه نیازی ندارد. از این رو پرداخت صدقه واجب بوده و ترک آن معصیت شمرده می شود. به عبارت دیگر تعبیر «توبه» ظهور در وجوب تصدّق بر مسلمانان دارد.

۴. قرار دادن حکم تصدّق در ردیف نماز و زکات نیز بر وجوب آن دلالت دارد و خداوند پس از نسخ این حکم، بر اقامه نماز و پرداخت زکات تأکید می کند.

۵. خود نسخ حکم بر وجوب آن دلالت می کند؛ چرا که اساساً در مستحبات نسخ معنا ندارد، بلکه نسخ مختصّ احکام الزامی و وجوبی است، زیرا ترک امر مستحب از ابتدا جایز است و نیازی به نسخ آن نیست. بنابر این، اتفاق تمامی قرآن پژوهان بر نسخه حکم صدقه در این آیه، نشان گر این است که این امر واجب بوده است.

در میان اندیشمندان مشهور اهل سنّت، عدّه ای قائل به واجب بودن این امر هستند که از این میان می توان به قاضی عبدالجبار اشاره کرد. وی - همان طور که گذشت - تصریح کرده است که:

«لأنّ الوقت لعلّه لم يتّسع بهذا الفرض»؛ یعنی از نظر قاضی عبدالجبار پرداخت صدقه فرض و واجب بوده است.

غیر از قاضی عبدالجبار، بیضاوی و خطیب شربینی نیز بر واجب بودن این امر تأکید کرده اند. بیضاوی تریخ‌نویس در پرداخت صدقه از سوی فقرا را بالاترین دلیل بر وجوب صدقه می‌داند و می‌نویسد:

**لكن قوله (فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)، أَي: لمن لم يجده حيث رخص له في  
المناجاة بلا تصدق أدلّ على الوجوب؛<sup>۱</sup>**

لیکن این آیه که می‌فرماید: (فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛ یعنی برای کسی که چیزی نیافته است، از آن جهت که به او در مناجات، بدون تصدق رخصت داده است دلالت بر وجوب می‌کند.

در سراج‌المنیر نیز آمده است:

**ظاهر الآية يدلّ على أنّ تقديم الصدقة كان واجباً، لأنّ الأمر للوجوب، ويؤكّد ذلك  
قوله تعالى بعده: (فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛<sup>۲</sup>**

ظاهر آیه دلالت می‌کند که پرداخت صدقه واجب بوده است، زیرا امر برای وجوب است و ادامه آیه نیز بر این مطلب تأکید می‌کند: (فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

در ادامه ابن تیمیه ادّعا می‌کند که عمل به امر مستحب، مطلقاً بر افضلیت عمل کننده نسبت به ترک کنندگان دلالت ندارد. اما چنان که گفتیم، اولاً امر در آیه امر و جوبی است نه امر استحبابی. و ثانیاً بر فرض قبول استحبابی بودن امر، باز هم ترک آن مذموم است، چرا که خداوند ترک کنندگان را ملامت و مذمّت کرده است. همین طور عمل به آن نیز قطعاً فضیلتی بزرگ است و در این صورت بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد و به همین جهت است که ابن عمر آرزو می‌کرد این فضیلت برای او باشد. بنابر این ابن تیمیه با این ادّعا خود، هم با قرآن مخالفت کرده است و هم با نظر بزرگان اهل سنت. ابن تیمیه سپس در مقام دفاع از ابوبکر و عمر برمی‌آید و ادّعا می‌کند چنین شهادتی علیه خلفا ممکن نیست، زیرا چه بسا هر سه آنها به هنگام نزول آیه نجوا حضور نداشته اند و یا ممکن است برخی از آنها غایب بوده باشند، و یا برای برخی از آنها حاجتی پیش آمده باشد، و یا ممکن است انگیزه ای برای مناجات نداشته اند!

در اینجا توجّه به دو نکته ضروری است:

نخست این که اگر صدقه دادن فضیلتی نیست و ترک آن موجب استحقاق مذمّت نمی‌شود، پس چرا ابن تیمیه می‌کوشد خلفا را از آن تبرئه کند و با احتمالاتی بی دلیل از آنان دفاع کند؟

۱. تفسیر بیضاوی: ۳۱۳/۵.

۲. تفسیر السراج‌المنیر: ۴۵۶۲/۱. هم چنین ر.ک: تفسیر الرازی: ۲۷۱/۲۹.

و نکته دوم این که با احتمالات هرگز نمی توان در استدلال محکم و متقن خدشه کرد و این بهانه جویی ها کارساز نیستند. نظیر همین طفره رفتن ها و بهانه تراشی ها برای دفاع از خلفای سه گانه، در بحث حدیث طبر نیز مطرح شده است. بر اساس این حدیث، - با توجه به نقل حاکم در مستدرک - پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دعا کرد:

**اللَّهُمَّ جَنِّني بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيَّ يَا كَلَّ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّائِرِ؛<sup>۱</sup>**

خداوندا، محبوب ترین خلقت نزد خود و نزد من را بفرست تا به همراه من از این پرنده بخورد.

پس از دعای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، علی علیه السلام آمد و در خوردن پرنده، پیامبر اکرم را همراهی کرد. برخی در این داستان نیز ادعا کرده اند که به هنگام دعای پیامبر، احتمالاً خلفا غایب بوده اند؛ اما بر اساس آنچه در سنن نسائی آمده است، آنان حضور داشتند، اما محبوب ترین خلق نزد خدا و رسول امیرالمؤمنین علیه السلام است نه دیگران!

در بحث ما نیز عدم حضور آنان دلیل عمل نکردنشان به امر الاهی نیست، بلکه بر اساس آیه و روایات تفسیری ذیل آن، آنچه سبب عدم امتثال امر الاهی از سوی سایر صحابه شده، بخل آنان بوده است.

ابن تیمیه سپس روایات زیادی از منابع سنّیان در اثبات فضیلت برای ابوبکر نقل کرده است، اما بیشتر این احادیث از ابوهیره است که امروزه جعل حدیث از سوی وی برای همگان آشکار است و ابوهیره در میان حدیث پژوهان سنّی نیز آبرویی ندارد. برخی احادیث نیز چنان رسوا هستند که حتی فخر رازی نیز مجبور به تکذیب آنها شده است که در سطور آینده خواهد آمد. از جمله حدیثی که ابن تیمیه از ترمذی نقل می کند که:

**لا يَنْبَغِي لِقَوْمِ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يُؤْتَهُمْ غَيْرَهُ!<sup>۲</sup>**

اما با صرف نظر از کذب و باطل بودن این احادیث، باز هم با استناد به این روایات هرگز نمی توان در کلام شیعه خدشه کرد، زیرا این احادیث مورد قبول شیعیان نیستند و در مقام مناظره باید به چیزی استناد کرد که طرف مقابل ملزم به پذیرش آن باشد؛ اما آنان هرگز نمی توانند شیعه را به احادیثی که صرفاً در متون و منابع خودشان آمده ملزم کنند و این کار در مقام مناظره و مجادله ارزشی ندارد.

### ۳. مناقشات فخر رازی

۱. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۲. هم چنین رک: المعجم الأوسط: ۲ / ۲۰۷، ۶ / ۹۰، ۷ / ۲۶۷ و ۹ / ۱۴۶؛ الکامل: ۲ / ۲۵۲؛ تاریخ بغداد:

۹ / ۳۷۸ / ش ۴۹۴۴؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۵۷؛ أسدالغابة: ۴ / ۳۰ و منابع دیگر با اندکی اختلاف.

۲. سنن الترمذی: ۵ / ۲۷۶ / ش ۳۷۵۵.

فخر رازی برای توجیه کار خلفا، مجبور شده است که کار خداوند را تخطئه و حکم خداوند را به صدقه دادن رد کند! وی در ذیل آیه نجوا می نویسد:

المسئلة الثالثة: روى عن على عليه السلام أنه قال: إن في كتاب الله لآية ما عمل بها أحد قبلى، و لا يعمل بها أحد بعدى، كان لى دينار، فاشترت به عشرة دراهم، فكلمنا ناجيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قدمت بين يدى نجواى درهما، ثم نسخت، فلم يعمل بها أحد.

وروى عن ابن جريج، و الكلبي، و عطاء، عن ابن عباس: أنهم نهوا عن المناجاة حتى يتصدقوا، فلم يناجيه أحد إلا على عليه السلام، تصدق بدينار، ثم نزلت الرخصة. قال القاضى والأكثر فى الروايات: أنه عليه السلام تفرّد بالتصدق قبل مناجاته، ثم ورد النسخ، وإن كان قد روى أيضا أن أفاضل الصحابة وجدوا الوقت وما فعلوا ذلك، وإن ثبت أنه اختص بذلك، فلأن الوقت لم يتسع لهذا الغرض، وإلا فلا شبهة أن أكابر الصحابة لا يقعدون عن مثله، وأقول: على تقدير أن أفاضل الصحابة وجدوا الوقت و ما فعلوا ذلك، فهذا لا يجر إليهم طعنا، وذلك الإقدام على هذا العمل مما يضيق قلب الفقير، فإنه لا يقدر على مثله، فيضيق قلبه، ويوحش قلب الغنى، فإنه لما لم يفعل الغنى ذلك و فعله غيره صار ذلك الفعل سببا للتعن فيمن لم يفعل، فهذا الفعل لما كان سببا لحزن الفقراء، و وحشة الأغنياء، لم يكن فى تركه كبير مضرّة، لأن الذى يكون سببا للألفه أولى مما يكون سببا للوحشة. وأيضا، فهذه المناجاة ليست من الواجبات ولا من الطاعات المندوبة، بل قد بينا أنهم إنما كلفوا بهذه الصدقة لتركوا هذه المناجاة، ولما كان الأولى بهذه المناجاة أن تكون متروكة، لم يكن تركها سببا للتعن....

وأما قوله: (وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ) فليس فى الآية أنه تاب عليكم من هذا التقصير، بل يحتمل أنكم إذا كنتم تائبين راجعين إلى الله، وأقمتم الصلاة و آتيتم الزكاة، فقد كفاكم هذا التكليف؛<sup>١</sup>

مسئله دوم: از على عليه السلام روایت شده است که فرمودند: «همانا در کتاب خدا آیه ای وجود دارد که احدی پیش از من به آن عمل نکرده است، و احدی پس از من به آن عمل نمی کند. من یک دینار داشتم و آن را به ده درهم تبدیل کردم. پس هرگاه که با رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم رازگویی می کردم، پیش از هر نجوا یک درهم می دادم. سپس آیه نسخ شد و احدی به آن عمل نکرد.»

١. تفسیر الرازی: ۲۷۱/۲۹ - ۲۷۳.

و از ابن جریج، کلی و عطا، از ابن عباس روایت شده است که صحابه از رازگویی نهی شدند مگر این که صدقه بدهند. پس احدی رازگویی نکرد غیر از علی علیه السلام که یک دینار صدقه می داد؛ آن گاه بود که رخصت [در آیه بعدی] نازل شد. قاضی [عبدالجبار] می گوید: در روایات فراوان است که او [امیرالمؤمنین علیه السلام] به تنهایی پیش از رازگویی صدقه پرداخت کرده است. سپس نسخ وارد شد و اگرچه روایت شده که بزرگان اصحاب وقت نکرده و این کار را انجام ندادند، اما اگر چنانچه ثابت شود که این کار به او [یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام] اختصاص داشته است، [باز هم نقصی بر صحابه نیست]، چرا که وقت برای این کار توسعه نداشته است و الاً شبهه ای نیست که بزرگان صحابه از چنین امری خودداری نمی کردند. من می گویم بر فرض این که شرافتمندان صحابه وقت یافتند و این کار را نکردند، باز هم این موضوع موجب طعن آنان نمی شود و اقدام به این کار از اموری است که فقیران را دلتنگ می کند، زیرا آنها قادر به چنین کاری نیستند، پس قلبشان تنگ می شود و قلب ثروتمند نیز انیسی نمی یابد؛ از این رو اگر ثروتمند این کار را انجام ندهد و غیر او این کار را بکند، این فعل سبب طعن کسی می شود که آن را انجام نداده است، پس این فعل وقتی که سبب اندوه فقرا و تنهایی ثروتمندان می شود، در ترک آن ضرر زیادی وجود نخواهد داشت، چرا که آنچه سبب الفت است بر آنچه سبب دوری و تنهایی است اولویت دارد. هم چنین این رازگویی در زمره عبادت های واجب و حتی مستحب نبوده است، و بیان کردیم که اصحاب به این صدقه دادن تکلیف شدند تا این رازگویی را ترک کنند و اگر عمل شایسته، ترک این رازگویی باشد، ترک آن سبب طعن نمی شود.

اما [این قسمت آیه که] می فرماید: (وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ)، در آیه نیامده است که خداوند به خاطر این کوتاهی توبه آنان را می پذیرد، بلکه احتمال می رود معنا چنین باشد که اگر شما توبه کننده و بازگشت کننده به سوی خداوند سبحان باشید و نماز را اقامه کنید و زکات را بپردازید، پس این تکلیف به تحقیق برای شما کافی است.

در پاسخ به این سخنان باطل باید گفت: ادعای رازی به معنای اعتراض به امر خداوند و رد آن است، زیرا وی امر خدا را در آیه نجوا موجب به تنگ آمدن قلب فقرا و سبب از دست رفتن انیس اغنیا دانسته است. به عبارت دیگر خداوند سبحان، با علم به این که حکم او چنین آثاری دارد آن را وضع کرده است، اما - نعوذاً بالله - صحابه اشتباه بودن و آثار منفی این حکم را فهمیده اند و به آن عمل نکرده اند! ملاحظه کنید که تعصب، انسان را به چه سخنانی وا می دارد و یک اندیشمند برای دفاع از پیشوایان خود، آنچه را که به اذعان همگان فضیلتی اختصاصی برای امیرالمؤمنین علیه السلام است، به عنوان طعنی برای آن حضرت جلوه می دهد؛ او در حالی صدقه دادن امیرالمؤمنین علیه السلام را طعنی برای آن حضرت تلقی می کند که ابن عمر آرزو می کرد این ویژگی برای او باشد.

حتی افراد متعصبی هم چون ابن روزبهان به فضیلت بودن آن اعتراف می کند و می گوید:

## ولا كلام في أن هذا من فضائله التي عجزت الألسن عن الإحاطة بها؛<sup>۱</sup>

حرفی نیست که این از جمله فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام است که زبان ها از احاطه بر آن عاجزند. عملی که به امضای خدا و رسولش رسیده است، امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن مباحثات می کند و احادیث فراوان با اسانید معتبر، آن را فضیلتی برای امیرالمؤمنین علیه السلام برمی شمارند و بیان گر مذمت و ملامت ترک کنندگان آن از سوی خداوند هستند. آن گاه چنین عملی صرفاً به خاطر بغض نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام و از سر تعصب، طعن بر آن حضرت تلقی شده است و فخر رازی برای پیشبرد اغراض متعصبانه خود و دفاع از پیشوایانش، قرآن را نیز به رأی خود تفسیر کرده است، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از این کار نهی کرده و تذکر داده که مجازات آن آتش جهنم است! این سخن چنان آشکارا باطل است و دشمنی و تعصب در آن چنان پیدا است که نظام الدین اعرج نیشابوری، علی رغم تبعیت از فخر رازی در تفسیرش می گوید:

قلت: هذا الكلام لا يخلو عن تعصب ما. و من أين يلزمنا أن نثبت مفضوليته على رضى الله عنه في كل خصلة؟ و لم لا يجوز أن يحصل له فضيلة لم توجد لغيره من أكابر الصحابة؟ فقد روى عن ابن عمر: كان لعلي رضى الله عنه ثلاث لو كانت لي واحدة منهن، كانت أحب من حمر النعم: تزويجه فاطمة رضى الله عنها، وإعطاؤه الراية يوم خيبر، و آية النجوى.

و هل يقول منصف أن مناجاة النبي صلی الله علیه وآله وسلم نقيصة؟ على أنه لم يرد في الآية نهى عن المناجاة، وإنما ورد تقديم الصدقة على المناجاة، فمن عمل بالآية حصل له الفضيلة من جهتين: سدّ خلّة بعض الفقراء، و من جهة محبة نجوى الرسول صلی الله علیه وآله وسلم، ففيها القرب منه، و حلّ المسائل العويصة، وإظهار أن نجواه أحب إلى المناجى من المال؛<sup>۲</sup>

می گویم: این کلام از تعصب خالی نیست و بر چه اساسی ما ملزم هستیم، مفضل بودن علی علیه السلام را در همه خصلت ها ثابت کنیم؟ و چرا حصول فضیلتی که در غیر او از بزرگان صحابه یافت نمی شود، برای او جایز نباشد؟ به تحقیق از ابن عمر روایت شده است: علی علیه السلام سه ویژگی داشت که اگر یکی از آنها برای من بود، از تمام نعمت های دنیوی برای من دوست داشتنی تر بود: ازدواج او با فاطمه سلام الله علیها و اعطای پرچم در روز خیبر به او و آیه نجوا.

۱. ر.ک: دلائل الصدق: ۳۰/۵؛ شرح إحقاق الحق: ۱۴۰/۳.

۲. تفسیر النیشابوری: ۱۴۴/۷.

آیا فرد با انصاف هرگز می گوید که رازگویی با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقیصه است؟ با این که در آیه سخنی از نهی از رازگویی به میان نیامده، بلکه پرداخت صدقه پیش از رازگویی وارد شده است. پس هر کس به آیه عمل کند، از دو جهت برای او فضیلت حاصل می شود: یکی جلوگیری از بی توجهی و ترک برخی فقرا، و دیگری محبوب بودن نجوا با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که موجب قرب به ایشان و حلّ مسائل دشوار و مبهم می شود و آشکار کننده این است که نجوا با پیامبر برای نجواکننده، دوست داشتنی تر از مال دنیا است.

حاصل آن که آیه نجوا به روشنی بیان گر افضلیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و مذمت سایر اطرافیان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و این حقیقت بدون تردید بر شایستگی امیرالمؤمنین علیه السلام برای امامت و خلافت از یک سو و عدم شایستگی دیگران برای تکیه زدن بر جای پیامبر از سوی دیگر دلالتی آشکار دارد و انکار این حقیقت نشان گر تعصّب و بغض نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام است و چیزی جز رسوایی منکر در پی نخواهد داشت.

آیہ: (والنجم إذا هوی)

## آیه (وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ)

یکی دیگر از ادله قرآنی بر ولایت و امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام، آیه مبارک (وَالنَّجْمِ) است. خدای تعالی می فرماید:

(وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ \* مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ)؛<sup>۱</sup>

سوگند به ستاره هنگامی که فرود می آید که هم نشین شما (پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم) گمراه نشده و بیراهه نرفته است.

مرحوم علامه حلّی این آیه را در کتاب ارزشمند *منهاج الکرامه*، به عنوان دلیل چهارم بر اثبات ولایت و امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح ساخته و در ذیل آن روایتی از ابن مغزلی شافعی آورده است. ایشان می نویسد:

البرهان الرابع: قوله تعالى: (وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ).

روی الفقیه علی بن المغزلی الشافعی باسناده عن ابن عباس، قال: كنت جالسا مع فتية من بني هاشم عند النبي صلى الله عليه وآله وسلم إذ انقض كوكب، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من انقض هذا النجم في منزله فهو الوصي من بعدى! فقام فتية من بني هاشم فنظروا الكوكب قد انقض في منزل علي بن أبي طالب عليه السلام. قالوا: يا رسول الله، قد غويت في حب علي! فأنزل الله تعالى: (وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ)؛<sup>۲</sup>

دلیل چهارم این سخن خداوند است که: (وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ).

فقیه علی بن مغزلی شافعی به اسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که گفت: من به همراه جوانانی از بنوهایم نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بودیم که ستاره ای در حال فرود آمدن بود. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «هر کس که این ستاره در منزلش فرود آید، او پس از من وصی من خواهد بود».

۱. سوره نجم: آیه ۲ - ۱.

۲. منهاج الکرامه: ۱۱۹ - ۱۲۰.

آن گاه جوانان بنوهاشم برخاستند و به ستاره نگریستند و دیدند که دقیقاً در منزل علی بن ابی طالب علیه السلام فرود آمد. گفتند: ای رسول خدا، در دوست داشتن علی به بیراهه رفته ای! که خداوند این آیه را نازل فرمود:

**وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ.**

براساس این حدیث، آیه شریفه به روشنی بر وصایت و خلافت بلافضل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد.

### مناقشات ابن تیمیه

ابن تیمیه از چند جهت به این استدلال علامه رحمه الله اشکال کرده است. وی می گوید:

والجواب من وجوه:

أحدها: المطالبة بصحته...

الثانی: إن هذا كذب باتفاق أهل العلم بالحديث. وهذا المغالزی لیس من أهل الحديث، كأبی نعیم وأمثاله، ولا هو أيضاً من جامعی العلم الذین یذکرون ما غالبه حق، وبعضه باطل کالتعلبی وأمثاله، بل هذا لم یکن الحديث من صنعته، فعمد إلى ما وجده من كتب الناس من فضائل علیّ فجمعها، كما فعل أخطب خوارزم، وكلاهما لا يعرف الحديث...

وهذا الحديث ذكره الشيخ أبو الفرج في *الموضوعات*، لكن بسياق آخر... قال أبو الفرج: هذا حديث موضوع... والمتهم به الكلبي...

قلت: إذا لم یکن هذا الحديث فی تفسیر الكلبي المعروف عنه، فهو مما وضع بعده، وهذا هو الأقرب.

قال أبو الفرج: وقد سرق هذا الحديث بعينه قوم وغيروا إسناده...

الوجه الثالث: إنه مما یبین أنه كذب أن فیہ ابن عباس شهد نزول سورة النجم حين انقض الكوكب فی منزل علیّ. وسورة النجم باتفاق الناس من أول ما نزل بمكّة، وابن عباس حين مات النبی صلی الله علیه [وآله] وسلّم كان مراهقاً للبلوغ لم یحتلم بعد، هكذا ثبت عنه فی الصحیحین... والأقرب أنه لم یکن ولد عند نزول سورة النجم، فإنها من أوائل ما نزل من القرآن.

الوجه الرابع: إنه لم ینقض قطّ كوكب إلى الأرض بمكّة ولا بالمدينة ولا غیرهما...

الوجه الخامس: إن نزول سورة النجم كان فی أول الإسلام، وعلیّ إذ ذاك كان صغيراً... وأمر الوصیة بالإمامة لو كان حقاً إنما یكون فی آخر الأمر، كما ادّعه يوم غدیر خم، فكيف یكون قد نزل فی ذلك الوقت؟

الوجه السادس: إنَّ أهل العلم بالتفسير متفقون على خلاف هذا...

الوجه السابع: إنَّ من قال لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله]: غويت، فهو كافر، والكفار لم يكن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلَّم يأمرهم بالفروع قبل الشهادتين والدخول في الإسلام.

الوجه الثامن: إنَّ هذا النجم إنَّ كان صاعقة، فليس نزول الصاعقة في بيت شخص كرامة له، وإنَّ كان من نجوم السماء، فهذه لا تفارق الفلك، وإنَّ كان من الشهب، فهذه يرمى بها رجوماً للشياطين...؛

پاسخ [به استدلال علامه] از چند جهت است.

نخست: مطالبه صحّت این حدیث است...

دوم: به اتفاق حدیث پژوهان و حدیث شناسان، این حدیث دروغ است و ابن مغزلی هم چون ابونعیم و امثال وی، از کارشناسان حدیث نیستند. او هم چنین به مانند ثعلبی و امثال او از گرد آورندگان علم نیستند که غالب آنچه را ذکر می کنند حق و برخی از مطالبشان نیز باطل است، بلکه این حدیث ساخته و پرداخته او هم نیست و او به آنچه از کتب درباره فضائل علی علیه السلام یافته اعتماد کرده و آنها را گرد آورده است، هم چون اخطب خواریزم که چنین کرده است و هر دو حدیث شناس نیستند. ابوالفرج ابن جوزی این حدیث را در موضوعات آورده، لیکن به سیاق دیگری و گفته است که این حدیث ساختگی است... و کلبی متهم به ساخته و پرداخته کردن آن است.

می گویم: اگر این حدیث در تفسیر کلبی معروف تر از او نباشد، در زمره احادیثی است که پس از او ساخته شده که این به واقع نزدیکتر است.

ابوالفرج نیز گفته است: گروهی این حدیث را عیناً سرقت کرده و اسنادش را تغییر داده اند.

وجه سوم: از قرائنی که دروغ بودن این حدیث را آشکار می سازد این است که ابن عباس نزول سوره نجم را به هنگام فرود آمدن ستاره در منزل علی گزارش کرده است، در حالی که سوره نجم به اتفاق همه مردم از نخستین سوره هایی است که در مکه نازل شده است. هم چنین ابن عباس به هنگام رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نوجوان و در آستانه بلوغ بوده و هنوز محتلم نمی شده است و این چنین در صحیحین از وی ثبت شده است... و نزدیک تر به واقع این است که او هنگام نزول سوره نجم متولد نشده باشد، چرا که این سوره از آغازین سوره های نازل شده قرآن است.

وجه چهارم: قطعاً نه در مکه، نه در مدینه و نه در محلی دیگر هرگز ستاره ای به زمین فرود نیامده است.

وجه پنجم: نزول سوره نجم در آغاز اسلام بوده است و علی علیه السلام در آن هنگام کودک بوده... و امر وصایت به امامت اگر حق باشد، باید در آخر کار باشد چنان که آن را در روز غدیر خم ادعا می کنند. پس چگونه می شود که در آن وقت این امر الهی صادر شده باشد؟

وجه ششم: تفسیر شناسان برخلاف این قول اتفاق نظر دارند.

وجه هفتم: به راستی آن که به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفته است به بیراهه رفتی، کافر است و پیامبر، کفار را پیش از گفتن شهادتین و دخول در اسلام به فروع [یعنی امامت] امر نمی کند.

وجه هشتم: این ستاره اگر صاعقه بوده است، پس فرود آمدن صاعقه در خانه یک شخص کرامتی برای او نیست، و اگر از ستارگان آسمان بوده، پس این فلک را نشکافته است، و اگر شهاب سنگی بوده، پس این چیزی بوده که برای رجم شیاطین پرتاب شده است.

در این عبارت ابن تیمیه، هم به سند حدیث مناقشه شده و هم به متن و دلالت حدیث اشکالاتی وارد شده است. افزون بر آن، ابن تیمیه گاهی نیز از فضای مباحثات علمی خارج شده و سخنان سرد و بی مغزی گفته است که ارزش پاسخ گویی ندارد. با این حال به نقد مطالب وی می پردازیم تا حقیقت آشکار شود.

#### بررسی اسناد حدیث فرود آمدن ستاره در منزل امیرالمؤمنین

احادیثی که در ذیل سوره مبارک «والنجم» وارد شده و بیان گر فرود آمدن ستاره در منزل امیرالمؤمنین علیه السلام است، در منابع و کتب حدیثی متعددی آمده است. در این میان، حدیث یاد شده به صورت های مختلفی روایت شده و بیان گر اخبار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از وصایت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام هستند. از منابع معتبر و مشهوری که این حدیث در آنها آمده است، می توان به کتابهای زیر اشاره کرد:

۱. تاریخ مدینه دمشق، تألیف حافظ ابن عساکر؛<sup>۱</sup>
۲. کفایة الطالب، تألیف حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی؛<sup>۲</sup>
۳. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، تألیف فقیه صاحب نام، ابن مغازلی شافعی؛<sup>۳</sup>
۴. شواهد التنزیل، تألیف حافظ حاکم حسکانی.<sup>۴</sup>

۱. تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۹۲.

۲. کفایة الطالب: ۲۶۰ - ۲۶۱.

۳. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام: ۲۱۶ - ۲۱۷ / ش ۲۸۱.

۴. شواهد التنزیل: ۲ / ۲۷۸ / ش ۹۱۲.

بنابر این روشن شد که این حدیث تنها توسط ابن مغزلی روایت نشده است و حدیث پژوهان دیگر نیز آن را روایت کرده اند. بر همین اساس، مرحوم علامه در کتاب نهج الحق آن را به ابن مغزلی مستند نمی کند، بلکه می فرماید: «روی الجمهور»<sup>۱</sup>. ایشان سخن ابوالفرج ابن جوزی را به عنوان شاهدهی بر روایت حدیث از سوی جمهور اهل سنت دانسته است، چرا که ابن جوزی نقل این حدیث را به گروهی از راویان سنی منتسب ساخته است.

به علاوه با مراجعه به اسانید حدیث در کتابهای یاد شده، به روشنی می توان دریافت که برخی از حدیث پژوهان نامی اهل سنت در زمره راویان این حدیث هستند که از جمله می توان به «ابومحمد جوهری» اشاره کرد.

درباره سند حدیث نیز نظرات مختلفی وجود دارد. ابوالفرج ابن جوزی این حدیث را به سند خود در موضوعات به صورت زیر روایت کرده است:

محمد بن مروان، عن الكلبي، عن أبي صالح، عن ابن عباس... في دار من وقع هذا  
النجم، فهو خليفتي من بعدى؛

محمد بن مروان، از کلبی، از ابوصالح، از ابن عباس... این ستاره در خانه هر کس واقع شود، او پس از من خلیفه و جانشین من خواهد بود.

وی سپس درباره سند این روایت می گوید:

في إسنادها ظلمات، منها: أبوصالح باذام، وهو كذاب، وكذلك الكلبي ومحمد بن مروان  
السدّي، والمتهم به الكلبي. قال أبو حاتم ابن حبان: كان الكلبي من الذين يقولون إن  
علياً لم يمت وأنه يرجع إلى الدنيا، وإن رأوا سحابة قالوا: أمير المؤمنين فيها. لا يحل  
الإحتجاج به؛<sup>۲</sup>

در اسناد حدیث تاریکی هایی هست، از جمله ابوصالح باذام که دروغگو است. کلبی و محمد بن مروان سدی هم از نقاط تاریک این سند هستند [به ساخته و پرداخته کردن حدیث] متهم است. ابوحاتم ابن حبان گفت: کلبی در زمره کسانی است که قائلند علی علیه السلام نمرده است و به دنیا باز خواهد گشت و هر گاه ابری می دیدند می گفتند: امیرالمؤمنین در آن است. احتجاج به وی جایز نیست.

بنابر این از نظر ابوالفرج ابن جوزی این حدیث ساختگی است، اما - چنان که به مناسبت در مباحث پیشین بیان کردیم - بسیاری از اندیشمندان سنی تاکید دارند که اعتماد به آراء و انظار ابن جوزی در کتاب موضوعات جایز نیست. این دسته از اندیشمندان به صراحت اذعان می کنند که بسیاری

۱. نهج الحق وكشف الصدق: ۱۹۲ - ۱۹۳.

۲. الموضوعات: ۱ / ۳۷۲ - ۳۷۳.

از احادیث ذکر شده در موضوعات صحیح هستند و هیچ دلیلی برای ساختگی بودن آنها وجود ندارد. در نتیجه نظر ابن جوزی و آراء وی در کتاب موضوعات قابل اعتماد و مقبول نیست، ولی از آن جا که این سخن ابن جوزی به دلخواه ابن تیمیه است، وی به آن استناد می کند.

نکته دیگری که باز هم در مباحث پیشین بیان شده و در اینجا نیز توجه به آن ضرورت دارد این است که مفسران اهل سنت، کاملاً به آراء کلبی اعتماد می کنند و روایات تفسیری را از او می پذیرند، در نتیجه اتهام جعل و وضع حدیث به وی مردود و غیر قابل قبول است.

اما در مقابل ابن جوزی، برخی دیگر از اندیشمندان صاحب نام سنی قائل به ساختگی بودن حدیث نیستند، بلکه نهایتاً به ضعف سند آن حکم کرده اند. به عنوان مثال ابن عساکر پس از نقل حدیث به اسناد خود از سعید بن جبیر می نویسد:

**هذا حدیث منکر، و من بین ابی عمر و بین هشیم مجهولون لایعرفون؛<sup>۱</sup>**

این حدیث منکر است و افرادی که در میان ابو عمر و هشیم قرار گرفته اند مجهول و ناشناخته اند. روشن است که حدیث منکر غیر از حدیث ساختگی است. نووی در تعریف حدیث منکر می گوید:

**النوع الرابع عشر: معرفة المنکر، قال الحافظ البردیجی: هو الفرد الذی لا یعرف متنه**

**عن غیر راویه، و کذا أطلقه کثیرون، والصواب فیہ التفصیل الذی تقدّم فی الشاذ؛<sup>۲</sup>**

نوع چهاردهم شناخت [حدیث] منکر است. حافظ بردیجی گفت: منکر تک حدیثی است که متن آن از غیر راوی اش شناخته نمی شود و بسیاری این چنین اطلاق کرده اند و نظر صحیح تفصیلی است که در [بحث حدیث] شاذ گذشت.

سیوطی یکی دیگر از اندیشمندان و مفسران سنی، حدیث فرود آمدن ستاره در منزل امیرالمومنین علیه السلام را به اسناد از جوزقانی، به نقل از انس روایت کرده و درباره آن می نویسد:

**لأصل له. أبو الفضل العطار، و سلیمان، و شیخه، و مالک بن غسان، ثلاثتهم**

**مجهولون، و ثوبان زاهد صوفی، لکنه ضعیف الحدیث، وأبوقطاعة متروک؛<sup>۳</sup>**

حدیث اصلی ندارد. ابوالفضل عطار، سلیمان، استادش و مالک بن غسان هر سه مجهولند و ثوبان صوفی و زاهد است، لیکن ضعیف است و ابوقطاعة نیز متروک است.

۱. تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۹۲.

۲. تدرب الراوی: ۲۳۸/۱ - ۲۳۹.

۳. الأکلی المصنوعه: ۱ / ۳۲۷.

بر این اساس، از نظر سیوطی نیز حدیث ساختگی نیست، بلکه وی این حدیث را صرفاً از جهت سندی ضعیف می‌داند. با این حال تعدّد اسانید حدیث و اشتهاار آن در میان اندیشمندان و حدیث پژوهان سنی موجب وثوق و اطمینان به آن است. به علاوه از نظر متن، نیز این حدیث با احادیث فراوان دیگری که در آنها به وصایت و خلافت بلافضل امیرالمومنین علیه السلام تصریح شده، کاملاً همسو و سازگار است و این نیز قرینه دیگری بر وثوق به صدور حدیث به شمار می‌آید. وجه دومی که ابن تیمیه در اشکال به استناد علامه حلی بیان کرده، ادعای اتّفاق نظر حدیث پژوهان بر دروغین بودن حدیث است. بطلان این ادعا نیز از مطالب فوق به روشنی هویدا شد.

### قابل قبول بودن روایت ابن عباس در کودکی

ابن تیمیه در وجه سوم ادعا می‌کند که ابن عباس به هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نوجوانی در آستانه بلوغ بوده و هنوز محتلم نمی‌شده است. پس شاید در هنگام نزول سوره نجم هنوز متولد نشده باشد، چرا که سوره نجم مکی و از آغازین سوره‌های نازل شده بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است.

در پاسخ به این ادعا باید گفت: براساس نظر قرآن پژوهان سنی، سوره نجم مکی است، اما حتی اگر این سوره مکی هم باشد، باز هم درباره این که سوره نجم از آغازین سوره‌های نازل شده در مکه است هیچ اتّفاق نظری وجود ندارد و این ادعایی دروغ و افترائی بیش نیست. به این نکته هم باید توجه داشت که اساساً مکی بودن یک سوره اعم از آن است که آن سوره پیش از هجرت در مکه نازل شده باشد یا پس از آن، چرا که در اصطلاح به هر سوره‌ای که در مکه نازل شده باشد ولو نزول آن بعد از هجرت به مدینه باشد «سوره مکی» گفته می‌شود.<sup>۱</sup>

نکته دیگر این که نوجوان بودن عبدالله بن عباس به هنگام رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم با نقل این حدیث از وی منافاتی ندارد، زیرا بر اساس شواهد مورد قبول سنّیان، ابن عباس در زمان رحلت پیامبر پانزده ساله بوده است. ابن عبدالبرّ از طریق عبدالله بن أحمد بن حنبل، از پدرش و به سند وی، از سعید بن جبیر و او از ابن عباس نقل می‌کند که گفت:

**توفی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وأنا ابن خمس عشرة سنة. قال عبدالله: قال أبي:**

**وهذا هو الصواب؛<sup>۲</sup>**

۱. البرهان (زرکشی): ۱ / ۱۸۸؛ الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۳۵؛ تفسیر الآلوسی: ۱۸ / ۹.

۲. الإستیعاب: ۳ / ۹۳۴. هم چنین ر.ک: اللیل: ۲ / ۱۰۸ / ش ۱۷۲۲؛ التاریخ الصغیر: ۱ / ۱۶۱ - ۱۶۲.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وفات کرد در حالی که من پانزده سال داشتم. عبدالله بن أحمد بن حنبل گفت:

پدرم گفت: این قول همان قول صحیح است.

بسیاری از اندیشمندان و حدیث پژوهان سنّی نیز همین قول را قبول کرده اند.<sup>۱</sup> خود ابن تیمیه در خلال همین مبحث به این مطلب اعتراف کرده و گفته است:

**فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمَّا هَاجَرَ، كَانَ لِابْنِ عَبَّاسٍ نَحْوُ خَمْسِ سِنِينَ؛<sup>۲</sup>**

هنگامی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ [به مدینه] مهاجرت کرد، ابن عباس حدود پنج سال داشت.

بر این اساس، ابن عباس به هنگام صدور حدیث نزول ستاره در منزل امیرالمومنین علیه السلام چهار ساله بوده است؛ چرا که این حدیث در روایت کلبی، از ابوصالح، از ابن عباس در ضمن مباحث مربوط به معراج نقل شده است و ابن عباس به هنگام معراج چهار سال داشته و تحمّل حدیث در این سن امکان پذیر است و با شرح حالی که سنّیان برای برخی از بزرگان خود نقل کرده اند، کاملاً همسویی و سازگاری دارد. به عنوان مثال در شرح احوالات «عبدالله بن زبیر» آمده است که وی در جنگ خندق حضور داشته و داستان خندق را کاملاً ضبط کرده است، در حالی که وی در آن زمان کمتر از چهار سال سن داشته است.<sup>۳</sup> نمونه دیگر شرح حال «سفیان بن عیینه» است که گفته اند او در سن چهار سالگی قرآن را حفظ کرده است.<sup>۴</sup>

بنابر این ابن تیمیه و اتباع وی هرگز نمی توانند به سبب سنّ کم ابن عباس، در نقل حدیث از وی اشکال کنند.

#### تعیین جانشین پیامبر از سوی خداوند در آغاز بعثت

ابن تیمیه در وجه پنجم نیز مجدداً این ادعای خود را تکرار کرده است که سوره نجم در سال های آغازین بعثت نازل شده و این بار سنّ کم حضرت امیرالمومنین علیه السلام را قرینه ای برای عدم صحّت روایت نزول ستاره در منزل آن حضرت شمرده است. از دیدگاه وی، تعیین وصیّ برای امامت، ضرورتاً باید در سال های آخر عمر شریف پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صورت گیرد.

روشن است که این سخن نیز صرفاً ادعایی بی اساس است و هیچ دلیلی بر اثبات و درستی آن وجود ندارد؛ زیرا نه سنّ کم امیرالمومنین علیه السلام و نه اعلان وصایت و خلافت ایشان در آغاز بعثت، هیچ کدام منع عقلی و شرعی ندارند، بلکه وصایت و خلافت امیرالمومنین علیه السلام از همان آغاز از سوی خداوند سبحان تعیین و ثابت شده و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیز در طول عمر پر برکت و

۱. ر.ک: الکفایة فی علم الروایة: ۷۸؛ تهذیب الکمال: ۱۵ / ۱۶۱ / ش ۳۳۵۸.

۲. منهاج السنّة: ۷ / ۴۷.

۳. ر.ک: شرح صحیح مسلم (نووی): ۱۵ / ۱۸۹.

۴. لوائح الأنوار فی طبقات الأخیار - ترجمه سفیان بن عیینة.

شریف خود بارها و به مناسبت های مختلف از این امر الاهی مردم را آگاه ساخته اند که نمونه بارز و روشن آن در «یوم الإنذار» بوده است که به عنوان نمونه، می توان به «حدیث یوم الدار» اشاره کرد. بنابر این پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از همان آغاز دعوت خویش بر وصایت و خلافت الاهی امیرالمومنین علیه السلام تاکید داشته اند. شاید ابن تیمیه چنین توهم کرده که منظور از معرفی وصی هم چون وصیت های رایج در میان مردم است که معمولاً در کهنسالی صورت می گیرد، اما باید دانست که چنین توهمی بسیار دور از خرد است و هر کسی می داند که منظور از وصی در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، جانشینی پس از ایشان است و وصایت در اینجا به معنای امامت و خلافت می باشد، چنان چه در حدیث منقول از ابوالفرج بن جوزی و برخی دیگر از حدیث پژوهان به جای واژه وصی تعبیر «خلیفتی» به کار رفته است.

#### فروود آمدن ستاره در منزل امیرالمؤمنین، معجزه ای الاهی

در وجه چهارم و وجه هشتم از اشکالات ابن تیمیه سخنان سرد و بی مغزی وجود دارد که ارزش نقد ندارد. با این وجود برای تکمیل بحث، اجمالاً به نقد آنها می پردازیم. وی در وجه چهارم می گوید: «نه در مکه، نه در مدینه و نه در هیچ نقطه دیگری از زمین هرگز ستاره ای فرود نیامده است». در وجه هشتم نیز امکان فرود آمدن ستاره به منزل امیرالمومنین علیه السلام را با ذکر احتمالات مختلف ناممکن می داند و ادعا می کند که اگر منظور از ستاره در حدیث صاعقه باشد، فرود آمدن صاعقه در منزل کسی کرامتی برای او محسوب نمی شود.

این اشکال از درک پایین ابن تیمیه حکایت دارد، زیرا چنان که از حدیث ظاهر است، فرود آمدن ستاره امری عادی و طبیعی نبوده است تا وی با ناممکن شمردن چنین اتفاقی از نظر طبیعی، حدیث پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را انکار کند. این ستاره از ستارگان آسمان و یا صاعقه و شهاب سنگی معمولی نبوده است تا وی ادعا کند هرگز ستاره ای در هیچ نقطه ای از زمین فرود نیامده است، بلکه از سراسر حدیث کاملاً هویدا است که این واقعه معجزه و بیّنه ای برای تثبیت وصایت و خلافت امیرالمومنین علیه السلام بوده و انکار ابن تیمیه و امثال و اتباع وی، نظیر انکار همان کسانی است که به هنگام رخداد این معجزه و آشکار شدن این بیّنه، به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نسبت گمراهی و بیراهه رفتن داده اند!

ابن تیمیه باید بداند که اگر مراد از ستاره ای که به منزل امیرالمومنین علیه السلام فرود آمده صاعقه هم باشد، چون این صاعقه بیّنه ای آشکار برای اثبات حقیقت و حقانیت ایشان بوده است، به یقین کرامت بزرگی خواهد بود، تا کور شود هر آن که نتواند دیدن.

اما منزلی که به امر خداوند ستاره به آن نازل می شود، هرگز جای سنگ هایی نیست که برای رجم شیاطین پرتاب می کنند، بلکه دل های سیاه لشکریان شیطان که تاب تحمل معجزه الاهی را ندارند محل اصلی این سنگ هاست؛ (وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ).<sup>۱</sup>

ابن تیمیه در وجه هفتم اعتراف می کند که هر کس به پیامبر نسبت گمراهی و بیراهه رفتن بدهد کافر است. اما او توجه ندارد که اظهار اسلام همواره به معنای نفی کفر نیست، بلکه مسلمانانی هستند که در ظاهر نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و شریعت او را پذیرفته اند، اما سخنان او را انکار می کنند و معجزه های او را سحر می نامند و به سخره می گیرند! این منافقان نه تنها از نسبت گمراهی و بیراهه رفتن و هذیان گفتن به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم ابایی ندارند، بلکه سخنانی شنیع تر و زشت تر از این هم به زبان می رانند. از این منافقان در اطراف پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بسیار بوده اند و خداوند در کتاب خود از این حقیقت پرده برداشته، می فرماید:

(وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ)<sup>۲</sup>

و از اطرافیان شما برخی عرب ها منافق اند.

#### اتفاق مفسران بر عدم نزول ستاره در منزل امیرالمؤمنین!

و بالاخره ادعای ابن تیمیه در وجه هفتم مبنی بر اتفاق نظر مفسران برخلاف این حدیث نیز بی پایه و نادرست است، زیرا کسانی که این حدیث را در ذیل این آیه مطرح کرده اند نیز از مفسران سنی هستند، هر چند که ابن تیمیه هر جا سخنی برخلاف هوای نفس خود ببیند، صاحب آن را مورد طعن قرار می دهد. به هر روی حتی اگر این مفسران مورد تایید ابن تیمیه هم نباشند، ادعای اتفاق نظر مفسران را نقض می کند و هرگز نمی توان با طعنه بر اندیشمندان قوم هم چون ثعلبی، ابونعیم، خوارزمی، ابن مغزلی و نظایر آنان، دیدگاهی را نفی و طرد کرد.

۱. سوره صف: آیه ۸

۲. سوره توبه: آیه ۱۰۱.

آیه: (فی یوت أذن الله أن ترفع)



ثعلبی به إسناد خود از انس بن مالک و بریده نقل می کند که گفتند: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم این آیه را قرائت فرمود. آن گاه مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا، منظور از این خانه ها کدامند؟ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «خانه های انبیاء». ابوبکر برخاست و گفت: ای رسول خدا، این خانه از آن جمله است؟ (یعنی خانه علی و فاطمه سلام الله علیهما) پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «آری، از برترین آن خانه هاست». و در آن خانه ها مردانی را توصیف کرده به آنچه که بر افضلیت آنها دلالت دارد. پس علی علیه السلام امام است والّا تقدیم مفضول بر فاضل لازم می آید.

### مناقشات ابن تیمیه

ابن تیمیه مطابق معمول خود، وجوهی را در اشکال به این استدلال مطرح کرده، می نویسد:

#### والجواب من وجوه:

أحدها: المطالبة بصحة هذا النقل، ومجرد عزو ذلك إلى الثعلبي ليس بحجة، باتفاق أهل السنة والشيعة. وليس كل خبر رواه واحد من الجمهور يكون حجة عند الجمهور، بل علماء الجمهور متفقون على أن ما يرويه الثعلبي وأمثاله لا يحتجون به...

والثاني: إن هذا الحديث موضوع عند أهل المعرفة بالحديث...

والثالث: أن يقال: الآية باتفاق الناس هي في المساجد... وبيت علي وغيره ليس موصوفاً بهذه الصفة.

والرابع: أن يقال: بيت النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أفضل من بيت علي باتفاق المسلمين، ومع هذا لم يدخل في هذه الآية...

والخامس: إن قوله: هي بيوت الأنبياء. كذب، فإنه لو كان كذلك لم يكن لسائر المؤمنين فيها نصيب، وقوله: (يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا) متناول لكل من كان بهذه الصفة.

والسادس: إن قوله: (في بيوت أذن الله أن ترفع) نكرة موصوفة ليس فيها تعيين...

والسابع: أن يقال: إن أريد ببيوت الأنبياء ماسكنه النبي، فليس في المدينة من بيوت الأنبياء إلا بيوت أزواج النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم، فلا يدخل فيها بيت علي. وإن أريد ما دخله الأنبياء، فالنبي قد دخل في بيوت كثير من الصحابة.

والثامن: أن يقال: قوله: والرجال المذكورون موصوفون بأنهم لاتهم تجارة ولابيع عن ذكر الله، ليس في الآية ما يدل على أنهم أفضل من غيرهم...

والتاسع: أن يقال: هب أن هذا يدل على أنهم أفضل ممن ليس كذلك من هذا الوجه، لكن لم قلت: إن هذه الصفة مختصة بعلي؟...

والعاشر: إِنَّهُ لَوْ سَلَّمَ أَنْ عَلِيًّا أَفْضَلُ مِنْ غَيْرِهِ فِي هَذِهِ الصَّفَةِ، فَلَمْ قَلت: إِنَّ ذَلِكَ يوجب الإمامة؟ وأما امتناع تقديم المفضول على الفاضل إذا سلم، فإنما هو في مجموع الصفات التي تناسب الإمامة؛<sup>۱</sup>

و پاسخ دارای وجهی است:

نخستین وجه، مطالبه دلیل بر صحت این نقل است و به اتفاق سنیان و شیعیان، صرف منتسب ساختن آن به ثعلبی حجت نیست و هر خبری که یکی از جمهور سنیان روایت کند نزد تمامی آنها حجت نخواهد بود، بلکه تمامی اندیشمندان و جمهور اهل سنت بر این مطلب متفقند که به آنچه ثعلبی و امثال وی روایت می کنند احتجاج نمی شود... .

وجه دوم: این که این حدیث از نظر حدیث پژوهان ساختگی است... .

وجه سوم: این که گفته شود آیه به اتفاق همه مردم درباره مساجد است و بیت علی علیه السلام و غیر او به این صفت موصوف نیستند.

وجه چهارم: این که گفته شود بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، به اتفاق تمامی مسلمانان، از بیت علی علیه السلام افضل است و با این حال داخل در مراد این آیه نیست... .

وجه پنجم: این که منظور سخن پیامبر، بیت انبیاء است [که این] دروغ است، چرا که اگر چنین باشد، در این صورت برای سایر مومنان نصیبی در این اوصاف نخواهد بود، در حالی که فقره (يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا) در برگیرنده همه کسانی است که دارای این ویژگی هستند.

ششم: این که فقره (فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ) نکره موصوفه است و در آن تعیین وجود ندارد... .

هفتم: این که گفته شود اگر منظور شما از بیوت انبیا آن جایی است که پیامبر ساکن بوده است، پس در مدینه به غیر از خانه های همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، خانه ای در زمره خانه های انبیاء نخواهد بود؛ از این رو خانه علی علیه السلام داخل در آنها نمی شود و اگر منظورتان خانه هایی باشد که پیامبران در آن داخل شده اند، پس پیامبر به خانه های بسیاری از صحابه داخل شده است.

وجه هشتم: این که گفته شود: سخن [علاّمه] که گفت: «و مردانی که در قرآن از آنها یاد شده به این صفت موصوفند که خرید و فروش و معامله آنها را از یاد خدا غافل نمی سازد»؛ در این آیه نکته ای نیست که دلالت کند بر این که این مردان افضل از دیگران هستند... .

و نهم: این که اگر گفته شود: می پذیریم که این ویژگی دلالت می کند بر این که آنان نسبت به کسانی که چنین نیستند افضل اند، لیکن بر چه اساسی می گویی این ویژگی به علی علیه السلام اختصاص دارد؟

۱. منهاج السنّة: ۷ / ۱۴ - ۶۸

و دهم: این که اگر بپذیریم علی علیه السلام در این ویژگی افضل از دیگران است، بر چه اساسی می گویی این برتری موجب امامت است؟ اما درباره قاعده امتناع تقدیم مفضول بر افضل نیز باید گفت که اگر آن را بپذیریم، افضلیت باید در مجموع ویژگی های متناسب با امامت باشد.

## نقد و بررسی مناقشات

چنان که به مناسبت در مباحث پیشین از این مجموعه بیان شد، عادت ابن تیمیه بر این است که در مقام اشکال، وجوه و عناوین متعددی بترشد تا به مخاطب القا کند که سخن طرف مقابل دچار اشکالات فراوانی است. اما با بررسی مناقشات او روشن می شود که وی جز ساختگی دانستن حدیث، تفسیر به رأی و اجتهاد در مقابل نص، هیچ حرفی برای گفتن ندارد. تفسیر به رأی و اجتهادی که جز هوای نفس، تعصب، جهل و عناد هیچ پایه و اساسی ندارد.

### ۱. اعتبار حدیث

در اینجا نیز ابن تیمیه طبق معمول در صحت حدیث تردید کرده و آن را ساختگی دانسته است. وی به صراحت ثعلبی و به تلویح راویان دیگر این حدیث را غیر قابل اعتماد معرفی کرده است؛ اما باید توجه داشت با این روشی که وی در پیش گرفته، همه و یا دست کم غالب مفسران و حدیث پژوهان سنی زیر سوال خواهند رفت، چرا که ابن تیمیه هر حدیثی را که بیان گر فضائل اهل بیت علیهم السلام باشد جعلی می داند و هر اندیشمندی که یکی از این احادیث را نقل کرده باشد، غیرقابل اعتماد می شمارد. البته ما قبول داریم که هیچ یک از اندیشمندان سنی قابل اعتماد نیستند، اما آیا اهل سنت به این سخن ملتزم می شوند؟! وی ادعا کرده است که به اتفاق جمهور اهل سنت، به روایات ثعلبی و امثال وی احتجاج نمی شود، اما آیا واقع چنین است؟ با اندکی بررسی و مراجعه به نظرات اندیشمندان صاحب نام و مشهور سنی، به روشنی معلوم می شود که این ادعای ابن تیمیه نیز دروغ و بی اساس است، چرا که حافظان بزرگ اهل سنت ثعلبی را بسیار ستوده اند و ضمن توثیق وی، در تفسیر آیات قرآن کریم بسیار به کلمات او استناد کرده اند. ابن خلکان درباره ثعلبی و تفسیر وی می نویسد:

أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم الثعلبي النيسابوري، المفسر المشهور، كان أوجد أهل زمانه في علم التفسير، وصنف التفسير الكبير الذي فاق غيره من التفاسير...، وقال أبو القاسم القشيري: رأيت رب العزة عز وجل في المنام، وهو يخاطبني وأخاطبه، فكان في أثناء ذلك أن قال الرب تعالى اسمه: «أقبل الرجل الصالح». فالتفت، فإذا أحمد الثعلبي مقبل!

وذكره عبدالغافر بن إسماعيل الفارسي في كتاب *سياق تاريخ نيسابور* وأثنى عليه، وقال: هو صحيح النقل، موثوق به، حدّث عن أبي طاهر ابن خزيمة، والإمام أبي بكر بن مهران المقرئ، وكان كثير الحديث، كثير الشيوخ؛<sup>١</sup>

ابواسحاق أحمد بن محمد بن ابراهيم ثعلبي نيشابوري، مفسر مشهور، يگانه اهل زمان خود بود و تفسير بزرگي نگاشته است که بر تفاسير ديگر برتری دارد... ابوالقاسم قشيري گفت: پروردگار عزوجل را در خواب دیدم که با من سخن می گفت و من نیز با او سخن می گفتم. در اثنای آن گفتگو بود که پروردگار تعالی اسمم گفت: «مرد نیکوکاری آمد». من دقت کردم و دیدم که أحمد ثعلبی می آید!

و عبدالغافر بن اسماعيل فارسي در کتاب *سياق تاريخ نيسابور* او را ذکر کرده و ستوده است و گفته: نقل او صحيح است و به او اعتماد می شود. از ابوطاهر بن خزيمة و امام ابوبکر بن مهران مقرئ حديث کرده است. احاديث و اساتيد وی فراوان است.

ذهبی یکی از رجالیان و شرح حال نویسان نامی سنی، در سال وفات ثعلبی می نویسد:

فيها توفي أبوإسحاق الثعلبي... وكان حافظاً، واعظاً، رأساً في التفسير والعربية، متين الديانة؛<sup>٢</sup>

در آن سال ابواسحاق ثعلبی وفات کرده است و او حافظ و واعظ بود و در تفسیر و ادبیات عرب سر آمد و در دیانت استوار بود.

صفدی می گوید:

كان حافظاً، عالماً، بارعاً في العربية، موثقاً؛<sup>٣</sup>

حافظ و دانشمند و در ادبیات عرب ماهر و قابل اعتماد بود.

یافعی نیز ثعلبی و تفسیرش را چنین توصیف می کند:

المفسر المشهور، و كان حافظاً، واعظاً، رأساً في التفسير و العربية، متين الديانة، فاق بتفسيره الكبير سائر أهل التفاسير؛<sup>٤</sup>

مفسر مشهور و حافظ و واعظ بود و در تفسیر و ادبیات عرب سر آمد و در دیانت استوار و به سبب تفسیر بزرگش، بر سایر اهل تفاسیر برتری یافت.

و بالأخره سیوطی درباره وی می گوید:

كان إماماً كبيراً، حافظاً للغة، بارعاً في العربية؛<sup>١</sup>

١. *وفيات الأعيان*: ١ / ٧٩.

٢. *العبر في خبر من غير*: ٣ / ١٦١.

٣. *الوافي بالوفيات*: ٧ / ٢٠١.

٤. *مرآة الجنان*: ٣ / ٦٣.

او پیشوایی بزرگ، حافظ لغت و در ادبیات عرب ماهر بود.

بنابر این روشن است که ثعلبی نزد اندیشمندان بزرگ و صاحب نام سنی مقبول و مورد اعتماد است و ابن تیمیه به دروغ و افترا ادعا کرده است که به اتفاق جمهور اهل سنت به روایات ثعلبی احتجاج نمی شود! البته این افترا و دروغ پردازی تنها به ثعلبی ختم نمی شود و چنان که پیشتر گفتیم، این سیره ابن تیمیه است و او در مدح و ذمّ اندیشمندان و آثار آنها از خواهش های نفسانی خود پیروی می کند و به دلخواه خود نظر می دهد و چون مبنای درستی ندارد، دچار تناقض گویی بسیار می شود. به عنوان مثال، وی حاکم نیشابوری را بسیار می ستاید و در زمره حافظان بزرگ می شمارد و می گوید که وی نسبت به حالات و سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از سایرین اعلم است.<sup>۲</sup> وی در موارد بسیاری نیز به مستدرک حاکم استناد و احتجاج می کند؛ اما آن گاه که عالمان بزرگوار شیعه به حدیثی احتجاج می کنند که حاکم آن را در مستدرک صحیح دانسته - و ذهبی نیز در تلخیص المستدرک با نظر وی موافقت کرده - است ابن تیمیه آن را نمی پذیرد و اسنادش را ضعیف می شمارد!<sup>۳</sup> وی حتی در برخورد با صحیح بخاری نیز رفتاری متناقض دارد. یعنی در موارد بسیاری به آن کتاب استناد و براساس آن احتجاج می کند،<sup>۴</sup> اما آن گاه که عالمان شیعه چیزی از آن نقل و به آن احتجاج می کنند، ابن تیمیه می گوید:

#### وقع فی بعض طرق البخاری غلط؛<sup>۵</sup>

در برخی طرق بخاری غلط وجود دارد.

شیوه برخورد ابن تیمیه با سایر اندیشمندان و متون نیز این چنین است و هر چند از کتابهایی نظیر مسند/احمد و سنن چهارگانه حدیث نقل می کند و به آنها اعتماد دارد، اما هر جا حدیثی برخلاف میل او باشد، به سرعت سخن پیشین خود را نقض می کند. این برخورد دو گانه درباره ثعلبی نیز وجود دارد. وی در موارد متعددی به نقل ثعلبی اعتماد می کند. مثلاً در تفسیر آیه شریفه (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا) با اعتماد به تفسیر ثعلبی می گوید.

كما نقل ذلك الثعلبي عنه باسناده في تفسير قوله (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا)؛<sup>۶</sup>

۱. بغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة: ۱ / ۳۵۶ / ش ۶۸۶

۲. ر.ک: منهاج السنة: ۷ / ۳۰۹.

۳. همان: ۵ / ۱۶۹ و ۷ / ۲۶۴. ابن تیمیه درباره «حاکم» می نویسد: «إن الحاکم منسوب إلى التشيع... وهو يروي في الأربعين أحاديث ضعيفة؛ بل موضوعة عند أئمة الحديث».

۴. «فإنه أبعد الكتائب عن الانتقاد ولا يكاد يروي لفظاً فيه انتقاد... فهذا إمام في صناعته»؛ همان: ۷ / ۱۵۵.

۵. همان: ۵ / ۱۰۱.

۶. همان: ۲ / ۱۴۴.

همان طور که ثعلبی نیز آن را به اسناد خود در تفسیر آیه (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا) از او نقل کرده است.

با این حال وقتی ثعلبی چیزی نقل می کند که برخلاف میل ابن تیمیه است و عالمان شیعه به آن احتجاج می کنند، به طعن او و تفسیرش می پردازد و درباره وی می گوید:

ولیس ثعلب من أئمة الحديث الذين يعرفون صحيحة من سقيمہ، حتی يقال قد صحّ عنده؛<sup>۱</sup>

ثعلب در زمره پیشوایان حدیثی که روایات صحیح و غیرصحیح را می شناسند نمی باشد تا این که گفته شود این حدیث نزد او صحیح است.

چنان که پیشتر اشاره شد، ابن تیمیه در وجه دوم از اشکالات خود به استدلال مرحوم علامه، باز هم مطابق معمول ادعا می کند که این حدیث از دیدگاه حدیث پژوهان ساختگی است، اما باید دانست که همین حدیث را تعدادی از حافظان بزرگ و اندیشمندان سرشناس سنی روایت کرده اند که از این میان می توان اندیشمندان صاحب نام زیر را نام برد:

۱. ابواسحاق ثعلبی؛<sup>۲</sup>

۲. ابوبکر ابن مردویه؛<sup>۳</sup>

۳. حاکم حسکانی؛<sup>۴</sup>

۴. جلال الدین سیوطی؛<sup>۵</sup>

۵. شهاب الدین آلوسی.<sup>۶</sup>

مفسران و محدثان فوق این حدیث را از پیشوایانی هم چون: انس بن مالک، بریده، ابوبرزه روایت کرده اند. در اسانید این حدیث نیز حفاظ و پیشوایان حدیثی مشهوری قرار دارند. برای نمونه حاکم حسکانی این حدیث را از ابوزرعه رازی روایت می کند و ابوزرعه از حافظ ابن عقده و او به سند خویش از ابان بن تغلب، از نفع بن حارث و در نهایت از انس بن مالک و بریده نقل می کند.

بنابر این نقل حدیث توسط حافظان بزرگ و صاحب نام سنی از یک سو و تعدد اسانید آن از سوی دیگر، موجب اطمینان به صدور این حدیث می شود. افزون بر آن که مضمون این حدیث، با

۱. همان: ۵ / ۳۵۶.

۲. تفسیر الثعلبی: ۷ / ۱۰۷.

۳. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ۲۸۴ / ح ۴۴۷.

۴. شواهد التنزیل: ۱ / ۵۳۴ / ح ۵۶۸.

۵. الدر المنثور: ۵ / ۵۰.

۶. تفسیر آلوسی: ۱۸ / ۱۷۴.

احادیث فراوان دیگری که در این زمینه آمده است کاملاً سازگاری دارد و همین مطلب قرینه محکم دیگری بر درستی آن به شمار می رود. در نتیجه استناد و احتجاج به این حدیث کاملاً صحیح و بدون اشکال است.

### باطل بودن نظریه های معارض

در وجه سوم از اشکالات، ابن تیمیه ادعا کرده بود که به اتفاق همه مردم، آیه درباره مساجد است و خانه امیرالمومنین و دیگران به صفت ذکر شده در آیه متّصف نمی شوند. باید توجه داشت که ادعای اتفاق همگان درباره مصداق خانه هایی که در آیه ذکر شد، ادعایی بسیار بزرگ و گزاف است و هرگز نمی توان چنین ادعایی را ثابت کرد، بلکه برعکس، با مراجعه به تفاسیر سنّیان روشن می شود که درباره مراد خداوند از خانه های مذکور در آیه، اقوال متعددی وجود دارد و بر فرض این که عده ای چنین نظری داشته باشند، باز هم دیدگاه آنان مردود است، چرا که این نظریه در مقابل نصّ صریح قرار دارد و حدیث شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به صراحت بر بطلان آن دلالت می کند و در جایی که نصّ باشد، هیچ نظریه دیگری در مقابل آن پذیرفته نمی شود. از این رو آلوسی پس از ذکر این حدیث در ذیل آیه می گوید:

### وهذا إن صحّ، لا ینبغی العدول عنه؛<sup>۱</sup>

مطلب اگر صحیح باشد، عدول از آن شایسته نیست.

از آن جا که براساس مطالب پیشین ثابت شد، حدیث مذکور، صحیح و قابل اعتماد است و می توان به صدور آن اطمینان داشت و به آن استناد کرد. پس هر نظریه دیگری در مقابل آن، اجتهاد در مقابل نصّ و باطل خواهد بود.

### افضلیت امیرالمومنین از سایر صحابه

ابن تیمیه در مجادلات خود شگرد دیگری نیز دارد. وی بر طبق روال خود، آن گاه که سخن از افضلیت و برتری امیرالمومنین علیه السلام به میان می آید، آن را با طرح افضلیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقض می کند. مثلاً هرگاه علامه حلی رحمه الله ثابت می کند که امیرالمومنین علیه السلام شجاع ترین مردم است، ابن تیمیه به پندار باطل خود کلام ایشان را با این سخن نقض می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از امیرالمومنین علیه السلام شجاع تر است! ابن تیمیه در وجه چهارم نیز از این شگرد استفاده کرده است. اما روشن است که این شگرد نیز باطل و بی معناست، چرا که بحث بر سر مقایسه امیرالمومنین علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیست، بلکه سخن در شناخت جانشین

۱. تفسیر آلوسی: ۱۸ / ۱۷۴.

راستین پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است و افضلیت و برتری در میان صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مطرح می شود.

بنابر این وجه چهارم از اشکالات ابن تیمیه به روشنی باطل است و احدی از اهل فهم این گونه نگفته و نمی گوید.

### دلالت آیه بر امامت امیرالمؤمنین

ابن تیمیه در وجه پنجم، با تفسیر به رأی و اجتهاد و براساس هوای نفس، سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را دروغ می شمارد و در وجوه ششم تا دهم نیز بر عناد و لجاجت خود پافشاری می کند و می کوشد تا به دلخواه خود، تفسیری غیر از آنچه در حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمده است را برای آیه ذکر کند. از این رو با توجه به وجود نص صریح در این باره، نقد اشکالات بی اساس وی که چیزی جز تفسیر به رأی و اجتهاد باطل در مقابل نص نیست ضرورتی ندارد و ما نیز از آن صرف نظر می کنیم.

اما تردید وی در دلالت آیه - با ضمیمه حدیث یاد شده - بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نشانه عناد و مکابره او در برابر کلام خداوند سبحان است. هم چنین تردید در قاعده عقلی قبح تقدّم مفضول بر فاضل هم بسیار عجیب و بیان گر خردستیزی اوست. افزون بر آن که با تصریح وی بر قبول این قاعده، ناسازگار و نشان دهنده تعصب شدید وی است.

حاصل آن که دو آیه سوره مبارک نور، به روشنی بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارند و براساس قاعده عقلی قبح تقدّم مفضول بر فاضل، ثابت می شود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم جانشین ایشان و امام به حق است.

بر همین اساس است که سید جلیل القدر، مرحوم شرف الدین نیز در کتاب شریف مراجعات، به این دو آیه استناد و آن را دلیلی بر افضلیت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته است. ایشان پس از طرح این آیه شریفه، در ذیل آن می نویسد:

و رجال التسییح الذین قال الله تعالی: (يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ) و بیوتهم هی التي ذکرها الله عزوجل، فقال: (فی بیوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه)؛

و مردان تسبیح گو [یعنی ائمه علیهم السلام] کسانی هستند که خدای تعالی [درباره آنان] فرمود: (يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ) و خانه های ایشان همان خانه هایی است که خدای عزوجل نام آن خانه ها را در قرآن بیان کرده و فرموده است: (فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ)».

ایشان در حاشیه این سخن می فرماید:

عن تفسیر مجاهد و یعقوب بن سفیان، عن ابن عباس فی قوله تعالی: (وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا) أَنْ دَحِيَّةَ الْكَلْبِي جَاءَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مِنَ الشَّامِ بِالْمِيرَةِ، فَنَزَلَ عِنْدَ أَحْجَارِ الزَّيْتِ، ثُمَّ ضَرَبَ بِالطَّبُولِ، لِيُؤْذِنَ النَّاسَ بِقُدُومِهِ، فَنَظَرَ النَّاسُ إِلَيْهِ، وَتَرَكَوا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَائِمًا يَخْطُبُ عَلَى الْمَنْبَرِ إِلَّا عَلِيًّا وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ وَفَاطِمَةَ وَسَلْمَانَ وَأَبَا ذَرٍّ وَالمَقْدَادَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لَقَدْ نَظَرَ اللَّهُ إِلَى مَسْجِدِي يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَلَوْلَا هَوْلَاءُ لَأَضْرَمْتَ الْمَدِينَةَ عَلَى أَهْلِهَا نَارًا، وَحَصَبُوا بِالْحِجَارَةِ كَقَوْمِ لُوطٍ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ فَيَمِّنُ بَقِيَّ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْمَسْجِدِ، قَوْلُهُ تَعَالَى: (يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ \* رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا)» الآية.

أَخْرَجَ التَّعَلُّبِيُّ فِي مَعْنَى الْآيَةِ مِنْ تَفْسِيرِهِ الْكَبِيرِ بِالسَّنَادِ إِلَى أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ وَبَرِيدَةَ قَالَا: قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ هَذِهِ الْآيَةَ: (فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ). فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا الْبَيْتُ مِنْهَا، وَأَشَارَ إِلَى بَيْتِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ، قَالَ: «نَعَمْ مِنْ أَفْضَلِهَا»؛<sup>۲</sup>

از تفسیر مجاهد و یعقوب بن سفیان، درباره سخن خدای تعالی که فرمود: (وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا) از ابن عباس نقل می کنند که گفت: همانا دحیه کلبی روز جمعه از شام به میره آمد و نزد سنگ های زیت، بار بر زمین نهاد، سپس به طبل ها کوبید تا مردم متوجه آمدنش شوند. پس مردم به سوی او شتافتند و پیامبر را در حالی که بر منبر ایستاده بود و خطبه می خواند ترک کردند به جز علی، حسن، حسین، فاطمه علیهم السلام، سلمان، ابوذر و مقداد رضوان الله تعالی علیهم. پس پیامبر فرمود: «به تحقیق خداوند روز جمعه به مسجد من نظر افکند و اگر اینان نبودند، مدینه بر اهلس آتش می افروخت و هم چون قوم لوط سنگ بر آنها می بارید و خداوند درباره کسانی که با رسول خدا در مسجد مانده بودند، این سخن خود را نازل فرمود که: (يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ \* رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا)».

۱. سوره جمعه: آیه ۱۱.

۲. المراجعات: ۹۴.

ثعلبی در تفسیر بزرگ خود، درباره معنای آیه، به سند خود از انس بن مالک و برید آورده است که گفتند: رسول خدا این آیه را قرائت فرمود که: (يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ \* رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ) آن گاه ابوبکر برخاست و پرسید: ای رسول خدا، این بیت از آن بیوت است؟ در حالی که به خانه علی و فاطمه علیهما السلام اشاره کرد. رسول خدا فرمود: «بله، از برترین های آنهاست».

صحت حدیث منقول از ثعلبی و دلالت آن بر افضلیت و امامت حضرت امیرالمومنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، پیش از این ثابت و معلوم شد که ادعای ابن تیمیه مبنی بر اتفاق نظر حدیث شناسان بر ساختگی بودن آن باطل و بی اساس است؛ از این رو پیروان ابن تیمیه برای فرار از این رسوایی، ادعای او را در این باره تکرار نکرده اند. به عنوان نمونه یکی از دنباله روهایی ابن تیمیه در مناقشه خود بر کلام مرحوم شرف الدین، تنها به حدیث نخست پرداخته که درباره سبب نزول آیه شریفه و (وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً...) است، اما برخلاف پیشوای خود ابن تیمیه، هیچ سخنی پیرامون حدیث ثعلبی نگفته و درباره آن مناقشه ای نکرده است. وی در برابر کلام سید شرف الدین اعلی الله مقامه می نویسد:

سبب نزول هذه الآية، أن رسول الله كان يخطب يوم الجمعة إذ أقبلت غير قد قدمت، فخرجوا إليها حتى لم يبق معه إلا اثنا عشر رجلاً، فنزلت هذه الآية، أخرج ذلك البخاري... و مسلم... من حديث جابر بن عبد الله، و قال الحافظ أبو يعلى، حدثنا زكريا بن يحيى، حدثنا هشيم، عن حصين، عن سالم بن أبي الجعد، وأبي سفيان، عن جابر بن عبد الله، قال: بينما النبي يخطب يوم الجمعة، فقدمت غير إلى المدينة، فابتدروا أصحاب رسول الله حتى لم يبق مع رسول الله إلا اثنا عشر رجلاً، فقال رسول الله: والذي نفسي بيده، لو تتابعتم حتى لم يبق منكم أحد لسال بكم الوادي نارا، ونزلت هذه الآية: (وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا).

وليس يصح ما ادعاه المؤلف من أنه لم يبق في المسجد إلا علي، والحسن، والحسين، وفاطمة، وسلمان، وأبوذر، والمقداد، وعلائم الوضع بادية على هذا الكلام لا تحتاج إلى علم غزير، أو طول بحث، ولم يكن الحسن و الحسين ممن تجب عليهم الجمعة في حياة الرسول.

و هؤلاء الشيعة من دأبهم أنهم يعمدون إلى حادثه مشهوره، او حديث معروف، فيحرفونه بالحذف والزيادة بشكل سافرمكشوف بعيد عن الكياسة و الذوق من أجل نصره حججهم ودعاويهم؛

سبب نزول این آیه آن است که رسول خدا روز جمعه خطبه می خواند. در این هنگام قافله ای آمد و وارد شد. مردم به سوی او از مسجد خارج شدند تا این که جز دوازده مرد کسی باقی نماند. آن گاه این آیه نازل شد. بخاری این مطلب را در صحیح... و مسلم نیز در صحیح خود... به نقل از جابر بن عبدالله آورده اند. حافظ ابویعلی گفت: زکریا بن یحیی از هشیم، از حصین، از سالم بن ابی جعد، و ابوسفیان از جابر بن عبدالله بر ما حدیث کرد که گفت: هنگامی که پیامبر روز جمعه خطبه می خواند، قافله ای به مدینه وارد شد. اصحاب رسول خدا به سوی او شتافتند تا این که جز دوازده مرد کسی همراه رسول خدا باقی نماند. آن گاه رسول خدا فرمود: «سوگند به کسی که جانم به دست اوست، اگر شما از آنان پیروی می کردید و کسی از شما باقی نمی ماند، سر زمین به صورت آتش بر شما جاری می شد» و این آیه نازل شد.

آنچه مؤلف، یعنی شرف الدین ادعا می کند صحیح نیست که در مسجد جز علی، حسن، حسین، فاطمه علیهم السلام، سلمان، ابوذر و مقداد کسی باقی نماند و نشانه های ساختگی بودن در این کلام آشکار است و به دانش بسیار و بحث طولانی نیازی نیست و حسن و حسین در زمان حیات رسول خدا از کسانی نبودند که نماز جمعه بر آنان واجب باشد.

از عادت شیعه این است که به یک حادثه مشهور و یا حدیثی معروف متوسل می شوند و با حذف و اضافه، آن را به شکلی نمایان، عربان و به دور از زیرکی و سلیقه تحریف می کنند، به خاطر این که حجت ها و ادعاهای خودشان را تقویت کنند.

در پاسخ به این دنباله رو ابن تیمیه باید گفت:

اولاً میان نقل وی و آنچه مرحوم شرف الدین نقل کرده است تفاوتی وجود ندارد، جز این که در حدیث مطرح شده از سوی سیّد رحمه الله، اسامی کسانی که در مسجد باقی مانده اند ذکر شده و این حدیث از نظر محتوا روشن است. اما آنچه دنباله رو ابن تیمیه ذکر کرده مبهم است و در آن نام افراد باقیمانده در مسجد حذف شده است. حال از اهل انصاف می پرسیم که به راستی کدام نقل دچار تحریف شده است؟ چرا در حدیثی که مسلم و بخاری نقل کرده اند نام افراد باقیمانده در مسجد ذکر نشده است؟! آیا حذف نام این افراد انگیزه ای جز تعصّب و مخالفت با حق می تواند داشته باشد؟ اگر افراد باقیمانده در مسجد از پیشوایان اهل تسنّن بودند، آیا باز هم نام آنها حذف می شد؟!

ثانیاً باید توجه داشت که اگر در حدیث مطرح شده از سوی مرحوم شرف الدین تحریفی صورت گرفته باشد، این تحریف کار پیشوایان و مفسران سنی است؛ چرا که مرحوم سیّد این حدیث را به نقل از منابع عامّه و مفسران مشهور سنی مطرح ساخته و هرگز آن را به منابع شیعه ارجاع نداده است.

وی ادعا می کند که حسنین علیهما السلام در زمان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مکلف به نماز جمعه نبوده اند، به همین روی ذکر نام آنها در زمره افراد باقیمانده در مسجد نشانه ساختگی بودن حدیث است.

روشن است که این ادعا باطل و بی اساس است، زیرا حضور فرد غیر مکلف در مسجد به هنگام خطبه نماز جمعه هیچ منع و بُعدی ندارد.

اما چنان که پیشتر اشاره شد، وی هیچ مناقشه ای به حدیث ثعلبی وارد نساخته و اگر کمترین اشکالی در صحت این حدیث می یافت، حتما به دنبال ابن تیمیه و جهت حمایت از وی آن را مطرح می ساخت و این هم قرینه دیگری است بر صحت حدیث از دیدگاه مبانی رجالی و حدیث شناسی سنّیان. هم چنین شاهی است بر تکذیب ابن تیمیه از سوی پیروانش.

آیه: (ومن الناس من یشری نفسه...) (۲۳۵)

آیه (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ...)

آیه دیگری که به روشنی تمام بر افضلیت و در نتیجه بر امامت و خلافت بلافضل امیرالمومنین علیه السلام دلالت دارد، آیه ۲۰۷ سوره مبارک بقره است. خداوند سبحان در این آیه می فرماید:

(وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ)

از مردم کسی است که جانش را در مقابل به دست آوردن خشنودی خدا می فروشد و خدا نسبت به بندگان مهربان است.

این آیه نیز یکی دیگر از مستندات مرحوم علامه حلی در کتاب شریف منهاج الكرامه است که آن را به عنوان برهان هشتم بر اثبات امامت امیرالمومنین علیه السلام ذکر کرده است. وی می نویسد:

قوله تعالی: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ). قال الثعلبی: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لما أراد الهجرة، خلف علي بن أبي طالب عليه السلام لقضاء ديونه وردّ الودائع التي كانت عنده، وأمره ليلة خرج إلى الغار، وقد أحاط المشركون بالدار، أن ينام على فراشه، فقال له: «يا علي، إتشح ببردي الحضرمي الأخضر، ونم على فراشي، فإنه لا يخلص إليك منهم مكروه إن شاء الله عز وجل»، ففعل ذلك.

فأوحى الله عز وجل إلى جبرئيل وميكائيل: «إني قد آخيت بينكما وجعلت عمر أحدكما أطول من عمر الآخر، فأيكما يؤثر صاحبه بالحياة؟» فاختار كلاهما الحياة، فأوحى الله عز وجل إليهما: «ألا كنتما مثل علي بن أبي طالب عليه السلام، آخيت بينه وبين محمد، فبات على فراشه يفديه بنفسه ويؤثره بالحياة، إهبطا إلى الأرض فاحفظاه من عدوه»، فنزلا، فكان جبرئيل عليه السلام عند رأسه وميكائيل عليه السلام عند رجليه، فقال جبرئيل: بخ من مثلك يا بن أبي طالب، يباهي الله بك الملائكة! فأنزل الله على رسوله وهو متوجه إلى المدينة في شأن علي بن أبي طالب عليه السلام: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ).

وقال ابن عباس: إنَّها نزلت في عليّ بن أبي طالب عليه السلام لما هرب  
النبي صلى الله عليه وآله وسلم من المشركين إلى الغار.

وهذه فضيلة لم تحصل لغيره تدلّ على أفضليته على جميع الصحابة، فيكون هو  
الإمام؛<sup>١</sup>

برهان هشتم این سخن خداوند است که می فرماید: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ  
مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ).

ثعلبی گفت: همانا هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عزم هجرت [به مدینه] کرد، علی بن  
أبی طالب علیه السلام را برای و بازگرداندن دین ها امانت هایی که نزد ایشان بود به جای خود گذارد و دستور  
داد شبی که به سوی غار خارج شد - در حالی که مشرکان خانه ایشان را محاصره کرده بودند - در رختخواب  
او بخوابد. از این رو رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام فرمود: «ای علی، خودت را به عبای  
حضرمی سبز رنگ من بپیچ و در رختخواب من بخواب که اگر خدا بخواهد، از سوی مشرکان امر ناخوشایندی  
به تو نخواهد رسید». پس علی علیه السلام نیز چنین کرد.

آن گاه خدای عزوجلّ به جبرئیل و میکائیل وحی فرستاد که: «همانا من میان شما دو نفر اخوت و برادری  
برقرار کردم و عُمر یکی از شما را از دیگری طولانی تر ساختم؛ پس کدام یک از شما زندگی دوستش را بر  
خود ترجیح می دهد؟». آن گاه هر دو زندگی را برای خود اختیار کردند و خداوند عزوجلّ به آن دو وحی کرد:  
«آیا شما مثل علی بن ابی طالب نیستید؟ من میان او و محمد برادری قرار دادم، پس علی در رختخواب او  
خوابید و جانش را فدای او کرد و زندگی او را بر خود ترجیح داد. به زمین فرود آید و او را از دشمنانش  
محافظت کنید». پس آن دو فرود آمدند و جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای [امیرالمومنین علیه السلام  
]بود. جبرئیل گفت: آفرین، احسنت! از مثل تو ای پسر ابوطالب، خداوند به تو بر ملائکه مباحات می کند. پس  
خداوند در حالی که رسولش به سوی مدینه در حرکت بود، [این آیه را] در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام  
نازل فرمود که: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ).

ابن عباس نیز گفت: همانا این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد، آن گاه که پیامبر صلی الله علیه  
وآله وسلم از دست مشرکان به غار فرار کرد.

و این فضیلتی است که برای غیر او حاصل نشده و بر افضلیت او بر همه صحابه دلالت دارد؛ از این رو او امام  
است.

حاصل آن که مرحوم علامه حلی با استناد به این آیه شریفه و روایاتی که ثعلبی در تفسیر آن  
آورده است، بر افضلیت امیرالمومنین علیه السلام و در نتیجه شایستگی آن حضرت برای امامت و خلافت  
بلافاصل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم استدلال کرده است.

١. منهاج الكرامة: ١٢٢ - ١٢٣.

بیتوته و خوابیدن حضرت امیرالمومنین علیه السلام در رختخواب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، در آن شبی که حضرت به مدینه هجرت می کرد از ضروریات تاریخ اسلام است و هیچ تردیدی در آن راه ندارد. هم چنین تردیدی نیست در این که آیه شریفه (مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ...) به همین مناسبت در شأن امیرالمومنین علیه السلام نازل شده است. در این زمینه روایات و نصوص فراوانی از حافظان، مفسران و حدیث پژوهان صاحب نام سنی وارد شده که سند برخی از آنها قطعاً صحیح و بدون اشکال است. پیش از بررسی ابعاد مختلف این برهان روشن، ابتدا به ذکر مناقشات ابن تیمیه درباره استدلال مرحوم علامه حلی می پردازیم و پس از آن، در ضمن نقد مناقشات وی، این موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار خواهیم داد.

### مناقشات ابن تیمیه

ابن تیمیه در برابر استدلال مرحوم علامه به آیه شریفه (مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ) و حدیث ذیل آن می گوید:

الجواب من وجوه:

أحدها: المطالبة بصحة هذا النقل، ومجرد نقل الثعلبي وأمثاله لذلك، بل روايتهم ليس بحجة... وفي نقله من هذا الجنس للإسرائيليات والإسلاميات أمور يعلم أنها باطلة...  
ثانيها: إن هذا الذي نقله من هذا الوجه كذب باتفاق أهل العلم بالحديث والسيرة، والمرجع إليهم في هذا الباب.

الثالث: إن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لما هاجر هو وأبو بكر إلى المدينة، لم يكن للقوم غرض في طلب علي... وترك علياً في فراشه ليظنوا أن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ في البيت فلا يطلبوه، فلما أصبحوا وجدوا علياً، فظهert خيبتهم ولم يؤذوا علياً... ولو كان لهم في علي غرض لتعرضوا له لما وجدوه... فأى فداء هنا بالنفس؟

والذي كان يفديه بنفسه بلا ريب، ويقصد أن يدفع بنفسه عنه، ويكون الضرر به دونه، هو أبو بكر. كان يذكر الطلبة فيكون خلفه، ويذكر الرصد فيكون أمامه، وكان يذهب فيكشف له الخبر. وإذا كان هناك ما يخاف أحب أن يكون به لا بالنبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

وغير واحد من الصحابة قد فداه بنفسه في مواطن الحروب، فمنهم من قُتل بين يديه، ومنهم من سُلت يده، كطلحة بن عبيدالله. وهذا واجب على المؤمنين كلهم. فلو قُدّر أنه كان هناك فداء بالنفس، لكان هذا من الفضائل المشتركة بينه وبين غيره من الصحابة، فكيف إذا لم يكن هناك خوف على علي؟ ...

وأيضاً، فإنَّ النبيَّ صَلَّى اللهُ عليه و[آله] وسلَّم قد قال: «أتشج ببردَى هذا الأخضر، فَنِم فيه، فإنَّه لن يخلص إليك منهم رجل بشيءٍ تكرهه» فوعده، وهو الصادق، أنَّه لا يخلص إليه مكروه، وكان طمأنينته بوعده الرسول صَلَّى اللهُ عليه و[آله] وسلَّم.

الرابع: أنَّ هذا الحديث فيه من الدلائل على كذبه ما لا يخفى، فإنَّ الملائكة لا يقال فيهم مثل هذا الباطل الذي لا يليق بهم، وليس أحدهما جائعاً فيؤثره الآخر بالطعام، ولا هناك خوف، فيؤثر أحدهما صاحبه بالأمن، فكيف يقول الله لهما: أيكما يؤثر صاحبه بالحياة؟ ولا للمؤاخاة بين الملائكة أصل، بل جبريل له عمل يختص به دون ميكائيل، وميكائيل له عمل يختص به دون جبريل، كما جاء في الآثار أن الوحي والنصر لجبريل، وأنَّ الرزق والمطر لميكائيل... .

الخامس: أنَّ النبيَّ صَلَّى اللهُ عليه و[آله] وسلَّم لم يؤاخ علياً ولا غيره، بل كلَّ ما رُوِيَ في هذا فهو كذب. وحديث المؤاخاة الذي يُروى في ذلك - مع ضعفه وبطلانه - إنَّما فيه مؤاخاته له في المدينة، هكذا رواه الترمذى. فأما بمكة، فمؤاخاته له باطلة على التقديرين.

وأيضاً، فقد عرف أنَّه لم يكن فداء بالنفس ولا إيثار بالحياة باتِّفاق علماء النقل. السادس: أنَّ هبوط جبريل وميكائيل لحفظ واحد من الناس من أعظم المنكرات؛ فإنَّ الله يحفظ من شاء من خلقه دون هذا. وإنَّما رُوِيَ هبوطهما يوم بدر للقتال، وفي مثل تلك الأمور العظام، ولو نزلوا لحفظ واحد من الناس لنزلاً لحفظ النبيَّ صَلَّى اللهُ عليه و[آله] وسلَّم وصديقه، اللذين كان الأعداء يطلبانهما من كلِّ وجه، وقد بذلوا في كلِّ واحد منهما ديتة، وهم عليهما غلاظ شداد سود الكباد.

السابع: أنَّ هذه الآية في سورة البقرة، وهي مدنيَّة بلا خلاف، وإنَّما نزلت بعد هجرة النبيَّ صَلَّى اللهُ عليه و[آله] وسلَّم إلى المدينة لم تنزل وقت هجرته. وقد قيل: إنَّها نزلت لما هاجر صهيب وطلبه المشركون، فأعطاهم ماله، وأتى المدينة، فقال النبيَّ صَلَّى اللهُ عليه و[آله] وسلَّم: «ربح البيع أبا يحيى». وهذه القصة مشهورة في التفسير، نقلها غير واحد.

وهذا ممكن؛ فإنَّ صهيباً هاجر من مكة إلى المدينة. الثامن: أنَّ لفظ الآية مطلق، ليس فيه تخصيص. فكلَّ من باع نفسه ابتغاء مرضات الله فقد دخل فيها. وأحقَّ من دخل فيها النبيَّ وصديقه، فإنَّهما شريفاً نفسهما ابتغاء مرضات الله، وهاجرا في سبيل الله، والعدوَّ يطلبهما من كلِّ وجه. التاسع: أنَّ قوله: «هذه فضيلة لم تحصل لغيره، فدلَّ على أفضليته، فيكون هو الإمام».

فیقال: لا ریب أن الفضیلة التي حصلت لأبی بکر فی الهجرة لم تحصل لغيره من الصحابة بالكتاب والسنة والإجماع، فتكون هذه الأفضلیة ثابتة له دون عمر وعثمان وعلی وغيرهم من الصحابة، فیکون هو الإمام.

فهذا، هو الدلیل الصدق الذی لا کذب فیہ، یقول الله: (إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا)<sup>١</sup>

ومثل هذه الفضیلة لم تحصل لغير أبی بکر قطعاً، بخلاف الوقایة بالنفس، فإنها لو كانت صحیحة، فغير واحد من الصحابة وقی النبی صلی الله علیه و[آله] وسلّم بنفسه. وهذا واجب علی کل مؤمن، لیس من الفضائل المختصة بالأکابر من الصحابة. والأفضلیة إنما تثبت بالخصائص لا بالمشترکات. یتین ذلك أنه لم ینقل أحد أن علیاً أودی فی مبیته علی فراش النبی، وقد أودی غیره فی وقایتهم النبی صلی الله علیه و[آله] وسلّم: تارة بالضرب، وتارة بالجرح، وتارة بالقتل. فمن فداه وأودی أعظم ممن فداه ولم یؤذ.

وقد قال العلماء: ما صح لعلی من الفضائل فهی مشترکة، شارکه فیها غیره، بخلاف الصدیق، فإن كثيراً من فضائله - وأکثرها - خصائص له، لا یشرکه فیها غیره. وهذا مبسوط فی موضعه؛<sup>٢</sup>

و پاسخ دارای وجوهی است:

نخستین وجه، مطالبه دلیل بر صحت این نقل است و صرف نقل این حدیث از ثعلبی و امثال او، بلکه روایت آنها حجت نیست... و در نقل او از این گونه روایات اسرائیلیات و اسلامیات، مطالبی وجود دارد که باطل بودن آنها معلوم است.

دومین وجه این که حدیثی که ثعلبی از این طریق آن را نقل می کند، به اتفاق تمامی حدیث شناسان و سیره پژوهان دروغ است و در این باب به آن ها ارجاع می دهیم.

وجه سوم: وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلّم و ابوبکر به مدینه هجرت می کردند، هدف مشرکان بدست آوردن علی نبود، از این رو او را در رختخواب خود گذاشت تا گمان کنند پیامبر در منزل است و به دنبال او نروند. چون صبح شد علی را یافتند و زیانکاریشان آشکار گشت و علی را اذیت نکردند... و اگر درباره علی غرضی

١. سوره توبه: آیه ٤٠.

٢. منهاج السنّة: ٧ / ٨١ - ٨٦.

داشتند، وقتی او را یافتند به او تعرض می کردند ... پس [علی] در اینجا خود را فدای جان چه کسی کرده است؟

اما آن کسی که بدون تردید جانش را فدای پیامبر می کرد و قصد داشت با جان خود، خطر را از او دور کرده و ضرر به جای پیامبر به او برسد، ابوبکر بود. او هر گاه متوجه خطری از عقب می شد، در پشت سر پیامبر قرار می گرفت، و هر گاه از جلو خطری احساس می کرد، از پیش روی او حرکت می کرد و [همین طور مستمر عقب و جلو] می رفت تا [از اوضاع] آگاهی یابد و هر جا خطری می دید دوست داشت خودش با آن روبرو شود نه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم!

و بسیاری از صحابه در جنگ ها جان خود را فدای پیامبر می کردند، از جمله کسانی که در پیش روی او به قتل رسیدند و یا کسانی که دستشان فلج شد؛ مثل طلحه بن عبیدالله و این [فدا کردن جان] برای همه مؤمنان واجب است. پس اگر مقدر بوده است که در شب هجرت علی جانش را فدا کند، این از فضایی است که میان او صحابه دیگری غیر از او مشترک است؛ پس چگونه در این جا ترسی برای علی نبوده باشد؟ هم چنین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به او گفت: «خود را به این عبا سبز من ببیج و در آن بخواب که از میان آنان هیچ مردی به آنچه ناخوشایندتوست به سوی تو نخواهد آمد»، پس به او وعده داد و پیامبر [در وعده ای که می دهد] صادق است که هیچ اتفاق ناخوشایندی به او نمی رسد و آرامش او به سبب وعده پیامبر بود.

چهارم: دلائلی آشکار بر دروغ بودن این حدیث وجود دارد؛ چرا که در میان ملائکه چنین سخن باطلی که لایق آنها نیست گفته نمی شود و یکی از آنها گرسنه نبود تا دیگری به او با غذا ایثار کند. در اینجا نیز ترسی نبوده است که یکی از آنها دوستش را در تأمین امنیت ترجیح دهد، پس چگونه خداوند به آن دو می گوید: «کدام یک حیات دیگری را بر خود ترجیح می دهید؟».

برادری میان ملائکه نیز اساسی ندارد، بلکه جبرئیل عملی مختص به خود دارد غیر از [عمل مخصوص] میکائیل، و میکائیل نیز عملی دارد که مختص اوست، غیر از [عمل اختصاصی] جبرئیل و چنان که در کتب آمده است، وحی و یاری رساندن به عهده جبرئیل و تقسیم رزق و باران به عهده میکائیل است. پنجم: همانا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با علی و غیر او برادری نمی کند، بلکه هر آنچه در این زمینه روایت شده همه دروغ است و حدیث برادری که در این باره روایت می شود - با وجود ضعیف و باطل بودن - منظور برادری پیامبر با علی در مدینه است. ترمذی آن را این گونه روایت کرده است، اما پیمان برادری پیامبر با علی در مکه در هر دو صورت باطل است.

هم چنین به اتفاق حدیث شناسان، او جان خود را فدا نکرد و در زندگی از خود گذشتگی ننمود. ششم: همانا هبوط جبرئیل و میکائیل برای مطالب حفظ فردی از مردم، از بزرگترین مطالب مردود است؛ پس همانا خداوند بدون نیاز به این امر، هر که از خلقتش را بخواهد حفظ می کند. و اینکه هبوط این دو ملک در

روز بدر برای جنگ و در نظیر آن از وقایع بزرگ شمرده شده است. اگر آن دو نیز برای حفظ یکی از مردم نازل شوند، قطعاً برای حفظ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و دوستش نازل می شدند، چرا که دشمنان از هر جهت به دنبالشان بودند و خون بهای هر یک از آن دو را نیز پرداخته و نسبت به آنها در نهایت شدت، غلظت و سیاه دلی بودند.

هفتم: این آیه در سوره بقره است و بدون هیچ اختلافی این سوره مدنی است و همانا پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به مدینه نازل شده است نه به هنگام هجرت ایشان. هم چنین گفته شده این آیه به هنگام هجرت صهیب و تعقیب او از سوی مشرکان نازل شده است، چرا که او مالش را به آنها داد و خودش به مدینه آمد؛ به همین روی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت: «ابو یحیی در این معامله سود کرده است» و این قصه در تفسیر، مشهور است و افراد بسیاری آن را نقل کرده اند و ممکن است [همین تفسیر صحیح باشد] که صهیب از مکه به مدینه هجرت کرد.

هشتم: همانا لفظ آیه مطلق است و در آن تخصیص وجود ندارد، پس هر که جانش را برای طلب خشنودی خداوند بفروشد، قطعاً در [مراد] آیه داخل است و شایسته ترین افراد برای داخل شدن در مراد آیه پیامبر و دوستش [ابوبکر] هستند. پس آن دو جانشان را برای طلب خشنودی خدا فروختند و در راه خدا مهاجرت کردند و دشمن از هر سو به دنبال آنان بود.

نهم: این که علامه می گوید: «این فضیلتی است که برای غیر او حاصل نشده، پس بر افضلیت او دلالت می کند، پس او امام است».

[در پاسخ] گفته می شود: شکی نیست براساس کتاب، سنت و اجماع، فضیلتی که در هجرت برای ابوبکر حاصل شده برای غیر او از صحابه حاصل نشده است؛ پس این افضلیت برای او بدون [مشارکت] عمر، عثمان، علی و صحابه دیگر غیر از آنان ثابت است، در نتیجه او امام است.

این دلیل، دلیل راستی است که دروغی در آن وجود ندارد. خداوند می گوید: **إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا.**

و نظیر این فضیلت قطعاً برای غیر ابوبکر حاصل نشده، به خلاف نگهداری از جان [پیامبر] و اگر آن صحیح باشد، بسیاری از صحابه با جان خود از پیامبر محافظت کردند و این بر هر مؤمنی واجب است و از فضیلت های اختصاصی برای بزرگان اصحاب به شمار نمی رود، در حالی که فضیلت با امور اختصاصی ثابت می شود نه با مشترکات. از این مطلب استفاده می شود احدی نقل نکرده است که علی در هنگام خوابیدن در رختخواب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اذیت شده است، در حالی که غیر او در حفاظت از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قطعاً اذیت شده اند؛ گاهی به واسطه ضربه دیدن، گاهی با مجروح شدن و گاهی هم با کشته شدن. پس کسی که با اذیت شدن خود را فدای پیامبر کرده، بزرگتر از آن است که بدون اذیت خود را فدای او ساخته است.

و به تحقیق دانشمندان گفته اند: آنچه از فضائل برای علی صحت دارد، مشترک است و غیر او نیز در آن با او شریک اند، به خلاف صدیق [ابوبکر] که بسیاری از فضائلش - و اکثر آنها - اختصاصی برای اوست و غیر از او در آنها با او شریک نیستند و این در محلّ خود به صورت مبسوط [بیان شده] است!

### عدم پایبندی به موازین علمی و فقدان مبنایی مشخص

باز هم مشاهده می شود که ابن تیمیه مطابق معمول خود، از شگرد نفی و انکار و نسبت جعل بهره جسته و از همان آغاز در صحت حدیث تردید می کند و ثعلبی را به صراحت و سایر حدیث پژوهان و اندیشمندان سنی را به تلویح ردّ می کند و غیر قابل اعتماد می شمارد. او هر بار تعصب و عناد خود را بیش از پیش علنی می سازد و آشکارا به ستیز با حق می رود و از تناقض گویی و بی آبرو شدن نیز باکی ندارد. این بار جهل، عناد و تعصب او بیشتر از پیش رخ می نماید و ما دوباره برای زدودن غبار از آئینه حقّ و حقیقت، به نقد آراء پوچ و متعصبانه وی می پردازیم. ابن تیمیه در وجه نخست، ثعلبی را متهم به نقل اسرائیلیات می کند و صرف استناد حدیثی به او را حجت نمی داند. ما نیز معتقدیم که ثعلبی و دیگر مفسران، حدیث پژوهان، مورخان و متکلمان سنی اسرائیلیات فراوانی نقل می کنند و کلام و نقلشان فاقد حجّیت و بلکه فاقد ارزش و اعتبار است، اما خود سنیان باید به احادیث موجود در منابع معتبرشان ملزم شوند و الاً اگر کسی بدون هیچ مبنایی هر جا که مطلبی برخلاف میلش باشد آن را نفی و طرد کند، حقیقت هیچ گاه آشکار نمی شود و حق جوئی معنای خود را از دست می دهد و مباحثات علمی بی ارزش می شوند و جهل، تاریکی و باطل، جای علم، روشنایی و حقیقت را می گیرد. از شیوه جدال ابن تیمیه معلوم می شود که او هرگز به دنبال شناخت حقّ و حقیقت نیست و همواره در غبار آلود کردن چهره حق می کوشد، چرا که وی هرگز به موازین علمی پای بند نیست و سخنانش مبنایی مشخص و پایه و اساس درستی ندارند.

### شهرت بیتوته امیرالمؤمنین و صحت احادیث آن

چنان که پیشتر اشاره شد، خوابیدن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در رختخواب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شب هجرت چنان مشهور است که از ضروریات تاریخ اسلام به شمار می رود و هرگز نمی توان آن را انکار کرد و شیعه در این باره تنها به نقل ثعلبی استناد و احتجاج نمی کند، بلکه روایات این قضیه را حافظان و حدیث پژوهان صاحب نام و با سند صحیح نقل کرده اند. در حدیثی که مشتمل بر ده منقبت و فضیلت اختصاصی برای امیرالمؤمنین است و سند آن بر اساس مبانی رجالی سنیان به یقین صحیح و بدون اشکال است، از ابن عباس نقل شده است که گفت:

وشرى على نفسه، لبس ثوب النبي صلى الله عليه وآله وسلم، ثم نام مكانه. قال: وكان المشركون يرمون رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فجاء أبو بكر وعلى نائم - قال: وأبو بكر يحسب أنه نبي الله قال: فقال: يا نبي الله. قال: فقال له على: إن نبي الله صلى الله عليه وآله وسلم قد انطلق نحو بئر ميمون فأدرکه. قال: فانطلق أبو بكر فدخل معه الغار. قال: وجعل على يرمى بالحجارة كما كان يرمى نبي الله، وهو يتصور قد لفا رأسه في الثوب لا يخرج حتى أصبح، ثم كشف عن رأسه. فقالوا: إنك للئيم، كان صاحبك نراميه فلا يتصور وأنت تتصور، وقد استنكرنا ذلك؛<sup>١</sup>

علی علیه السلام جان خود را فروخت، لباس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را پوشید و در جای او خوابید. ابن عباس گفت: مشرکان به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سوء قصد داشتند؛ آن گاه ابوبکر آمد در حالی که علی علیه السلام خواب بود. ابن عباس گفت: ابوبکر می پنداشت که او پیامبر خداست، از این رو گفت: ای پیامبر خدا! علی علیه السلام به وی گفت: همانا پیامبر خدا به سوی چاه میمون حرکت کرده است، پس او را دریاب. ابن عباس گفت: ابوبکر حرکت کرد و با او داخل غار شد. علی علیه السلام را رها ساخت در حالی که به او سنگ پرتاب می شد، چنان که به پیامبر خدا سنگ می زدند و علی علیه السلام به خود می پیچید و فریاد می زد و سرش را در پیراهن فرو برده بود و تا صبح بیرون نیاورد. سپس سرش را باز کرد، پس مشرکان او را سرزنش کردند و گفتند: دوست تو را با سنگ می زدیم، اما او ناله نمی کرد در حالی که تو فریاد می زدی و ما آن را خوش نمی داریم.

این حدیث در منابعی آمده است که از نظر اهل سنت بسیار معتبرند که از آن جمله می توان به مسند أحمد و صحیح ترمذی اشاره کرد. هم چنین محدثان بسیار بزرگ و مشهوری آن را روایت کرده اند و رجالیانی نامدار، به روشنی تمام به صحت آن اذعان کرده اند. اندیشمندانی هم چون:

١. حاکم نیشابوری؛<sup>٢</sup>

٢. ابن عبدالبر قرطبی؛<sup>٣</sup>

٣. جمال الدین مزّی؛<sup>٤</sup>

٤. شمس الدین ذهبی؛<sup>١</sup>

١. مسند أحمد: ١ / ٣٣١؛ کتاب السنّة (ابن أبی عاصم): ٥٨٩ / ش ١٣٥١؛ السنن الكبرى (نسائی): ٥ / ١١٢ - ١١٣ / ش ٨٤٠٩؛ خصائص

أمیر المؤمنین (نسائی): ٦٣؛ المعجم الكبير: ١٢ / ٧٧ - ٧٨؛ المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٣٣؛ البدایة والنهایة: ٧ / ٣٧٤؛ مجمع الزوائد: ٩ /

١١٩ - ١٢٠؛ الإصابة: ٤ / ٤٦٧؛ تاریخ مدینة دمشق: ٤٢ / ١٠٠ و ١٠٢؛ الرياض النضرة فی مناقب العشرة: ٣ / ١٧٥؛ المناقب (خوارزمی): ١٢٦؛

تفسیر ابن أبی حاتم: ٦ / ١٧٩٩ / ش ١٠٠٣٨؛ شواهد التنزیل: ١ / ١٢٥ - ١٢٨؛ الدر المنثور: ٣ / ١٨٠ و منابع دیگر.

٢. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ٤ و ١٣٣.

٣. الإستیعاب: ٣ / ١٠٩١ - ١٠٩٢ و ٤ / ١٨٢٠.

٤. تهذیب الکمال: ٢٠ / ٤٨١.

۵. ابوبکر هیثمی؛<sup>۲</sup>

۶. ابن حجر عسقلانی.<sup>۳</sup>

حاکم نیشابوری حدیث دیگری را نقل و تصحیح کرده است و ذهبی نیز در تصحیح آن با حاکم موافقت کرده است. حاکم در مستدرک می نویسد:

حدثنا أبو بكر أحمد بن إسحاق، ثنا زياد بن الخليل التستري، ثنا كثير ابن يحيى، ثنا أبو عوانة، عن أبي بلج، عن عمرو بن ميمون، عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: شرى على نفسه ولبس ثوب النبي صلى الله عليه وآله وسلم، ثم نام مكانه، وكان المشركون يرمون رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، وقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ألبسه بردهً وكانت قريش تريد أن تقتل النبي صلى الله عليه وآله وسلم، فجعلوا يرمون علياً ويرونه النبي صلى الله عليه وآله وسلم، وقد لبس بردهً، وجعل عليّ رضي الله عنه يتضوّر، فإذا هو عليّ، فقالوا إنك للثيم، إنك لتضوّر وكان صاحبك لا يتضوّر، ولقد استنكرناه منك.

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه، وقد رواه أبو داود الطيالسي وغيره عن أبي عوانة بزيادة ألقاظ.

وقد حدثنا بكر بن محمد الصيرفي بمرو، ثنا عبيد بن قنذ البزار، ثنا يحيى بن عبد الحميد الحماني، ثنا قيس بن الربيع، ثنا حكيم بن جبير، عن عليّ بن الحسين قال: إن أول من شرى نفسه ابتغاء رضوان الله، عليّ ابن أبي طالب، وقال عليّ عند مبيته عليّ فرائس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم.

وقيت بنفسى خير من وطئ الحما \*\*\* و من طاف بالبيت العتيق وبالبحر  
رسول إله خاف أن يمكروا به \*\*\* فنجاه ذو الطول الإله من المكر  
وبات رسول الله فى الغار أمناً \*\*\* موقى وفى حفظ الإله وفى ستر  
وبت أراعيهم ولم يتهمونى \*\*\* وقد وطنت نفسى على القتل والأسر<sup>۴</sup>

ابوبکر أحمد بن اسحاق، از زياد بن خليل شوشتری، از كثير بن يحيى، از ابوعوانه، از ابوبلج، از عمرو بن ميمون، از ابن عباس برای ما روایت کردند که گفت: علی علیه السلام جان خویش را فروخت و پیراهن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را پوشید و در جای ایشان خوابید، در حالی که مشرکان به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سوء قصد داشتند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عباى خود را به علی علیه السلام پوشاند در حالی که قریش

۱. المستدرک علی الصحیحین للحاکم مع تعلیقات الذهبی فی التلخیص: ۳/۵/ش ۴۲۶۳ و ۳/۱۴۳/ش ۴۶۵۲.

۲. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۲۰.

۳. فتح الباری: ۷ / ۷ - ۸.

۴. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۴.

می خواستند پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را بکشند. پس به سوی علی علیه السلام سنگ پرتاب می کردند و می پنداشتند او پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است که عبا پوشیده و علی علیه السلام ناله می کرد. چون دیدند او علی علیه السلام است، او را سرزنش کردند و گفتند تو ناله می کنی در حالی که دوست تو ناله نمی کرد و ما آن را از تو توقع نداریم.

این حدیث را هر چند مسلم و بخاری نیاورده اند، اما صحیح الإسناد است و ابوداود طیالسی و غیر او از ابوعوانه با اندکی اضافه روایت کرده اند و بکر بن محمد صیرفی در مرو بر ما حدیث کرد که عبید بن قنفذ بزار، از یحیی بن عبدالحمید حماتی، از قیس بن ربیع، از حکیم بن جبیر، از علی بن حسین برای ما حدیث نقل کردند که گفت: همانا نخستین کسی که جانش را برای طلب خشنودی خداوند فروخت علی بن ابی طالب علیه السلام بود و علی علیه السلام به هنگام خوابیدن در رختخواب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

من با جان خود حفاظت کردم از بهترین کسی که قدم بر زمین نهاده است \*\*\* و بهترین کسی که بیت عتیق و حجر را طواف کرده است

رسول خدا که از خدعه و مکر دشمنان نسبت به خویشتن خوف داشت \*\*\* خدای مهربان او را از خدعه نجات بخشید  
رسول خدا در غار ایمن و حفاظت شده بیتوته کرد \*\*\* در حالی که در حفظ و پناه خداوند نگهداری شده بود  
و من مشرکان را زیر نظر داشتم و قصد آنان در من تغییری ایجاد نکرد \*\*\* و من جان خودم را برای کشته شدن و اسارات مهیا ساخته بودم

در این احادیث تصریح شده که حضرت امیرالمومنین علیه السلام جان مبارک خویش را فدای رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم و صرف محافظت از ایشان کرده اند. در حدیث ابن عباس تعبیر «شری علی نفسه...»؛ یعنی علی علیه السلام جان خویش را فروخت، آمده است که به روشنی بیان گر این حقیقت است، حقیقتی که حضرت علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام نیز به آن تصریح فرموده و حضرت امیرالمومنین علیه السلام را نخستین کسی معرفی کرده که جان خود را برای طلب خشنودی خداوند سبحان فروخت و بالأخره این حقیقت در شعر منسوب به خود امیرالمومنین علیه السلام نیز بیان شده و آن حضرت با تعابیر زیر به بیان آن پرداخته است:

«وقیت بنفسی...»؛ با جان خود محافظت کردم و تعبیر «وطنت نفسی علی القتل و الأسر»؛ یعنی جانم را برای کشته شدن و اسارت مهیا ساختم.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام در این شعر هم چنین به خدعه مشرکان نسبت به رسول خدا اشاره کرده و فرموده است: «رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم؛ خاف أن یمکروا به». این مطلب در قرآن نیز بیان شده و امیرالمومنین علیه السلام به آیه مربوط به آن اشاره می کنند. خداوند سبحان در این آیه، از نیت سوء مشرکان نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم پرده برداشته، می فرماید:

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يُقَتِّلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ  
وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَاكِرِينَ<sup>۱</sup>

و یاد کن هنگامی را که کسانی که کفر ورزیدند با تو خدعه کردند تا تو را زندانی سازند، یا به قتل رسانند و یا از مکه بیرون کنند. خدعه می کنند و خداوند نیز نیرنگ می کند و خداوند بهترین نیرنگ کنندگان است. این آیه نیز مربوط به نقشه مشرکان برای قتل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و داستان هجرت ایشان به مدینه است. شاهد این ادعا احادیثی است که مفسران و محدثان سنی در ذیل این آیه آورده اند. در حدیثی که أحمد بن حنبل در مسند خود و در ذیل این آیه از ابن عباس نقل می کند، آمده است:

تشاورت قریش لیلۃ بمکة، فقال بعضهم: إذا أصبح فأثبتوه بالوثاق - يريدون النبي  
صلى الله عليه [وآله] وسلم - وقال بعضهم: بل اقتلوه، وقال بعضهم: بل أخرجوه. فأطلع الله  
عز وجل نبيه على ذلك. فبات على علي فراش النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم تلك الليلة،  
وخرج النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم حتى لحق بالغار، وبات المشركون يحرسون علياً  
يحسبونه النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم، فلما أصبحوا ثاروا إليه فلما رأوا علياً رد الله  
مكرهم، فقالوا: أين صاحبك هذا؟ قال: لا أدري. فاقتصوا أثره، فلما بلغوا الجبل خلط  
عليهم، فصعدوا في الجبل فمروا بالغار، فرأوا علي بابة نسج العنكبوت...<sup>۲</sup>

قریش شیعی در مکه با هم مشورت کردند و عده ای از آنها گفتند: چون صبح شد، او را با زنجیر ببندیم و زمین گیر کنیم - منظورشان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود - و عده ای دیگر گفتند: بلکه او را بکشیم. و برخی هم گفتند: بلکه او را [از شهر مکه] اخراج کنیم. آن گاه خدای عزوجل پیامبرش را از این موضوع مطلع ساخت. علی [علیه السلام] آن شب در رختخواب پیامبر خوابید و پیامبر خارج شد تا به غار رسید. گمان می کردند که وی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. پس آن گاه که صبح شد، با کینه و انتقام جویی به سمت وی هجوم بردند و پس از دیدن علی علیه السلام، خداوند مکر و حيله آنان را رد نمود.

مشرکان [به علی علیه السلام] گفتند: این دوست تو کجاست؟

فرمود: نمی دانم. پس جای پای او را دنبال کردند و چون به کوه رسیدند، آن آثار برای آنان مشتبه شد. بالای کوه رفتند و بر غار گذر کردند و دیدند بر در غار عنکبوت تارتنیده است.

این حدیث را گروهی از پیشوایان حدیث سنی نقل کرده اند، پیشوایانی هم چون:

۱. سوره انفال: آیه ۳۰.

۲. مسند/حمد: ۱ / ۳۴۸.

۱. عبدالرزاق صنعانی،<sup>۱</sup> ۲. عبد بن حمید،<sup>۳</sup> ۳. ابن منذر،<sup>۴</sup> ۴. ابن سعد،<sup>۵</sup> ۵. ابن مردویه،<sup>۶</sup> ۶. طبرانی،<sup>۷</sup> ۷. خطیب بغدادی،<sup>۸</sup> ۸. هیشمی،<sup>۹</sup> ۹. ابونعیم،<sup>۱۰</sup> ۱۰. ابن اثیر،<sup>۱۱</sup> ۱۱. سیوطی،<sup>۱۲</sup> و مفسران و محدثان دیگر.<sup>۱۳</sup>

این حدیث نیز به روشنی بیان گر ایثار و از جان گذشتگی حضرت امیرالمومنین علیه السلام در راه حفاظت از جان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و طلب رضای خداوند است. بنابر این آیه شریفه (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ) بیان گر فضیلتی بزرگ و اختصاصی برای امیرالمومنین علیه السلام و مثبت افضلیت و خلافت بلافصل ایشان است، به طوری که خود امیرالمومنین علیه السلام در شورا، به این قصه احتجاج می کند و آن را شاهدهی بر حقانیت خویش معرفی می کند. متقی هندی در کنز العمال، از ابوالطفیل صحابی نقل می کند که گفت:

كنت على الباب يوم الشورى، فارتفعت الأصوات بينهم، فسمعت علياً يقول:

بايع الناس لأبي بكر، وأنا والله أولى بالأمر منه وأحقّ به منه... إن عمر جعلني في خمسة نفر أنا سادسهم، لا يعرف لي فضلاً عليهم في الصلاح ولا يعرفونه لي، كلنا فيه شرع سواء، وأيم الله، لو أشاء أن أتكلم، ثم لا يستطيع عربيهم ولا عجميهم، ولا المعاهد منهم ولا المشرك، ردّ خصلة منها لفعلت... أفیکم أحد کان أعظم غنی عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حين اضطجعت علی فراشه ووقيته بنفسی وبذلت له مهجةً دمی؟ قالوا: اللهم لا...<sup>۱۳</sup>

۱. المصنّف: ۵ / ۳۸۹؛ تفسیر القرآن: ۲ / ۲۵۸.

۲. الدر المنثور: ۳ / ۱۷۹، به نقل از عبد بن حمید.

۳. همان.

۴. الطبقات الكبرى: ۱ / ۲۲۸ - ۲۲۹.

۵. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ۲۴۶ - ۲۴۷.

۶. المعجم الكبير: ۱۱ / ۳۲۲؛ تفسیر الطبری: ۹ / ۳۰۱ / ش ۱۲۳۹۵.

۷. تاریخ بغداد: ۱۳ / ۱۹۳.

۸. مجمع الزوائد: ۷ / ۲۷.

۹. الكامل فی التاریخ: ۲ / ۱۰۳.

۱۰. النهاية فی غریب الحدیث والأثر: ۱ / ۲۰۵.

۱۱. الدر المنثور: ۳ / ۱۷۹.

۱۲. البداية والنهاية: ۳ / ۲۲۱؛ السيرة النبوية (ابن كثير): ۲ / ۲۳۹؛ الخصائص الكبرى (سيوطي): ۱ / ۱۸۶؛ فتح القدير: ۲ / ۳۰۴؛ فتح الباري: ۷ /

۱۸۴؛ تخریج الأحادیث والآثار: ۲ / ۷۷ / ش ۵۵۰؛ تفسیر ابن ابی حاتم: ۱۲ / ۴۶۳ / ش ۸۹۹۹؛ تفسیر ابن کثیر: ۲ / ۳۱۶؛ المنتظم فی تاریخ

الملوک والأمم: ۳ / ۴۸؛ إمتاع الأسماع: ۵ / ۲۶۸؛ الدرر (ابن عبد البر): ۷۸ - ۸۲؛ دلائل النبوة (اصفهانی): ۲ / ۵۷۳ - ۵۷۴ / ش ۶۶؛ تفسیر

البعوی: ۲ / ۲۴۴؛ زاد المسیر فی علم التفسیر: ۳ / ۲۳۶؛ تفسیر القرطبی: ۸ / ۱۴۴ - ۱۴۵ و منابع دیگر .

۱۳. کنز العمال: ۵ / ۷۲۴ - ۷۲۵ / ش ۱۴۲۴۳. هم چنین ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۴۳۴؛ میزان الاعتدال: ۴ / ۴۴۱ - ۴۴۲ / ش ۱۶۴۳؛

لسان المیزان: ۲ / ۱۵۶ - ۱۵۷ و منابع دیگر.

من در روز شورا در جلوی در بودم و صدای [مشاجره] میان اهل شورا بلند بود. آن گاه شنیدم که علی علیه السلام می گفت: مردم با ابوبکر بیعت کردند در حالی که به خدا سوگند من از وی بر این امر سزاوارتر و شایسته تر بودم... همانا عمر مرا در میان پنج نفری قرار داد که من ششمین آنها بودم. نه او نه آنها در صلاحیت، هیچ فضیلتی نسبت به اعضای شورا برای من قائل نشدند و همه ما را در یک ردیف قرار دادند و به خدا سوگند اگر بخواهم می توانم در این باره به گونه ای سخن بگویم که نه عربشان، نه عجمشان، نه کافران عهد بسته و نه مشرکان از آنان نمی توانند یکی از ویژگی هایی که می گویم را رد کنند... آیا در میان شما کسی هست که بیشترین رضایت مندی را از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم داشته باشد هنگامی که در رختخواب ایشان خوابیدم و با جانم از ایشان محافظت کردم و از روح و خونم در راه ایشان گذشتم؟ [اعضای شورا] گفتند: به خدا سوگند نه... .

تا اینجا روشن شد که بسیاری از اندیشمندان صاحب نام سنی، به نزول آیه شریفه (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ) درباره امیرالمومنین علیه السلام به صراحت اذعان کرده اند به گونه ای که هیچ شکی در این باره باقی نمی ماند. برخی از این اندیشمندان خبر هبوط جبرئیل و میکائیل برای محافظت از امیرالمومنین علیه السلام در لیلۃ المبیت را به صورت ارسال مسلم و یا به نقل از ثعلبی روایت کرده اند.<sup>۱</sup> به عنوان مثال فخر رازی که از جمله اندیشمندان بسیار متعصب سنی است در ذیل این آیه می نویسد:

نزلت فی علی بن ابی طالب، بات علی فراش رسول الله صلی الله علیه وآله [لیله خروجه  
إلی الغار].

ویروی أنه لما نام علی فراشه قام جبریل علیه السلام عند رأسه ومیکائیل عند  
رجلیه وجبریل ینادی: «بخ بخ، من مثلک یا ابن ابی طالب یباهی الله بک الملائکة»،  
ونزلت الآیه؛<sup>۲</sup>

آیه درباره علی بن ابی طالب [علیه السلام] نازل شده است. علی [علیه السلام] در شبی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به سوی غار از مکه خارج شد، در رختخواب ایشان خوابید و روایت می کنند که وقتی او در رختخواب پیامبر خوابید، جبرئیل بالای سر ایشان و میکائیل پائین پای ایشان ایستاده بود و جبرئیل ندا می کرد: «احسنت از مثل تویی ای پسر ابوطالب. خداوند به تو بر ملائکه مباحات می کند» و این آیه نازل شد. هم چنین نویسنده تفسیر نیشابوری در تفسیر خود که در حاشیه تفسیر طبری چاپ شده است، همین مطلب را به صورتی که فخر رازی بیان کرده، آورده است.<sup>۳</sup> ابوحیان نیز در تفسیر بحرالمحیط می نویسد:

۱. برای نمونه: ر.ک: أسدالغابة: ۴ / ۲۵.

۲. تفسیر الرازی: ۵ / ۲۲۳ - ۲۲۴.

۳. تفسیر النیشابوری: ۲ / ۸.

[نزلت] فی علی حین خلفه رسول الله بمکة لقضاء دیونه ورد الودائع، وأمره بمبیته

علی فراشه لیلۃ خرج مهاجراً صلی الله علیه وآله؛<sup>۱</sup>

آیه درباره علی [علیه السلام] نازل شده هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را در مکه به جای خود گذاشت تا دیون او را ادا کند و اماناتش را بازگرداند و به او دستور داد که در شبی که برای مهاجرت خارج می شود در رختخوابش بخوابد.

قرطبی در این باره می گوید:

نزلت فی علی رضی الله عنه حین ترکه النبی صلی الله علیه وآله علی فراشه لیلۃ خرج إلى الغار؛<sup>۲</sup>

این آیه درباره علی [علیه السلام] نازل شده است، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در شبی که به سوی غار از مکه خارج شد، او را در رختخواب خویش گذاشت.

آلوسی نیز می نویسد:

قال الإمامیة وبعض منّا: أنّها نزلت فی علی کرم الله وجهه حین استخلفه النبی صلی الله علیه وآله

علی فراشه بمکة لما خرج إلى الغار؛<sup>۳</sup>

امامیه و برخی از ما سنیان قائلند که این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است آن هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را در رختخواب خود در مکه به جای خویش گذاشت، آن گاه که به سوی غار خارج شد.

ابوحامد غزالی و هم چنین حلبی در کتاب سیره خود، این خبر را به مانند آنچه ثعلبی روایت کرده بود روایت کرده اند.<sup>۴</sup>

ابن اثیر نیز به صورت مسند، حدیث را از ثعلبی روایت کرده<sup>۵</sup> حافظ گنجی شافعی و ابن صباغ مالکی نیز چنین کرده اند.<sup>۶</sup> دیاربکری نیز کلام غزالی را در این زمینه نقل کرده است<sup>۷</sup> و بالأخره این حدیث در کتاب *إتحاف السادة المتقين بشرح إحياء علوم الدين* زبیدی، صاحب *تاج العروس* نیز آمده است.<sup>۸</sup>

بنابر این صحّت قول به نزول آیه شریفه (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ) درباره حضرت امیرالمومنین علیه السلام بسیار روشن و غیر قابل انکار است وحدیثی که ثعلبی در ذیل آیه روایت کرده، نزد عالمان سنی مشهور می باشد؛ از این رو سنیان ناگزیر باید براساس متون معتبر خود به آن ملتزم

۱. تفسیر البحر المحیط: ۲ / ۱۱۸.

۲. تفسیر القرطبی: ۳ / ۲۱.

۳. تفسیر آلوسی: ۲ / ۹۷.

۴. *إحياء علوم الدين*: ۴۹/۱۰: السيرة الحلبیة: ۲ / ۱۹۲.

۵. *أسدالغابة*: ۴ / ۲۵.

۶. *كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام*: ۲۳۹: *الفصول المهمة*: ۱ / ۲۹۴.

۷. *تاريخ الخميس*: ۱ / ۳۲۵.

۸. *إتحاف السادة المتقين*: ۹ / ۷۸۲.

شوند، در نتیجه نخستین وجه از مناقشات ابن تیمیّه باطل است و نزول آیه شریفه درباره امیرالمومنین علیه السلام نه از اسرائیلیات است و نه صرفاً مستند به نقل ثعلبی است، هر چند که ثعلبی نیز - چنان که پیشتر بیان شد - از حفاظ بزرگ و مورد اعتماد در حدیث و تفسیر به شمار می رود. هم چنین روشن شد که وجه دوم از مناقشات ابن تیمیّه نیز باطل و دروغ است و هرگز از نظر همه حدیث شناسان و سیره پژوهان، حدیث ثعلبی دروغ نیست.

### از جان گذشتگی بی نظیر امیرالمومنین

ابن تیمیّه در وجه سوم از مناقشات خود ادعا کرده که در لیلۃ المبیت خطری امیرالمومنین علیه السلام را تهدید نمی کرده است و حتی اگر قرار بود که او جانش را فدا کند، این کار برای همه مؤمنان واجب بود و بسیاری از صحابه در جنگ ها جان خود را فدای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کرده اند. در پاسخ این ادعای گزاف باید گفت: براساس روایات که پیشتر مطرح شد، از جان گذشتگی امیرالمومنین علیه السلام امری مسلم و ثابت است. تعابیر وارد شده در این احادیث، به صراحت و روشنی تمام بیان گر این حقیقت است که امیرالمومنین علیه السلام در آن شب جان خود را برای محافظت از رسول خدا صلی الله علیه وآله فدا کرد و با به جان خریدن خطر، خود را برای کشته شدن و اسارت مهیا ساخت. بسیاری از اندیشمندان بزرگ سنّی، مفسران، محدثان و سیره نویسان مشهور به این حقیقت اعتراف و اذعان داشته و احادیث آن را از عده ای از صحابه روایت کرده اند.

ابن تیمیّه به دنبال آن است که با کم رنگ جلوه دادن فداکاری امیرالمومنین علیه السلام، آن را هم تراز با شرکت در جنگ و امری متداول در میان صحابه معرفی کند، غافل از آن که مبارزه با قرار گرفتن در معرض ترور هرگز قابل مقایسه نیست، هر چند در میدان جنگ نیز امیرالمومنین علیه السلام بیش از همه و گاه به تنهایی و با فداکاری هر چه تمام تر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دفاع و حمایت می کرد. به عنوان مثال در جنگ احد وقتی همه از اطراف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پراکنده شدند و به کوه گریختند و ابوبکر و عمر در این فرار پیشگام بودند! حضرت امیرالمومنین علیه السلام به تنهایی پروانه وار بر گرد شمع وجود نازنین پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می گشت و از ایشان محافظت می کرد. با این حال عظمت فداکاری امیرالمومنین علی علیه السلام در لیلۃ المبیت به قدری بود که خداوند در شأن او و به جهت این از جان گذشتگی آیه نازل کرده است. از ابن تیمیّه که ادعا می کند از جان گذشتن در میان صحابه امری متداول بوده سؤال می کنیم که یک مورد از فداکاری هایی که سبب نزول آیه در شأن یکی از صحابه شده باشد ذکر کند. او که خود نیز دروغ بودن ادعایش را می داند، این بار با استناد به وعده پیامبر ادعا می کند که هیچ خطری امیرالمومنین علیه السلام را تهدید نمی کرده، پس کار او از جان گذشتگی محسوب نمی شود! اما باید دانست که او لا

وعدۀ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم براساس امور ظاهری و عادی نبوده، چرا که در ظاهر مشرکان قطعاً قصد کشتن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را داشته اند. پس اولاً این وعده در حقیقت خبر دادن از غیب و حفظ الاهی بوده است و همین باور به غیب، فضیلتی تمام ناشدنی است.

ثانیاً این وعده پس از اعلام آمادگی امیرالمومنین علیه السلام برای فداکاری در راه حفاظت از جان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بوده است. براساس برخی روایات، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم خوابیدن در رختخواب خود را به تعدادی از صحابه پیشنهاد داد و برای داوطلب این کار بهشت را ضمانت کرد، با این حال کسی جز امیرالمومنین علیه السلام آن را نپذیرفت. نورالدین حلبی شافعی در سیره خود می نویسد:

**فلما رأى رسول الله صلى الله عليه وآله [مکانهم، أى علم ما يكون منهم قال لعلی بن أبی طالب رضی الله عنه: نم علی فراشی واثّیح بردائی هذا الحضرمی...]**

**وفی السبعیات أنّه صلى الله عليه وآله [نظر إلى أصحابه وقال: «أیکم بییت علی فراشی وأنا أضمن له الجنة»؟ فقال علی: أنا أیبت، واجعل نفسی فداءک؛]**

آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم موضع آنان را دید، یعنی قصد آنها را دانست، به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «در رختخواب من بخواب و خود را به عباى حضرمی من بیچ...».

هم چنین در سبعیات [آمده که] پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به اصحابش نظر کرد و فرمود: «کدام یک از شما در رختخواب من بیوته می کند، در حالی که من بهشت را برای او تضمین می کنم؟» پس علی علیه السلام عرض کرد: من می خوابم و جانم را فدای شما می کنم.

بنابر این ادعای گزاف ابن تیمیه چیزی جز تعصّب، عناد و حق ستیزی نیست و حقیقت برای کسی که چشمش را به روی آن نبسته باشد آشکار است. نکته دیگری که در وجه سوم از مناقشات ابن تیمیه باید بدان توجه داشت این است که او کوشیده فضیلتی برای ابوبکر دست و پا کند و عمل او را فداکاری واقعی معرفی کند. از آن جا که وی در طول بحث خود چندین بار این ادعا را مطرح کرده و ما نیز قصد داریم به تفصیل آن را نقد و بررسی کنیم، از این رو در پایان همین بحث به طور مستقل و مبسوط، همراهی ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را در هجرت به مکه واکاوی خواهیم کرد.

#### عدم امتناع برادری و ایثار در میان ملائکه

اما در وجه چهارم، سخنان بسیار عجیب و تفسیر به نظر غریبی از سوی ابن تیمیه مطرح شده و او باز هم در برابر نصّ روشن، اجتهاد کرده است به طوری که هر عاقلی بی اساس بودن مطالب او را به روشنی درک می کند. مثلاً وی می گوید ایثار در میان ملائکه بی معناست و برادری بین آنان اصلی

ندارد. اما باید از او پرسید بر چه اساسی چنین ادّعایی می کند و ادّعایش مستند به چیست؟! جالب تر از ادّعای مطرح شده از سوی ابن تیمیه، استدلال اوست که می گوید چون هر یک از ملائکه عمل مختص به خود دارند، پس برادری میان آنها بی معناست! داوری درباره این استدلال را به عقلا وامی گذاریم و از مدّعی می پرسیم که بر چه اساسی تفاوت در حوزه فعالیت ها و مسئولیت ها را مانع از پیوند برادری شمرده است؟!

### اثبات پیوند برادری پیامبر با امیرالمومنین

ابن تیمیه در وجه پنجم ادّعا کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم با احدی پیوند برادری برقرار نمی کند. وی با دروغ خواندن همه احادیث در این زمینه، عهد اخوت امیرالمومنین علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را نفی و انکار می کند. اما باز هم از دروغ بودن ادّعای خود آگاه است، از این رو از موضع خود پایین می آید و ضمن پذیرش تلویحی عقد اخوت میان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و امیرالمومنین علیه السلام، آن را منحصر به مدینه معرفی می کند و این بار تنها مؤاخات در مکه را مورد تردید قرار می دهد.

در اینجا نیز ادّعای ابن تیمیه اساسی ندارد و او باید روشن سازد که بر چه اساسی ادّعا کرده پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با احدی پیوند برادری نمی بندند؟! و چرا هر حدیثی در این باره دروغ است؟! تکذیب عقد اخوت میان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و امیرالمومنین علیه السلام بارزترین مصداق بغض و کینه توزی ناصیبان نسبت به امیرالمومنین علیه السلام است و هیچ انگیزه ای جز عناد و حق ستیزی ندارد. پیوند برادری میان پیامبر و امیرالمومنین علیه السلام براساس احادیث صحیح ثابت است و تردیدی در آن وجود ندارد.

گروهی از حدیث پژوهان مشهور سنی با اسانید خود، «حدیث مؤاخات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و امیرالمومنین علیه السلام» را روایت کرده اند که از آن جمله می توان به أحمد بن حنبل قطعی (شاگرد عبدالله بن أحمد بن حنبل)، طبرانی، ابونعیم اصفهانی، ابن مغزلی، خطیب خوارزمی و ابن عساکر اشاره کرد. در این میان و به عنوان نمونه، روایت ابن مغزلی را می آوریم و علاقه مندان به تحقیق بیشتر را به کتاب *نفحات الأزهار فی خلاصه عبقات الأنوار* ارجاع می دهیم. ابن مغزلی در مناقب می نویسد:

أخبرنا أبو الحسن أحمد بن المظفر العطار، عن أنس، قال: لما كان يوم المباهلة وأخی  
النبي صلی الله علیه وآله وسلم بين المهاجرين والأنصار وعلى واقف يراه ويعرف مكانه، لم

۱. در ملحقات جلد ۱۸ این کتاب، روایات مربوط به مؤاخات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با امیرالمومنین علیه السلام به تفصیل مطرح شده است؛ ر.ک: *نفحات الأزهار*: ۱۸ / ۳۷۴-۳۶۴.

يؤاخ بينه و بين أحد... قال [علیّ عليه السلام]: وأخيت بين المهاجرين والأنصار يا رسول الله وأنا واقف ترانی و تعرف مکانی، ولم تؤاخ بينی و بين أحد. قال: «إنما إذخرتك لنفسی أما یسرک أن تكون أخوا نبیک؟» قال: بلی یا رسول الله...<sup>۱</sup>

ابوالحسن أحمد بن مظفر عطار به ما خبر داد از انس که گفت: وقتی روز مباحله شد و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم میان مهاجران و انصار پیوند برادری برقرار کرد، در حالی که علی علیه السلام ایستاده بود و ایشان را می دید و جایگاهش را می شناخت. پیامبر میان او و احدی پیوند برادری برقرار نکرد... علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا، بین مهاجران و انصار برادری برقرار ساختی در حالی که من ایستاده بودم و شما مرا می دیدی و جایگاهم را می شناختی، میان من و احدی برادری برقرار نکردی! پیامبر فرمود: «همانا تو را برای خودم نگه داشته بودم. آیا این که برادر پیامبرت باشی تو را شادمان نمی کند؟»  
عرض کرد: آری، ای رسول خدا.

این حدیث را عدّه ای از صحابه نقل کرده اند که از آن جمله می توان افراد زیر را نام برد:

۱. «ابن ابی أوفی» که أحمد بن حنبل و برخی دیگر از او روایت کرده اند.  
۲. «محروج بن زید ذهبی» که قطعی، ابونعیم، ابوموسی مدینی و برخی دیگر از وی روایت کرده اند.

۳. «عبدالله بن عباس» که طبرانی و برخی دیگر از او نقل کرده اند.

۴. «انس بن مالک» که ابن مغزلی و برخی دیگر از او نقل کرده اند.

۵. «عمر بن خطاب» که زرنندی و دیگران از او نقل کرده اند.

۶. «یعلی بن مرّه» که جمال الدین محدّث شیرازی و برخی دیگر از او روایت کرده اند.

براساس این روایات و تصریح اندیشمندان مشهور سنّی، مؤاخات دوبار واقع شده است؛ نخستین بار در مکه و بار دیگر در مدینه و در هر دو بار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم با حضرت امیرالمومنین علیه السلام پیوند برادری برقرار کرده است. ابن عبدالبر در شرح حال حضرت امیرالمومنین علیه السلام می نویسد:

وروینا من وجوه عن علیّ أنّه کان یقول: «أنا عبدالله وأخو رسول الله لا یقولها أحد غیری إلا کذاب».

قال أبو عمر: أخى رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلّم بین المهاجرین بمکة، ثمّ أخى بین المهاجرین والأنصار بالمدينة، وقال فى کلّ واحدة منهما لعلیّ: «أنت أخى فى الدنيا والآخرة، وأخى بینه و بین نفسه»، فلذلك کان هذا القول وما أشبه من علیّ<sup>۲</sup>

۱. عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار: ۱۶۹ - ۱۷۰ / ح ۲۶۲، به نقل از مناقب ابن مغزلی.

۲. الإستیعاب: ۱۰۹۸/۳ - ۱۰۹۹. هم چنین ر.ک: تهذیب الکمال: ۲۰ / ۴۸۴ / ش ۴۰۸۹؛ الجوهرة فی نسب الإمام علی وآله: ۶۳ - ۶۴.

از طرق مختلف از علی علیه السلام برای ما روایت شده که ایشان می فرمود: «من بنده خدا و برادر رسول خدایم. احدی جز من این سخن را نمی گوید مگر این که دروغگو است».

ابوعمر گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در میان مهاجران مکّه برادری برقرار کرد. سپس میان مهاجران و انصار در مدینه پیوند برادری ایجاد کرد و در هر یک از آن دو به علی علیه السلام فرمود: «تو در دنیا و آخرت برادر منی» و بین او و خودش پیوند برادری برقرار ساخت. پس بر همین اساس این سخن و نظیر آن از علی علیه السلام صادر شده است.

بر این اساس، روشن است که انکار مؤاخات میان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و امیرالمومنین علیه السلام انکار بدیهیات و بیان گر عداوت و تعصّب منکر آن خواهد بود. به همین جهت حتی ابن حجر عسقلانی نیز پس از نقل روایات مؤاخات از سوی محدثان و مؤرخانی هم چون واقدی، ابن سعد، ابن اسحاق، ابن عبدالبر، سهیلی، ابن کثیر و برخی دیگر به ابن تیمیه اعتراض کرده، می نویسند:

وأُتکر ابن تیمیّه فی کتاب الردّ علی ابن المطهر الرافضی، المؤاخاه بین المهاجرین، وخصوصاً مؤاخاه النبیّ صلی الله علیه [وآله] وسلّم لعلی، قال: لأنّ المؤاخاه شرّعت لإرفاق بعضهم بعضاً، ولیتألف قلوب بعضهم علی بعض، فلا معنی لمؤاخاه النبیّ لأحد منهم، ولالمؤاخاه مهاجری لمهاجری.

وهذا ردّ للنص بالقیاس، وإغفال عن حکمة المؤاخاه، لأنّ بعض المهاجرین کان أقوى من بعض بالمال، والعشیره، والقوی، فأخی بین الأعلى والأدنی... .

قلت: وأخرجه الضیاء فی المختاره من المعجم الکبیر للطبرانی، وابن تیمیّه یصرّح بأنّ أحادیث المختاره أصحّ وأقوی من أحادیث المستدرک؛<sup>۱</sup>

ابن تیمیه در کتابی که در رد علی بن مطهر [حلی] رافضی نوشته است، مؤاخات بین مهاجران، به ویژه مؤاخات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با علی علیه السلام را انکار کرده و گفته است: به خاطر این که مؤاخات برای ارفاق برخی از آنها بر بعض دیگر و نیز برای تألیف قلوب برخی با برخی دیگر وضع شده است، پس مؤاخات پیامبر برای هیچ یک از مسلمانان و نیز مؤاخات یکی از مهاجران با دیگری معنا ندارد.

و این ردّ نص به واسطه قیاس و غافل شدن از حکمت مؤاخات است، چرا که برخی از مهاجران نسبت به برخی دیگر از جهت دارائی، عشیره و قدرت برتر بودند. پس پیامبر بین برتر و پائین تر برادری برقرار ساخت. می گویم: ضیاء در مختاره من المعجم الکبیر تألیف طبرانی نیز این حدیث را آورده و ابن تیمیه هم تصریح می کند که احادیث مختاره صحیح تر و قوی تر از احادیث مستدرک است.

زرقانی مالکی نیز در شرح المواهب اللدنیّه، ذیل عنوان «ذکر المؤاخاه بین الصحابه» می نویسد:

۱. فتح الباری: ۲/۲۱۱.

«وكانت - كما قال ابن عبدالبرّ وغيره - مرتين، الأولى بمكة قبل الهجرة، بين المهاجرين بعضهم بعضاً على الحقّ والمواساة، فأخى بين أبي بكر وعمر، و... وهكذا بين كلّ اثنين منهم إلى أن بقي على، فقال: أخيت بين أصحابك فمن أخى؟ قال: «أنا أخوك».

وجاءت أحاديث كثيرة في مؤاخاة النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم لعلّي، وقد روى الترمذی وحسنه، والحاكم وصحّحه، عن ابن عمر أنّه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم قال لعلّي: «أما ترضى أن أكون أخاك؟». قال: بلى. قال: «أنت أخى في الدنيا والآخرة».

وأنكر ابن تيمية هذه المؤاخاة بين المهاجرين، خصوصاً بين المصطفى وعلی، وزعم أن ذلك من الأكاذيب، وأنه لم يؤاخ بين مهاجری ومهاجری. قال: لأنها شُرعت لإرفاق بعضهم بعضاً... .

#### ورده الحافظ بأنه ردّ للنص بالقياس<sup>۱</sup>

مؤاخات - چنان که ابن عبدالبرّ و دیگران گفته اند - دوبار بوده است: یک بار در مکه قبل از هجرت که میان برخی از مهاجران با برخی دیگر صورت گرفت و بر اساس حق و مساوات برقرار شد. [در همین زمان بود که] میان ابوبکر و عمر برادری ایجاد شد و هم چنین بین هر دو نفر از آنها تا این که علی علیه السلام تنها باقی ماند و عرض کرد: شما میان اصحابتان برادری برقرار کردید، پس برادر من کیست؟ «فرمود من برادر تو هستم». و احادیث فراوانی درباره پیوند برادری میان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم برای علی علیه السلام آمده است و ترمذی آن را از ابن عمر روایت کرده و حسن شمرده است و حاکم نیز آن را از ابن عمر نقل و تصحیح کرده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم به علی علیه السلام فرمود: «آیا راضی نیستی که من برادرت باشم؟» عرض کرد: آری. پیامبر فرمود: «تو در دنیا و آخرت برادر من هستی».

ابن تیمیه، این مؤاخات میان مهاجران، به ویژه میان حضرت محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم و علی علیه السلام را انکار کرده و چنین پنداشته که این مؤاخات از سخنان دروغ است و میان یکی از مهاجران با دیگری برادری برقرار نشده است و گفته است به خاطر این که مؤاخات برای ارفاق برخی بر برخی دیگر تشریح شده است... .

حافظ [ابن حجر عسقلانی] ابن تیمیه را با این استدلال که سخن او ردّ نص با قیاس است مردود شمرده است.

درستی هبوط فرشتگان برای حفاظت از امیرالمؤمنین

۱. شرح المواهب اللدنیة: ۱۹۱/۱.

وجه ششم از مناقشات ابن تیمیه نیز مشتمل بر ادعاهای دروغ و واهی و سخنان باطل و جهل آمیز است. وی ادعا کرده که هبوط جبرئیل و میکائیل برای حفظ یک شخص مردود است. اما مطابق معمول این ادعا را بر هیچ دلیل و اساس معقول و مقبولی مستند نکرده است. او می گوید: خداوند بدون نیاز به فرشتگان می تواند مقصود خود را عملی کند؛ اما بلافاصله در تناقضی آشکار از هبوط فرشتگان در امور عظیم سخن می گوید. گویا خداوند فقط در حفاظت از یک نفر و کارهای ساده از فرشتگان بی نیاز است، اما در امور عظیم بدون کمک آنها قادر به عملی ساختن خواسته اش نیست! (العیاذ بالله)

ابن تیمیه هم چنین حفاظت فرشتگان از امیرالمؤمنین علیه السلام را با حفاظت آنها از پیامبر در منافات می بیند و نمی داند که اثبات شیء نفی ما عدی نمی کند!

#### عدم منافات شأن نزول آیه با مدنی بودن سوره بقره

ابن تیمیه در وجه هفتم، مدنی بودن سوره بقره را مطرح و ادعا می کند که آیه (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي) درباره صهیب نازل شده است. وی هم چنین مدعی است که نزول آیه درباره صهیب مشهور است و عدّه زیادی آن را نقل کرده اند - چنان که پیشتر مطرح شد - .

براساس حدیث صحیحی که مشتمل بر ده منقبت و فضیلت اختصاصی برای امیرالمؤمنین علیه السلام است و در متون معتبر توسط اندیشمندان مورد اعتماد سنّیان از ابن عباس نقل شده است، آیه شریفه در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در لیلۃ المبیت نازل شده است. علاوه بر این حدیث، حاکم نیشابوری نیز حدیث دیگری در این باره نقل و آن را تصحیح کرده و شمس الدین ذهبی که از مخالفان بسیار متعصب شیعه است، در صحّت حدیث با حاکم موافقت کرده است. از این رو با وجود این احادیث صحیح و نیز اتفاق فریقین در باره نزول آیه شریفه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام، هیچ تردیدی در این باره باقی نمی ماند و این قول منافاتی با مدنی بودن سوره بقره ندارد؛ یعنی هیچ منع و بُعدی ندارد که این آیه از سوره بقره در لیلۃ المبیت نازل شده باشد، در عین حال سوره مدنی باشد، زیرا همه سوره یکجا نازل نشده است.

روایت نزول آیه درباره صهیب نیز هرگز توان معارضه با حدیث ابن عباس را ندارد، چرا که حدیث ابن عباس متفق علیه است و حدیث نزول آیه درباره صهیب صرفاً از سوی برخی از مخالفان شیعه روایت شده است و در مقام مناظره هرگز نمی توان به آن استناد و احتجاج کرد. افزون بر آن که با مطالعه احوالات صهیب نیز به روشنی فهمیده می شود که وی از چنان شخصیت و شأنیتی برخوردار نیست که آیه ای درباره او نازل شود و او اهلیت این مقام را ندارد. عجیب تر از گفتار ابن تیمیه، سخن

ابن روزبهان است که ادعا می کند اکثر مفسران قائلند آیه شریفه درباره زبیر و مقدار نازل شده است!<sup>۱</sup> و حال آن که صرفاً مراجعه به تفسیر *در المنثور* برای اثبات کذب ادعای وی کافی است، زیرا با وجود این که سیوطی در این کتاب همه اقوالی را که مربوط به هر آیه ای است جمع آوری و ذکر کرده است، با این حال نزول آیه درباره زبیر و مقدار را در ذیل این آیه نقل نکرده و این شاهد دیگری است بر این که برخی از اندیشمندان متعصب سنی به انگیزه انکار مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام و یا کاستن از شأن و جایگاه آن حضرت، به عمد دروغ پردازی می کنند.

### تخصیص مطلقات قرآن بر اساس سنت صحیح

ابن تیمیه در وجه هشتم می گوید: لفظ آیه مطلق است و در آن تخصیص وجود ندارد، از این رو شامل همه کسانی می شود که جانیشان را برای طلب خشنودی خداوند می فروشند. وی ادعا می کند که ابوبکر هم در همراهی با پیامبر از جان گذشتگی کرده، پس داخل در مراد این آیه است. در پاسخ این سخن بی اساس نیز باید گفت که سنت صحیح مفسر قرآن و مخصّص مطلقات است و اگر در جایی نصّ صحیح، آیه ای را که به صورت مطلق بیان شده تخصیص بزند، روشن می شود که مراد خداوند خاص بوده است، هر چند آن را به صورت مطلق بیان کرده باشد. با صرف نظر از این مطلب، این نکته نیز در خور توجه است که نظیر ایثار و از جان گذشتگی امیرالمؤمنین علیه السلام در لیلۃ المبیت، نه پیش از او و نه پس از او رخ نداده است. به راستی کدام یک از صحابه همانند امیرالمؤمنین علیه السلام با جان خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم محافظت کرده تا آیه درباره او نازل شود؟ چنان که پیشتر نیز بیان شد، مبارزه در میدان جنگ و در رکاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هرگز قابل مقایسه با این فداکاری و قرار گرفتن در معرض ترور مشرکان نیست. افزون بر آن، در جهاد نیز کسی هم چون امیرالمؤمنین علیه السلام در محافظت از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از جان مایه نگذاشته است، به ویژه حاکمان پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرار آنها از میادین نبرد مشهور است. اما این ادعا که ابوبکر در همراهی با پیامبر از جان گذشتگی کرده نیز دروغی آشکار است که در ادامه به نقد و بررسی آن خواهیم پرداخت.

### اختصاصی بودن فضائل امیرالمؤمنین

بالآخره آخرین وجه مناقشات ابن تیمیه، فضیلت سازی برای ابوبکر با استناد به آیه «غار» است که وی در ضمن آن ادعا می کند این آیه بیان گر فضیلت اختصاصی برای ابوبکر است، در حالی که

۱. ر.ک: *دلائل الصدق*: ۴ / ۳۹۵؛ *إحقاق الحق*: ۳ / ۳۹.

فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام هم مشترک میان او و دیگران است. در این وجه ادعای سابق مبنی بر بیتوته امیرالمؤمنین علی علیه السلام در رختخواب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که هیچ خطر و آزاری در پی نداشته دو بار تکرار شده است.

پیش از بررسی دلالت آیه غار و روشن ساختن این که آیا این آیه به واقع بیان گر مدح و منقبتی برای ابوبکر است یا گویای ذمّ و منقصتی برای او، یادآور می شویم که ادعای او مبنی بر اشتراکی بودن فضائل امیرالمؤمنین دروغی روشن است. پیش تر حدیثی از ابن عباس مطرح شد. در این حدیث ده فضیلت اختصاصی برای امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر شده است که برای رعایت اختصار از نقل آن به صورت کامل خودداری کردیم.<sup>۱</sup> هم چنین در همین مجموعه، به مناسبت های مختلف احادیثی نقل شد که براساس آنها، برخی از صحابه هم چون سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر آرزو می کردند که ای کاش یکی از فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را برخوردار بودند. آنها اظهار می کردند که برخورداری از یکی از آن فضائل برای آنها بهتر از تمام چیزهایی است که آفتاب بر آنها می تابد و یا چنین تعبیر می کردند که داشتن آن بهتر از شتران سرخ مو (یعنی مال و دارائی فراوان) است. این احادیث از جهت سند صحیح و بدون اشکالند و بسیاری از حفاظ و حدیث پژوهان، احادیثی را از افراد صاحب نامی هم چون احمد بن حنبل و غیره در زمینه فضائل اختصاصی امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند تا آن جا که ابوالفرج ابن جوزی می گوید:

**عن عبدالله بن أحمد قال: سمعت أبا یقول: ما لأحد من أصحابه من الفضائل  
بالأسانید الصحاح مثل ما لعلی رضی الله عنه؛<sup>۲</sup>**

از عبدالله بن أحمد نقل شده است که گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: درباره احدی از صحابه احادیثی نظیر آنچه با اسانید صحیح درباره فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده، وجود ندارد.

حال از ابن تیمیه می پرسیم کجایند عالمانی که براساس ادعای وی، گفته اند: «آنچه از فضائل منقول برای علی علیه السلام صحیح است، میان او و صحابه مشترک است»؟!

۱. ر.ک: مسند أحمد: ۱ / ۳۳۰ - ۳۳۱؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۲ - ۱۳۴؛ الریاض النضره فی مناقب العشرة: ۳ / ۱۷۴ - ۱۷۵؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۹ - ۱۲۰؛ السنن الکبری (نسائی): ۵ / ۱۱۲ - ۱۱۴ / ش ۸۴۰۹؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۹۷ - ۹۹؛ الإصابه: ۴ / ۴۶۶ - ۴۶۷؛ البدایه والنهایه: ۷ / ۳۷۳ - ۳۷۴؛ المناقب (خوارزمی): ۱۲۵ - ۱۲۷ / ش ۱۴۰ و منابع دیگر.

۲. مناقب أحمد: ۱۶۳. هم چنین ر.ک: المدخل إلى مذهب الإمام أحمد بن حنبل: ۱ / ۳۳. إلا کمال فی أسماء الرجال: ۱۲۹. وی پس از نقل این روایت، در ادامه می گوید: «وقال من لم یثبت الإمامه لعلی، فهو أضلّ من حمار أهله». خوارزمی در کتاب مناقب خود، صفحه ۳۳ نیز به سند خود روایت می کند: «عن عیسی بن عبدالله، عن أبیه، عن جدّه قال: قال رجل لابن عباس: سبحان الله ما أكثر مناقب علیّ وفضائله! إنی لأحسبها ثلاثه آلاف، فقال ابن عباس: أو لا تقول إنّها إلى ثلاثین ألفاً أقرب».

### دلالت آیه غار بر مذمت ابوبکر

اما بررسی داستان همراهی ابوبکر با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در هجرت از مکه به مدینه و جریان آیه غار، هر کس اندکی در این آیه تأمل کند، به روشنی در می یابد که این آیه بیان گر ذمّ ابوبکر است و شاید به همین جهت باشد که در کتب کلامی بسیار مهم و مشهور سنّیان هم چون شرح موافق و شرح مقاصد، آیه غار در زمره فضائل ابوبکر ذکر نشده است، با این که در این دو کتاب احادیث دروغینی در فضائل مطرح و سخنان گزاف و باطلی به صورت گسترده در ذیل آنها بیان شده است. یکی از عالمان معاصر، با استظهار از آیه غار و ارائه شواهد تاریخی به عنوان قرینه، مباحث نسبتاً مبسوطی ذیل این آیه ارائه کرده است که در اینجا به ذکر خلاصه ای از آن بسنده می کنیم.

خداوند در آیه غار می فرماید:

﴿إِلَّا تَتَصَرَّوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾<sup>۱</sup>

اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرده است، آن گاه که کافران را بیرون کردند.

نصرت و یاری در زمانی معنا دارد که خطری کسی را تهدید کند، و خداوند به روشنی بیان می کند که رسول خودش را هنگامی یاری کرده است که کافران او را بیرون کرده اند. بنابر این براساس این آیه، خطر در بیرون مکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را تهدید می کرده است. خداوند در ادامه، محدوده خطر را به صورت روشن تری بیان می کند و می فرماید: (ثَانِيًا اِثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ). بر این اساس، خطر هنگامی پیامبر را تهدید می کرده که ایشان در غار بوده است. براساس شواهد تاریخی، تنها دو نفر از خروج پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از مکه آگاه بودند؛ یکی امیرالمومنین علیه السلام و دیگری ابوبکر و آل ابوبکر. در کتاب سیره ابن هشام آمده است که وقتی مشرکان با خبر شدند امیرالمومنین علیه السلام در رختخواب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خوابیده است، گفتند:

والله لقد كان صدقنا الذي حدّثنا؛<sup>۲</sup>

یعنی به خدا سوگند آن که خروج پیامبر را به ما خبر داده بود راست گفته است.

با کنار هم قرار دادن این دو مطلب، می توان نتیجه گرفت آن کسی که از خروج پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم آگاه بوده این خبر را به مشرکان داده است و آن کسی نبوده جز ابوبکر. این مطلب بیان گر آن است که مشرکان در اطراف مکه افرادی را گماشته بودند که اگر پیامبر به هر صورت که از

۱. سوره توبه: آیه ۴۰.

۲. السيرة النبوية: ۲ / ۳۳۴. هم چنین ر.ک: تفسیر ابن ابی حاتم: ۱۰ / ۳۱۸۸؛ الدرالمشور: ۵ / ۲۵۹؛ الجوهرة فی نسب الإمام علی وآله: ۱۲؛ البداية

والنهاية: ۳ / ۲۱۷؛ السيرة النبوية (ابن کثیر): ۲ / ۲۳۰.

مکه خارج شد، به آنها اطلاع دهد و ابوبکر گماشته مشرکان بوده و پیامبر را هنگام خروج از مکه دیده و توسط اطرافیان خود، خبر را به مشرکان رسانده است.

اما مشرکان که با وجود امیرالمومنین علیه السلام در بستر پیامبر باور داشتند پیامبر در رختخواب خویش است، سخن فرستاده ابوبکر را باور نکرده اند. تعبیر «ثانی اثنین»، دومین هر کس نیز بیان گر آن است که ابوبکر پیش از پیامبر در بیرون مکه بوده است؛ از این رو خداوند پیامبر را دومین نفر از آن دو معرفی می کند؛ یعنی ابوبکر نخستین نفر بوده است. این نکته هم در خور توجه است که «آخرجه» در آیه به صورت مفرد بیان شده، یعنی مشرکان تنها پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را به خروج از شهر مجبور ساخته اند و هیچ تهدیدی ابوبکر و خانواده اش را تهدید نمی کرده است و مشرکان نیز با وجود آگاهی از همراه شدن ابوبکر با پیامبر، نسبت به خانواده او هیچ تعرضی نکرده اند! پس پیامبر به هنگام خارج شدن از مکه، ابوبکر را دیده و برای این که او خبر خروجش را به مشرکان نرساند، وی را با خود همراه ساخته است و برای رهایی از شر مشرکان، با او به غار پناه برده است. براساس مستندات روشن تاریخی، مشرکان تا نزدیکی غار پیامبر را از روی رد پای ایشان تعقیب کردند و پس از آن که دهانه غار را با تار عنکبوت مسدود یافتند، از جستجو دست برداشته و به مکه بازگشتند. اما براساس آیه، خطر همچنان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را درون غار تهدید می کرده است.

یادآور می شویم که درون غار کسی جز ابوبکر همراه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نبوده است، پس خطر از ناحیه وی متوجه پیامبر بوده است؛ از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم برای رفع این خطر، همراه خود را به آرامش فرامی خواند و به او وعده می دهد. خداوند این حقیقت را چنین بیان کرده است:

﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾

هنگامی که به همراه خود گفت: محزون نباش خداوند با ماست.

با توجه به آیه غار، ابوبکر از همراهی با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در غار محزون بوده و این حزن عاملی برای تهدید پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به شمار می رفته است. بهترین تحلیل درباره معنای آیه این است که بگوئیم ابوبکر به خاطر از دست رفتن موقعیت و دارائی های خود در مکه و دور افتادن از خانه و اهل خویش محزون بوده است و همین امر او را به کشتن یا لو دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم تحریک می کرده است؛ از این رو پیامبر به او وعده می دهد که خداوند با ماست و من به حکومت خواهم رسید و تو نیز از همراهی با من سودخواهی برد. با این وعده پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، ضمن دلداری وی، آنچه که او در ذهن می پروراند را بر طرف کرده است. تعبیر «إِذْ» در عبارت «إِذْ يَقُولُ» نشان می دهد که بین دفع خطر با این گفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ارتباط برقرار است.

صرف نظر از این تحلیل، روشن است که «لا تحزن» نهی است و اگر محزون بودن ابوبکر کار پسندیده ای بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم او را از این کار نهی نمی کرد.

خداوند در ادامه آیه می فرماید:

(فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ)؛

پس خداوند سکینه و آرامشش را بر او نازل کرد.

به اتفاق همه مفسران فریقین - به استثنای برخی از معاصران - مرجع ضمیر در «علیه» پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است؛ از این رو عدم نزول سکینه بر ابوبکر نیز نشان از عدم ایمان وی دارد، چرا که سکینه الاهی تنها بر پیامبر و مؤمنین نازل می شود. همان طور که در آیه ۲۶ همین سوره، خداوند متعال می فرماید: (ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا) و یا در سوره فتح، آیه ۲۶ می فرماید: (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَاللَّزِمَهُمْ كَلِمَةً التَّقْوَى). در ادامه نیز آمده است: (وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا).

خداوند پیامبرش را با لشکریانی تأیید فرموده که ابوبکر آنها را نمی دیده است. شاید این تعبیر به خاطر آن بوده که ابوبکر نزول سکینه و یاری شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را در غار انکار می کرده است، از این رو خداوند تأکید می کند که این یاری از سوی لشکریان الاهی بوده است، اما ابوبکر آنها را نمی دیده و ندیدن دلیل بر نبودن و انکار نیست.

#### نتیجه بحث

بنابر این ظهور آیه به روشنی دلالت دارد - برخلاف ادعای ابن تیمیه - آیه غار نه تنها بیان گر فضیلت ابوبکر نیست، بلکه پرده از نیت نادرست او برمی دارد و ذمّ و منقصتی برای او محسوب می شود.

# کتاب نامہ

۱. قرآن کریم.

## الف

۲. *إتحاف السادة المتقين*: محمد بن محمد بن حسين زبيدي، دارالفكر، بيروت، بی تا.
۳. *إحفاق الحق*: سيد نور الله مرعشي شوشتری، تعليق: سيد شهاب الدين نجفی، منشورات مكتبة آية الله العظمى مرعشي نجفی، بی تا.
۴. *إحياء علوم الدين*: ابو حامد غزالي، دار المعرفه، بيروت، چاپ یکم، بی تا.
۵. *الأربعين المنتقى من مناقب علي المرتضى عليه رضوان العلي الأعلى*: أحمد بن اسماعيل طالقانی قزوینی، چاپ شده در مجله تراثنا، شماره ۱، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، سال ۱۴۰۵.
۶. *أسد الغابة*: أبو الحسن عز الدين ابن أثير جزري، دار الفكر، بيروت، سال ۱۴۰۹.
۷. *إكمال تهذيب الكمال في أسناد الرجال*: علاء الدين مغلطاي، تحقيق: عادل ابن محمد، الفاروق الحديثه للطباعة والنشر، چاپ یکم، سال ۱۴۲۲.
۸. *الإتقان في علوم القرآن*: جلال الدين عبدالرحمان بن ابی بكر سيوطي، تحقيق: سعيد مندوب، دار الفكر، بيروت، چاپ یکم، سال ۱۴۱۶.
۹. *الإختصاص*: محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق على اكبر غفاري و سيد محمود زرندي، دارالمفيد، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴.
۱۰. *الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد*: محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق: مؤسسه آل البيت، دار المفيد، بيروت، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴.
۱۱. *الإستيعاب في معرفة الأصحاب*: يوسف بن عبدالله نمری (ابن عبدالبر)، تحقيق: على محمد بجاوی، دار الجیل، بيروت، چاپ یکم، سال ۱۴۱۲.
۱۲. *الإصابة في تمييز الصحابة*: أحمد بن علي بن حجر عسقلاني، دار الجیل، بيروت، چاپ یکم، سال ۱۴۱۲.
۱۳. *الأعلام*: خير الدين زركلي، دار العلم للملايين، چاپ پنجم، بی تا.
۱۴. *الإكمال في أسماء الرجال*: ولي الدين محمد بن عبدالله خطيب تبريزي، تحقيق: أبو اسدالله بن حافظ محمد عبدالله أنصاري، مؤسسه أهل البيت عليهم السلام، بی تا.

١٥. *الأمالى*: أبو محمد محمد بن حسن (شيخ طوسى)، دار الثقافة، چاپ يكم قم، سال ١٤١٤.
١٦. *الأمالى*: محمد بن على بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة، مؤسسة البعثة، قم، بى تا.
١٧. *الأنساب*: عبدالكريم بن محمد تميمى سمعانى، تحقيق: عبدالله عمر بارودى، دار الجنان، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.
١٨. *الأوائل*: سليمان بن أحمد طبرانى، تحقيق: محمد شكور بن محمود حاجى أمير، مؤسسة الرسالة، دار الفرقان، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٣.
١٩. *إمتاع الأسماع*: تقى الدين أحمد بن على مقريزى، تحقيق: محمد عبدالحميد نميسى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٠.

## ب

٢٠. *الباعث الحثيث شرح اختصار علوم الحديث*: احمد محمد شاكرا، دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكم، بى تا.
٢١. *البداية والنهاية*: اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.
٢٢. *البرهان*: محمد بن عبدالله زركشى، تحقيق: محمد أبوالفضل إبراهيم، دار إحياء الكتب العربية، چاپ يكم، سال ١٣٧٦.
٢٣. *بصائر الدرجات*: محمد بن حسن بن فروخ صفار، اعلمى، تهران، چاپ يكم، سال ١٤٠٤.
٢٤. *بغية الوعاة فى طبقات اللغويين والنحاة*: جلال الدين عبدالرحمان ابن ابى بكر سيوطى، تحقيق: محمد أبوالفضل إبراهيم، المكتبة العصرية، صيدا، لبنان، بى تا.

## ت

٢٥. *تاريخ الإسلام*: شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان ذهبى، دار الكتاب العربى، چاپ يكم، سال ١٤٠٧.
٢٦. *تاريخ بغداد*: أحمد بن على أبو بكر خطيب بغدادى، دارالكتب العلمية، بيروت، سال ١٤١٧.
٢٧. *تاريخ الخميس فى احوال انفس النفيس*: حسين بن محمد بن حسن دياربكرى، دارالصادر، بيروت، بى تا.
٢٨. *التاريخ الصغير*: محمد بن إسماعيل بخارى، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، دار المعرفة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٦.
٢٩. *التبيان فى تفسير القرآن*: محمد بن حسن طوسى (شيخ طوسى)، تحقيق: أحمد حبيب قصير عاملى، مكتب الإعلام الإسلامى، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.
٣٠. *التسهيل لعلوم التنزيل*: محمد بن أحمد بن أحمد بن جزرى، تحقيق: عبدالله خالدى، دارالأمم بن الأرقم، بيروت، بى تا.
٣١. *التفسير الوسيط*: وهبه زحيلى، دارالفكر، دمشق، چاپ دوم، سال ١٤٢٧.

۳۲. *التوحيد: محمد بن علي بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)*، تحقيق: سيد هاشم حسيني  
تهراني، مؤسسه النشر الإسلامی، بی تا.
۳۳. *تاريخ مدينة دمشق: علي بن حسين بن عساكر (ابن عساكر)*، دار الفكر، بيروت، سال ۱۴۱۵.
۳۴. *تاريخ نيشابور المنتخب من السياق: عبدالغافر بن اسماعيل فارسي*، تحقيق: ابواسحاق ابراهيم  
صيرفيني، مؤسسه النشر الإسلامی، سال ۱۴۰۲ - ۱۳۶۲ ش.
۳۵. *تاريخ يعقوبی: أحمد بن ابی يعقوب يعقوبی*، دار صادر، بی تا.
۳۶. *تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة: سيد شرف الدين علي حسيني* استرآبادی  
نجفی، تحقيق و نشر: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه، قم، چاپ یکم، سال ۱۴۰۷ - ۱۳۶۶ ش.
۳۷. *تنمة المختصر في أخبار البشر (تاريخ ابن الوردي): زيدالدين عمر ابن الوردي*، اشراف و تحقيق:  
احمد رفعت بدرآوی، دارالمعرفة، بيروت، ۱۹۷۰ م.
۳۸. *تحفة إتنا عشرية: عبدالعزيز دهلوی*، کتابخانه، پيشاور، بی تا.
۳۹. *تحفة الأحمدي: ابوالعلاء محمد مبارکفوری*، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ یکم، سال ۱۴۱۰.
۴۰. *تخريج الأحاديث والآثار: عبدالله بن يوسف زيعلي*، تحقيق: عبدالله بن عبدالرحمن سعد، دار  
ابن خزيمة، رياض، چاپ یکم، سال ۱۴۱۴.
۴۱. *تدريب الراوي في شرح تقريب النواوي: جلال الدين عبدالرحمان بن ابی بكر سيوطی*،  
تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، المكتبة الرياض الحديثة، رياض، بی تا.
۴۲. *تذكرة الحفاظ: محمد بن أحمد بن عثمان ذهبي*، تحقيق: زكريا عميرات، دارالكتب العلمية،  
بيروت - لبنان، چاپ یکم، سال ۱۴۱۹.
۴۳. *تذكرة الخواص: سبط ابن جوزي*، مكتبة نينوى الحديثة، تهران، بی تا.
۴۴. *تشبيد المراجعات وتفنيد المكابرات: سيد علي حسيني ميلاني*، مركز حقايق اسلامي، قم،  
چاپ سوم، سال ۱۴۲۶.
۴۵. *تفسير آية المودة: أحمد بن محمد شهاب الدين خفاجي*، تحقيق محمدباقر محمودي، جمع  
احياء الثقافة الاسلامية، قم، چاپ یکم، سال ۱۴۱۲.
۴۶. *تفسير ابن ابی حاتم (تفسير القرآن العظيم): ابومحمد عبدالرحمان بن محمد بن ابی حاتم*  
رازی، تحقيق: اسعد محمد الطيب، المكتبة العصرية، بی تا.
۴۷. *تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم): اسماعيل بن عمر قرشي بصري (ابن كثير)*، دار  
المعرفة، لبنان، چاپ یکم، سال ۱۴۱۲.
۴۸. *تفسير الألوسي (روح المعاني في تفسير القرآن العظيم): محمود آلوسي*، داراحياء التراث  
العربي، بيروت، چاپ چهاردهم، سال ۱۴۰۵.
۴۹. *تفسير البحر المحیط: ابوحیان اندلسي*، تحقيق: جمعی از محققين، دارالكتب العلمية، چاپ  
یکم، سال ۱۴۲۲.

٥٠. تفسير البرهان: سيد هاشم بحراني، تحقيق: قسم الدراسات الاسلاميه، مؤسسهُ البعثهُ، قم،  
بي تا.
٥١. تفسير البغوى (معالم التنزيل فى تفسير القرآن): حسين بن مسعود بغوى، تحقيق: خالد  
عبدالرحمان عك، بيروت، دار المعرفة، بي تا.
٥٢. تفسير البغوى (معالم التنزيل فى تفسير القرآن): حسين بن مسعود بغوى، تحقيق: خالد  
عبدالرحمان عك، بيروت، دار المعرفة، بي تا.
٥٣. تفسير البيضاوى (أنوار التنزيل وأسرار التأويل): عبدالله بن عمر بيضاوى، دارالفكر، بي تا.
٥٤. تفسير التعلبى (الكشف و البيان): أحمد بن محمد بن ابراهيم ثعلبى نيشابورى، دار احياء  
التراث العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.
٥٥. تفسير الحبرى: حسين بن حكم حبرى، تحقيق: سيد محمد رضا حسيني، مؤسسهُ آل البيت،  
بيروت، سال ١٤٠٨.
٥٦. تفسير الرازى (مفاتيح الغيب): محمد بن عمر (فخر رازى)، دار احياء التراث العربى، بيروت،  
چاپ سوم، سال ١٤٢٠.
٥٧. تفسير السراج المنير: محمد بن أحمد شربيني، دارالكتاب العلميه، بيروت.
٥٨. تفسير السمرقندى (بحر العلوم): نصر بن محمد بن أحمد سمرقندى، تحقيق: محمود  
مطرجى، دار الفكر، بي تا.
٥٩. تفسير الطبرى (جامع البيان فى تفسير القرآن): محمد بن جرير بن يزيد طبرى، دار الفكر،  
بيروت، سال ١٤١٥.
٦٠. تفسير العز بن عبدالسلام: عز بن عبدالسلام، تحقيق: عبدالله بن ابراهيم وهبى، دار ابن حزم،  
چاپ يكم، سال ١٤١٦.
٦١. تفسير القرآن: عبدالرزاق صنعانى، تحقيق: مصطفى مسلم محمد، مكتبة الرشد للنشر  
والتوزيع، رياض، چاپ يكم، سال ١٤١٠ - ١٩٨٩ م.
٦٢. تفسير القرطبى (الجامع لأحكام القرآن): ابو عبدالله أحمد بن محمد انصارى قرطبى، تحقيق و  
تصحیح: أحمد عبدالعليم بردونى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، بي تا.
٦٣. تفسير النسفى (مدارك التنزيل و حقايق التأويل): ابوالبركات عبدالله بن أحمد نسفى، بي تا،  
بي تا.
٦٤. تفسير النيسابورى (غرائب القرآن و رغائب الفرقان): نظام الدين حسن بن محمد قمى  
نيسابورى، بي تا - بي تا.
٦٥. تفسير الواحدى (اسباب النزول): على بن أحمد واحدى، تحقيق: صفوان عدنان داودى،  
دارالقلم، الدار الشاميه، دمشق - بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٥.
٦٦. تفسير الواحدى (الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز): على بن أحمد واحدى، تحقيق: صفوان  
عدنان داوودى، الدار الشاميه - دار القلم، چاپ يكم، دمشق و بيروت، سال ١٤١٥.

- ٦٧ تفسير كنزالدقائق و بحر الغرائب: محمد بن محمد رضا مشهدي، مؤسسهُ الطبع النشر وزارة الثقافة والارشاد الاسلامي، چاپ يكم، سال ١٤٠٧ - ١٣٦٦ ش.
- ٦٨ تقريب التهذيب: ابن حجر عسقلاني، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٥.
- ٦٩ تنزيه الشريعة المرفوعة عن الأخبار الشيعية الموضوعة: علي بن محمد كناني، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف وعبدالله بن محمد عمادي، دارالكتب العلمية، بي تا.
- ٧٠ توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل: شهاب الدين أحمد، مخطوط، بي نا - بي تا.
- ٧١ تهذيب التهذيب: أحمد بن علي بن حجر عسقلاني، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٤.
- ٧٢ تهذيب الكمال: يوسف بن زكي عبدالرحمن أبو الحجاج المزني، تحقيق: بشار عواد، موسسه الرسالة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٠.

### ث

- ٧٣ الثقات: محمد بن حبان تميمي بستي (ابن حبان)، مؤسسهُ الكتب الثقافية، چاپ يكم، سال ١٣٩٣.

### ج

- ٧٤ جامع الأحاديث: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطي، دارالفكر، بيروت، سال ١٤١٤.
- ٧٥ الجامع الكبير: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطي، بي نا - بي تا.
- ٧٦ جواهر العقدين في فضل الشرفين: علي بن عبدالله سمهودي، دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٥ - ١٩٩٥ م.
- ٧٧ جواهر الكلام في معرفة الإمامة والإمام (جلد ١ و ٢): سيد علي حسيني ميلاني، الحقائق، چاپ يكم، ١٣٩٠ ش.
- ٧٨ جواهر الكلام في معرفة الإمامة والإمام (جلد ٤): سيد علي حسيني ميلاني، الحقائق، چاپ يكم، ١٣٩٢ ش.
- ٧٩ الجرح والتعديل: عبدالرحمن بن ابى حاتم رازي (ابن ابى حاتم)، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٧١.
- ٨٠ الجوهره في نسب الإمام على وآله: محمد بن ابى بكر انصاري بري، تحقيق: محمد تونجي، مكتبة النوري، دمشق، چاپ يكم، سال ١٤٠٢.

### ح

- ٨١ حلية الأولياء وطبقات الأصفياء: ابونعيم أحمد بن عبدالله اصفهاني، دارالكتاب العربي، چاپ پنجم، سال ١٤٠٧.

### خ

- ٨٢ خصائص أمير المؤمنين: أحمد بن شعيب نسائي، مكتبة نينوي الحديثه، تهران، بي تا.

٨٣. *الخصائص الكبرى*: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٢٤.

٨٤. *خلاصه الأثر فى اعيان القرن الحادى عشر*: محمد امين محبى، دارصادر، بيروت، بى تا.

٨٥. *خصائص الوحي المبين*: حافظ ابن بطريق، تحقيق: شيخ مالك محمودى، دار القرآن الكريم، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

## د

٨٦. *الدرر فى اختصار المغازى والسير*: يوسف بن عبدالله ابن عبدالبر، بى نا - بى تا.

٨٧. *الدرر الكامنه فى اعيان المائه الثامنه*: أحمد بن على بن حجر عسقلانى، تحقيق: محمد بن عبدالمعيد ضان، حيدرآباد هند، سال ١٣٩٢.

٨٨. *الدر المنثور فى التفسير بالمأثور*: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دار المعرفة، بيروت، بى تا.

٨٩. *دلائل الصديق لنهج الحق*: محمد حسن مظفر، مؤسسه آل البيت، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.

٩٠. *دلائل النبوه*: اسماعيل بن محمد بن فضل تميمى اصفهانى، دارالطبيه، رياض، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.

٩١. *دلائل النبوه*: ابوبكر أحمد بن حسين بيهقى، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.

٩٢. *دلائل النبوه*: بيهقى اصفهانى، ابوبكر أحمد بن حسين، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.

٩٣. *الدلائل على تعميم الفضائل*: سيد شرف الدين على همدانى، مخطوط، بى نا - بى تا.

## ذ

٩٤. *ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى*: أحمد بن عبدالله محب الدين طبرى، مكتبة القدسي، سال ١٣٥٦.

٩٥. *ذكر أخبار أصبهان*: ابونعيم أحمد بن عبدالله اصفهانى، بريل، ليدن المحروسه، سال ١٩٣٤ م.

## ر

٩٦. *رجال النجاشى (فهرست اسماء مصنفى الشيعه)*: أحمد بن على نجاشى، مؤسسه النشر

الاسلامى التابعه لجامعه المدرسين، سال ١٤١٦.

٩٧. *الرياض النضرة فى مناقب العشره*: أحمد بن عبدالله محب الدين طبرى، دارالكتب العلميه،

چاپ دوم، بى تا.

## ز

٩٨. *زاد المسير فى التفسير*: ابوالفرج عبدالرحمان بن على (ابن جوزى)، تحقيق: محمد بن

عبدالرحمان عبدالله، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.

## س

٩٩. *سبل الهدى والرشد فى سيره خير العباد*: محمد بن يوسف صالحى شامى، تحقيق: شيخ عادل

أحمد وعلى محمد معوض، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٤.

١٠٠. *سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل والتوالي*: عبدالملك بن حسين عصامي، تحقيق: عادل أحمد عبدالموجود و على محمد معوض، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٩.

١٠١. *السنة*: أحمد بن عمرو بن ابي عاصم، المكتبة الاسلامي، بيروت - لبنان، چاپ پنجم، سال ١٤٢٤.

١٠٢. *سنن الترمذي*: محمد بن عيسى ترمذي، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.

١٠٣. *السنن الكبرى*: ابوبكر أحمد بن حسين بن علي بيهقي، دار الفكر، بی تا.

١٠٤. *السنن الكبرى*: أحمد بن شعيب نسائي، دار الكتب العلمي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١١.

١٠٥. *سير أعلام النبلاء*: شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان ذهبي، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ نهم، سال ١٤١٣.

١٠٦. *السيرة الحلبية*: علي بن برهان الدين حلي، دار المعرفة، بيروت، سال ١٤٠٠.

١٠٧. *السيرة النبوية*: اسماعيل بن عمر قرشي بصرى (ابن كثير)، تحقيق: مصطفى عبدالواحد، دار المعرفة، بيروت، سال ١٣٩٤.

١٠٨. *السيرة النبوية*: عبدالملك بن هشام بن ايوب حميري معافري (ابن هشام)، تحقيق: محمد عبدالحميد، مكتبة محمد علي صبيح وأولاده، مصر، سال ١٣٨٣.

### ش

١٠٩. *سندرات الذهب في أخبار من ذهب*: عبدالحى ابن عماد حنبلي، تحقيق: عبدالقادر الأرئوط، دار ابن كثير، دمشق، سال ١٤٠٦.

١١٠. *شرح احقاق الحق*: سيد شهاب الدين مرعشى نجفى، تصحيح: سيد ابراهيم ميانجى، مشورت مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، قم، بی تا.

١١١. *شرح الزرقانى على المواهب اللدنية بالمنح المحمدية*: شهاب الدين محمد بن عبدالباقي بن يوسف زرقانى، دار الكتب العلمية، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

١١٢. *شرح صحيح مسلم*: يحيى بن شرف نووى، دار الكتاب العربى، بيروت، سال ١٤٠٧.

١١٣. *شرح منهاج الكرامة*: سيد على حسيني ميلانى، مركز حقايق اسلامى، قم، بی تا.

١١٤. *شرح نهج البلاغه*: ابن ابى الحديد معتزلى، دار إحياء الكتب العربية، چاپ يكم، سال ١٣٧٨.

١١٥. *سواهد التنزيل لقواعد التفضيل*: عبيدالله بن أحمد حسانى، تحقيق: محمد باقر محمودى، سازمان انتشارات ووزارات ارشاد، تهران، چاپ يكم، سال ١٤١١.

### ص

١١٦. *الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية*: اسماعيل بن حماد جوهرى، تحقيق: أحمد عبدالغفور عطار، دار العلم للملايين، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٧ - ١٩٨٧ م.

١١٧. *صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان*: محمد بن حبان تميمي بستی (ابن حبان)، مؤسسة الرسالة، بيروت، سال ١٤١٤.

١١٨. *الصواعق المحرقة*: أحمد بن حجر هيثمي مكي، تحقيق: عبدالرحمان بن عبدالله تركي  
وكامل محمد خراط، مؤسسة الرسالة، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

#### ط

١١٩. *طبقات الحفظ*: جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سيوطى، دارالكتب العلميه، چاپ يكم،  
سال ١٤٠٣.

١٢٠. *طبقات الشافعية*: أبوبكر بن أحمد بن محمد بن عمر بن قاضى شهبة، تحقيق: عبدالعليم  
خاندان، عالم الكتب، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٧.

١٢١. *طبقات الصوفية*: ابو عبدالرحمن سلمى، مكتبة الخانجي، قاهره، سال ١٣٨٩ - ١٦٦٩ م.

١٢٢. *طبقات المفسرين*: أحمد بن محمد ادفروى، تحقيق سليمان بن صالح خزى، مكتبة العلوم  
والحكم، مدينة، چاپ يكم، ١٩٩٧ م.

١٢٣. *الطبقات الكبرى*: محمد بن سعد هاشمى (ابن سعد)، دار صادر، بيروت، چاپ يكم،  
سال ١٤٠٥.

١٢٤. *الطوائف فى معرفة مذهب الطوائف*: رضى الدين على بن طاووس، الخيام، قم، سال ١٣٩٩.

#### ع

١٢٥. *العير فى خبر من عبر*: أبو عبدالله محمد بن أحمد ذهبى، محقق: أبو هاجر محمد سعيد بن  
بسيونى زغلول، دار الكتب العمليه، بيروت، بى تا.

١٢٦. *علل الدارقطنى*: ابوالحسن على بن عمر دارقطنى، تحقيق: محفوظ الرحمن زين الله سلفى،  
دار طبيه، الرياض، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.

١٢٧. *العلل المتناهيه فى الاحاديث الواهيه*: ابوالفرج عبدالرحمان بن على ابن جوزى، تحقيق: خليل  
ميس، دار الكتب العلميه، بيروت، سال ١٤٠٣.

١٢٨. *العقد الفريد*: أحمد بن محمد ابن عبد ربّه أندلسى، دار الكتب العلميه، بيروت، سال ١٤٠٤.

١٢٩. *عمده القارى بشرح صحيح البخارى*: بدرالدين محمود بن أحمد عينى، دار احياء التراث  
العربى، بيروت، بى تا.

١٣٠. *عمده عيون صحاح الأخبار فى مناقب امام الأبرار*: يحيى بن الحسن ابن بطريق، مؤسسه  
النشر الاسلامى التابعه لجامعه المدرسين، قم، سال ١٤٠٧.

١٣١. *عيون اخبار الرضا* عليه السلام: محمد بن على بن الحسين بن بابويه (شيخ صدوق)، مؤسسه  
الأعلمى، بيروت، سال ١٤٠٤.

#### ف

١٣٢. *فتح البارى شرح صحيح بخارى*: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل عسقلانى شافعى، دار  
المعرفه، بيروت، سال ١٣٧٩.

١٣٣. *فتح القدير*: محمد بن على شوكانى يمنى، عالم الكتب، بى تا.

١٣٤. فتح المغيـث: محمد بن عبدالرحمن سخاوى، تحقيق: على حسين على، مكتبة السنة، چاپ يكـم، سال ١٤١٥.
١٣٥. فرائد السمطين فى فضائل المرتضى والتبول والسبطين والائمة وذريتهم: ابراهيم جوينى خراسانى، مؤسسه المحمودى للطباعه والنشر، چاپ يكـم، سال ١٣٩٨.
١٣٦. الفصول المهمه فى معرفه احوال الائمة عليه السلام: على بن محمد ابن صباغ مالـكى، دارالحديث للطباعه والنشر، قم، سال ١٤٢٢.
١٣٧. فضائل الصحابه: أحمد بن شعيب نسائى، دار الكتب العلميه، بيروت، بى تا.
١٣٨. فى اختصار المغازى والسير: يوسف بن عبدالله، ابن عبدالبر، بى نا - بى تا.
١٣٩. فيض القدير شرح الجامع الصغير من احاديث البشير النذير: محمد بن عبدالرؤوف مناوى، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ يكـم، سال ١٤١٥.

## ق

١٤٠. قصص الانبياء: ابوالفداء اسماعيل ابن كثير، دارالكتب الحديثه، دارالتأليف، مصر، سال ١٣٨٨ - ١٩٤٨ م.
١٤١. القول المسدد فى مسند أحمد: أحمد بن على ابن حجر عسقلانى، عالم الكتب، چاپ يكـم، سال ١٤٠٤ - ١٩٨٤ م.

## ك

١٤٢. الكاشف فى معرفه من له روايه فى الكتب الستة: شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان ذهبى، دار القبلة للثقافه الاسلاميه، مؤسسه علوم القرآن، جدّه، چاپ يكـم، سال ١٤١٣.
١٤٣. الكافى الشافى فى تخريج احاديث الكشاف: أحمد بن على ابن حجر عسقلانى، چاپ شده در ذيل كتاب الكشاف زمخشرى، دار الكتاب العربى، بيروت، بى تا.
١٤٤. الكامل فى التاريخ: عزالدين على بن ابى الكرم ابن اثير، دار صادر، سال ١٣٨٥.
١٤٥. الكامل فى ضعفاء الرجال: عبدالله بن عدى بن عبدالله محمد أبو أحمد الجرجانى (م ٣٤٥)، تحقيق: يحيى مختار غزاوى، دارالفكر، بيروت، سال ١٠٤٩.
١٤٦. كتاب السنه: عمرو بن أبى عاصم، تحقيق: محمد ناصر الدين ألبانى، المكتب الاسلامى، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤١٣ - ١٩٩٣ م.
١٤٧. كفايه الطالب فى مناقب على بن أبى طالب: گنجى شافعى، تحقيق: محمدهادى امينى، المطبعه الحيدريه، نجف، چاپ دوم، سال ١٣٩٠.
١٤٨. كنز العمال: على بن حسام الدين متقى هندی، مؤسسه الرساله، سال ١٤٠٩.
١٤٩. الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل: محمود بن عمود زمخشرى، مكتبه مصطفى ألبانى الحلبي وأولاده بمصر، سال ١٣٨٥.
١٥٠. الكفايه فى علم الروايه: أحمد بن على بن ثابت خطيب بغدادى، تحقيق: أحمد عمر هاشم، دار الكتاب العربى، چاپ يكـم، بيروت، سال ١٤٠٥.

## ل

١٥١. *الآلئ المصنوعة فى الأحاديث الموضوعة*: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دار الكتب العلمية، بى تا.
١٥٢. *الباب فى تهذيب الأنساب*: عزالدين ابن اثير جزرى، دار صادر، بيروت، بى تا.
١٥٣. *لباب النقول*: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دار إحياء العلوم، بيروت، بى تا.
١٥٤. *لسان العرب*: محمد بن مكرم ابن منظور مصرى، نشر ادب الحوزة، سال ١٤٠٥.
١٥٥. *لسان الميزان*: أحمد بن على بن حجر عسقلانى، تحقيق: دائرة المعارف النظاميه - هند، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٦.

## م

١٥٦. *المجروحين*: محمد بن حبان تميمى بستى (ابن حبان)، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، دار الباز و عباس أحمد الباز، مكة المكرمة، بى تا.
١٥٧. *المدخل الى مذهب الإمام أحمد بن حنبل*: عبدالقادر بن أحمد بدران، دارالكتب العلميه، سال ١٤١٧ - ١٩٩٦ م.
١٥٨. *المراجعات*: سيد عبدالحسين شرف الدين موسى عاملى، تحقيق: حسين راضى، سال دوم، سال ١٤٠٢ - ١٩٨٢ م، بى تا.
١٥٩. *المستدرک على الصحيحين للحاكم مع تعليقات الذهبى فى التخليص*: محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، دار المعرفة، بيروت، بى تا.
١٦٠. *المستدرک على الصحيحين*: محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، دارالمعرفة، بيروت، بى تا.
١٦١. *المصنف*: عبدالرزاق صنعانى، منشورات المجلس العلمى، بى تا.
١٦٢. *المعجم الأوسط*: أبوالقاسم سليمان بن أحمد الطبرانى، تحقيق: طارق بن عوض الله بن محمد و عبدالمحسن بن ابراهيم الحسينى، دار الحرمين، قاهره، سال ١٤١٥.
١٦٣. *المعجم الكبير*: سليمان بن أحمد طبرانى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٥.
١٦٤. *المعنى فى الإمامة*: قاضى عبدالجبار معتزلى، تحقيق: جورج قنوتى، الدار المصريه، قاهره، سال ١٩٦٥.
١٦٥. *المعنى فى الضعفاء*: شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان ذهبى، تحقيق: ابو زهراء، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكى، سال ١٤١٨.
١٦٦. *المناقب*: موفق بن أحمد بن محمد خوارزمى، تحقيق: شيخ مالك محمودى، مؤسسه نشر الاسلامى التابعه لجماعة المدرسين، سال ١٤١٤.
١٦٧. *المنتظم فى تاريخ الملوك والأمم*: ابوالفرج عبدالرحمان بن على (ابن جوزى)، دار الكتب العلمية، لبنان، چاپ يكى، سال ١٤١٣.

١٦٨. *المواقف*: عبدالرحمان بن أحمد عضدالدين ايجى، تحقيق: عبدالرحمان عميرة، دار الجيل، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٧.
١٦٩. *الموضوعات*: ابوالفرج عبدالرحمان بن على (ابن جوزى)، مكتبه سلفيه، مدينه منوره، چاپ يكم، سال ١٣٨٦.
١٧٠. *مجمع الزوائد*: على بن ابى بكر هيثمى، دار الكتب العلميه، بيروت، سال ١٤٠٨.
١٧١. *مختصر تحفه اثنا عشرية*: عبدالعزيز دهلوى، ناشر: سهيل اكيدىمى، پاكستان، چاپ چهارم، سال ١٤٠٣.
١٧٢. *مرآة الجنان*: عفيف الدين يافعى، تحقيق: خليل منصور، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٧.
١٧٣. *مسند ابى يعلى*: أحمد بن على ابويعلى موصلى تميمى، تحقيق حسين سالم أسد، دار المأمون للتراث، دمشق، سال ١٤٠٤.
١٧٤. *مسند أحمد*: أحمد بن حنبل شيبانى، دار صادر، بيروت، بى تا.
١٧٥. *مسند البزار*: أحمد بن عمرو بن عبدالخالق بزار (چهارده جلدى) بى تا - بى تا.
١٧٦. *مشكل الآثار*: ابوجعفر طحاوى، دار صادر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٣٣.
١٧٧. *مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول* عليهم السلام: محمد بن طلحه شافعى، تحقيق: ماجد بن أحمد العطيه، بى تا - بى تا.
١٧٨. *معجم الأدياء*: ياقوت بن عبدالله حموى، دارالفكر، چاپ سوم، سال ١٤٠٠.
١٧٩. *معجم البلدان*: ياقوت بن عبدالله حموى، دار احياء التراث العربى، بيروت، سال ١٣٩٩.
١٨٠. *معرفة الثقات*: أحمد بن عبدالله عجلى، مكتبة الدار، مدينه، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.
١٨١. *معرفة علوم الحديث*: محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، تحقيق: سيد معظم حسين، دار الآفاق الحديث، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٠.
١٨٢. *مقدمة فتح البارى*: أحمد بن على بن حجر عسقلانى، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.
١٨٣. *مناقب آل أبى طالب* عليهم السلام: محمد على بن شهر آشوب مازندرانى، المكتبة الحيدريه، نجف، سال ١٣٧٦.
١٨٤. *مناقب على بن أبى طالب* عليه السلام: على بن محمد ابن مغازلى، سبط النبى صلى الله عليه وآله، سال ١٤٢٦ - ١٣٨٤ ش.
١٨٥. *مناقب على بن أبى طالب* عليه السلام *وما نزل من القرآن فى على* عليه السلام: أحمد بن موسى ابن مردويه اصفهانى، دار الحديث، سال ١٤٢٤.
١٨٦. *منهاج السنة النبويه*: أحمد بن عبدالحليم بن تيميه حرانى (ابن تيميه)، داراحد، بى تا.
١٨٧. *منهاج الكرامه*: حسن بن يوسف بن مطهر (علامه حلى)، تحقيق: عبدالرحيم مبارک، انتشارات تاسوعا، مشهد، چاپ يكم، سال ١٣٧٩ ش.

١٨٨. *ميزان الاعتدال في نقد الرجال*: شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان ذهبي، دار المعرفة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٨٢.

## ن

١٨٩. *نظم درر السمطين في فضائل المصطفى والمرضى والبتول والسبطين*: محمد بن يوسف زرندي حنفي، مكتبة الإمام اميرالمؤمنين، چاپ يكم، سال ١٣٧٧.

١٩٠. *نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار*: سيد علي حسيني ميلاني، چاپ يكم، قم، سال ١٤١٨.

١٩١. *نوادير الأصول في احاديث الرسول*: ابو عبدالله محمد بن علي (حكيم ترمذي)، تحقيق: عبدالرحمن عميرة، دار الجيل، بيروت، سال ١٩٩٢ م.

١٩٢. *نهج الحق وكشف الصدق*: حسن بن يوسف بن مطهر (علامة حلي)، تحقيق: سيد رضا صدر، تعليق: عين الله حسني ارموي، دار الهجرة، قم، سال ١٤٢١.

١٩٣. *النهاية في غريب الحديث والأثر*: مبارك بن محمد بن اثير جزري، تحقيق: طاهر أحمد زاوي و محمود محمد طناجي، مؤسسه اسماعيليان، قم، چاپ چهارم، سال ١٣٦٤ ش.

## و

١٩٤. *الوافي بالوفيات*: صلاح الدين صفدي، دار احياء التراث، بيروت، سال ١٤٢٠.

١٩٥. *وفيات الأعيان*: أبو العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن أبي بكر بن خلکان، محقق: احسان عباس، دار صادر، بيروت، بی تا.

## ی

١٩٦. *ينابيع المودة لدوى القربى*: سليمان بن ابراهيم قندوزي، تحقيق: سيد علي جمال اشرف حسيني، دار الأسوه، چاپ يكم، سال ١٤١٦.

**Jawahir al-Kalam**

**fi Ma'rifat al-Imamah wel-Imam**

*"Gems of Speech in being acquainted with Imamate and Imam"*

**The Kharij lectures on Imamate**

Volume Five

*Continuation to the Qur'anic Verses On Imamate*

*Ayatollah Sayyid Ali Husayni Milani*